



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما الصلوة والسلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# مشورانِ طہفت

تحقیق و تفسیر جامع بر زندگانی امام حسین (علیہ السلام)  
در خاک آفرینان کربلا

ترجمہ  
ابصار العین فی انصار الحسین (علیہ السلام)

مؤلف: شیخ محمد بن طاہر السنساری

مترجم: عباس علی بیگ



انتشارات اسلامی  
کتابخانہ اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلحشوران طف (شرح زندگانی اصحاب امام حسین علیه السلام)

نویسنده:

محمدبن طاهر السماوی

ناشر چاپی:

زائر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۳	سلحشوران طف (شرح زندگانی اصحاب امام حسین علیه‌السلام)
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	فهرست
۱۳	اشاره
۱۴	بخش نخست: شهدای خاندان ابو طالب
۱۵	بخش دوم: شهدای بنی اسد و بردگان
۱۵	بخش سوم: شهدای همدانی و بردگان آنان
۱۵	بخش چهارم: شهدای مذحجی
۱۶	بخش پنجم: شهدای انصاری
۱۶	بخش ششم: شهدای بجلي و خثعمی
۱۶	بخش هفتم: شهدای کندی
۱۶	بخش هشتم: شهدای غفاری
۱۶	بخش نهم: شهدای کلبی
۱۷	بخش دهم: شهدای اُزدی
۱۷	بخش یازدهم: شهدای عبدی
۱۷	بخش دوازدهم: شهدای تیمی
۱۷	بخش سیزدهم: شهدای طایی
۱۷	بخش چهاردهم: شهدای تغلیبی
۱۷	بخش پانزدهم: شهدای جهنی
۱۸	بخش شانزدهم: شهدای تمیمی
۱۸	بخش هفدهم: یاران متفرقه ابا عبد الله الحسین علیه‌السلام
۱۸	فهرست‌ها

۱۸	..... سخن ناشر
۲۱	..... مقدمه محقق
۲۱	..... اشاره
۲۴	..... سماوی کیست؟
۲۶	..... کتاب حاضر
۲۶	..... نوبت‌های چاپ
۲۶	..... شیوه تحقیق
۲۷	..... یادداشت مترجم
۲۸	..... مقدمه مؤلف
۲۹	..... پیش درآمد: مروری گذرا بر زندگی حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام از ولادت تا شهادت
۴۵	..... بخش نخست: شهدای خاندان ابو طالب
۴۵	..... علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام
۴۹	..... عبد الله بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام
۵۰	..... عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام
۵۹	..... عبد الله بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
۶۰	..... عثمان بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
۶۰	..... جعفر بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
۶۱	..... ابو بکر بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
۶۲	..... ابو بکر بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
۶۲	..... قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
۶۳	..... عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
۶۴	..... عون بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب علیهم السلام
۶۶	..... محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب علیهما السلام
۶۶	..... مسلم بن عقیل بن ابی طالب علیهم السلام

- ۷۶ ..... عبد الله بن مسلم بن عقيل بن أبي طالب رضوان الله عليهم
- ۷۷ ..... محمد بن مسلم بن عقيل بن أبي طالب عليهم السلام
- ۷۷ ..... محمد بن ابو سعيد بن عقيل بن أبي طالب عليهم السلام
- ۷۸ ..... عبد الرحمن بن عقيل بن ابی طالب عليهم السلام
- ۷۸ ..... جعفر بن عقيل بن أبي طالب عليهم السلام
- ۷۹ ..... عبد الله بن يقطر حمیری
- ۸۰ ..... سليمان بن رزين، غلام حسين بن علي بن أبي طالب عليهما السلام
- ۸۱ ..... اسلم بن عمرو، غلام حسين بن علي عليهما السلام
- ۸۱ ..... قارب بن عبد الله دثلی غلام حسين بن علي عليهما السلام
- ۸۲ ..... منجج بن سهم غلام حسن بن علي عليه السلام
- ۸۲ ..... سعد بن حارث غلام علي بن أبي طالب عليه السلام
- ۸۲ ..... نصر بن ابو نيزر، غلام علي بن أبي طالب عليه السلام
- ۸۳ ..... حارث بن نبهان، غلام حمزة بن عبد المطلب عليهما السلام
- ۸۳ ..... بخش دوم: شهدای بنی اسد و بردگان
- ۸۳ ..... انس بن حارث بن نبیه بن کاهل بن عمرو بن صعب بن اسد بن خزیمه
- ۸۴ ..... حبيب بن مظهر
- ۹۰ ..... مسلم بن عوسجه اسدی «۲»
- ۹۳ ..... قيس بن مسهر صيداوی
- ۹۵ ..... ابو خالد، عمرو بن خالد اسدی صيداوی
- ۹۷ ..... سعد، غلام عمرو بن خالد اسدی صيداوی
- ۹۷ ..... ابو موسی، موقّع بن ثمامه اسدی صيداوی
- ۹۷ ..... بخش سوم: شهدای همدانی و بردگان آنان
- ۹۷ ..... ابو ثمامه، عمرو صائدی «۱»
- ۹۹ ..... بریر بن خضیر همدانی مشرقی

- عابس بن ابو شبيب شاکری «۱» ..... ۱۰۳
- شوذب بن عبد الله همدانی شاکری ..... ۱۰۵
- حنظله بن اسعد شبامی «۱» ..... ۱۰۶
- عبد الرحمن ارحبی ..... ۱۰۷
- سیف بن حارث بن سریع بن جابر همدانی جابری و پسر عمویش مالک بن عبد الله ..... ۱۰۸
- شیبب، غلام حارث بن سریع همدانی جابری ..... ۱۰۸
- عمار دالانی ..... ۱۰۸
- حبشی بن قیس نهمی ..... ۱۰۹
- ابو عمره، زیاد همدانی صائدی ..... ۱۰۹
- سوار بن منعم بن حابس بن ابو عمیر بن نهم همدانی نهدی «۱» ..... ۱۱۰
- عمرو بن عبد الله همدانی جندعی ..... ۱۱۰
- بخش چهارم: شهدای مذحجی ..... ۱۱۱
- هانی بن عروه مرادی ..... ۱۱۱
- جناده بن حارث مذحجی مرادی سلمانی «۱» کوفی «۲» ..... ۱۱۴
- واضح ترک؛ غلام حارث مذحجی سلمانی «۳» ..... ۱۱۵
- مجمع بن عبد الله عائذی «۲» ..... ۱۱۵
- عائذ بن مجمع بن عبد الله مذحجی عائذی ..... ۱۱۶
- نافع بن هلال جملی «۲» ..... ۱۱۶
- حجاج بن مسروق «۱» بن جعف «۲» بن سعد العشیره مذحجی جعفی ..... ۱۱۹
- یزید بن مغفل «۳» بن جعف بن سعد العشیره مذحجی جعفی ..... ۱۲۱
- بخش پنجم: شهدای انصاری ..... ۱۲۲
- عمرو بن قرظه انصاری ..... ۱۲۲
- عبد الرحمن بن عبد رب انصاری خزرجی «۳» ..... ۱۲۳
- نعیم بن عجلان انصاری خزرجی «۲» ..... ۱۲۴



- ۱۲۵ ..... جنادة بن كعب بن حارث انصاری خزرجی
- ۱۲۵ ..... عمر بن جنادة بن كعب بن حارث انصاری خزرجی
- ۱۲۵ ..... سعد بن حرث انصاری عجلانی و برادرش ابو الحتوف
- ۱۲۶ ..... بخش ششم: شهدای بجلی و خثعمی
- ۱۲۶ ..... زهیر بن قین بن قیس أنماری بجلی
- ۱۳۱ ..... سلمان بن مضارب بن قیس أنماری بجلی
- ۱۳۱ ..... سوید بن عمرو بن ابو المطاع انماری خثعمی «۲»
- ۱۳۲ ..... عبد الله بن بشر خثعمی
- ۱۳۲ ..... بخش هفتم: شهدای کندی
- ۱۳۲ ..... یزید بن زیاد بن مهاصر، ابو شعثاء کندی بهدلی «۱»
- ۱۳۴ ..... حارث بن امرئ القیس کندی
- ۱۳۴ ..... زاهر بن عمرو کندی
- ۱۳۴ ..... بشر بن عمرو بن احدوث حضرمی کندی
- ۱۳۵ ..... جندب بن حجیر کندی خولانی «۳»
- ۱۳۵ ..... بخش هشتم: شهدای غفاری
- ۱۳۵ ..... عبد الله بن عروة بن حزاق غفاری و برادرش عبد الرحمن «۱»
- ۱۳۶ ..... جون بن حوی، غلام آزادشده ابو ذر غفاری «۴»
- ۱۳۷ ..... بخش نهم: شهدای کلبی
- ۱۳۷ ..... عبد الله بن عمیر کلبی «۱»
- ۱۳۹ ..... عبد الأعلى بن یزید کلبی علیمی
- ۱۴۰ ..... سالم بن عمرو، غلام بنی مدینه کلبی
- ۱۴۰ ..... بخش دهم: شهدای ازدی
- ۱۴۰ ..... مسلم بن کثیر اعرج ازدی از دشنوئه کوفی «۱»
- ۱۴۰ ..... رافع بن عبد الله، غلام مسلم ازدی

- ۱۴۰ ..... قاسم بن حبیب بن ابو بشر ازدی «۳»
- ۱۴۱ ..... زهیر بن سلیم ازدی
- ۱۴۱ ..... نعمان بن عمرو ازدی راسبی «۱» و برادرش حلاس
- ۱۴۲ ..... عماره بن صلخب ازدی
- ۱۴۲ ..... بخش یازدهم: شهدای عبدی
- ۱۴۲ ..... یزید بن ثبیط عبدی، عبد قیس بصری و پسرانش عبد الله و عبید الله
- ۱۴۳ ..... عامر بن مسلم عبدی بصری و غلامش سالم
- ۱۴۴ ..... سیف بن مالک عبدی بصری «۲»
- ۱۴۴ ..... ادهم بن امیه عبدی بصری
- ۱۴۴ ..... بخش دوازدهم: شهدای تیمی
- ۱۴۴ ..... جابر بن حجاج، غلام عامر بن نهشل تیمی تیم الله بن ثعلبه
- ۱۴۴ ..... مسعود بن حجاج تیمی تیم الله بن ثعلبه و پسرش عبد الرحمن «۲»
- ۱۴۵ ..... بکر بن حنّ بن تیم الله بن ثعلبه تیمی
- ۱۴۵ ..... جوین بن مالک بن قیس بن ثعلبه تیمی
- ۱۴۵ ..... عمر بن ضبیعه بن قیس بن ثعلبه ضبعی تیمی
- ۱۴۵ ..... حباب بن عامر بن کعب بن تیم اللات بن ثعلبه تیمی «۱»
- ۱۴۶ ..... بخش سیزدهم: شهدای طایی
- ۱۴۶ ..... عمار بن حسان طایی «۱»
- ۱۴۶ ..... امیه بن سعد طایی
- ۱۴۶ ..... بخش چهاردهم: شهدای تغلبی
- ۱۴۶ ..... ضرغامه بن مالک تغلبی
- ۱۴۷ ..... کنانه بن عتیق تغلبی «۱»
- ۱۴۷ ..... قاسط بن زهیر بن حارث تغلبی و برادرانش کردوس و مقسط
- ۱۴۷ ..... بخش پانزدهم: شهدای جهنی

۱۴۷	مجمّع بن زیاد بن عمرو جهنی
۱۴۷	عتّاب بن مهاجر بن ابو مهاجر جهنی
۱۴۷	عقبه بن صلت جهنی
۱۴۸	بخش شانزدهم: شهدای تمیمی
۱۴۸	حرّ بن یزید ریاحی
۱۵۵	حجاج بن بدر تمیمی سعدی
۱۵۷	بخش هفدهم: یاران متفرقه ابا عبد الله الحسین علیه السلام
۱۵۷	جبله بن علی شیبانی
۱۵۷	قعب بن عمر نمری
۱۵۷	سعید بن عبد الله حنفی «۱»
۱۵۹	فرازهایی سودمند، در مورد یاران حسین علیه السلام
۱۶۲	شهادت پنج برادر
۱۶۸	فهرست‌ها
۱۶۸	اشاره
۱۶۸	فهرست آیات قرآن
۱۶۹	فهرست اسامی معصومین علیهم السلام
۱۷۰	فهرست احادیث
۱۷۶	فهرست اشعار (نخستین ابیات اشعار)
۱۸۱	فهرست اعلام و روات
۲۱۷	فهرست اسامی کتابهایی که در متن وارد شده
۲۲۱	فهرست فرقه‌ها و جمعیت‌ها
۲۲۲	فهرست قبایل
۲۲۳	فهرست تیره‌ها
۲۲۵	فهرست مناطق

۲۲۶ ..... فهرست لباس‌ها و ادوات زینت

۲۲۶ ..... فهرست حیوانات

۲۲۷ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## سلمشوران طف (شرح زندگانی اصحاب امام حسین علیه السلام)

### مشخصات کتاب

- سرشناسه : سماوی، محمد، ۱۸۷۶ - ۱۹۵۰ م.
- عنوان قراردادی : ابصارالعین فی انصارالحسین (ع). فارسی
- عنوان و نام پدیدآور : سلمشوران طف (شرح زندگانی اصحاب امام حسین علیه السلام) / مولف محمد بن طاهر السماوی؛ مترجم عباس جلالی.
- مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۸۱.
- مشخصات ظاهری : ۳۸۳ ص.
- شابک : ۲۰۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۶۴۰۱-۷۰-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال (چاپ دوم)؛ ۲۵۰۰۰ ریال (چاپ سوم)
- یادداشت : چاپ دوم: بهار ۱۳۸۴.
- یادداشت : چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۶.
- یادداشت : عنوان روی جلد: سلمشوران طف: تحقیق و نگارشی جامع بر زندگانی امام حسین (علیه السلام) و....
- یادداشت : کتابنامه: ص [۳۷۷] - ۳۸۳؛ همچنین به صورت زیرنویس.
- عنوان روی جلد : سلمشوران طف: تحقیق و نگارشی جامع بر زندگانی امام حسین (علیه السلام) و....
- عنوان دیگر : شرح زندگانی اصحاب امام حسین علیه السلام.
- موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق -- اصحاب
- موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ ق.
- شناسه افزوده : جلالی، عباس، ۱۳۳۴ - ، مترجم
- شناسه افزوده : آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر
- رده بندی کنگره : BP۴۲/س۸الف ۲۰۴۱ ۱۳۸۱
- رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۷
- شماره کتابشناسی ملی : م ۸۱-۴۶۳۲۴

### فهرست

### اشاره

- سخن ناشر ۱۱
- مقدمه محقق ۱۷
- سماوی کیست؟ ۲۲
- کتاب حاضر ۲۵
- نوبت‌های چاپ ۲۵
- شیوه تحقیق ۲۶

یادداشت مترجم ۲۷

مقدمه مؤلف ۳۱

پیش درآمد: مروری گذرا بر زندگی حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام از ولادت تا شهادت ۳۳

**بخش نخست: شهدای خاندان ابو طالب**

علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ۶۱

عبد الله بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ۶۶

عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام ۶۹

عبد الله بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ۸۴

عثمان بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ۸۵

جعفر بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ۸۶

ابو بکر بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ۸۷

ابو بکر بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ۸۹

قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ۸۹

عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ۹۱

عون بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب علیهم السلام ۹۳

محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب علیهما السلام ۹۵

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۶

مسلم بن عقیل بن ابی طالب علیهم السلام ۹۶

عبد الله بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب رضوان الله علیهم ۱۱۴

محمد بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب علیهم السلام ۱۱۵

محمد بن ابو سعید بن عقیل بن ابی طالب علیهم السلام ۱۱۵

عبد الرحمن بن عقیل بن ابی طالب علیهم السلام ۱۱۶

جعفر بن عقیل بن ابی طالب علیهم السلام ۱۱۶

عبد الله بن یقطر حمیری ۱۱۸

سلیمان بن رزین، غلام حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام ۱۱۹

اسلم بن عمرو، غلام حسین بن علی علیهما السلام ۱۲۱

قارب بن عبد الله دثلی غلام حسین بن علی علیهما السلام ۱۲۱

منجج بن سهم غلام حسن بن علی علیه السلام ۱۲۱

سعد بن حارث غلام علی بن ابی طالب علیه السلام ۱۲۲

نصر بن ابو نیزر، غلام علی بن ابی طالب علیه السلام ۱۲۲

حارث بن نبهان، غلام حمزه بن عبد المطلب علیهما السلام ۱۲۴

**بخش دوم: شهدای بنی اسد و بردگان**

- انس بن حارث بن نبیه بن کاهل بن عمرو بن صععب بن اسد بن خزیمه ۱۲۵  
 حبیب بن مظهر ۱۲۷  
 مسلم بن عوسجه اسدی ۱۳۵  
 قیس بن مسهر صیداوی ۱۴۱  
 ابو خالد، عمرو بن خالد اسدی صیداوی ۱۴۵  
 سعد، غلام عمرو بن خالد اسدی صیداوی ۱۴۷  
 ابو موسی، موقّع بن ثمامه اسدی صیداوی ۱۴۸

**بخش سوم: شهدای همدانی و بردگان آنان**

- ابو ثمامه عمرو صائدی ۱۴۹  
 بریر بن خضیر همدانی مشرقی ۱۵۲  
 سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۷  
 عابس بن ابو شیب شاکری ۱۵۹  
 شوذب بن عبد الله همدانی شاکری ۱۶۳  
 حنظله بن اسعد شبامی ۱۶۴  
 عبد الرحمن ارحبی ۱۶۵  
 شیب، غلام حارث بن سریع همدانی جابری ۱۶۹  
 عمّار دالانی ۱۶۸  
 حبشی بن قیس نهمی ۱۶۹  
 ابو عمره، زیاد همدانی صائدی ۱۶۹  
 سوار بن منعم بن حابس بن ابو عمیر بن نهم همدانی نهدی ۱۷۱  
 عمرو بن عبد الله همدانی جندعی ۱۷۱

**بخش چهارم: شهدای مدحجی**

- هانی بن عروه مرادی ۱۷۳  
 جناده بن حارث مدحجی مرادی سلمانی کوفی ۱۷۹  
 واضح ترک؛ غلام حارث مدحجی سلمانی ۱۷۹  
 مجتّع بن عبد الله عائذی ۱۸۰  
 عائذ بن مجتّع بن عبد الله مدحجی عائذی ۱۸۱  
 نافع بن هلال جملی ۱۸۲  
 حجّاج بن مسروق بن جعفر بن سعد العشیره مدحجی جعفری ۱۸۷

یزید بن مغفل بن جعفر بن سعد العشیره مذحجی جعفی ۱۹۰

### بخش پنجم: شهدای انصاری

عمرو بن قرظہ انصاری ۱۹۳  
 عبد الرحمن بن عبد ربّ انصاری خزرجی ۱۹۵  
 نعیم بن عجلان انصاری خزرجی ۱۹۷  
 جناده بن کعب بن حارث انصاری خزرجی ۱۹۷  
 عمر بن جناده بن کعب بن حارث انصاری خزرجی ۱۹۷  
 سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۸  
 سعد بن حرث انصاری عجلانی و برادرش ابو الحتوف ۱۹۸

### بخش ششم: شهدای بجلی و خثعمی

زهیر بن قین بن قیس أنماری بجلی ۱۹۹  
 سلمان بن مضارب بن قیس أنماری بجلی ۲۰۸  
 سوید بن عمرو بن ابو المطاع انماری خثعمی ۲۰۹  
 عبد الله بن بشر خثعمی ۲۱۰

### بخش هفتم: شهدای کندی

یزید بن زیاد بن مهاصر، ابو شعناء کندی بهدلی ۲۱۱  
 حارث بن امرئ القیس کندی ۲۱۳  
 زاهر بن عمرو کندی ۲۱۳  
 بشر بن عمرو بن احدوث حضرمی کندی ۲۱۴  
 جندب بن حجیر کندی خولانی ۲۱۵

### بخش هشتم: شهدای غفاری

عبد الله بن عروه بن حراق غفاری و برادرش عبد الرحمن ۲۱۷  
 جون بن حوی، غلام آزادشده ابو ذر غفاری ۲۱۸

### بخش نهم: شهدای کلبی

عبد الله بن عمیر کلبی ۲۲۱  
 عبد الأعلى بن یزید کلبی علیمی ۲۲۴  
 سالم بن عمرو، غلام بنی مدینه کلبی ۲۲۵



**بخش دهم: شهدای ازدی**

مسلم بن کثیر اعرج ازدی ازدشونه کوفی ۲۲۷

رافع بن عبد الله، غلام مسلم ازدی ۲۲۷

قاسم بن حبیب بن ابو بشر ازدی ۲۲۷

زهیر بن سلیم ازدی ۲۲۸

نعمان بن عمرو ازدی راسبی و برادرش حلاس ۲۲۹

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۹

عمارة بن صلخب ازدی ۲۲۹

**بخش یازدهم: شهدای عبدی**

یزید بن ثیبط عبدی، عبد قیس بصری و پسرانش عبد الله و عبید الله ۲۳۱

عامر بن مسلم عبدی بصری و غلامش سالم ۲۳۳

سیف بن مالک عبدی بصری ۲۳۴

أدهم بن امیة عبدی بصری ۲۳۴

**بخش دوازدهم: شهدای تیمی**

جابر بن حجاج، غلام عامر بن نهشل تیمی تیم الله بن ثعلبه ۲۳۵

مسعود بن حجاج تیمی تیم الله بن ثعلبه و پسرش عبد الرحمن ۲۳۵

بکر بن حی بن تیم الله بن ثعلبه تیمی ۲۳۶

جوین بن مالک بن قیس بن ثعلبه ضبعی تیمی ۲۳۶

عمر بن ضبیعة بن قیس بن ثعلبه ضبعی تیمی ۲۳۶

حباب بن عامر بن کعب بن تیم اللات بن ثعلبه تیمی ۲۳۷

**بخش سیزدهم: شهدای طایی**

عمّار بن حسان طایی ۲۳۹

امیة بن سعد طایی ۲۴۰

**بخش چهاردهم: شهدای تغلبی**

ضرغامه بن مالک تغلبی ۲۴۱

کنانه بن عتیق تغلبی ۲۴۱

قاسط بن زهیر بن حارث تغلبی و برادرانش کردوس و مقسط ۲۴۲

**بخش پانزدهم: شهدای جهنی**

مجمّع بن زیاد بن عمرو جهنی ۲۴۳  
 عبّاد بن مهاجر بن ابو مهاجر جهنی ۲۴۳  
 عقبه بن صلت جهنی ۲۴۳  
 سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۰

### بخش شانزدهم: شهدای تمیمی

حرّ بن یزید ریاحی ۲۴۵  
 حجّاج بن بدر تمیمی سعدی ۲۵۷

### بخش هفدهم: یاران متفرقه ابا عبد الله الحسین علیه السلام

جبله بن علی شیبانی ۲۶۱  
 قعنب بن عمر نمری ۲۶۱  
 سعید بن عبد الله حنفی ۲۶۲  
 فرازهایی سودمند، در مورد یاران حسین علیه السلام ۲۶۵

### فهرست‌ها

فهرست اسامی معصومین علیهم السلام ۲۸۷  
 فهرست احادیث ۲۸۹  
 فهرست اشعار (نخستین ابیات اشعار) ۳۰۰  
 فهرست اعلام و روات ۳۰۴  
 فهرست اسامی کتابهایی که در متن وارد شده ۳۵۸  
 فهرست اماکن و بقاع ۳۶۰  
 فهرست فرقه‌ها و جمعیت‌ها ۳۶۶  
 فهرست قبایل ۳۶۸  
 فهرست تیره‌ها ۳۷۰  
 فهرست مناطق ۳۷۲  
 فهرست لباس‌ها و ادوات زینت ۳۷۴  
 فهرست حیوانات ۳۷۵  
 فهرست منابع و مآخذ ۳۷۷  
 سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۱

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا. «۱»

نیم قرن پس از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تاریخ، واقعه‌ای شگفت‌انگیز، غم‌افزا و در حقیقت در نوع خود بی‌سابقه، رخ داد. در این واقعه مهم و اساسی که باید بر آن، جنگ تمام عیار میان حق و باطل و نور و ظلمت نام نهاد، در یک سو، تاریک‌اندیشان خفاش صفتی که از نور بعثت می‌گریختند و سعی در خاموش نمودن آن داشتند، قرار گرفته بودند و در سوی دیگر، حق‌جویانی که چون ابو ذر و سلمان، گرد پیامبر رحمت می‌گشتند تا نور، مهر و نشانه نبوت را بیابند، وجود داشتند.

در حادثه کربلا، نقش خواص و عوام و پدیدآورندگان آن حادثه غم‌انگیز، قابل دقت و مطالعه است. مسئله‌ای به بزرگی قیام خونین کربلا، زمینه‌هایی دارد که باید مورد تأمل قرار گیرد. مهم‌ترین عامل پیدایش این حادثه تلخ، انحراف مسئله رهبری از مسیر صحیح آن بود تا جایی که پس از چند سال، مجدداً سنت‌های جاهلی در جامعه، مورد توجه اداره‌کنندگان قرار گرفت و ارزش‌های اسلامی - که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای آنها زحمات فراوانی متحمل شد - در جامعه کم رنگ شد؛ غیرت دینی، افول نمود، شخصیت‌هایی چون امیر المؤمنین علیه السلام خانه‌نشین شدند، حق در حصار بدعتها گرفتار آمد، امر به معروف و نهی از منکر در جامعه متروک ماند و در یک کلام: قرآن و عترت، در انزوا قرار گرفت.

به هر حال، در حادثه کربلا، قدرت دو تفکر، دو گونه تربیت، دو نوع نگرش به

(۱). احزاب/ ۲۳.

سالمشوران طف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۱۲

جهان هستی نشان داده شد؛ در جبهه‌ای، افکار مادی، دنیایی، پست، تربیت‌های بدون اصول انسانی و مسئولیت‌شناسی و با نگاه‌های تمامیت‌خواه و خود محور، جلوه می‌نمود و در یک جبهه، امامت با حسین بن علی علیهما السلام، سر سلسله آزاد مردان بود و خدا محوران در پی فرمان امام واجب‌الاطاعه خویش بودند.

راستی تاریخ را چه کسانی می‌سازند؟ آیا اشخاصی چون معاویه، عمر سعد و عبید الله زیاده‌ها می‌توانند تاریخ‌ساز باشند؟ به حق، چهره‌هایی چون اینان، ننگ تاریخند که نامشان عرق شرم بر چهره هر انسان آزاده‌ای می‌نشانند. افرادی این چنین اهل تخریب و چنگ انداختن به چهره انسان، در گذر تاریخند. در صفحات متعلق به این دیو صفتان، جز تاریکی و جهالت چیز دیگری وجود ندارد. تاریخ به وجود آمده توسط اینان، جز سیاهی چیزی ندارد. اگر در طول تاریخ، چهره‌هایی چون انبیا، اولیا و سالار شهیدان حسین بن علی علیهما السلام و یاران با وفایش نبودند، تاریخ چه سخن صوابی برای گفتن داشت؟ بی‌شک تاریخ آموزنده، انسان‌ساز و عبرت‌آمیز را رادمردان و شیرزنانی می‌سازند که در مدرسه عشق به خدا، تربیت یافته‌اند.

اوج رویارویی دو جبهه حق و باطل، در عاشورا رقم خورد و جوهره مردان دو سپاه، دو تفکر، دو نگاه به هستی، رخ نمود؛ امام حسین علیه السلام با شأن و عظمت امامت، نور عصمت، طهارت، شجاعت، دلیری و غیرت دینی در سپاه اسلام در حلقه یاران از جان گذشته خویش که مصداق مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا هَسْتَنْد، با آرامش تمام، خطبه حمد و ثنا خواند و یاران نیز از وفا و ایثار گفتند، از عشق به خدا و پیامبر خدا سخن راندند، از بذل نمودن جان در رکاب امام حق، داد سخن دادند؛ جوانان پرشور هاشمی و غیر هاشمی، جهانیان را با فطرت پاک خویش مهمان سخنان عارفانه خود ساختند تا جوانان هر عصر و زمانی بخوانند، بدانند و راه حق را جوانمردانه و با عزت نفس بیمایند. مردانی محاسن سفید چون حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه نتیجه سالها عبادت خالصانه خود را به همگان عرضه

سالمشوران طف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۱۳

داشتند. سخنان تک تک یاران ابا عبد الله الحسین، و رجزهای ایشان که به خوبی در این اثر جمع‌آوری شده، قابل مطالعه و دقت

فراوان است.

آری، آنان ثابت کردند که عابدان شب در مکتب علوی، فاطمی و حسینی، همان شیران روز در رکاب امام عشق‌اند؛ دیانت، خلوص، پیروی از امام حسین علیه السلام، پایمردی و شجاعت بی‌نظیرشان در کنار عبادت و عبودیت پروردگار، این رادمردان همیشه تاریخ را از برجسته‌ترین شهدای جای گرفته در بهشت قرار داده است.

اصحاب امام، شهدای فضیلتند و امام در حق ایشان چه زیبا فرمود که: «من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود و اهل بیت و خاندانی باوفا تر و وظیفه‌شناس تر از اهل بیت خویش، سراغ ندارم».

سخن ناگفته درباره یاران امام علیه السلام بسیار است و این واژگان هستند که توان عنوان آن صفات برجسته و ممتاز را ندارند. در جبهه باطل نیز سخنانی رد و بدل شد؛ آنجا سخن از بی‌وفایی و روبه‌صفتی بود. خویش را سرزنش کردن و همدیگر را متهم کردن و مورد عتاب قرار دادن که مگر تو نامه نوشتی؟، مگر تو امضا کننده دعوت نامه نبودی؟ و بالاخره اینکه برای رسیدن به مطامع دنیوی چون گران گرسنه در کمین یکدیگر می‌نشستند (نظیر شمر و عمر سعد لعنه الله علیهما).

به راستی عاشورا یعنی آینه تمام‌نمای ارزشها، استقامت‌ها، ایثارها و شجاعت‌های بی‌نظیر. و هر چه بر عمر بشر افزوده می‌شود، پیامهای عاشورا بیشتر جلوه می‌کند. حقیقتاً پیروز این میدان، کسانی بودند که امروز و هر زمانی، نامشان با عظمت برده می‌شود. فاتح میدان کارزار کربلا، تفکر و تربیت توحیدی امام حسین علیه السلام و یارانش بود؛ آنچه برای استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل قابل تحمّل نیست، همان روحیه شهادت طلبی و عشق به شهادت است که سلسله جناب آن، سالار شهیدان سید الشهداء علیه السلام است. کاش! بشریت امروز، پیام عاشورا را به گوش جان می‌شنید. کاش! پیروان تمام

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۴

ادیان و دینداران واقعی - که امام حسین علیه السلام از حیثیت همه ایشان دفاع کرد - پیام کربلا را به جان می‌خریدند. کاش! امروز حد اقل رسانه‌های جهان اسلام، یکدل و یک صدا به مردم جهان می‌گفتند تنها راه نجات از سرینجه استکبار جهانی و رسیدن به آزادی و آزادگی، در پیام عاشورا و نهضت عزت‌بخش حسینی نهفته است. کاش! اندیشمندان و فرزنانگان به مسئولیت مهم خویش، همت بیشتری می‌گماردند و توان و تلاش خویش را در این راه، مصروف می‌داشتند.

کاش! عده‌ای به جای تکرار سخنان آن سوی مرزها که نه سعادت آخرت را تأمین می‌کند و نه حوایج دنیا را، از کربلا، سعادت، عزت، سربلندی، استقلال، توحید و خدامحوری سخن می‌گفتند. آیا پرداخت این همه هزینه و تحمّل این همه محرومیت که نتیجه افکار باطل بوده، برای بشریت کافی نیست؟ سخن از کربلا و عاشورا و یاران با وفای امام حسین علیه السلام و تبلیغ از فکر کربلایی در هر عصری، بزرگترین خدمت به بشریت گرفتار آمده در دست ستمگران هر دوران و عصر و مصری به شمار می‌آید.

بحمد الله در هر عصری، عالمان و دانشوران وظیفه‌شناس، رسالت قلم را پاس داشته و در راه ترویج فرهنگ اسلامی و شناسایی بیشتر چهره پرفروغ امام حسین علیه السلام و یارانش، مطالبی عمیق به نگارش در آورده‌اند از جمله عالم، ادیب، اندیشمند و شاعر نکته‌پرداز «مرحوم شیخ محمد بن طاهر بن حبيب بن حسين بن محسن بن ترکی فضلی» معروف به «سماوی» که با نگاشتن «إبصار العین فی أنصار الحسین علیه السلام» کاری بزرگ و ارزشمند از خود به یادگار نهاده است.

چیره دستی و اطلاعات فراوان مؤلف از تاریخ، در این کتاب به خوبی نشان داده شده است. ذوق سلیم نویسنده در جای جای کتاب به چشم می‌خورد. تعبیراتش نشان از ژرفای اندیشه او دارد. به حق، او یکی از نثرنویسان برجسته تلقی می‌شود.

بی‌تردید، خوانندگان گرامی! با مطالعه این کتاب، با ما هم عقیده خواهند شد که

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۵

نوشته این عالم پرکار و پژوهنده، در نوع خود اگر نگوییم بی‌نظیر، در موضوع خود کم‌نظیر است.

کتابی که پیش رو دارید ترجمه کتاب «إبصار العین فی أنصار الحسین علیه السلام» می‌باشد. این کتاب، چندین بار پس از تألیف به زبان عربی، در نجف اشرف و ایران به چاپ رسیده است، لکن جناب حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد جعفر طبسی در سال ۱۴۱۹ ه. ق. با زحمت فراوان و قابل تقدیر، مبادرت به تحقیق این کتاب نموده و منابع و مستندات تاریخی را در پاورقی کتاب با توضیحات لازم آورده است که مجموعه کتاب و تحقیق ایشان توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به چاپ (چاپ اخیر) رسیده است.

ترجمه حاضر با عنوان «سلمشوران طف» توسط جناب آقای عباس جلالی، صورت گرفته است. مترجم محترم و پرتلاش، با توانمندی، اطلاعات و شناختی مناسب، اقدام به ترجمه «إبصار» تحقیق شده نموده است و حقیقتاً با دقت فراوان توانسته است حلاوت و شیرینی بیان مؤلف را در قالب زبان فارسی به خوانندگان هدیه نماید. ما بیش از این پیرامون کتاب، تحقیق و ترجمه صورت گرفته، سخن نمی‌گوییم؛ زیرا مجموعه کتاب، بخشها و فصلهای مختلف آن در مقدمه مؤلف، محقق و مترجم محترم به نحو شایسته و لازم، معرفی شده است.

«انتشارات زائر؛ وابسته به آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام» در راستای ترویج فرهنگ غنی اسلام و قرآن، در سالی که به ابتکار مقام معظم رهبری - دام ظلّه العالی - «سال عزت و افتخار حسینی» نام گرفته، با افتخار، اقدام به چاپ این مجموعه نفیس و ارزشمند می‌نماید. امید است جامعه اسلامی ما بویژه نسل جوان و جامعه جهانی تشنه معرفت، با بهره‌گیری از پیام حیاتبخش عاشورا و الگوبرداری از آن، بتواند روزی به آرزوی دیرینه خود که استقلال، آزادی، صلح و عدالت است، دست یابد.

سلمشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۱۶

در پایان، برای روح مؤلف گرانقدر اثر حاضر و همه مؤلفان و مروّجان علوم الهی و اسلامی، علو درجات و برای محقق ارجمند و مترجم ساعی کتاب، توفیق بیشتر از درگاه الهی مسئلت داریم.

«انتشارات زائر؛ آستانه مقدسه»

سلمشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۱۷

## مقدمه محقق

## اشاره

حمد و سپاس خدا را می‌سزد و صلوات و درود بر بهترین آفریدگان و برجسته‌ترین مخلوقاتش حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان معصوم وی بویژه حضرت بقیه الله الاعظم، روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء که حجت‌های خدا بر بندگانشند.

ستایش گران و ثناگویان قادر نیستند در حق یاران امام حسین علیه السلام و در توصیف مقام و منزلت و جایگاه بلند آنان سخن گویند! فرد غیر معصوم و ضعیف و ناتوان، چگونه قادر است در مدح و ستایش و توصیف، آن گونه که آنان شایستگی دارند، حقیقتش را ادا نماید؟! بنده به ضعف و ناتوانی خویش اقرار دارم و برای سخن گفتن از جایگاه بلند آنان، جز پناه جستن به نقل برخی روایات اهل بیت عصمت علیهم السلام در تعریف و توصیف مقام و منزلت آنان، راهی نمی‌یابم.

این بزرگواران آنجا که سخن از همیاری است، باوفاترین انسان‌ها، و از زمان پیدایش دنیا تا پایان آن، برجسته‌ترین یاران تلقی می‌شوند، مدح و ستایش آنان توسط امام آن‌گاه که برایشان خطابه ایراد کرد، این حقیقت را پرتوافکن ساخت:

«اثنی علی الله أحسن الثناء، أحمدده علی السراء و الضراء، اللهم إني أحمدك علی أن اكرمتنا بالنبوة و جعلت لنا اسماعا و ابصارا و

افئده، و علمتنا القرآن، و فقهتنا فی الدین، فاجعلنا لک من الشاکرین.

اما بعد: فإنی لا أعلم أصحابا أوفی و لا خیرا من أصحابی، و لا أهل بیت أبرّ و لا أوصل من أهل بیتی، فجزاکم الله جمیعا عنی خیرا...» (۱)

(۱). کامل: ۵۷/۴؛ طبری، تاریخ: ۳/۳۱۵.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۸

«خدا را به بهترین وجه و در شادید و آسایش و رنج و رفاه سپاسگزارم. خدایا! تو را ستایش می‌کنم که بر خاندان ما با نبوت کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و به احکام دین آشنایمان ساختی، ما را از سپاسگزاران قرار بده. اما بعد؛ من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود و اهل بیت و خاندانی باوفاتر و وظیفه‌شناس‌تر از اهل بیت خویش سراغ ندارم، خداوند از ناحیه من به همه شما پاداش خیر عنایت فرماید...».

در عرصه شهادت نیز شهدایی از اولین و آخرین به پایه شهدای عاشورا نمی‌رسند!! و این موضوع در وصف مقام و جایگاه آنان از امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده که امام باقر علیه السلام به بیان آن پرداخت و فرمود:

«خرج علیّ سیر بالناس حتّی اذا کان بکربلاء علی میلیون او میل، تقدّم بین ایدیهم حتی طاف بمکان یقال له المقدفان، فقال: قتل فیها مائتا نبیّ و مائتا سبط کلّهم شهداء و مناخ رگاب و مصارع عشاق، شهداء لا یسبقهم من کان قبلهم و لا یلحقهم من بعدهم» (۱).

«علی علیه السلام با یاران خود رهسپار منطقه جنگی بود، به دو یا یک میلی کربلا که رسید، مقابل یاران خود قرار گرفت و برگرد محلی به نام «مقدفان» گردش کرد و سپس فرمود: در این مکان، دوست پیامبر و دوست پیامبرزاده که همگی شهید به شمار می‌آمدند، به قتل رسیده‌اند، اینجا محل بر زمین افتادن سواران و مکان کشته شدن عاشقانی است که به فیض شهادت نایل خواهند شد؛ کسی قبل از آنان بر آن‌ها پیشی نگرفته و پس از آنان نیز به پایه آن‌ها نخواهد رسید».

البته برخی روایات، شهدای بدر را از حیث رتبه و مقام به شهدای کربلا ملحق ساخته‌اند، مانند طبرانی که به سند متصل خود به شیبان بن مخرم عثمانی، روایت کرده گوید: هنگامی که علی رضی الله عنه وارد کربلا شد، من حضرت را همراهی می‌کردم،

(۱). بحار الانوار: ۲۹۵/۴۱، باب ۱۱۴، حدیث ۱۸.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۹

او فرمود: «یقتل فی هذا الموضع شهداء لیس مثلهم شهداء الا شهداء بدر»؛ (۱)

در این مکان، شهدایی به قتل می‌رسند که نظیر و مانندی جز شهدای بدر ندارند».

ولی ابن نمادر «مثیر الاحزان» از میمون بن شیبان مخرم - که وی نیز از هواداران عثمان بود - آورده است که گفت: در سفر، علی علیه السلام را همراهی می‌کردیم، حضرت به کربلا که رسید، بالای تلی نشست و فرمود:

«یقتل فی هذا الموضع شهداء الأشهداء». (۲)

«در این محل، برترین شهیدان به قتل می‌رسند».

برای حصول قطع و یقین در اینکه به طور کلی شهدایی نظیر شهدای کربلا وجود ندارد، سخنی که امام حسین علیه السلام در مدح و ستایش آنان عنوان کرده، کافی است، آنجا که فرمود:

«... لا أعلم أصحابا أوفی و لا خیرا من أصحابی...».

«یارانی باوفاتر و برتر از یارانم سراغ ندارم...».

فضیلت و برتری که امام در سخنان خود برای آنان قایل شده، شامل برتری بر کسانی که قبل و بعد از آنان وجود داشته‌اند نیز می‌شود.

پیرامون جایگاه والای شهدای کربلا در روایت آمده است که: ام سلمه علیها السّلام شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید، پیامبر به وی خبر داد که هم اکنون از کندن قبور حسین و یارانش فراغت یافته است. شیخ طوسی این روایت را به سند خود از غیاث بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده فرمود: «أصبحت یوما أم سلمة تبکی، فقیل لها: ممّ بکاؤک؟ قالت: لقد قتل ابنی الحسین اللیلة، و ذلك أنّی ما رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منذ مضی إلّا اللیلة، فرأیته شاحبا کثیبا،

(۱). معجم کبیر: ۱۱۱/۳.

(۲). مثیر الاحزان: ۷۹.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۰

فقلت: قلت: مالی أراک یا رسول الله شاحبا کثیبا؟! «۱» قال: ما زلت اللیلة أحفر القبور للحسین و أصحابه!.

«روزی ام سلمه گریان بود، سبب گریه‌اش را از او جویا شدند، در پاسخ گفت: امشب فرزندم حسین به شهادت رسیده است؛ زیرا از زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جز امشب او را در خواب ندیده بودم، پیامبر را در خواب افسرده و غمگین یافتم و عرض کردم: چرا شما را افسرده و غمگین می‌بینم؟! فرمود: امشب پیوسته برای حسین و یارانش قبر حفر می‌کردم».  
مجد و افتخار و سربلندی برایشان همین بس که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قبور آنها را با دست مبارک خود حفر می‌کند.

در خصوص جایگاه والا و مقام برجسته و رتبه منحصر به فرد آنان، نام آنها و پدرانشان در اخبار مربوط به حوادث و امور غیبی، وارد شده است.

در روایت آمده است: هنگامی که ابن عباس به دلیل دست برداشتن از یاری حسین علیه السلام، به شدت مورد نکوهش قرار گرفت، گفت: «یاران حسین را بی‌کم و کاست قبل از شهادتشان با نام می‌شناختم». «۲»

از محمد حنفیه روایت شده گفت: «نام یاران امام حسین علیه السلام و نام پدرانشان نزد ما ثبت شده بود». «۳»

سید محمد بن ابوطالب موسوی؛ تاریخ‌نگار، چه زیبا آنان را توصیف کرده و می‌گوید: «[یاران امام حسین علیه السلام] مردانی بودند که به عهد و پیمان خویش نیک و وفا کردند، از نیت خالص و چشمه معنوی زلال برخوردار بودند، ایمان خود را با ستم و بیداد نیالوده و انفاق خویش را با شک و تردید نیامیختند، در اطاعت و فرمانبرداری، بذل جان کردند و آن‌گاه که به یاری حسین برخاستند از خود گذشتگی

(۱). طوسی، امالی: ۹۰، مجلس ۳؛ مفید، امالی: ۳۱۹، مجلس ۳۸، حدیث ۶.

(۲). مناقب آل ابی طالب: ۵۳/۴.

(۳). همان.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۱

و ایثار نشان دادند. خدای سبحان نام آنان را در دیوان خواص خویش ثبت فرمود و با مجد و عظمت خود، آنان را عزت و سربلندی بخشید و آنها را در رتبه بزرگان خود ملحق گرداند و به جایگاه رهبران ارثا داد، در راه اطاعت از پروردگار خود و مبارزه با

دشمنان، از جان خود مایه گذاشتند و در مسیر ستیز با دشمن شقاوتمند، رنج و دشواری‌های فراوانی نصیبشان گردید، با اطاعت از دستورات خدا، اراده آهنین‌شان تقویت شد، در راه او مبارزه می‌کردند و از نکوهش سرزنش کنندگان بیم نداشتند، خداوند آنان را پس از رتبه پیامبران و فرستادگان الهی، برجسته‌ترین بهشتیان و برترین شهدای اولین و آخرین قرار داد...» (۱).

منابع تاریخی در بیان تعداد یاران حضرت، متفاوت سخن گفته‌اند. ولی تاریخ در بالاترین عدد، یارانی را که در کربلا در کنار امام حسین علیه السلام حضور داشته‌اند، اندکی بیش از یکصد تن دانسته است و در تعداد شهدا نیز اختلاف دارند- ولی آن گونه که از شیخ مفید نقل شده- بنا بر مشهور، وی تعداد این شهدا را ۷۲ تن دانسته است (۲).

چنانکه مرحوم شیخ محمد سماوی در این کتاب به اثبات رسانده، بین این شهدا، پنج تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از غیر بنی هاشم و افزون بر این جمع پنج نفره، ۲۴ تن از یاران امیر المؤمنین علیه السلام در کربلا حضور داشته‌اند.

صاحب کتاب «الحسین سماته و سیره» می‌گوید: ... یاران امام حسین- با وجود تعداد اندک خود- برجسته‌ترین الگو و نمونه وفاداری و از خودگذشتگی را ارائه دادند و در شجاعت و دلاورمردی و بی‌پروایی، به مراتب برتر از سپاه کوفه بودند.

امام حسین علیه السلام در سخنان خود و خطابه‌هایی که در روز «عاشورا» ایراد فرمود،

(۱). تسلیة المجالس: ۲/ ۳۴۶.

(۲). ر. ک: ارشاد: ۲/ ۱۱۳؛ اخبار الطوال: ۲۵۹؛ طبری، تاریخ: ۲/ ۳۳۶.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۲

عزم و اراده آن‌ها را مورد تمجید قرار داد ... و آنان نیز چنین تصمیمی را با بصیرتی نافذ و با آگاهی و علم یقین به سرنوشت خویش، اتخاذ کردند، ایثار و از جان‌گذشتگی آن‌ها در راه سرور و سالارشان امام حسین علیه السلام عین یقین تاریخ و سرمشق نسل‌های بعدی قرار گرفت (۱).

## سماوی کیست؟

وی، «شیخ محمد بن طاهر بن حبیب بن حسین بن محسن بن ترکی فضلی»، معروف به «سماوی» دانشمندی جلیل القدر و شاعری معروف و ادیبی سرشناس بود، در ۲۷ ذیحجه سال ۱۲۹۲ ه. ق. «۲» در سماوه دیده به جهان گشود و در آن سامان زیر نظر والد ماجد خویش، نشو و نما کرد. در ده سالگی پدرش را از دست داد و جهت کسب علم و دانش به نجف مهاجرت کرد و نزدیک یک ماه در آنجا اقامت گزید و سپس بیمار شد و پس از بهبودی، به سماوه بازگشت، مبانی علوم را از محضر اساتید خود که معروف‌ترین آنان شیخ شکر بن احمد بغدادی و شیخ عبدالدین معتوق قطیفی بودند، استفاده کرد و ریاضیات را از شیخ آقا رضای اصفهانی آموخت و اصول فقه را از حضور شیخ علی بن شیخ باقر صاحب جواهر و شیخ آقا رضا همدانی و سید محمد هندی و شیخ محمد طه نجف و شیخ حسن مامقانی و شیخ فتح الله معروف به شیخ الشریعه اصفهانی و دیگر بزرگان، بهره برد.

شیخ علی بن شیخ باقر صاحب جواهر و سید محمد هندی و سید حسن صدر، از جمله دانشمندانی بودند که وی موفق به اخذ اجازه اجتهاد از آنان شد او تا سال ۱۳۲۲ ه. ق. در نجف ماند و بعد از آن به وطن خویش بازگشت و تا سال ۱۳۳۰

(۱). الحسین سماته و سیره: ۱۶۰-۱۶۱.

(۲). مرحوم سماوی در اجازه روایتی که به مرحوم آیت الله والد داده، یادآور شده‌اند که ولادت ایشان در سال ۱۲۹۳ بوده و آن اجازه به خط ایشان نزد ما موجود است.



سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۳

ه. ق. در آنجا ماندگار شد، آن‌گاه از بغداد فرا خوانده شد و مدت پنج سال به عنوان یکی از اعضای مجلس خاص ولایت تعیین گردید. در همان سالها جنگ جهانی اول رخ داد و در دوران اشغال نیروهای انگلیسی، رهسپار نجف گردید و تا زمانی که به منصب قضاوت برگزیده شد در آنجا اقامت گزید و طی دوران اشغال نیروهای انگلیسی و دو سال از حکومت ملی، در آنجا ماند و آنگاه به کربلا انتقال یافت و چندین سال در آنجا اقامت کرد، سپس به بغداد منتقل شد و ده سال به عنوان حاکم شرع در آن سامان خدمت کرد و سرانجام به درخواست خود، به نجف انتقال یافت و یک سال در آنجا اقامت نمود و در اثر سوء تفاهمی که بین او و جناب سید محمد صدر به وجود آمد، از سمت خویش استعفا داد.

سماوی، شخصیتی علمی و ادیبی بی‌مانند بود که جامع بسیاری از اصول فضایل تلقی می‌شد و در این راستا به برجسته‌ترین اهداف دست یافته بود. (۱)

شیخ جعفر نقدی درباره وی می‌گوید: «او فردی اندیشمند بود، درخت فنون وی در بستان فضایل سر برافراشته بود و جویبارهای چشمه فضایلش در کمالات وی جاری بود (۲)».

عبد الکریم دجیلی در روزنامه الیقظه گفته است: «سماوی با شیوه سخن گفتن و نحوه گفتگو و کیفیت لباس پوشیدن و توازن و خردورزی‌اش، تجسم برجسته‌ترین نمونه یک اندیشمند تربیت‌یافته مدرسه قدیمی به شمار می‌آمد. هرگاه در مجلسی حضور می‌یافت با تیزی خاصی خود و نکته‌پردازی و قدرت حافظه و پنداری دامنه‌دار، دل‌های حاضران را تسخیر می‌کرد. او قادر بود شنونده را از وادی شعر با مضامین بلند به بخشی از تاریخ و آداب و رسوم و سپس به احادیث و تفاسیر کم نظیر، منتقل نماید و در کنار آن، حدیث خود را در کمال اتقان با عباراتی دقیق،

(۱). ر. ک: شعراء الغری: ۱/ ۴۷۵.

(۲). همان: ۱/ ۴۷۸.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۴

مستند می‌ساخت و می‌توانست فرد را به کتابی که حاوی آن حدیث کم نظیر و یا آن نکته بود، رهنمون شود و به روزنامه‌هایی که در آن درج شده و به سال انتشار آن در صورتی که چاپ شده بود و به نوبت چاپ آن اگر متعدد بود و حتی تحریف و تغییرات چاپ‌ها، راهنمایی کند.

اگر سخنانش را می‌شنیدی، گویی به سخنان اندیشمندی از دوران اموی و عباسی گوش فرا می‌دهی. او دوران علم الهدی را در کتاب مجالسش و قالی را در امالی وی و میرد را در کامل خود و جاحظ را در بیان و تبیین‌اش، برایت تداعی می‌کرد. تبسمی که از آن، ژرفای اندیشه و شکوه و جلال دانش و تلاش سالیان طولانی وی را می‌خواندی، از لبانش برداشته نمی‌شد و در کنار آن‌ها، دستی بر تناول خرما می‌برنوطی مشغول داشت.

او در چهارم محرم سال ۱۳۷۰ ه. ق. در نجف، بدرود حیات گفت و در همان جا به خاک سپرده شد. برخی تاریخ‌نگاران، تاریخ وفات او را ضمن تاریخ وفات شیخ جعفر نقدی - که چند روز پس از او از دنیا رفت - ذکر کرده‌اند (۱).

به نقل کحاله: «محمد بن طاهر سماوی، فردی ادیب، شاعر و نثرپرداز بود، در سماوه پا به عرصه وجود نهاد و بالنده شد و سپس به بغداد اعزام شد و به عنوان یکی از اعضای مجلس ولایت انتخاب گردید و پس از آن به نجف بازگشت و در آن سامان، منصب قاضی شرع را پذیرا و به عضویت مجمع علمی عراق، برگزیده شد.

از آثار وی می‌توان «الطیعه فی شعراء الشیعه»، «إِبصار العین فی أنصار الحسین»، «ظرفه الأعلام فیما نظم فی المنام»، «الکواکب

السماویة فی شرح القصیة الفرزدقیه» و «شجره الریاض فی مدح النبی الفیاض» را نام برد «۲».

(۱). شعراء الغری: ۱۰ / ۴۷۹.

(۲). معجم المؤلفین: ۱۰ / ۹۷.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۵

### کتاب حاضر

به گفته آغا بزرگ تهرانی: کتاب «إِبصار العین فی أنصار الحسین علیه السّلام» از علامه چیره دست شیخ محمد بن طاهر سماوی است که آن را در آغاز پذیرش منصب قضاوت در نجف اشرف تألیف نمود و در سال ۱۳۴۳ در نجف چاپ شد و پس از آن، مؤلف، مطالبی را بدان افزود که هنوز به زیور طبع آراسته نشده است «۱».

مؤلف، در این کتاب به بیان نام یکصد و دوازده تن از یاران امام حسین علیه السّلام همت گمارده؛ چه کسانی که در رکاب آن حضرت، روز عاشورا در کربلا به شهادت رسیدند و چه آنان که زخمی شده ولی به فیض شهادت نایل نشدند؛ مانند «حسن مثنی» و یا آن دسته که در یاری آن بزرگوار قبل از عاشورا در بصره به شهادت رسیدند؛ نظیر: سلیمان بن رزین و یا در کوفه مانند: قیس بن مسهر صیداوی و مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و دیگران ...

کتاب حاضر، شامل پیش‌درآمدی است که مؤلف محترم در آن به بیان گذرای زندگی حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام از ولادت تا شهادت پرداخته است.

این کتاب، به هفده بخش تقسیم شده که مؤلف در هر یک از آن‌ها قبایلی را که یک رزمنده و یا بیشتر در رکاب امام علیه السّلام داشته‌اند، یادآور شده و در پایان کتاب، به بیان بیست فراز سودمند که همه آن‌ها به یاران امام حسین علیه السّلام ارتباط دارند، پرداخته است.

### نوبت‌های چاپ

این کتاب، نخستین بار در سال ۱۳۴۱ ه. ق. در چاپخانه حیدریه نجف اشرف. و در سال ۱۳۴۳ ه. ق. چنان که صاحب ذریعه اشاره کرده، چاپ گردید و در

(۱). الذریعة الی تصانیف الشیعة: ۱ / ۶۵.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۶

چاپخانه آداب نجف اشرف، بدون ذکر سال چاپ، به زیور چاپ آراسته شد و انتشارات بصیرتی در قم آن را به نحو افست به چاپ رساند. و یک بار دیگر نیز توسط همین انتشارات بدون ذکر سال چاپ، افست شد و در سال ۱۴۱۴ به نحو افست، توسط انتشارات سید رضی، به چاپ رسید.

### شیوه تحقیق

مدت‌ها پیش اشتیاق و علاقه‌ام مرا به تحقیق این کتاب ارزشمند واداشت و زمانی که درخواست و استفاده از آن همواره گسترش می‌یافت و نسخه‌های آن در بازار نایاب شد، تصمیم به تحقیق آن گرفتم تا در چاپی جدید آن را در اختیار علاقه‌مندان قرار دهم،

در این نسخه به تصحیح اشتباهات چاپ‌های قبلی پرداختم و آنچه را مؤلف در آن گرد آورده بود، با منابع اصلی مقابله نمودم و در همان جا به منبعی که از آن نقل شده و مکان آن، اشاره شده است.

مؤلف در نقل مطالب از منابع آن، غالباً به نحوه نقل به معنا پرداخته است و ما برای حفظ امانت در آنجا که تفاوت زیادی وجود داشته، به تفاوت آن‌ها با منابع، اشاره کرده‌ایم.

به این امید که برادران محقق و پژوهشگر با بیان نقطه نظرات خویش، ما را مرهون الطاف خود گردانند تا ان شاء الله در چاپ‌های بعدی از آن‌ها بهره‌مند گردیم.

محمد جعفر طبسی

قم مقدسه

۱۷ ربیع الاول ۱۴۱۹ ه. ق.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۷

### یادداشت مترجم

سخن گفتن از تاریخ و حماسه عاشورا و آموزگار شهادت، حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام نیازمند لیاقتی در خور و بایسته است و هر کسی را توان چنین کاری نیست، زیرا سخن از عظمتی است که تمام عظمت‌ها از آستانش هستی به خود گرفته. چهره سرخ حسین علیه السلام شاهدهی است که طی اعصار و قرون و نسل‌ها می‌درخشد و در سیمای تابناک شهید و شهادت، رخ می‌نماید.

از عظمت چهره‌های درخشان پرچمداران کربلا که خود، از پدیدآوردگان آن حماسه جاویدند، جز ترسیم بیوگرافی‌های کوتاه و ناقص، چیزی در اختیار نسل معاصر ما نیست، و چه بسا عظمت این پاکبختگان، بر بسیاری از خواص ما نیز پوشیده باشد. آن چه در خاطره‌ها مانده، نمایی کم‌رنگ در قالب شعر و مدح و ثنات و بار مسئولیت بیان این واقعیت‌ها به عهده پژوهشگران تاریخ اسلام است، آن هم در عصر بازگشت به فرهنگ غنی اسلام که نسل سرگردان و حیران ما، سخت نیازمند اسوه‌یابی است، زیرا هر چه داریم از حسین علیه السلام و عاشورا داریم.

حادثه کربلا- برای مردم ما یک رخداد اجتماعی است، حادثه‌ای که در تربیت و خلق و خوی ما دارای تأثیر فراوان است، آنگاه که حسین علیه السلام پس از شهادت یاران، یکه و تنها به قلب روبه صفتان یزیدی، یورش می‌برد، سی هزار جنگجو در سرزمین طف از نبرد تن به تن با مردی تنها و غریب و تشنه و گرسنه، با آن همه مصیبت وارده، شکست می‌خورند. به قول حمید بن مسلم که خود شاهد صحنه بوده، چون گریز بزغاله‌هایی از چنگ گرگ خشمگین از مقابل آن قهرمان دوران می‌گریختند، اینان نه تنها در مقابل شمشیر حسین علیه السلام، بلکه در مقابل منطق آن بزرگمرد، شکست

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۸

خوردند.

کتاب شریف «إِبصار العین فی أنصار الحسین» تألیف اندیشمند فقیه، و ادیب فرزانه مرحوم شیخ محمد سماوی که ترجمه آن را با عنوان «سلمشوران طف» پیش رو دارید آنجا که قلم به دست می‌گیرد و از سوز دل سخن می‌نگارد، گویی حادثه جانگداز کربلا را در برابر دیدگان انسان، تجسم می‌بخشد.

مؤلف با شیوه‌ای مستند و محققانه و منحصر به فرد، به بیان حماسه کربلا و چهره‌های درخشان جان‌نثاران عرصه شهادت پرداخته و در مقام بیان نام شهدای سرافراز کربلا، از یکصد و دوازده عاشق دل‌باخته یاد می‌کند که در رکاب حضرت، در کربلا به شهادت

رسیده و برخی مجروح، ولی به فیض شهادت نایل نشدند، و یا قبل از عاشورا، در بصره و کوفه، فرشته شهادت را در آغوش کشیدند که این خود برای نسل معاصر، ترسیمی روشن از چهره‌های ناشناخته این حماسه، تلقی می‌شود، قهرمانانی که با عزم و اراده و پایمردی و بی‌پروا و خالصانه گرد شمع وجود حسین علیه السلام، جان باختند تا روشنی‌بخش تاریخ بشر باشند، شخصیت برجسته و با عظمت حسین علیه السلام در آن عرصه، آنگاه که نازنین قامت پاره‌پاره اکبرش را در آغوش می‌کشد و صورت به صورت فرزند می‌نهد و آنجا که پیکر مجروح غلام سیاه را به سینه می‌گیرد و گونه بر گونه‌اش می‌گذارد، و غلام در لحظه جان دادن از شادی وفای به عهد، بر چهره مولایش تبسمی با معنا دارد، و آن زمان که دستور سیراب کردن سپاه حرّ را صادر، و مرد تشنه‌گامی را که بعد از همه از راه رسیده، با باز کردن در مشک آب، حسین خود، به او آب می‌نوشاند، عاشورا و کربلا را مفهومی صد چندان می‌بخشد و این صحنه‌ها در این کتاب چه زیبا به ترسیم آمده است.

تحقیق این اثر ارزنده که حاصل ده سال تلاش بی‌وقفه مؤلف اندیشمند و فقیه آن است، توسط فاضل محقق حجه الاسلام محمد جعفر طبسی «زید توفیقه» فرزند

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۹

مرحوم آیت الله محمد رضا طبسی انجام پذیرفته است که به حق، شایستگی آن را حائز بوده و در این راستا تلاش طاقت‌فرسایی مبذول داشته و راه را برای دسترسی اهل تحقیق و مبلغان و خطبا و سخنوران، به منابع اصلی و معتبر کتاب، آسان نموده است. به امید این که این اثر، در جهت آشنا ساختن نسل معاصر با فرهنگ حماسه عاشورا و سرور آزادگان حضرت حسین بن علی علیهما السلام و یاران وفادارش، گامی مؤثر به شمار آید و ارباب قلم با رهنمودهای بی‌شائبه خود، و اغماض از کاستی‌ها، مترجم را رهین مزید الطاف خویش قرار دهند.

ثواب ترجمه این کتاب شریف را به روان پاک برادر شهیدم علی ... تقدیم می‌کنم.

عید سعید فطر

۲۵ آذر ۱۳۸۰

قم - عباس جلالی

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۱

## مقدمه مؤلف

خدایی را سپاس گویم که بندگان را آزمود و آنان را در معرض امتحان قرار داد تا مشخص شود کدام یک کرداری شایسته دارند؛ برخی از آنان به عهد و پیمان الهی خویش وفا و برخی خیانت ورزیده و مایوس و ناکام ماندند و صلوات و درود بر فرستاده‌اش که او را به حق، مژده دهنده و بیم‌آور به سوی مردم فرستاد و بر خاندان او که سرور آفریدگانند و هر یک در جاه و مقام از جایگاهی برجسته برخوردارند و درود ویژه بر شهید کربلا و یاران نیک سرشت وی باد.

به شناخت یاران برجسته امام حسین علیه السلام و شرح حال آنان اشتیاق فراوان داشته و بدان عشق می‌ورزیدم تا آن گونه که باید، با این شخصیت‌ها آشنا شوم، همین امر مرا بر این داشت که طی ده سال بسان پرنده‌ای که در پی دانه باشد، کتب رجال، مقاتل و جنگ و نبردها را با خریداری و عاریه، مورد بررسی و مطالعه قرار دهم و چون دانه پرنده‌ای از هر کتابی، خوشه‌ای بگیرم، تا این که به شرح حال آن والاتباران، جز اندکی که در جایی بدان دست نیافتم، همت گماردم، نوشتار پیشینم را بازنویسی کردم و در پایان شرح حال هر یک از این بزرگان، کلمات دشوار موجود در متن آن را به تحریر در آوردم تا اهل ادب، مشکلی پیش رو نداشته باشند و آن را «إِبصار العین فی أنصار الحسین» نامیدم. بر آن پیش‌درآمدی مرتب ساختم و گزیده‌ای از شرح حال و زندگی

سالار شهیدان را در آن یادآور شدم.

در این کتاب، بخش‌هایی اختصاص دادم تا در آن‌ها هر یک از قبیله‌ها را یاد کنم و آن دسته از یاران حسین علیه السلام را که منسوب به این قبایل بوده‌اند، نام ببرم و بحثی پایانی ترتیب دادم تا در آن نام یاران حضرت را به گونه‌ی الفبایی یادآور شوم و سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۲ دست‌یابی به شرح حال هر یک از آنان آسان گردد.

این کتاب را به حجت خدا در زمین و آسمان و پیشگاه قدس الهی که نام حسین از بزرگ نام‌هایش برگرفته شده، گل خوشبوی رسول خدا؛ و نور چشم بتول و میوه دل علی و برادر حسن و همتای قرآن و محبوب دل برگزیده ثقلین، حضرت ابا عبد الله الحسین - که صلوات، درود، رضوان، ارج و احترام خداوندی نثار او باد - تقدیم داشته و امید پذیرش دارم.

یا نسیم القبول بالله بالشوق بحسن اللقا بطیب الوصول  
هَبْ نحوی فالروض أزهـد من سقیـا دموعی و أحتـاج محض القبول یعنی: ای نسیم پذیرش! تو را به خدا سوگند! با اشتیاق و برخورد نیک و رسیدنی روح‌افزا.

به سویم بوز که باغ و بستان از سرشک دیدگانم شکوفا گشت و نیازمند پذیرش خالصانه‌ام.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۳

### پیش در آمد: مروری گذرا بر زندگی حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام از ولادت تا شهادت

ابو عبد الله حسین بن علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم علیهم السلام روز سوم یا پنجم شعبان سال چهارم هجری بعد از امام حسن علیه السلام دیده به جهان گشود. مادرش حضرت فاطمه علیها السلام دخت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وی را نزد پدر بزرگوار خویش برد و آن حضرت وی را «حسین» نامید و گوسفندی برایش عقیقه کرد و آن گونه که از روایات (۱) استفاده می‌شود، دوران بارداری والده ماجده‌اش به این نوزاد، به سان یحیی بن زکریا علیه السلام شش ماه به طول انجامیده است. امام حسین علیه السلام هشت سال با جد بزرگوار خویش و سی هشت سال با پدر بزرگوار و نزدیک به چهل و هشت سالگی در کنار برادرش امام حسن علیه السلام به سر برد و پس از شهادت او ده سال زندگی کرد.

امام علیه السلام در سال ۶۱ هجری به شهادت رسید و عمر شریف آن بزرگوار ۵۷ سال و چهار ماه و چند روز بوده است. امام حسین علیه السلام محبوب دل جد و پدر و مادرش بود و به جهت عشق و علاقه‌ای که پدر بزرگوارش به او داشت، با این که همراه با برادرش حسن علیه السلام در کلیه جنگ‌های جمل، صفین و نهروان حضور داشتند، به هیچ یک از آن دو اجازه پیکار نداد.

امامت آن حضرت به فرموده صریح جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده است

(۱). بحار الانوار: ۴۴ / ۲۰۲.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۴

آنجا که فرمود: «الحسن و الحسین إمامان قاما او قعدا». (۱)

«حسن و حسین دست به قیام بزنند یا سکوت کنند، امام و پیشوایند».

سکوت امام حسین علیه السلام از حق خویش در زمان امام مجتبی علیه السلام نخست به جهت حق امامت امام حسن علیه السلام بر او و ثانیاً به دلیل وفای به عهد و پیمانی که برادر بزرگوارش حسن علیه السلام با معاویه بسته بود و یا علل و انگیزه‌های دیگری که

خود حضرت از آنان آگاهی داشت، صورت پذیرفت.

معاویه در نیمه رجب سال شصت مرد و پسرش یزید را به جانشینی خود تعیین کرد. یزید طی نامه‌ای به ولید بن عتبه پسر ابو سفیان فرمانروای معاویه بر مدینه، از او خواست تا از امام حسین علیه السلام، عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر برای او بیعت بگیرد، این دو تن از شهر گریختند و امام حسین علیه السلام از بیعت خودداری کرد، و این حادثه در اواخر رجب رخ داد.

پس از این ماجرا، مروان حکم همواره ولید را برای بیعت گرفتن از امام تحریک می‌کرد، تا اینکه حضرت ناگزیر شد در شب یکشنبه ۲۸ ماه رجب به اتفاق فرزندان و برادرزادگان و برادران و کلیه اعضای خانواده‌اش جز محمد بن حنفیه، در حالی که آیه شریفه فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ «۲» را تلاوت می‌کرد، مدینه را به قصد مکه ترک گوید.

حضرت، مسیر حرکت خویش را در راه اصلی‌اش برگزید، خانواده‌اش بدو عرضه داشتند: اگر شما نیز مانند ابن زبیر تغییر مسیر دهی، دشمن نمی‌تواند شما را تحت تعقیب قرار دهد. امام علیه السلام فرمود: «لا والله! لا افارقه حتى يقضى الله ما هو قاض».

«نه به خدا سوگند! از راه اصلی جدا نخواهم شد تا آن گونه که خدا خواهد، داوری نماید».

امام علیه السلام روز سوم شعبان در حالی که آیه شریفه: وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ

(۱). ارشاد: ۲ / ۳۰.

(۲). قصص / ۲۱.

سلمشوران طف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۳۵

عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ «۱»، را قرائت می‌کرد، وارد مکه شد و در منطقه ابطح «۲» اقامت گزید و مردم مکه و حاجیانی که برای انجام عمره در آنجا به سر می‌بردند، از جمله ابن زبیر برای دیدار وی، به آمد و شد پرداختند.

به گفته تاریخ‌نگاران: وقتی خبر هلاکت معاویه به مردم کوفه رسید، بر یزید شوریدند و بر ماجرای خودداری امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید و رهسپاری وی به مکه آگاه گردیدند، از این رو، شیعیان در خانه سلیمان بن صرد خزاعی گرد آمده و پیرامون آنچه رخ داده بود، به گفتگو پرداخته و تصمیم گرفتند طی نامه‌ای به امام علیه السلام از او درخواست کنند نزد آنان بیاید. سخنوران آن‌ها در این خصوص داد سخن دادند. بدین ترتیب، برای حضرت نامه‌های فراوانی نوشته و آن‌ها را توسط «عبد الله بن مسمع» «۳» و «عبد الله» «۴» بن‌وال» نزد امام علیه السلام فرستادند و بر حرکت سریع پیک‌ها تأکید کردند. آن دو نیز شتابان حرکت نموده و دهم ماه رمضان وارد مکه شدند.

این افراد، دو روز بعد نیز به نامه‌نگاری پرداخته و آن‌ها را توسط «قیس بن مسهر صیداوی» و «عبد الرحمن بن عبد الله ارجبی» و نامه‌های بعدی را پس از دو روز توسط «هانی بن هانی سیعی» «۵» و «سعد بن عبد الله حنفی» نزد امام ارسال داشتند به گونه‌ای که تعداد این نامه‌ها به دوازده هزار بالغ گردید و مفاد و مضمون آن‌ها اظهار شادمانی از هلاکت معاویه و تحقیر یزید و درخواست شرف حضور امام علیه السلام و عهد و پیمان بذل جان و مال در راه آن بزرگوار بود. از جمله کسانی که بدان

(۱). قصص / ۲۳.

(۲). نام منطقه‌ای در مکه، (معجم البلدان: ۱ / ۷۴).

(۳). در شمار توابین از او یاد شده است.

(۴). از تیره تیم بن بکر بن وائل، شخصی مورد احترام بوده و در منطقه «عین الورد» در جمع توابین با سلیمان بن صرد به شهادت رسید.

(۵). وابسته به سیح، تیره‌ای از قبیله همدان و در زمره توّابین از او یاد شده است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۶

حضرت نامه نوشتند می‌توان حبیب بن مظهر، مسلم بن عوسجه، سلیمان بن سرد (۱)، رفاعه بن شداد (۲)، مسیب بن نجبه (۳)، شبت بن ربیع (۴) حَجّار بن أبجر (۵)،

(۱). وی از سران شیعه و توّابین است که در «عین الورد» به شهادت رسید.

(۲). او از توّابین شیعه است که در جنگ یمانیا در کوفه شرکت جست، شنید مردم شعار خونخواهی عثمان را سر می‌دهند بر آنان تاخت و به قلب سپاه دشمن فرو رفت و شمشیر میان آنان گذاشت و این رجز را می‌خواند:

انا ابن شداد علی دین علیّ لست لعثمان بن أروى بولّی یعنی: من فرزند شدادم و آیینم دین علی است و محبت عثمان بن أروى را به دل ندارم.

وی همچنان مبارزه کرد تا به شهادت رسید. و در ماجرای کفن و دفن ابو ذر در ریزه، همراه مالک اشتر از او یاد شده است. ریزه از آبادی‌های مدینه به مسافت سه روز راه و نزدیک منطقه ذات عرق در راه حجاز قرار دارد، کسانی که از مسیر منطقه فید، آهنگ مکه نمایند از آنجا عبور می‌کنند و قبر ابو ذر رضوان الله علیه در آن سامان واقع است (معجم البلدان: ۳/ ۲۴؛ ابن اثیر، کامل ۴/ ۲۳۵).

(۳). وی از موقعیت و مقامی برخوردار بوده و در عین الورد، به شهادت رسیده، از رفتن او به همراه جمعی دیگر به سرزمین کربلا جلوگیری به عمل آمد و به اتفاق گروهی از جمله مختار به زندان افکنده شدند.

(۴). او فرزند حصین تمیمی ریاحی و بنا به نقل دارقطنی، مؤذن سجّاح پیامبر دروغین بوده و سپس اسلام آورده و به جمع یاران امیر المؤمنین علیه السلام پیوست و پس از جنگ صفین به خوارج گرایید! پسرش «عبد القدوس» معروف به «ابو هندی» شاعری ملحد و باده‌گسار بود و نوه‌اش صالح پسر عبد القدوس نیز کفر پیشه کرد و مهدی عباسی او را به جرم بی‌دینی‌اش کشت و بر پل بغداد آویخت (ر. ک: تهذیب الکمال: ۲/ ۳۵۲؛ تقریب التهذیب: ۱/ ۳۴۴؛ معارف ابن قتیبه: ۴۰۵).

(۵). وی از شهرتی برخوردار بود، پدرش ابجر مسیحی و بر همان آیین، در کوفه از دنیا رفت، مسیحیان به خاطر آیین او و مسلمانان به خاطر فرزندش وی را تا جَبّانه (گورستان) تشییع کردند، عبد الرحمن بن ملجم از کنار آن‌ها عبور کرد و پرسید: این جنازه کیست؟ او را در جریان گذاشتند وی گفت:

لئن کان حَجّار بن ابجر مسالما لقد بوعدت منه جنازة أبجر

و إن کان حَجّار بن أبجر کافرأما مثل هذا من کفور بمنکر

فلو لا الذی أنوی لفرقت جمعهم بأبیض مصقول الغرارین مشهّر یعنی: اگر حَجّار پسر ابجر، مسلمان باشد باید از جنازه ابجر دوری کند. و اگر حَجّار بن ابجر کافر باشد، این گونه اقدام از یک کافر بعید نیست. اگر نیتی که دارم در بین نبود، جمعیت آنان را با شمشیر صیقلی خود پراکنده می‌ساختم.

ابن ملجم با شمشیری که حمایل داشت تصمیم به شهادت رساندن امیر المؤمنین علیه السلام را داشت.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۷

یزید بن حارث بن رویم (۱)، عزرة بن قیس، عمرو بن حجاج و محمد بن ابو عمیر (۲) و بزرگان دیگری نظیر آنان را نام برد (۳).

خبیر ماجرای مردم کوفه به اهل بصره رسید، شیعیان آن سامان در خانه ماریه (۴) دختر منقذ عبدی - که شیعه بود - گرد آمدند و پیرامون مسأله امامت و امور مربوط به آن به گفتگو پرداختند و برخی تصمیم گرفتند به سوی حضرت رهسپار گردند و این کار را



عملی ساختند و برخی طی نامه، خواستار شرف حضور آن بزرگوار شدند، زمانی که امام علیه السّلام وضعیت را این گونه دید، مسلم بن عقیل را فراخواند و به او دستور داد راهی کوفه شود و سفارشات لازم را به او ابلاغ نمود و توسط او نامه‌ای به مردم کوفه مرقوم فرمود که در آن چنین آمده بود:

«... اما بعد: فَإِنَّ هَانِيَا وَسَعِيدَا قَدَمَا عَلِيٌّ بَكْتَبِكُمْ وَكَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رَسَلِكُمْ وَ قَدْ فَهَمْتُ مَا اقْتَصَصْتُمْ مِنْ مَقَالَةِ جَلِّكُمْ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبَلُ لَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَيَّ الْحَقِّ وَالْهَدَى، وَ إِنِّي بَاعَثُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَ ابْنَ عَمِّي وَ ثِقَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَنَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلئِكُمْ وَ ذُوِي الْحِجْيِ وَ الْفَضْلُ مِنْكُمْ عَلَيَّ مِثْلَ مَا قَدَّمْتُ بِهِ رَسَلَكُمْ وَ قَرَأْتُ فِي كِتَابِكُمْ، فَإِنِّي أَقْدِمُ إِلَيْكُمْ وَ شَيْكَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَلَعَمْرِي مَا لِلْإِمَامِ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ، الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ الْحَابِسِ

(۱). وی از تیره رویم شیبانی بود، پدرش حارث از یاران امیر المؤمنین علیه السّلام به شمار می‌آمد، روزی بیمار شد، امام علیه السّلام به عیادت او آمد و به او فرمود: «إِنَّ عِنْدِي جَارِيَةً لَطِيفَةً الْخِدْمَةُ لِمَرْضِكْ؛ کنیزکی دارم که در دوران بیماریات برای تو خدمتگزار مناسبی است» و آن کنیزک را بدو بخشید و حارث، کنیزک را «لطیفه» نامید و همین یزید از او متولد شد و به او فرزند لطیفه گفته می‌شد. وی هوادار عثمان و از علاقه‌مندان به او بود. در دوران مصعب بن زبیر در منطقه ری به دست خوارج کشته شد.

(۲). او فرزند عطارد بن حاجب بن زراره تمیمی است. حاجب، صاحب کمانی به شمار می‌آمد که نزد کسری گروگان بود.

(۳). ارشاد: ۳۶-۳۷.

(۴). به گفته مامقانی در تنقیح المقال: ۸۳/۳: «چنین بر می‌آید که ماریه دخت منقذ یا سعید عبدیه، شیعه بوده و تقیه می‌کرده است؛ زیرا از ابو جعفر علیه السّلام روایت شده که وی شیعه شده و خانه‌اش محل مناسبی برای گفتگو و مذاکرات شیعیان به شمار می‌آمده است».

سلمشوران طف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۳۸

نفسه علی ذات الله، و السلام. «۱»

«اما بعد: آخرین نامه شما توسط هانی و سعید به دستم رسید و من به آن چه در نامه‌های خود تذکر و توضیح داده بودید پی بردم و درخواست شما در بیشتر این نامه‌ها این بود که ما امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما رهسپار شو تا خداوند به وسیله شما ما را به سوی حق رهنمون گردد. اکنون! من برادر و پسر عمو و فرد مورد اعتماد خویش را به سوی شما گسیل داشتم. بنا بر این؛ اگر خواسته اکثریت مردم و نظر افراد آگاه‌تان همان باشد که در نامه‌های شما منعکس گردیده و فرستادگان شما حضورا بازگو کرده‌اند، من نیز ان شاء الله به زودی به سویتان حرکت خواهم کرد.

به خدا سوگند! پیشوای راستین و امام به حق کسی است که به کتاب خدا عمل نموده و راه عدل و داد را پیشه خود سازد و از حق پیروی کرده و خویشتن را وقف ذات باری تعالی کند، و السلام».

امام علیه السّلام، قیس بن مسهر، عبد الرحمن بن عبد الله و جمعی از فرستادگان خویش از جمله عماره بن عبد الله را همراه مسلم اعزام نمود. مسلم بن عقیل علیه السّلام از مکه رهسپار مدینه و از آنجا به عراق عزیمت کرد و دو راهنما از قبیله قیس با خود همراه برد، آنان راه را گم کردند، تشنگی بر آنها عارض شد و با اشاره راه را به مسلم نشان دادند و خود از شدت تشنگی جان باختند.

مسلم این رخداد را به فال بد گرفت و ماجرا را طی نامه‌ای از منطقه مضیق «۲» به امام حسین علیه السّلام گزارش نمود و آن را توسط قیس بن مسهر، نزد حضرت فرستاد، امام علیه السّلام در پاسخ نامه مسلم، وی را به ادامه مسیر ترغیب کرد و مسلم به راه خود ادامه داد و وارد کوفه شد و بر مختار بن ابو عبیده ثقفی وارد شد و مردم کوفه نزد وی شتافتند و تعداد هیجده هزار تن با او بیعت کردند.



(۱). این نامه را شیخ مفید در ارشاد: ۳۹/۲ و ابن اثیر در کامل: ۳۸۶/۳ آورده‌اند.

(۲). تنگه‌ای آبگیر است که آب موجود در آن از بطن خبت سرچشمه می‌گیرد و نزدیکی مدینه در مسیر مکه قرار دارد و دو راهنمای حضرت مسلم از آن منطقه راه را گم کرده و به سمت مکه منحرف شدند.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۹

مسلم این موضوع را به امام حسین علیه السلام گزارش کرد و نامه را توسط قیس بن مسهر نزد آن بزرگوار ارسال نمود.

امام علیه السلام به سران اُحُماس «۱» و بزرگان بصره، مالک بن مسمع بکری «۲»، اُحَنف بن قیس «۳»، منذر بن جارود «۴»، مسعود بن عمرو «۵»، قیس بن هیشم «۶» و عمرو بن عبید الله بن معمر «۷»، نامه‌ای به این مضمون مرقوم فرمود:

«اما بعد: فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى خَلْقِهِ وَأَكْرَمَهُ بِنَبْوَتِهِ وَاخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَ قَدْ نَصَحَ لِعِبَادِهِ وَ بَلَّغَ مَا أَرْسَلَ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ كُنَّا أَهْلَهُ وَ أَوْلِيَاءَهُ وَ أَوْصِيَاءَهُ وَ وَرَثَتَهُ وَ أَحَقَّ النَّاسَ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ، فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمَنَا بِذَلِكَ، فَأَغْضَبْنَا كِرَاهِيَةً لِلْفِرْقَةِ وَ مَحَبَّةً لِلْعَافِيَةِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمَسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ وَ قَدْ بَعَثَ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أَمِيتَتْ وَ إِنْ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيَيْتَ، فَان تَسْمَعُوا

(۱). تیره‌های پنج‌گانه بصره که عبارت بودند از: عالیه، بکر بن وائل، تمیم، عبد قیس، أزد.

(۲). بزرگ تیره بکر بن وائل.

(۳). وی معروف به «بردبار تمیمی» و بزرگ قبیله تمیم بوده است.

(۴). او بزرگ تیره عبد قیس است و عبید الله بن زیاد خواهر او، بحرّیه را به ازدواج خویش در آورد. وی فردی مورد احترام و در جنگ و نبردها از او یاد شده است.

(۵). وی بزرگ تیره أزد به شمار می‌رفت که کشته شدن او بعد از هلاکت یزید، سبب بروز جنگ گردید. وی در آن روزگار از کشته شدن عبید الله بن زیاد جلوگیری کرد. کنیه‌اش ابو قیس و فردی مورد احترام همگان بود. او مردم را گردآورد و با آنان سخن گفت و آن‌ها را به یاری امام حسین علیه السلام فراخواند ولی توفیق حاصل نکرد. در کتب مقاتل از او به یزید بن مسعود نهشلی یاد شده که این شخص تمیمی و کنیه‌اش «ابو خالد» است و از سران تیره‌های پنج‌گانه به شمار نمی‌آید.

البته بعید نیست که به وی نیز نامه نوشته شده باشد. آن گونه که از خطابه و نامه به امام علیه السلام بر می‌آید، فردی که مردم را گرد آورد و آنان را به یاری امام حسین فراخواند، وی بوده است نه مسعود، ولی طبری و دیگر تاریخ‌نگاران، دومی را یادآور نشده‌اند.

(۶). او فرزند اسماء بن صلت سلمی، بزرگ تیره عالیه فردی سرشناس و در جنگ بصره از او یاد شده است.

(۷). در کامل به جای عمرو، عمر ذکر شده است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۴۰

قولی و تطیعوا امری أهدکم سبیل الرشاد، و السلام». «۱»

«اما بعد: خداوند محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را از میان مردم برگزید و با نبوتش به وی کرامت بخشید و به رسالت خویش برگزید و آنگاه در حالی که وظیفه پیامبری خود را به خوبی انجام داد و بندگان خدا را هدایت و راهنمایی نمود، وی را به سوی خویش فراخواند (روحش را قبض نمود) و ما خاندان، اولیا و اوصیا و وارثان وی و شایسته‌ترین افراد نسبت به مقام او از میان تمام

امت بودیم، ولی گروهی بر ما سبقت جسته و این حق را از ما گرفتند و ما نیز با علم و آگاهی به برتری و شایستگی خویش نسبت به این افراد، برای جلوگیری از هر فتنه و اختلاف و پراکندگی و نفاق در میان مسلمانان بر آنچه پیش آمده بود رضا و رغبت نشان دادیم و اکنون پیک خود را با این نامه به سوی شما فرستادم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت می‌کنم؛ زیرا سنت پیامبر از میان رفته و جای آن را بدعت گرفته است، اگر سخنم را بشنوید و دستورم را اطاعت کنید، شما را به راه سعادت و خوشبختی رهنمون خواهم شد، و السلام».

منذر، از نامه آگاه شد و پیک را نزد ابن زیاد برد، ابن زیاد از ناحیه یزید فرمانروای بصره و نعمان بن بشیر انصاری بر کوفه حاکمیت داشت، شیعیان با ورود مسلم به کوفه از ناحیه نعمان احساس آرامش نمودند؛ زیرا وی تمایل به شدت عمل و سخت‌گیری نداشت، از این رو، جمعی از هواداران عثمان ماجرا را برای یزید نوشتند و یزید، نعمان را بر کنار نمود و فرمانروایی دو شهر (بصره و کوفه) را به عبید الله بن زیاد واگذار کرد. وقتی ابن زیاد نامه حضرت را خواند و پیک او را مشاهده کرد، وی را به شهادت رساند و برادرش عثمان را بر بصره گماشت و مردم آن سامان را در صورت نافرمانی از او، تهدید نمود و به اتفاق شریک بن اعور «۲» که از

(۱). کامل: ۳/ ۳۸۸؛ ارشاد: ۲/ ۴۰.

(۲). وی فرزند حارث همدانی، از شیعیان معروف و یاران امیر المؤمنین علیه السلام و از رزمندگان رکاب آن بزرگوار در جنگ‌هایش به شمار می‌رفت، پس از آن حضرت، فرمانروایی برخی نواحی از ناحیه امویان بر عهده او نهاده شد و چنان که روشن است، پدرش حارث اعور از یاران خاص امیر المؤمنین علیه السلام تلقی می‌شد.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۴۱

خراسان آمده و از ریاست آنجا بر کنار شده بود و مسلم بن عمرو کاهلی «۱» پیک یزید به سوی عبید الله در مورد حاکمیت کوفه و بصره و حصین بن تمیم «۲» که دوست مورد اعتماد وی بود، راهی کوفه شد. شریک در مسیر راه، خود را بیمار نشان داد تا عبید الله را از سرعت در حرکت بازدارد و امام حسین علیه السلام وارد کوفه شود، ولی ابن زیاد توجهی نکرد و پیشی گرفت و وارد کوفه شد و مأموران خویش را بر ساحل نهر از بصره تا قادسیه «۳» به گونه‌ای سازمان یافته، گمارد.

زمانی نامه مسلم به امام حسین علیه السلام رسید، تصمیم گرفت به سمت کوفه حرکت نماید، در شب هشتم ذیحجه یاران خویش را گرد آورد و با آنان سخن گفت و فرمود:

«الحمد لله و ما شاء الله و لا قوة إلا بالله، خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة و ما أولهني إلی أسلافی اشتیاق یعقوب إلی یوسف، و خیر لی مصرع أنا لاقیه، فکأنی بأوصالی تقطعها عسلان الفلوات بین النوایس و کربلا، فیملآن منی أکراشا جوفاً و أجرة سغباً، لا محیص عن یوم خط بالقلم، رضا الله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا اجور الصابرين و لن تشد عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لحمته و هی مجموعة فی حظیره القدس، تقر بهم عینه و ینجز بهم وعده، فمن کان باذلاً فینا مهجته، موطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فإنی راحل مصبحاً إن شاء الله». «۴»

(۱). وی ابو قتیبه بن مسلم، فرمانروای خراسان و از جنگجویان حرون بود که بیشتر سوارکاران عرب تا دو بیست سال بعد، از نسل او بودند. مسلم پیک یزید برای عبید الله جهت فرمانروایی بر بصره و کوفه و برکناری نعمان بود، که با او همراه شد، در برخی کتب به اشتباه وی را «مسلم بن عقبه» گفته‌اند؛ زیرا ابن عقبه، شامی است و در جنگ کوفه دخالتی نداشته، بلکه او مسئولیت جنگ معروف مدینه «حزّه» را از ناحیه یزید عهده‌دار بوده است.

(۲). وی رئیس انتظامات عیب‌الله بود و در کتب تاریخی به اشتباه از او به «حصین بن نمیر سکونی» یاد شده است؛ زیرا وی در دوران یزید با مردم مدینه و مکه به ستیز پرداخت و در نبرد «عین الورد». میان شامیان از مقام و موقعیتی برخوردار بود.

(۳). منطقه معروفی از منزلگاه‌های حاجیان که پانزده فرسخ تا کوفه فاصله دارد. معجم البلدان: ۴، ۲۹۱.

(۴). سید بن طاوس، لهوف: ۱۲۶.

سالمشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۴۲

«سپاس خدا را سزاست آنچه او بخواهد همان خواهد شد و هیچ قدرتی جز به اراده خداوند حکمفرما نیست، مرگ برای انسان لازم افتاده همانند اثر گردن‌بندی که لازمه گردن دختران است، اشتیاق من به دیدار نیای خود مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف است، برایم قتلگامی معین گردیده که در آنجا فرود خواهم آمد و گویی با چشم خود می‌بینم گرگ‌های بیابان (سپاهیان کوفه) در سرزمین نوایس «۱» و کربلا اعضای بدنم را قطعه‌قطعه و شکم‌های گرسنه خود را سیر و انبان‌های خالی خویش را پر می‌کنند. از «رخدادی که با قلم قضای الهی نوشته شده، راه گریزی نیست، آنچه را خدا بدان راضی است ما نیز راضی و خوشنودیم. در مقابل بلا و امتحان او صبر و استقامت می‌ورزیم و او پاداش شکیبایان را به ما عنایت خواهد فرمود.

میان پیامبر و پاره‌های تنش (فرزندان او) هیچ‌گاه جدایی حاصل نخواهد شد و در بهشت برین در کنار اویند؛ زیرا آنان وسیله سرور و شادی و روشنی چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و وعده او نیز توسط آنان تحقق خواهد پذیرفت. هر یک از شما حاضر است در راه ما از خون خویش بگذرد و جان خود را برای دیدار پروردگار خود مهیا سازد با ما همراه شود که به یاری خدا بامداد فردا حرکت خواهیم نمود».

سپیده دمان حسین علیه السلام روانه شد، ابن عباس و ابن زبیر خواستار انصراف وی شدند ولی حضرت پذیرفت، به تنعیم «۲» رسید و فرزند عمر که در مزارع خود به سر می‌برد، از حضرت درخواست بازگشت نمود، این بار نیز حضرت پذیرا نشد و وارد وادی عتیق «۳» شد و سپس از آنجا به حرکت خود ادامه داد. عبد الله بن جعفر دو تن از پسرانش را نزد او فرستاد و طی نامه‌ای از او درخواست بازگشت نمود ولی حضرت این پیشنهاد را نپذیرفت و بی آنکه درنگی کند، شتابان به حرکت خویش ادامه داد تا به ذات عرق «۴» رسید و جمعی به آن بزرگوار پیوستند و آن‌گاه در

(۱). جمع «ناوس» محل قبر فردی نصرانی است. ولی در اینجا منظور آبادی نزدیکی کربلاست.

(۲). منطقه‌ای در چهار فرسخی مکه که جزء حرم محسوب می‌شود؛ معجم البلدان: ۲، ۴۹.

(۳). منطقه‌ای در مدینه که ابن زبیر و دیگران در آنجا دارای مزرعه بودند.

(۴). کوهی است میان تهامه و نجد؛ معجم البلدان: ۴، ۱۰۷.

سالمشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۴۳

«حاجر» «۱» از بطن الرمه «۲» فرود آمد و نامه‌ای را توسط «قیس» نزد مسلم فرستاد تا مردم کوفه را از آمدنش آگاه سازد و سپس حرکت نمود تا به «ثعلبیه» «۳» و سپس به زروود رسید. در آنجا از شهادت مسلم و هانی و قیس، اطلاع حاصل کرد و به راه خود ادامه داد تا به منطقه «زباله» «۴» رسید. در آن سامان در جریان شهادت عبد الله بن یقظر قرار گرفت و با یارانش سخن گفت و ماجرای شهادت مسلم و هانی و قیس و عبد الله را به اطلاع آنان رساند و به آن‌ها اجازه برگشت داد. مردم از هر سو، از پیرامون وی پراکنده شدند و جز خاندان او و یاران برگزیده‌اش کسی با او باقی نماند.

سپس به حرکت خویش ادامه داد تا به پهن دشت «عقبه» «۵» رسید و در «شراف» فرود آمد و شب را در آنجا به سر برد. بامدادان وقتی حرکت کرد سپاهی از دور نمایان گشت، حضرت به ناحیه «ذو حسم» «۶» پناه گرفت. حرّ بن یزید ریاحی به فرماندهی یک

هزار سواره نظام از راه رسید تا به دستور حصین بن تمیم تمیمی از حرکت امام حسین علیه السلام جلوگیری به عمل آورد. حصین فرماندهی نیروهایی که ابن زیاد آن‌ها را از بصره تا قادسیه به طرز سازمان یافته‌ای گمارده بود، بر عهده داشت، سپاهیان، نماز ظهر را به امامت حضرت به جا آوردند و سپس آن بزرگوار خطاب به آن‌ها فرمود:

«إيها الناس إنني لم آتكم حتى أتتني كتبكم و قدّمت عليّ رسلكم أن أقدم اليها فأنه

(۱). نام منطقه‌ای است که راه بصره و کوفه در مسیر مدینه در آنجا یکی می‌شود. مرصد الاطلاع: ۲، ۶۳۴.

(۲). درّه‌ای وسیع در مسیر مکه است که قبایل کلاب و عبس و اسد در دهانه آن اقامت داشته‌اند.

(۳). محلی در مسیر مکه است که گفته می‌شود از آنجا دو سوم مسافت کوفه به مکه طی شده است؛ معجم البلدان: ۲، ۷۸.

(۴). محلی بین ثعلبیه و خزیمه؛ معجم البلدان: ۳، ۱۲۹.

(۵). محلی در نزدیکی واقصه.

(۶). شکارگاه کوهستانی نعمان.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العين، ص: ۴۴

ليس علينا إمام لعلّ الله أن يجمعنا بك على الهدى و الحق فان كنتم على ذلك فأعطوني ما أطمئن اليه من عهدكم و موثيقكم، و إن لم تفعلوا و كنتم لقدومي كارهين انصرفت عنكم الى المكان الذي جئت منه اليكم «(۱)».

«مردم! نامه‌های شما و پیک‌هایی که نزد فرستادید و گفتید: به کوفه بیا ما امام و پیشوایی نداریم، امید است خدا ما را به وسیله شما به حق و هدایت رهنمون شود، مرا به این دیار کشاند، اگر بر سخن خود باقی هستید با من عهد و پیمانی ببندید که بدان اطمینان حاصل کنم و اگر این کار را انجام نمی‌دهید و از آمدن من ناراحتید، به همان جایی که آمده‌ام باز بازخواهم گشت (و آنان سکوت کردند)».

سپس امام علیه السلام نماز عصر را با آنان به جا آورد و آن‌ها را مخاطب قرار داد و فرمود:

«أيها الناس إنكم إن تتفوا الله و تعرفوا أنّ الحق لأهله يكن أرضى لله عنكم، و نحن اهل بيت محمد صلى الله عليه و آله و سلم أولى الناس بولاية هذا الأمر من هؤلاء المدّعين ما ليس لهم و السائرین فيكم بالجور و العدوان، فإن ابيتم ألا كراهية لنا و جهلا بحقنا، و كان رأيكم غير ما أتتني به كتبكم و قدّمت عليّ به رسلكم انصرفت عنكم».

«مردم! اگر از خدا بترسید و بپذیرید که حق در دست اهل آن باشد، بیشتر موجب خشنودی خداوند خواهد گردید و ما اهل بیت پیامبر به ولایت و رهبری مردم شایسته‌تر و سزاوارتر از کسانی (بنی امیه) هستیم که به ناحق مدعی این مقام بوده و همواره راه ظلم و فساد و دشمنی با خدا را در پیش گرفته‌اند. اگر این واقعیت را نپذیرید و از ما رو گردان شوید و حق ما را نشناسید و خواسته شما غیر از آن باشد که در دعوت‌نامه‌های خود بدان پرداخته شده بود، من از همین جا بر می‌گردم».

حزّ به حضرت عرضه داشت: به خدا سوگند! من در جریان نامه‌هایی که می‌گویی نیستم. امام علیه السلام به عقبه بن سمعان غلام همسرش رباب دختر امرء القیس

(۱). ارشاد: ۲ / ۷۹.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العين، ص: ۴۵

فرمود: بپاخیز و خورجین‌های حاوی نامه‌های آنان را حاضر کن. غلام، آن‌ها را آورد و نامه‌ها در برابر حزّ بیرون ریخته شد.

حزّ گفت: ما از افرادی که نامه نوشته‌اند نیستیم و مأموریم همراهتان باشیم و شما را در کوفه نزد عبید الله بن زیاد ببریم! امام علیه

السَّلام گفته او را پذیرا نشد و سخنانی در این خصوص میان آنان رد و بدل شد و پس از آن موافقت کردند که حَزَّ نامه‌ای به عبید الله بن زیاد بنگارد و در زمینه بازگشت امام علیه السَّلام به مکه، از او کسب تکلیف کند.

ابن زیاد در پاسخ وی نوشت که امام را در تنگنا قرار دهد و او را نزد وی ببرد.

حضرت این خواسته را نپذیرفت و به حرکت خویش ادامه داد و حَزَّ مانع حرکت حضرت می‌شد. آن‌گاه امام علیه السَّلام تصمیم گرفت از مسیری که نه به مکه بازگردد و نه به کوفه منتهی شود به سمت چپ منطقه متمایل گردد و در این مسیر، حَزَّ از او جدا نمی‌شد «۱»، بدین ترتیب حضرت فرود آمد و به یارانش فرمود:

«اما بعد: فَإِنَّه قد نزل بنا من الأمر ما قد ترون، ألا و إِنَّ الدُّنْيَا قد تَغْيِرُ و تَنْكُرُ و أدبر معروفها و استمرت حذاء و لم يبق منها إلَّا صبابه كصبابه الإناء و خسيس عيش كالمرعى الوبيل، أ لا ترون إلى الحق لا يعمل به و إلى الباطل لا يتناهى عنه؟ فليرغب المؤمن في لقاء ربّه محققاً فَإِنِّي لا أرى الموت إلَّا سعادة و الحياة مع الظالمين إلَّا برماً.» «۲»

«یاران! آنچه را برایمان پیش آمد، می‌بینید، براستی اوضاع، دگرگون شده، زشتی‌ها آشکار و نیکی‌ها و فضیلت‌ها رخت بر بسته است، و از فضایل انسانی جز به اندازه قطرات ته‌مانده ظرف آب، و زندگی پستی چون چراگاهی بی‌حاصل باقی نمانده است، آیا نمی‌بینید که به حق، عمل نشده و از باطل روگردانی صورت نمی‌گیرد، شایسته است فرد با ایمان در چنین شرایطی به سوی فیض دیدار پروردگارش بشتابد، من مرگ را جز سعادت و خوشبختی، و

(۱). ارشاد: ۲/ ۸۰-۸۱.

(۲). طبرانی معجم کبیر: ۳/ ۱۱۴، حدیث ۲۹۴۲؛ حقایق الوردیة: ۱۱۳؛ ذخیره العقبی: ۱۵۰.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۴۶

زندگی با این ستم‌پیشگان را جز رنج و نکبت نمی‌دانم».

سپس یارانش بپاخاستند و بدو پاسخ‌هایی دادند که حاکی از دیانت و ایمان خالص آنان بود. آنگاه حضرت سوار شد و از مسیر عذیب و قادسیه به سمت چپ تغییر مسیر داد و از کاخ بنی مقاتل عبور کرد و به حرکت خویش ادامه داد. در اینجا فرمانی از عبید الله مبنی بر سخت‌گیری در مورد امام به حَزَّ رسید و بدینسان، امام حسین علیه السَّلام روز پنجشنبه دوم محرم الحرام سال ۶۱ به کربلا رسید و در آنجا سراپرده زد، عمر سعد «۱» با سیلی خروشان از سواره نظام و پیادگان به سمت او روانه گشت به گونه‌ای که منادی ابن زیاد اعلام کرد: هر کس در کوفه باشد و برای جنگ با حسین بیرون نرود، از امن و امان برخوردار نیست، تا آنجا که مرد بیگانه‌ای در کوفه دیده شد، او را نزد ابن زیاد بردند، از عدم حضور وی در جمع سپاهیان جویا شد، او گفت: مردی از اهل شام هستم که جهت دریافت بستانکاری خود از مردی عراقی بدین دیار آمده‌ام، ابن زیاد گفت: او را بکشید تا کسانی که برای جنگ حاضر نشده‌اند، ادب شوند و آن مرد در دم کشته شد!!

عمر سعد خواستار کنار آمدن با امام علیه السَّلام بود، از این رو، علت و سبب آمدن حضرت بدان سامان را جویا شد امام علیه السَّلام ماجرا را به اطلاع وی رساند و از او خواست اجازه دهد یا به مکه بازگردد و یا به برخی درّه‌ها و مناطق کوهستانی دور دست برود. عمر سعد در این خصوص طی نامه‌ای به ابن زیاد از او کسب تکلیف کرد. ابن زیاد با پاسخی تهدیدآمیز به نامه او، اظهار داشت: در صورتی که با حسین نجنگد و یا او را به اطاعت از حاکمیت وی وادار نسازد، از کار کناره‌گیری و زمام امور را به شمر بن ذی الجوشن بسپارد!

(۱). ابو حفص عمر بن سعد بن ابو وقاص، مالک بن اهیب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره، مادرش کنیز بوده و مادر

بزرگ وی حمنه دختر سفیان بن امیه بن عبد شمس پسر عموی هاشم مرقال بن عتبه بن ابو وقاص، از یاران علی علیه السلام به شمار می‌آمده است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۴۷

روز ششم محرم، نامه عبید الله به عمر سعد که بیست هزار نیرو در اختیار داشت رسید، از آن لحظه مذاکرات میان خود و امام علیه السلام را قطع، و بر او سخت گرفت و از رسیدن آب به آنان جلوگیری به عمل آورد و از حضرت خواست یا به اطاعت ابن زیاد در آید و یا آماده نبرد باشد. در تاریکی شب برخی از هواداران عمر سعد به صورت یک یا دو نفره پنهانی به امام حسین علیه السلام می‌پیوستند تا این که روز دهم تعداد کسانی که خداوند آن‌ها را به راه سعادت رهنمون شد و توفیق شهادت بدانان عنایت کرد، به سی تن رسید.

روز هشتم محرم، تشنگی بر امام حسین علیه السلام مستولی شد، برادرش عباس را با بیست تن سواره و همین تعداد پیاده برای آوردن آب اعزام نمود، این گروه نگهبانان را از کمین گاه به کناری زده و وارد شریعه شدند و آب نوشیده و مشک‌های خود را پر از آب نموده و بازگشتند.

سپس فرمانی از عبید الله به عمر سعد رسید که وی را بر جنگ و نبرد با امام علیه السلام تشویق می‌کرد. از این رو، سپاهیان دشمن سوار بر مرکب شده و امام حسین علیه السلام و اهل بیت و یارانش را به محاصره در آوردند. روز نهم محرم، امام حسین علیه السلام برادرش عباس را به اتفاق جمعی از یاران خود نزد سپاهیان دشمن فرستاد و به او فرمود: «اگر توانستی تا فردا از آنان مهلت بگیر» و بدین ترتیب با تبادل سخن و نکوهشی که میان آنان به وجود آمد، به او مهلت دادند. با فرا رسیدن تاریکی شب، این انسان‌های والا به نماز و راز و نیاز و رکوع و سجود پرداختند. صدای تلاوت قرآن آن‌ها که چون نوای زنبوران عسل طنین‌انداز بود، به گوش سپاهیان دشمن می‌رسید.

آن‌گاه سید و سالارشان حسین علیه السلام حضور یافت و با آنان چنین سخن گفت:

«أنتی علی الله أحسن الثناء و أحمدہ علی السیراء و الضراء، اللهم إنی أحمدک علی أن أکرمتنا بالنبوة و علمتنا القرآن و فقہتنا فی الدین و جعلت لنا أسماعا و أبصارا و أفئدة،

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۴۸

فاجعلنا من الشاکرین (اما بعد) فإنی لا أعلم اصحابا أوفی و لا خیرا من أصحابی و لا أهل بیت أبرّ و لا أوصل من أهل بیتی، فجزاکم الله عتی خیرا، ألا- و إنی لأظنّ أن لنا یوما من هؤلاء، ألا و إنی قد أذنت لکم، فانطلقوا جمیعا فی حلّ لیس علیکم منی ذمام، و هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا و دعونی و هؤلاء القوم فإنهم لیس یریدون غیری». (۱)

«خدا را به بهترین وجه ستایش کرده و او را در شداید و آسایش، سپاس می‌گویم. خدایا! تو را می‌ستایم که بر خاندان ما با نبوت، کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و به دین و آیین آشنایمان ساختی و به ما گوش حق شنو و چشم حق بین و قلب روشن عنایت کردی، ما را از سپاسگزاران مقرر فرما.

اما بعد: من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خویش ندیده‌ام و اهل بیت و خاندانی باوفا تر از اهل بیت خود سراغ ندارم. خداوند از ناحیه من به همه شما پاداش خیر عطا کند، به هوش باشید! به اعتقاد من، ما امروز با دشمن درگیر خواهیم شد، اکنون شما آزادید، من بی‌عتم را از شما برداشتم و به شما اجازه می‌دهم از تاریکی شب استفاده کرده و همگی پراکنده شوید و مرا با این گروه تنها بگذارید؛ زیرا آنان تنها مرا می‌خواهند».

اهل بیت و یاران او از رفتن خودداری کرده و در پاسخ حضرت مطالبی عنوان کردند که مورد تقدیر و سپاس آن بزرگوار قرار گرفت. سپس از نزد آنان بیرون رفت و آن‌ها را در حالات خوش عبادتی که داشتند تنها گذاشت تا خود به امورش بپردازد و



سفارش‌های لازم را بنماید.

بامداد روز بعد، امام علیه السلام یاران خویش را که سی و دو سواره و چهل تن پیاده بودند، سازمان داد؛ زهیر را بر جناح راست سپاه گماشت و سمت چپ آن را به حبیب سپرد و پرچم را به دست برادرش عباس علیه السلام داد و خیمه‌ها را پشت سر سپاه قرار داد و پشت خیمه‌ها خندقی حفر نمود و آن را پر از نی و هیزم کرد و سپس به

(۱). ارشاد: ۹۱ / ۲.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۴۹.

آتش کشید تا دشمن از پشت خیمه‌ها حمله‌ور نشود.

عمر سعد نیز سپاه خود را که در آن روز تعدادشان به سی هزار تن می‌رسید، آراست؛ جناح راست آن را به عمرو بن حجاج، و جناح چپ را به شمر بن ذی الجوشن سپرد و عزرة بن قیس «۱» را به فرماندهی سواره نظام و شبت بن ربیع را بر پیادگان گمارد و پرچم را به «درید» یا «ذوید» غلام خویش سپرد «۲».

وقتی امام علیه السلام به سپاه دشمن نگریست، دست‌هایش را به دعا برداشت و عرضه داشت:

«اللهم أنت ثقتی فی کلّ کرب، و أنت رجائی فی کلّ شدّة، و أنت لی فی کلّ أمر نزل بی ثقه و عدّه، کم من همّ یضعف فیهِ الفؤاد و تقلّ فیهِ الحیلّة، و یخذل فیهِ الصدیق، و یشمت فیهِ العدو، أنزلته بک و شکوته إلیک رغبه منّی الیک عمّن سواک، ففرّجتہ عنّی و کشفته، فأنت ولیّ کلّ نعمه و صاحب کلّ حسنه، و منتهی کلّ رغبه». «۳»

«خدایا! تو در هر غم و اندوه، پناهگاه و در هر پیش آمد ناگواری مایه امید من، و در هر حادثه‌ای سلاح و ملجأ من هستی، آن‌گاه که غم‌های کمرشکن بر من فرو می‌ریخت و دل‌ها در برابرش آب و راه هر چاره‌ای در برابر آن مسدود می‌گشت، از غم‌های جانکاهی که با دیدن آن‌ها، دوستان دوری جسته و دشمنان، زبان به شماتت می‌گشودند، به پیشگاه تو شکایت آورده و از دیگران قطع امید نموده‌ام، تو بودی که غم و اندوهم را برطرف ساخته و از میان بردی، تو صاحب هر نعمت و آخرین مقصد و مقصود من هستی».

پس از آن امام علیه السلام مرکب خویش را خواست و سوار بر آن شد و با صدای بلند فرمود:

«یا أهل العراق- و جلّهم یسمع- اسمعوا قولی و لا تعجلوا حتی أعظکم بما یحقّ»

(۱). در ارشاد، «عروه بن قیس» آمده است.

(۲). ارشاد: ۹۵ / ۲.

(۳). همان.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۵۰.

لکم علیّ، و حتی أعتذر الیکم من مقدمی هذا و أعذر فیکم، فان قبلتم عذری و صدّقتم قولی و أعطیتمونی النصف من أنفسکم کنتم بذلک أسعد، و إن لم تقبلوا منّی العذر و لم تعطونی النصف من أنفسکم فأجمعوا أمرکم و شرکاء کم ثم لا یکن أمرکم علیکم غمه ثم اقضوا إلیّ و لا تنظرون، انّ ولیّی الله الذی نزل کتاب و هو یتولّی الصالحین». «۱»

«ای عراقیان!- همه صدای حضرت را می‌شنیدند- سخنم را بشنوید و شتابزده عمل نکنید، تا وظیفه خود را که پند و نصیحت شماست، انجام دهم و انگیزه سفر خویش را به این دیار بیان کنم، اگر دلیل را پذیرفتید و سخنم را تصدیق کردید و با ما من از در انصاف در آمدید، راه سعادت را دریافته‌اید و اگر دلیل مرا نپذیرفتید و منصفانه عمل نکردید، همه شما دست به دست هم دهید و

هر تصمیمی را که درباره من دارید به اجرا بگذارید و مهتم ندهید، یار و پشتیبان من خدایی است که قرآن را فرو فرستاد و او یار و یاور نیک سرشتان است».

حاضران اندکی سکوت کردند، حضرت حمد و ثنای الهی را به جای آورد و آن گونه که شایسته بود خدا را مورد ستایش قرار داد و بر پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و فرشتگان و پیامبران او به بهترین وجه ممکن درود فرستاد، به گونه‌ای که قبل و بعد از او هیچ سخوری چنین رسا سخن نگفته بود، آنگاه فرمود:

«اما بعد: فانسبونی من أنا؟ ثم ارجعوا إلى أنفسكم و عاتبوها، فانظروا هل يصلح لكم قتلی و انتهاك حرمتی؟ ألسنت ابن بنت نبیکم و ابن وصیته و ابن عمه و اول المؤمنین، المصدق لرسول الله صلی الله علیه و آله بما جاء به من عند ربّه؟! أو لیس حمزة سید الشهداء عمی؟! أو لیس جعفر الطیار فی الجنّة بجناحین عمی؟! أو لیس بلغکم ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله لی و لأخی هذان سیدا شباب أهل الجنّة؟! فان صدقتمونی بما أقول و هو الحق، فو الله ما تعدّدت الکذب منذ علمت أن الله یمقت علیه اهله، و إن کذبتمونی فإنّ فیکم من إن سألتموه عن ذلكم أخبرکم، سلوا جابر بن عبد الله

(۱). همان.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۵۱

الأنصاری، و أبا سعید الخدری، و سهل بن سهل الساعدی «۱»، و زید بن أرقم، و أنس بن مالک یخبروکم أنّهم سمعوا هذه المقالة من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، اما فی هذا حاجز لکم عن دمی؟!».

«مردم! بگوئید: من چه کسی هستم؟! سپس به خود آید و خویشان را نکوهش نماید و بینید آیا کشتن و در هم شکستن حریم من برای شما رواست؟! آیا من فرزند دخت پیامبر شما نیستم؟! آیا من فرزند [علی] وصی و پسر عموی پیامبر شما نیستم؟! مگر من فرزند کسی نیستم که پیش از همه مسلمانان به خدا ایمان آورد و قبل از همه، رسالت پیامبر را تصدیق نمود؟! آیا حمزه سید الشهداء عموی پدر من نیست؟! آیا جعفر طیار که با دو بال در بهشت پرواز می کند، عموی من نیست؟! آیا شما سخن پیامبر را در حق من و برادرم نشنیده‌اید که فرمود: «این دو، سروران جوانان بهشت‌اند!»

اگر مرا در گفتارم تصدیق کنید، مواردی که یادآور شدم حقایقی است که کوچک‌ترین خلافتی در آن وجود ندارد؛ زیرا من از آن روز که دریافته‌ام خداوند، ضرر و زیان دروغ را به گوینده آن برمی گرداند، هیچ گاه دروغ نگفته‌ام و اگر مرا تکذیب نماید، اکنون میان شما افرادی وجود دارند که اگر در این زمینه از آنها پرسید به شما پاسخ خواهند داد؛ از جابر بن عبد الله انصاری، ابو سعید خدری، سهل بن سهل ساعدی، زید بن ارقم و مالک بن انس پرسید، به شما خواهند گفت که: این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌اند، آیا موارد یاد شده، مانع ریختن خون من نمی‌شود؟!».

شمر، سخن حضرت را قطع کرد و حبیب بن مظهر به شمر پاسخ داد که در شرح حال حبیب بدان خواهیم پرداخت. امام علیه السلام سخنان خویش را از سر گرفت و فرمود:

«فإن کنتم فی شکّ من هذا، أفتشکون أنى ابن بنت نبیکم؟! فو الله ما بین المشرق و المغرب ابن بنت نبی غیرى فیکم و لا- فی غیرکم، و یحکم! أ تطلبونی بقتیل فیکم

(۱). در ارشاد، «سهل بن سعد» آمده است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۵۲

قتله أو مال لکم استهلکته، او بقصاص جراحه؟!».



«اگر در گفتار پیامبر درباره من و برادرم تردید دارید، آیا در این واقعیت که من پسر دختر پیامبر شما هستم نیز شک دارید؟!، به خدا سوگند! در همه دنیا و در میان شما و دیگران، پسر دختر پیامبری جز من وجود ندارد، وای بر شما! آیا کسی از شما را کشته‌ام که در مقابل خون وی مرا به قتل برسانید؟! آیا مال کسی را گرفته‌ام و یا جراحی بر شما وارد ساخته‌ام تا مرا سزاوار کیفر بدانید؟». هیچ یک از آنان بدان حضرت پاسخی نداد. امام علیه السلام آن‌ها را مخاطب ساخت و فرمود:

«یا شبت ابن ربعی و یا حجار بن ابجر و یا قیس بن الاشعث و یا یزید بن الحرث! ألم تکتبوا إلی ان قد أینعت الثمار و اخضر الجناب و إنما تقدم علی جند لک مجندة؟!».

«ای شبت بن ربعی و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حرث! آیا شما به من نامه نوشتید که میوه‌هایمان رسیده و درختانمان سر سبز و خرم است و در انتظار تو دقیقه شماری می‌کنیم، در کوفه لشکریانی مجهز و آماده در اختیار تو است؟» قیس بن اشعث در پاسخ امام گفت: ما نمی‌دانیم چه می‌گویی؟ ولی [اگر از ما می‌شنوی] به اطاعت پسر عم خود گردن بده، چرا که آنان جز رضایت تو چیزی در نظر ندارند.

امام علیه السلام بدو فرمود:

«أنت أخو أخیک، أترید أن تطالب بأكثر من دم مسلم؟!».

«تو نیز، برادر برادرت (محمد بن اشعث) هستی، آیا می‌خواهی بیش از خون بهای مسلم از تو مطالبه گردد؟!».

سپس فرمود: «و الله لا اعطیکم بیدئ إعطاء الذلیل و لا افر فرار العبید، یا عباد الله! إنی عذت بربی، و ربکم أن ترجمون، أعود بربی و ربکم من کل متکبر لا يؤمن

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۵۳

بیوم الحساب».

«به خدا سوگند! نه دست دلت در دست آنان می‌نهم و نه مانند بردگان از صحنه جنگ فرار می‌کنم، من به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می‌برم که گفتارم را دور می‌افکنید، از شر هر انسان متکبری که ایمان به روز جزا ندارد، به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می‌برم».

سپس شتر خود را خوابانید و عقبه بن سمعان زانوهای شتر را بست و جمعیت، پیشروی خود را به سمت امام آغاز، و اسبان‌شان به حرکت در آمد، امام علیه السلام «مرتجز» اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عمّامه و زره و شمشیر آن حضرت را خواست و لباس رزم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بر تن کرد و سوار بر اسب شد و در برابر سپاهیان قرار گرفت و آنان را به سکوت دعوت کرد ولی پذیرا نشدند و سپس به سرزنش یکدیگر پرداختند و سکوت نمودند. حضرت آنان را مخاطب قرار داد. خدا را حمد و سپاس گفت و آنان را به وجود مقدس خویش و سخنانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌اش فرموده بود و به اسب، زره، عمّامه و شمشیر آن حضرت سوگند داد و آنان در پاسخ، همه سخنان وی را تصدیق کردند. از آنان پرسید: پس چرا کمر قتل او را بسته‌اند؟ در پاسخ گفتند: برای اطاعت از فرمان فرمانروای خویش دست به این کار می‌زنند. امام علیه السلام بار دوم آنان را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

«تبا لکم أیتها الجماعه و ترحا، أ حین استصرختمونا والیهین فأصرخناکم موجفین، سلتم علینا سیفا لنا فی ایمانکم و حشتم علینا نارا اقتد حناها علی عدونا و عدوکم؟ فاصبحتم إلبا لأعدائکم علی أولیائکم بغیر عدل أفشوه فیکم، و لا أمل أصیح لکم فیهم، فهلا لکم الولیات ترکتمونا و السیف مشیم، و الجأش طامن و الرأی لما یستصحف، و لکن أسرعتم الیه کطیره الدباء، و تداعیتم الیه کتھافت الفراش، فسحقا لکم یا عبید الامه، و شذاذ الأحزاب و نبذہ کتاب، و محرّفی الکلم، و عصبه الأم، و نفثه الشیطان و مطفی السنن، و یحکم؟ أ هؤلاء تعضدون، و عنا تتخاذلون؟! أجل و الله، غدر فیکم قدیم و شجت علیہ أصولکم، و تأزرت علیہ فروعکم، فکتتم

سلمشوران طف، ترجمه إِبْصَار الْعَيْن، ص: ۵۴

أخبت ثمر، شجی للنظر و أكلة للغاصب، ألا و إن الدعی ابن الدعی قد ركز بین اثنتین، بین السلّة و الذلّة، و هیات منّا الذلّة، یأبی الله لنا ذلك و رسوله و المؤمنون، و حجور طابت و طهرت، و أنوف حمیة، و نفوس ابیة من أن تؤثر طاعة اللئام علی مصارع الكرام، ألا و إنی زاحف بهذه الاسرة علی قلة العدد و خذلان الناصر!.

«مردم! ننگ و ذلت و حزن و حسرت بر شما باد که با اشتیاق فراوان ما را به یاری خود خواندید و آن گاه که به فریاد شما پاسخ مثبت داده و به سرعت به سوی شما شتافتیم، شمشیرهای خود ما را بر ضدّمان به کار گرفتید و آتش فتنه‌ای را که دشمن مشترک برافروخته بود، علیه ما شعله‌ور ساختید و به حمایت و پشتیبانی دشمنان و بر ضدّ پیشوایان خود بپاخواستید بی آنکه این دشمنان در عدل و داد، گامی به سود شما بردارند و یا امید خیری در آنان داشته باشید.

وای بر شما! که روی از ما برتافتید و از یاری و کمک ما سرباز زدید، آن گاه که تیغ‌ها در غلاف و دل‌ها آرام و عقاید استوار بود، مانند ملخ از هر دو طرف به سوی ما روی آوردید، ولی چون پروانه از هر سو فرو ریختید، رویتان سیاه باد! ای بردگان زنان! ای ته‌ماندگان احزاب فاسد که قرآن را پشت سر انداختید و کلام خدا را تحریف کردید، در زمره خیانت‌کاران در آمده و از شیطان پیروی نمودید، و سنت‌ها را به خاموشی کشانید.

وای بر شما! از آنان (یزیدیان) پشتیبانی می‌کنید و دست از یاری ما بر می‌دارید؟! آری؛ به خدا سوگند! شما در گذشته اهل خیانت بودید و اصل و ریشه شما بر آن استوار و شاخسار تان بدان تقویت گشته است. شما به میوه نامبارکی می‌مانید که در گلوی باغبان رنج دیده‌اش گیر کند و در کام سارق ستمگرش لذت‌بخش باشد، بهوش باشید! این انسان فرومایه، فرزند فرومایه، مرا بین دوراهی شمشیر و ذلت‌پذیری قرار داده است؛ هیات که ما زیر بار ذلت رویم؛ زیرا خداوند و پیامبرش و مؤمنان از ذلت‌پذیری ما، ناخرسندند و دامن‌های پاک مادران و دلاور مردان غیرتمند و انسان‌های والاتبار روا نمی‌دانند که ما اطاعت فرومایگان پست را بر شهادت در صحنه کارزار ترجیح دهیم. بهوش باشید! من اکنون، با تعداد اندک این خاندان، تنها و بی‌یار

سلمشوران طف، ترجمه إِبْصَار الْعَيْن، ص: ۵۵

و یاور، برای مبارزه به پیش خواهیم رفت.»

و آن گاه اشعار فروه بن مسیک مرادی را زمزمه کرد:

فان نهزم فهزامون قدماو إن نهزم فغیر مهزامنا

و ما إن طبننا جبن و لكن منا یانا و دولة آخرینا

فقل للشامتین بنا افیقواسیلی الشامتون کما لقینا یعنی: اگر بر دشمن پیروز گردیم، در گذشته نیز پیروزمند بوده‌ایم و اگر شکست بخوریم، باز شکست از آن ما نیست. ترسی به دل راه نمی‌دهیم، ولی برای ما حوادثی رخ داد و سودی به دیگران رسید. به شماتت کنندگان ما بگو: بیدار باشید که آنان نیز مانند ما با شماتت کنندگان رو به رو خواهند شد.

سپس فرمود: «أما و الله لا تلبثون بعدها إلا کریث ما یرکب الفرس حتی تدور بکم دور الریحی، و تقلق بکم قلق المحور، عهد عهدہ إلیّ أبی عن جدی صلی الله علیه و آله و سلم فأجمعوا أمرکم و شرکاءکم ثم لا یکن أمرکم علیکم غمّة ثم افضوا إلیّ و لا تنظرون» (۱)، «إنی توکلّت علی الله ربّی و ربّکم ما من دابة إلا هیو آخذ بناصبیتها إن ربّی علی صراطٍ مستقیم» (۲)، اللهم احبس عنهم قطر السماء، و ابعث علیهم سنین کسنی یوسف، و سلط علیهم غلام ثقیف یسقیهم كأسا مصبرة فإنهم کذبونا و خذلونا و أنت ربنا علیک توکلنا و إلیک المصیر».

«به خدا سوگند! پس از این جنگ، به شما مهلت داده نمی‌شود که سوار بر مرکب مراد خود شوید، مگر همان اندازه که سوارکاری بر اسب خویش است تا این که آسیای حوادث، شما را به گردش در آورد و مانند محور و مدار سنگ آسیا مضطربتان ساخت، این

عهد و سفارشی است که آن را پدرم از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگو نموده است. بنا بر این، با همفکران خود دست به

(۱). یونس / ۷۱.

(۲). هود / ۵۵.

سَلْحُشُورَانَ طُفِّ، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۵۶

هم دهید و تصمیم باطل خود را پس از آن که امر بر شما روشن گردیده، درباره من اجرا کنید و مهلتم ندهید، من بر خدا که پروردگار من و شماست توکل می‌کنم و اختیار هر جنبنده‌ای در دست قدرت اوست و خدای من بر صراط مستقیم است».

سپس داستان مبارک خویش را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت: «خدایا! باران رحمت را از آنان قطع کن و سال‌های سختی چون سال‌های قحطی و خشکسالی دوران یوسف بر آنان بفرست و جوان ثقفی را بر آنان مسلط گردان تا با جام تلخ ذلت و خواری، سیرابشان سازد؛ زیرا آنان ما را تکذیب کردند و دست از یاری ما شستند. تو پروردگار مایی، بر تو توکل کرده‌ایم و برگشتان به سوی تو است».

آن‌گاه حَزْبِ بَنِ یَزِیدِ به آن حضرت پیوست و عمر سعد به سپاه فرمان جنگ داد.

سالم و یسار وارد میدان شدند و جنگ در گرفت. شمر و عمرو بن حجاج بر سپاهیان بانگ زدند و گفتند: این‌ها مردانی‌اند که تا پای جان مقاومت می‌کنند، کسی به تنهایی با آنان نجنگد. در پی این سخنان، سپاهیان از هر سو آنان را در بر گرفته و در حلقه محاصره قرار دادند. شمر، بر جناح چپ سپاه امام علیه السّلام و عمرو، بر جناح راست آن یورش بردند. یاران امام هم چنان ثابت قدم و استوار بر زانو نشستند و با تیراندازی، آنان را دور ساختند، در این حمله که آن را نخستین یورش دشمن نامیده‌اند، کمی تعداد سپاه حسین علیه السّلام نمودار شد، از سواره نظام جز اندکی باقی نمانده بود و از پیاده نظام تعدادی نزدیک به پنجاه تن، شربت شهادت نوشیده بودند.

امام علیه السّلام نماز ظهر را اول وقت به عنوان نماز خوف به جا آورد و قبل از نماز و در اثنای آن با افرادی که خود را سپر حمایت امام علیه السّلام کرده بودند، در گریه‌هایی رخ داد و پس از نماز ظهر نیز ادامه یافت به گونه‌ای که کسی از یاران حسین باقی نماند. از این رو، اهل بیت پیامبر، وارد کارزار شدند. آنان نیز همگی به شهادت رسیدند.

حضرت، خود به میدان آمد. دست بر محاسن مبارک خود - که از خون رنگین شده

سَلْحُشُورَانَ طُفِّ، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۵۷

و با گذشت ساعاتی به سیاهی گراییده بود - نهاد و فرمود:

«اَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ قَالُوا عَزِيزَ ابْنِ اللَّهِ، وَ اَشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى النَّصَارَى إِذْ قَالُوا الْمَسِيحُ بَنُ اللَّهِ، وَ اَشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمِ ارَادُوا لِيَقْتُلُوا ابْنَ بَنْتِ نَبِيِّهِمْ». (۱)

«خشم خدا آن‌گاه بر یهودیان سخت گردید که گفتند: عزیز، فرزند خداست و بر نصاری آن‌گاه شدت یافت که مسیح را فرزند خدا دانستند و بر گروهی که در پی کشتن فرزند دخت پیامبرشان برآمدند، شدت گرفت».

سپس امام علیه السّلام صدا زد: «هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذَّبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مَوْحِدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مَغِيثٍ يَرْجُو إِلِيهِ بِإِغَاثَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مَعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ بِإِغَاثَتِنَا؟!».

«آیا کسی وجود دارد تا از حرم رسول خدا دفاع نماید؟ آیا فریادرسی که برای خدا به فریاد ما برسد، نیست؟ آیا یار و یاورى که به امید پاداش الهی ما را یاری نماید وجود دارد؟».

صدای ناله و فغان زنان بلند شد، حضرت به سوی خیمه‌ها رفت تا زنان را ساکت کند و کودک خویش را از خواهرش زینب گرفت ولی هدف تیر حرمه یا عقبه قرار گرفت و تیر بر گلویش نشست که در بیان شرح حال وی خواهد آمد. حضرت، خون گلوی او را با دست‌هایش گرفت و به آسمان پاشید و عرضه داشت: «هون علی ما نزل بی، أنه بعین الله».

«این مصیبت نیز بر من آسان است؛ زیرا خدا ناظر بر آن است».

سپس شمشیر میان آنان گذاشت و سرهای دشمن را پرتاب می‌کرد و بر اجساد آنان می‌تاخت. مردی از «بنی دارم» با پرتاب تیری گلوی مبارک حضرت را نشانه رفت.

امام علیه السلام تیر را کشید و دست‌هایش را زیر گلوی خویش گشود پر از خون که شدند آن‌ها را به آسمان پاشید و عرضه داشت:

(۱). لهوف: ۱۵۸.

سلحشوران طف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۵۸

«اللهم إني أشكو إليك مما يفعل بآبِن بنت نبيك» (۱)».

«خدایا! از رفتاری که با فرزند دخت پیامبرت صورت می‌گیرد، نزدت شکایت می‌آورم».

آن‌گاه به خیمه‌ها بازگشت و لباسی خواست تا آن را زیر لباس‌هایش بر تن کند، پیراهن کوتاهی برایش آوردند، فرمود:

«لا، هذا لباس من ضربت عليه الذلّة».

«این را نمی‌پسندم، زیرا این لباس افراد خوار و ذلیل است».

بردی یمانی - که چشم را خیره می‌کرد - حضورش آوردند، قسمت‌هایی از آن را پاره کرد و زیر لباس خود پوشید و سپس در حالی که از زخم‌های بدنش خون بیرون می‌جست، چونان شیر خشمگین بر دشمن تاخت. سپاهیان دشمن به سرعت از برابرش می‌گریختند و از سمت چپ و راست، میان او و خیمه گاهش فاصله می‌انداختند، حضرت بر آنان بانگ زد و فرمود:

«ويلكم يا شيعه آل أبي سفیان! إن لم يكن لكم دين و كنتم لا تخافون المعاد فكونوا أحرارا في دنياكم هذه، و ارجعوا إلى أحسابكم إن كنتم عربا كما تزعمون».

«ای پیروان خاندان ابو سفیان! اگر دین ندارید و از روز جزا نمی‌هراسید، لا اقل در زندگی، آزاد مرد باشید و اگر آن گونه که ادعا می‌کنید خود را عرب می‌پندارید، به نیای خود بیندیشید و شرف انسانی خویش را حفظ کنید».

شمر (۲) صدا زد: فرزند فاطمه! چه می‌گویی؟

حضرت فرمود: می‌گویم: «إني اقاتلكم و تقاتلونني و النساء ليس عليهنّ جناح فامنعوا عتاتكم و جهّالكم من التعرض لحرمي ما دمت حيا».

(۱). ارشاد: ۲ / ۱۰۹.

(۲). وی شمر بن ذی الجوشن است که در شعر و بر سر زبان‌ها «شمر» خوانده می‌شود که بر خلاف ضبط اسم اوست. و نام پدر شمر، ذو الجوشن و نام خودش شراحیل بن اعور قرط بن عمرو بن معاویه بن کلاب کلابی ضبابی است. او قاتل ابا عبد الله الحسین علیه السلام و مبتلای به بیماری پیسی بود و از خوارج به شمار می‌آمد.

سلحشوران طف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۵۹

«من و شما با یکدیگر در نبردیم، گناه زنان چیست؟ تا من زنده‌ام یاغیان و اراذل و اوباش خود را از تعرض به خیام حرمم بازدارید».

شمر گفت: «لک ذلک یا بن فاطمه؛ فرزند فاطمه! این امر بر عهده تو است».

سپس حضرت بر آن‌ها حمله‌ور شد و آنان نیز یورش بردند، ولی با این وصف، حضرت هنوز درخواست جرعه‌ای آب داشت، ولی بدان دست نیافت. در اثر جراحات وارده، ضعف بر آن بزرگوار چیره شد، برای استراحت لحظه‌ای ایستاد ولی ناگهان سنگی به سویش پرتاب شد و به پیشانی مبارکش اصابت کرد و خون بر چهره‌اش جاری شد، خواست با گوشه پیراهنش خون از چهره بزداید، که تیری قلب نازینش را نشانه رفت، تیر را از پشت سر کشید، خون مانند ناودان فوران زد، در جای خود ایستاد و قدرت بر حرکت را از دست داد، شمر بن ذی الجوشن (لعنه الله علیه) بر سپاهش بانگ زد و گفت: چرا منتظرید؟

صالح بن وهب مزنی، نیزه‌ای بر تهیگاه آن بزرگوار زد، حضرت در حالی که می‌فرمود: «بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله؛ به نام و یاد خدا و بر آیین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم» بر روی گونه سمت راست از روی اسب به زمین افتاد. سپس از جا برخاست. زرعه بن شریک، شمشیری بر کتف چپ او زد و دیگری شمشیری بر پشت او وارد ساخت، حضرت به صورت روی زمین قرار گرفت و با کمک گردن، سر مبارکش را بالا می‌گرفت و به زمین می‌خورد. سنان نیزه‌ای در استخوان‌های بالای سینه‌اش فرو برد و آن را بیرون آورد و بر سینه‌اش زد و نیز همین شخص تیری به سویش پرتاب کرد که به گلوی مبارکش اصابت نمود.

حضرت بر جای خود نشست و تیر را از گلو خارج ساخت و دو کف دست را زیر گلو به یکدیگر نزدیک ساخت تا پر از خون شدند و با آن‌ها سر و صورتش را خضاب نمود و می‌فرمود: «هكذا ألقى الله مخضبا بدمي مغصوبا علي حقي».

«این گونه به دیدار خدایم می‌روم، سر و صورتم به خونم خضاب و حقم سلب شده است».

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۶۰

مالک بن نسر کنندی «۱» از راه رسید و امام را دشنام داد و محاسن شریفش را به دست گرفت و با شمشیر بر سر مبارک او کوبید. خولی «۲» بن یزید اصبحی، خواست سر از بدن او جدا کند، ولی به خود لرزید، سنان وارد شد و بر دندان‌های مبارکش شمشیر نواخت و شمر آمد و سر از پیکر مبارک ابا عبد الله الحسین علیه السلام جدا نمود و آن‌گاه لباس‌های مبارک او را به غارت بردند و سرهای شهدا را از بدن جدا ساختند و پیکرهای آنان را زیر سم ستوران لگدکوب کردند. خیمه‌ها به غارت رفت و کسانی که در آنجا بودند به اسارت در آمدند و سرهای شهدا را همراه با اسیران به کوفه و از آنجا به شام و سپس به مدینه و وطن جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردند.

(۱). وی از قبیله کنده و در برخی کتب «نسیر» وارد شده است.

(۲). برخی او را به اشتباه «خولی» گفته‌اند و اصبحی منسوب به «ذی اصبح» یکی از پادشاهان حمیر است که تازیانه‌های اصبحی بدو انتساب دارد.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۶۱

## بخش نخست: شهدای خاندان ابو طالب

### علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام

وی در اوایل خلافت عثمان بن عفان دیده به جهان گشود و طبق تحقیق ابن ادریس در سرائر به نقل از تاریخ‌نگاران و نسب‌شناسان «۱»، او از جدش علی بن ابی طالب علیه السلام حدیث روایت کرده است و یا آن گونه که شیخ مفید در ارشاد «۲» آورده، وی دو سال پس از شهادت جد بزرگوارش متولد شده است. والده ماجده‌اش لیلی دختر ابو مره بن عروه بن مسعود ثقفی است که مادر

لیلی میمونه دختر ابو سفیان بن حرب بن امیه و مادر او نیز دختر ابو العاص بن امیه است. علی بن حسین علیه السلام در سخن گفتن و اخلاق و شمایل، به جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار شباهت داشت. ابو الفرج روایت کرده که معاویه از اطرافیانش پرسید: سزاوارتر از همه به خلافت کیست؟ گفتند: شما.

معاویه گفت: «خیر، سزاوارترین مردم به خلافت، علی بن حسین بن علی علیه السلام است که جدش رسول خداست و شجاعت و دلاوری بنی هاشم، سخاوت بنی امیه

(۱). سرائر: ۱ / ۶۵۵.

(۲). ارشاد: ۲ / ۱۳۷.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۶۲

و شکوه و جلال ثقیف در او جمع است».

شاعر در توصیف او می گوید:

لم تر عین نظرت مثله من محتف یمشی و من ناعل

یغلی نهی اللحم حتی إذا أنضح لم یغل علی الأکل

کان اذا شبت له ناره یوقدها بالشرف القائل

کیما یراها بئس مرمل او فرد حی لیس بالآهل

لا یؤثر الدنیا علی دینه و لا یبیع الحق بالباطل

أعنی ابن لیلی ذا السدی و الندی أعنی ابن بنت الحسب الفاضل «۱» یعنی: هیچ دیده‌ای او را در میان پا برهنگان و کسانی که کفش پیادارند، ندیده است. گوشت نیم پخته را قبل از حضور میهمان نیک می‌پزد تا پخته شود و برای خوردن گان گلوگیر نباشد و نیز در حضور میهمان بجوشد تا وی به انتظار نشیند. هرگاه برای راهنمایی گذرکنندگان، آتشی بر افروزد، در مرتفع‌ترین نقاط و آشکارا بر می‌افروزد. تا هر مستمند بینوا و یا دور از عشیره و در مانده‌ای آن را ببیند. هیچ‌گاه دنیا را بر دینش بر نمی‌گزید و حق را باطل سودا نمی‌کرد.

مقصود من از همه این سخنان فرزند لیلی آن صاحب جود و بخشش و کرم است، یعنی فرزند زنی پاک نهاد و گرانمایه که بسیار والاتبار است.

کنیه آن بزرگوار «أبو الحسن» و لقب وی «اکبر» است، و در صحیح‌ترین روایات، لقب او «اکبر» آمده است و یا به این دلیل است که حسین علیه السلام دارای شش پسر بوده که نام سه تن از آنان «علی» و سه تن دیگر «عبد الله و جعفر و محمد» بوده است و به گفته نسب‌شناسان، طبق روایتی، او از علی سوم بزرگ‌تر بوده است.

ابو مخنف از عقبه بن سمعان روایت کرده و گفته است: سحرگاه شبی که امام حسین علیه السلام در کنار کاخ بنی مقاتل به سر برد، به ما دستور داد آب برگیریم و سپس

(۱). مقاتل الطالبین: ۸۶.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۶۳

فرمان حرکت داد و ما حرکت نمودیم. راوی می‌گوید: هنگامی که از کاخ بنی مقاتل گذشتیم، خواب خفیفی بر حضرت عارض

شد و سپس در حالی که جمله: «انا لله و انا إليه راجعون، و الحمد لله رب العالمین» را بر زبان داشت از خواب بیدار شد و آن را دو یا سه بار تکرار کرد. فرزندش علی بن حسین- در حالی که بر اسب خود سوار بود- نزد پدر آمد و عرضه داشت: پدر! فدایت شوم! چرا کلمه استرجاع اِنَّا لِلَّهِ ... بر زبان آوردی و خدا را سپاس گفتی؟! امام علیه السلام در پاسخ فرزند فرمود: «یا بنی! اِنّی خفقت برأسی خفقه فعنّ لی فارس علی فرس فقال: القوم یسیون و المنایا تسری الیهم فعلمت أنّها أنفسنا نعت إلینا».

«فرزندم! اندکی به خواب رفته‌ام، در خواب اسب سواری را دیدم که بانگ برآورد و گفت: این کاروان در حرکت است و مرگ در تعقیب آن‌هاست، دانستم که این ندا، خبر شهادت ماست». عرضه داشت: «یا ابت لا أراک الله سوءا ألسنا علی الحق». «پدر جان! خدا حادثه بدی برایتان پیش نیاورد مگر ما بر حق نیستیم؟» حضرت فرمود: «بلی؛ و الذی إلیه مرجع العباد». آری، سوگند به آن کس که بازگشت بندگان به سوی اوست! ما برحقیم». عرض کرد: «یا ابت إذن لا نبالی نموت محقین». «پدر! اگر قرار است بمیریم، از مرگ چه باک». امام علیه السلام فرمود: «جزاک الله من ولد خیر ما جزی ولدا عن والده». (۱) «خداوند به تو بهترین پاداش فرزندی را عنایت کند».

به گفته ابو الفرج (۲) و دیگران: علی اکبر علیه السلام نخستین فرد از بنی هاشم بود که پس از شهادت یاران حسین علیه السلام به شهادت رسید. او زمانی که به تنهایی پدر نگرست، سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین ۶۳ علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ..... ص: ۶۱

(۱). تاریخ طبری: ۳/ ۳۰۹ با اندک تفاوتی در برخی عبارات.

(۲). مقاتل الطالبین: ۱۱۵.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۶۴

در حالی که سوار بر ذو الجناح بود، نزد پدر شرفیاب شد و از او اجازه میدان خواست- علی اکبر از همه مردم زیباتر و از اخلاقی برجسته برخوردار بود- اشک از چشمان پدر جاری شد و سکوت کرد و سپس فرمود: «اللهم اشهد أنّه قد برز الیهم غلام أشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک و کنا اذا اشتقنا إلی نبیک نظرنا إلیه». «خدایا! گواه باش! جوانی به نبرد با آنان می‌رود که از حیث اخلاق و شمایل و گفتار، شبیه‌ترین فرد به پیامبر تو است. ما هرگاه تشنه دیدار پیامبرت می‌شدیم، به چهره علی اکبر می‌نگریستیم». سپس امام علیه السلام با صدای بلند فرمود: «یا بن سعد! قطع الله رحمک کما قطعت رحمی و لم تحفظنی فی رسول الله». «ای ابن سعد! خدا پیوند خویشاوندی‌ات را قطع کند که پیوند خویشاوندی مرا بریدی و حرمت خویشاوندی‌ام با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زیر پا نهادی».

به مجرد این که علی اکبر علیه السلام از پدر اجازه میدان گرفت با خواندن این رجز بر سپاه دشمن تاخت:

أنا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله أولى بالنبی

و الله لا یحکم فینا ابن الدعی



یعنی: من علی بن حسین بن علی ام. ما و خانه کعبه به پیامبر خدا سزاوارتریم. به خدا سوگند! فرزند فرومایگان نباید بر ما حاکمیت یابد.

علی اکبر علیه السلام نبرد سختی انجام داد و سپس نزد پدر بازگشت و عرضه داشت: «یا أبت! العطش قد قتلنی و ثقل الحديد قد أجهدنی».

«پدر! تشنگی، جانم را به لب رسانده و سنگینی اسلحه مرا به زحمت انداخته است».

حسین علیه السلام در این لحظه می‌گرید و می‌فرماید: «وا غوثاه! انی لی الماء، قاتل یا بنی قلیلا و اصبر، فما أسرع الملتقی بجدک محمد صلی الله علیه و آله و سلم فیسقیک بکأسه الأوفی شربه»

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۶۵

لا تظماً بعدها أبداً».

«از کدامین سو برای آب آورم، پسر! اندکی نبرد کن و صبر و شکیبایی نما، لحظاتی دیگر به دیدار جدت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نایل خواهی شد و کام تو را آن گونه سیراب خواهد ساخت که پس از آن هرگز تشنه نگردی».

علی اکبر علیه السلام مانند پدر و جد خویش، بر سپاه دشمن یورش برد و مژه بن منقذ عبدی، با پرتاب تیری گلوی مبارک وی را هدف قرار داد «۱».

ابو الفرج می‌گوید: حمید بن مسلم از دی گفت: من ایستاده بودم و مژه بن منقذ کنارم قرار داشت و علی بن حسین از چپ و راست بر سپاه حمله می‌کرد و آن‌ها را پراکنده می‌ساخت، مژه گفت: گناه عرب به گردنم، اگر این جوان گذارش به من بیفتد، پدرش را به عزایش می‌نشانم!

بدو گفتم: این کار را انجام نده، همان کسانی که وی را در محاصره دارند برای این کار کافی است.

وی گفت: قطعاً این کار را خواهم کرد. علی اکبر علیه السلام در حالی که گروهی از سپاه را عقب می‌رانند، به سمت ما آمد، این فرد با نیزه ضربتی بر قامت استوار اکبر زد و علی روی زین اسب خم شد و گردن اسب را بغل گرفت و اسب به اشتباه او را به سمت دشمن برد. آنان وی را به محاصره در آورده و بدن مبارکش را با شمشیر قطعه‌قطعه کردند «۲».

قبل از جان دادن صدا زد: سلام بر تو پدر! اکنون جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا سیراب ساخت و امشب در انتظار تو است، حسین علیه السلام به سمت میدان شتافت و کارزار سختی آغاز کرد تا به بالین جوانش با پیکر پاره پاره رسید و فرمود:

«قتل الله قوما قتلوك يا بنی! فما أجرهم علی الله و علی انتهاك حرمة الرسول».

«فرزندم! خدا بکشد مردم ستمگری که تو را کشتند، اینان چقدر بر خدا و هتک حرمت

(۱). لهوف: ۱۶۶.

(۲). مقاتل الطالبین: ۱۱۵.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۶۶

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جری شده‌اند؟».

سپس اشک از چشمان مبارکش جاری گشت و فرمود: «علی الدّنيا بعدک العفا؛ پس از تو اف بر این دنیا!» «۱».

ابو مخنف و ابو الفرج از حمید بن مسلم از دی روایت کرده‌اند که گفت: گویی زنی را می‌بینم با فریاد یا حبیباه! یا بن اخیاه! ای عزیزم! ای پسر برادرم! از خیمه بیرون آمده است.

پرسیدم: آن زن کیست؟



گفتند: زینب دختر علی بن ابی طالب علیه السلام است. این زن از راه رسید و خود را بر پیکر علی اکبر افکند. حسین نزد خواهر آمد و دست او را گرفت و به خیمه برد و خود بازگشت و به جوانان بنی هاشم فرمود: «احملوا أخاکم؛ برادران را به خیمه ببرید». آنان بدن نازنین علی اکبر را حمل کرده و مقابل خیمه‌اش قرار دادند «۲».

علی اکبر در زمان شهادت، دارای فرزند نبود.

بأبی أشبه الوری برسول الله نطقاً و خلقه و خلیقه

قطعتہ اعداؤه بسیوف هی أولى بهم و فیهم خلیقه

لیت شعری ما یحمل الرهط منه جسداً أم عظام خیر الخلیقه یعنی: پدرم به فدایش، در گفتار و اخلاق و شمایل، شبیه‌ترین مردم به رسول خدا بود.

دشمنانش او را با شمشیر پاره پاره کردند، در صورتی که خودشان به این کار سزاوارتر بودند. ای کاش! می‌دانستم جمعی که جنازه علی را حمل می‌کنند، پیکر پاکش را می‌برند یا استخوان‌های بهترین آفریده خدا را حمل می‌کنند.

(۱). همان: ۱۱۵؛ لهوف ۱۶۷.

(۲). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۳۱ (با اندکی تفاوت در برخی کلمات).

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۶۷

### عبد الله بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام

وی در مدینه و به گفته‌ای در کربلا دیده به جهان گشود. مادرش رباب دختر امرء القیس بن عدی، اوس بن جابر بن کعب بن علیم بن جناب بن کلب و مادر رباب، هند الهنود دختر ربیع بن مسعود بن مصاد بن حصن بن کعب یاد شده و مادر هند، میسون دختر عمرو بن ثعلبه بن حصین بن ضمضم و مادر میسون، رباب دختر اوس بن حارثه بن لام طایی است که ابا عبد الله الحسین علیه السلام درباره او می‌فرماید:

لعمرك إني لأحب داراتحل بها سكينه والزباب

احبهما و أبذل جَلِّ مَالِي و لیس لعاتب عندي عتاب یعنی: به جانت سوگند! خانه‌ای را دوست دارم که سکینه و رباب در آن حضور داشته باشند.

آنان مورد علاقه من هستند و بیشترین اموال خویش را برایشان هزینه می‌کنم و در این کار، جای سرزنش هیچ نکوهش‌گری وجود ندارد.

امرء القیس سه تن از دختران خویش را در مدینه به ازدواج امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام در آورده و ماجرای وی معروف است. رباب، همسر امام حسین علیه السلام و سکینه و عبد الله، فرزندان حضرت از آن بانو می‌باشند.

به گفته مسعودی، اصفهانی، طبری و دیگران: آن‌گاه که حسین علیه السلام از خویشتن مأیوس و نومید گشت به سمت خیمه خود رفت و کودک خردسالش را خواست تا با او خداحافظی کند. خواهرش زینب کودک را نزد برادر آورد. حضرت او را از خواهر ستاند و در آغوش گرفت و در حالی که به صورت او می‌نگریست ناگهان تیری به گلوی او نشست و وی را به شهادت رساند «۱».

گفته‌اند: حسین علیه السلام با دست خود خون گلوی کودکش را گرفت و به آسمان پاشید و عرضه داشت:

(۱). طبری تاریخ: ۳/ ۳۳۲؛ مقاتل الطالین: ۹۴.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۶۸

«اللّهُمَّ لا یکن اهون علیک من دم فصیل، اللّهُمَّ إن حبست عنّا النصر من السماء فاجعل ذلك لما هو خیر لنا، و انتقم لنا من هؤلاء الظالمین، فلقد هوّن ما بی أنّه بعینک یا أرحم الراحمین» (۱).

«خدایا! ارزش خون این کودک کمتر از خون بچه ناقه صالح نیست. بار خدایا! ای مهربان ترین مهربانان! اگر پیروزی آسمانیات را از ما برداشتی، در هر کجا که این پیروزی به خیر و صلاح ماست آن را برایمان مقدر فرما و انتقام ما را از این ستم پیشگان بگیر این مصیبت نیز بر من آسان است چون تو ناظر بر آن هستی، ای مهربان ترین مهربانان».

آورده‌اند که از امام باقر علیه السلام روایت شده فرمود: «أنّه لم تقع من ذلك الدّم قطرة إلى الارض». (۲)  
«قطره‌ای از آن خون به زمین بازنگشت».

سپس امام حسین علیه السلام با شمشیر خود کنار خیمه، حفره کوچکی ایجاد کرد و پیکر کودک خونین بال خویش را در آن مدفون ساخت و به میدان بازگشت (۳).

سید بن طاوس روایت کرده که: حضرت، کودک را از خواهرش زینب گرفت، خواست بر او بوسه زند، ناگهان تیری به او اصابت کرد و وی را به شهادت رساند.

امام علیه السلام کودک را به خواهرش سپرد و فرمود: «این کودک را بگیر» و سپس راوی ماجرای پاشیدن خون به آسمان و دعای امام حسین علیه السلام را یادآور شده است. (۴)

به روایت ابو مخنف: فردی که به این کودک تیراندازی کرد؛ حرمه بن کاهن (۵)

(۱). کامل: ۷۵ / ۴.

(۲). لهوف: ۱۶۹؛ مثير الاحزان: ۷۰؛ بحار ۴۶ / ۴۵ به نقل از مثير الاحزان.

(۳). احتجاج: ۱۰۱ / ۲. در آن جمله: «و به جایگاه خود بازگشت» وجود ندارد.

(۴). لهوف: ۱۶۹.

(۵). تاریخ طبری: ۳ / ۳۴۳.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۶۹

اسدی و طبق نقل دیگران، عقبه بن بشر غنوی (۱) بوده که نام فرد اول از امام باقر علیه السلام روایت شده است.

یا لرضیع آتاه سهم ردی حیث ابوه کالقوس من شفقه

قد خضبت جسمه الدماء فقل بدر سماء قد اکتسی شفقه یعنی: کودک شیرخواری که پدرش خم شد تا بر او بوسه زند، هدف تیر انسانی فرومایه قرار گرفت. پیکر کوچکش از خون رنگین شد، گویی ماه تمام قرصی بود که در اثر خون‌ها چهره‌اش به سرخ‌فامی گرایید.

### عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام

آن حضرت در سال ۲۶ هجری دیده به جهان گشود. مادرش ام البنین دخت حزام بن خالد بن ربیع بن عامر؛ معروف به وحید بن کلاب بن عامر بن ربیع بن عامر بن صعصعه است، مادر ام البنین ثمامه دختر سهیل بن عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب و مادر ثمامه، عمره دختر طفیل دلاور مرد قرزل پسر مالک اخزم، بزرگ هوازن پسر جعفر بن کلاب و مادر عمره، کبشه دخت عروه الزّحال بن عتبّه بن جعفر بن کلاب و مادر کبشه، ام الخشف دختر ابو معاویه، دلاور مرد هوازن، پسر عباده بن عقیل بن کلاب بن

ربیعۀ بن عامر بن صعصعۀ و مادرش فاطمه دختر جعفر بن کلاب و مادر فاطمه، عاتکه دختر عبد شمس بن عبد مناف و مادر عاتکه، آمنه دختر وهب بن عمیر بن نصر بن قعین بن حارث بن ثعلبۀ بن ذودان بن أسد بن خزیمه و مادر او دختر حجدر بن ضبیعۀ الأغر بن قیس بن ثعلبۀ بن عکابۀ بن صععب بن علی بن بکر بن وائل بن ربیعۀ بن نزار و مادرش دختر مالک بن قیس بن ثعلبه و مادر او، دختر ذو الراسین خشین بن اُبی عاصم بن سمح بن فزارۀ و مادر او دختر

(۱). مقاتل الطالبین: ۹۵ در آن، «غنوی» ذکر نشده است.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۷۰

عمرو بن صرمۀ بن عوف بن سعد بن ذبیان بن بغیض بن ریث بن غطفان است.

داوودی در کتاب خود گفته است:

امیر المؤمنین علیه السّلام به برادرش عقیل که نسب شناس و آشنای به تاریخ عرب و دودمان آن‌ها بوده فرمود: «همسری قهرمان‌زاده از عرب برایم برگزین تا وی را به ازدواج خویش در آورم و از او فرزندان دلاور نصیب شود».

عقیل بدو عرضه داشت: نظر شما درباره فاطمه دختر حزام بن خالد کلابی چیست؟ زیرا میان عرب، دلاورتر و جنگاورتر از پدران او کسی سراغ ندارد (۱).

لید شاعر، برای نعمان بن منذر پادشاه حیره درباره پدران او می‌گوید:

نحن بنو ام البنین الأربعۀ و نحن خیر عامر بن صعصعۀ

الضاربون الهام وسط المجمعۀ فلا ینکر علیه احد من العرب یعنی: ما پسران چهار گانه ام البنین و برجسته‌ترین افراد خاندان عامر بن صعصعۀ ایم. و میان انبوه جمعیت، شمشیر بر فرق دشمن می‌نوازیم، پس هیچ یک از عرب جایگاه این خاندان را انکار نمی‌کند.

ابو براء، نیزه‌باز معروف که در شجاعت و دلاوری نظیر او کسی میان عرب سراغ نداشت و طفیل و پسرش عامر، جنگاوران قرزل و مزنوق همه از قبیله ام البنین‌اند، امیر المؤمنین علیه السّلام با این بانو ازدواج کرد و از او صاحب چهار فرزند شد، نخستین فرزندش عباس، در زمان خویش به «قمر بنی هاشم» لقب یافت و به «أبو الفضل» کنیه گرفت و پس از او «عبد الله» و بعد از او «جعفر» و سپس «عثمان» متولد شد.

عباس علیه السّلام چهارده بهار از عمر شریف خود را در خدمت پدر سپری نمود و در برخی از جنگ‌ها حضور یافت، ولی پدر بزرگوارش به وی اجازه نبرد نداد و بیست و چهار سال در کنار برادرش حسن و سی و چهار سال که مدت عمر شریف او بود

(۱). عمده الطالب: ۳۲۴ (با تفاوتی اندک در برخی کلمات).

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۷۱

در جوار برادرش حسین زندگی کرد، آن بزرگوار فردی دلاور، شجاع، جنگاور، خوش سیما و نیرومند بود؛ و با اینکه بر اسبی قوی پیکر سوار می‌شد، نوک پاهای مبارکش به زمین کشیده می‌شد.

از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: «کان عمّن العباس بن علیّ نافذ البصیره، صلب الایمان، جاهد مع اُبی عبد الله علیه السّلام و اُبلی بلاء حسنا و مضی شهیدا». (۱)

«عموی ما عباس فردی صاحب بصیرت، دارای ایمانی استوار بود و در کنار ابا عبد الله علیه السّلام جهاد و مبارزه نمود و به نحوی شایسته از عهده آزمون بر آمد و سرانجام به فیض شهادت نایل آمد».

از امام زین العابدین علیه السّلام روایت شده که آن حضرت روزی چشمش به عبید الله فرزند عباس بن علی علیه السّلام افتاد،

اشک از چشمانش جاری شد و سپس فرمود:

«ما من یوم أشدّ علی رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلّم من یوم احد، قتل فیہ عمّه حمزۀ بن عبد المطلب أسد الله و أسد رسوله، و بعده یوم موتۀ، قتل فیہ ابن عمّه جعفر بن أبی طالب، و لا یوم کیوم الحسین علیه السلام ازدلف إلیه ثلاثون ألف رجل. یزعمون أنّهم من هذه الائمة، کل یتقرّب إلی الله عزّ و جلّ بدمه، و هو یدکّرهم بالله فلا یتعظون حتی قتلوه بغیا و ظلما و عدوانا».

«بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلّم روزی دشوارتر از روز احد وارد نشد که در آن عمویش حضرت حمزۀ بن عبد المطلب شیر خدا و رسول او، به شهادت رسید و پس از آن، روز موته که پسر عمویش جعفر بن أبی طالب، شربت شهادت نوشید و روزی مصیبت بارتر از روز شهادت حسین وجود ندارد؛ سی هزار مرد جنگی که ادعای مسلمانی داشتند بر او حمله ور شدند، هر یک از آنان با ریختن خون آن حضرت، در پی تقرّب به خدای عزّ و جلّ بود، حسین علیه السلام آنان را پند و موعظه می کرد ولی پذیرا نمی شدند، تا سرانجام از سر جور و جفا و دشمنی، وی را به شهادت

(۱). خصال: ۸۶ باب دوم؛ عمده الطالب: ۳۲۳.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۷۲

رساندند».

سپس امام سجاد علیه السلام فرمود: «رحم الله العباس فلقد آثر و أبلی، و فدی أخاه بنفسه حتی قطعت یداه، فأبدله الله عزّ و جلّ منهما جناحین یطیر بهما مع الملائکة فی الجنة كما جعل لجعفر بن أبی طالب علیه السلام و أنّ للعباس عند الله تبارک و تعالی منزلة یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامة». (۱)

«خداوند عباس علیه السلام را مشمول رحمت خویش گرداند؛ او از خود ایثار و از خود گذشتگی نشان داد و از عهده امتحان الهی بر آمد؛ جان خود را فدای برادر نمود تا آنجا که دست‌های مبارکش از پیکر جدا شد، خدای عزّ و جلّ عوض دست‌ها به او دو بال عنایت فرمود که به وسیله آن‌ها به همراه فرشتگان در بهشت پرواز می کند، چنان که به جعفر بن أبی طالب نیز دو بال عطا فرمود، عباس علیه السلام در پیشگاه خدای تبارک و تعالی از مقام و جایگاهی برخوردار است که همه شهدا در روز قیامت به مقامش رشک می برند».

ابو مخنف روایت کرده: وقتی آب به روی حسین علیه السلام و یارانش بسته شد و هنوز جنگ در نگرفته بود، تشنگی بر حسین علیه السلام و یاران حضرت چیره شد، امام علیه السلام برادرش عباس را فرا خواند و او را به اتفاق سی سواره و بیست پیاده، شبانگاه به آوردن آب مأموریت داد، آنان به آب نزدیک شدند و پیشاپیش آنان پرچمدارشان نافع بن هلال در حرکت بود، عمرو بن حجاج [نگهبان آب] از ورود آن‌ها جلوگیری به عمل آورد ولی آنان دست به شمشیر برده و وارد شریعه شدند و مشک‌های خود را پر از آب نمودند و به سمت خیمه‌ها آوردند و عباس علیه السلام و نافع، در مسیر حرکت، دشمن را از آن‌ها دور و بر آنان حمله می بردند تا اینکه مشک‌های آب را به حسین علیه السلام رساندند، از این رو ابو الفضل علیه السلام سقا و ابو قریه (صاحب مشک آب) نامیده شد.

بنا به نقل ابو مخنف: زمانی که عمر سعد برای تعیین تکلیف خود با حسین علیه السلام

(۱). خصال: ۶۸، باب دوم، حدیث ۱۰۱.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۷۳

به ابن زیاد نامه نوشت و ابن زیاد در پاسخ وی که آن را توسط شمر نزدش فرستاد و از او خواسته بود با حسین بجنگد و او را به

اطاعت و ادارد و یا از مقام خود کناره‌گیری کند و زمام امور را به شمر بسپارد، عبد الله بن ابو المحل بن حزام بن خالد بن ربیعہ بن عامر وحید- پسر برادر ام البنین- پیاخواست و از عبید الله بن زیاد برای عباس علیه السلام و برادرش امان نامه‌ای درخواست کرد و شمر نیز چنین درخواستی نمود، عبید الله نامه‌ای نوشت و آن را به عبد الله بن ابو المحل سپرد و او نامه را توسط غلامش کرمان نزد عباس و برادرانش فرستاد. وی نامه را به آن‌ها رساند. وقتی بر مضمون نامه اطلاع یافتند، به پیک گفتند: سلام ما را به دایی ما برسان و بدو بگو: ما نیازی به امان نامه شما نداریم، امان الهی برتر از امان پسر سمیه است و پیک بازگشت.

راوی می‌گوید: شمر روز عاشورا در برابر سپاه ایستاد و صدا زد: خواهرزادگانم کجایند؟! عباس و برادرانش کجا هستند؟ کسی بدو پاسخ نداد. امام حسین علیه السلام بدان‌ها فرمود: «هر چند وی فردی فاسق است ولی به او پاسخ دهید». از این رو، عباس علیه السلام به سمت او رفت و فرمود: چه می‌خواهی؟

شمر گفت: خواهرزادگان! شما در امان هستید.

عباس علیه السلام بدو فرمود: لعنت خدا بر تو و امان تو! اگر تو دایی ما هستی، پس چرا به ما امان می‌دهی ولی فرزند رسول خدا را امان نمی‌دهی؟ برادران عباس نیز نظیر سخنان آن حضرت را تکرار کردند و بازگشتند «۱».

هم چنین ابو مخنف و دیگران روایت کرده‌اند که: عمر سعد روز نهم محرم بر سپاه خود فریاد زد: ای لشکریان خدا سوار شوید! شما را به بهشت مژده باد! سپاهیان سوار شده و به حرکت در آمدند. این حادثه پس از نماز عصر رخ داد، در

(۱). طبری، تاریخ: ۳/۳۱۳.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۷۴

حالی که حسین علیه السلام مقابل خیمه‌اش با تکیه بر شمشیر سر بر زانو نهاده بود، خواب خفیفی بر حضرتش عارض گردید، زینب که صدای هیاهوی سپاه دشمن را شنید به حسین علیه السلام نزدیک شد و عرضه داشت: برادر! مگر صدای هیاهوی سپاه دشمن را که نزدیک شده نمی‌شنوی؟

حسین علیه السلام سرش را بالا گرفت و ماجرای رؤیایی که رسول خدا را در آن دیده و امام را به سوی خود فراخوانده بود، برای خواهرش بازگو نمود. زینب سلیلی به صورت خود زد و گفت: یا ویلتاه! وای بر من.

حضرت به او فرمود: «خواهرم! جای ناراحتی نیست، ساکت باش، خدای رحمان تو را مشمول رحمت خویش گرداند».

«سپس عباس علیه السلام به امام عرضه داشت: برادر! دشمن به شما نزدیک می‌شود، امام علیه السلام پیاخواست و سپس فرمود:

«یا عباس! ارکب بنفسی أنت، حتی تلقاهم فتقول لهم: مالکم؟ و ما بدا لکم؟

و تسألهم عمّا جاء بهم».

«فدايت شوم عباس! سوار بر مرکب شو و نزد آنان برو و از آن‌ها بپرس چه می‌خواهید؟ چه تصمیمی دارید؟ بپرس به چه انگیزه‌ای بدین جا آمده‌اند؟».

عباس علیه السلام به اتفاق بیست تن سوار از جمله زهیر و حبیب نزد آنان شتافت و بدانان فرمود: شما را چه می‌شود؟ چه تصمیمی دارید و چه می‌خواهید؟

در پاسخ گفتند: از عبید الله فرمان آمده که از شما بخواهیم به اطاعت وی درآید و یا با شما بجنگیم.

عباس علیه السلام بدانان فرمود: شتابزده عمل نکنید تا برگردم و پیام شما را به ابا عبد الله علیه السلام برسانم. آنان توقف کردند و گفتند: می‌توانی با حسین دیدار کنی و او را در جریان امر قرار دهی و پاسخ وی را به اطلاع ما برسانی. عباس علیه السلام بازگشت و اسب خویش را به حرکت در آورد تا نزد حسین علیه السلام رسید و او را از ماجرا آگاه

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۷۵

ساخت. همراهان عباس علیه السّلام در این فاصله با سپاهیان دشمن سخن می‌گفتند تا این که عباس علیه السّلام سوار بر مرکب به سرعت از راه رسید و بدان‌ها پیوست و فرمود:

مردم! ابا عبد الله علیه السّلام از شما درخواست می‌کند که امشب را به جایگاه خود بازگردید تا در این قضیه بیندیشد؛ زیرا در این زمینه میان شما و آن حضرت، گفتگویی صورت نگرفته است.

فردا، بامدادان که با یکدیگر دیدار می‌کنیم یا به خواسته شما راضی می‌شویم و به آن تن در می‌دهیم و یا تمایل نشان نداده و آن را نمی‌پذیریم.

راوی می‌گوید: عباس علیه السّلام با این سخنان می‌خواست آن شب، آنان را از رویارویی با حسین علیه السّلام بازگرداند تا حضرت دستورات لازم را صادر و سفارشات خویش را به اهل بیتش توصیه نماید. به همین دلیل امام حسین علیه السّلام به عباس فرمود:

«یا أخی! إن استطعت أن تؤخرهم هذه العشیة الی غدوة و تدفعهم عنّا لعلنا نصلی لربنا اللیلة و ندعوه و نستغفره، فهو یعلم أنّی قد كنت أحبّ الصلاة له و تلاوة کتابه و كثرة الدعاء و الاستغفار».

«برادر! اگر توانستی امشب را تا فردا از آنان مهلت بگیر و آن‌ها را برگردان تا امشب برای خدا نماز بگذاریم و او را بخوانیم و به درگاهش استغفار نماییم؛ چرا که او می‌داند من نماز، تلاوت قرآن، دعا و استغفار زیاد را دوست دارم».

عباس علیه السّلام آنچه را امام فرموده بود به آنان گوشزد کرد:

عمر سعد به شمر گفت: نظرت چیست؟

شمر گفت: نظر تو چیست؟ تو فرمانده سپاهی و نظر، نظر تو است.

عمر سعد گفت: من تصمیم دارم نظر ندهم. و سپس رو به مردم کرد و گفت:

مردم! نظر شما چیست؟

عمرو بن حجاج گفت: سبحان الله! به خدا سوگند! اگر این افراد اهل دیلم نیز

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۷۶

بودند و چنین درخواستی از تو داشتند، سزاوار بود بدانان پاسخ مثبت دهی.

قیس بن اشعث گفت: خواسته آنان را نپذیر، به جانم سوگند! بامداد فردا با تو به نبرد برمی‌خیزند.

عمر سعد گفت: به خدا سوگند! اگر می‌دانستم آنان دست به چنین کاری می‌زنند، امشب را به آنان مهلت نمی‌دادم و سپس به مردی دستور داد خود را به حسین علیه السّلام برساند به گونه‌ای که صدایش را بشنود و اعلان کند که: شما را تا فردا مهلت دادیم،

اگر تسلیم شدید شما را نزد ابن زیاد خواهیم برد و اگر سر برتافتید، دست از شما برنخواهیم داشت «(۱)».

تاریخ‌نگاران، از ضحاک بن قیس مشرقی «(۲)» روایت کرده‌اند که گفت: آن شب، حسین علیه السّلام اهل بیت و یاران خویش را گرد آورد و طی خطابه‌ای به آنان فرمود: «أما بعد: فإنی لا أعلم أهل بیت ... تا آخر سخنان حضرت». سپس عباس علیه السّلام

پیاخاست و عرضه داشت: چرا این کار را انجام دهیم؟! برای اینکه پس از شما زنده بمانیم!؟

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۳، شیخ مفید آن را در ارشاد: ۲/ ۹۰ آورده است.

(۲). وی از قبیله همدان است که به اتفاق مالک بن نصر ارحبی قبل از درگرفتن جنگ، خدمت امام حسین علیه السّلام شرفیاب شده و بر آن حضرت سلام کردند. امام علیه السّلام آن دو را به یاری خود فراخواند، مالک به بهانه بدهکاری و زن و فرزند، عذر آورد

و ضحاک، مشروط به این که هرگاه ملاحظه کرد یاری‌اش برای امام حسین علیه السلام سودمند نیست، آزاد باشد، به دعوت آن حضرت پاسخ مثبت داد.

امام علیه السلام شرط او را پذیرفت ضحاک مبارزه کرد تا زمانی که تنها دو تن از یاران امام باقی ماندند خدمت حضرت رسید و شرط خود را یادآوری کرد، امام موافقت خود را اعلام نمود و فرمود: ولی چگونه می‌توانی جان سالم به در ببری؟! اگر قادر به فرار هستی، آزادی و می‌توانی بروی. ضحاک به سمت اسب خود که به دنبال پی کردن اسب‌ها آن را در خیمه‌ها پنهان کرده بود و پیاده به نبرد می‌پرداخت، رفت و بر آن سوار شد و آن را زد تا بر سر سم ایستاد و سپس بر قلب سپاه زد و آن‌ها راه را باز کردند و پا به فرار نهاد. پانزده سوار او را تعقیب کردند وقتی به آبادی نزدیک شد، به او رسیدند. وی بر آن‌ها حمله‌ور شد و کثیر بن عبد الله شعبی، ایوب بن مشرح خیوانی و قیس بن عبد الله صائدی او را شناختند و همراهانشان را سوگند دادند تا از او دست بردارند و بدین ترتیب، ضحاک نجات یافت. وی به بیان برخی از حوادثی که برای امام حسین علیه السلام و یارانش در جنگ، پیش آمده، پرداخته است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۷۷

خداوند چنین کاری هرگز «۱» بر ما روا ندارد و آن‌گاه اهل بیت حسین علیه السلام و یاران حضرت نظیر این سخنان را بر زبان آوردند که به بیان آن‌ها خواهیم پرداخت.

سیره‌نویسان آورده‌اند: بامداد روز بعد، ابن سعد، قیس بن اشعث بن قیس را بر تیره‌های ربیعه و کنده و حرّ بن یزید ریاحی را بر تیره‌های تمیم و همدان گمارد. جناح راست سپاه را به عمرو بن حجاج زبیدی و جناح چپ آن را به شمر بن ذی الجوشن ضبابی سپرد و عزرة بن قیس احمسی را به فرماندهی سواره نظام و شیبث بن ربیع را بر پیادگان، امیر قرار داد و پرچم را به غلامش «درید» سپرد «۴».

امام حسین علیه السلام نیز جناح راست سپاه خویش را به زهیر، جناح چپ را به حبیب و پرچم را به دست برادرش عباس سپرد «۵». ابو مخنف از ضحاک بن قیس روایت کرده: وقتی حسین علیه السلام خطابه‌اش را سوار بر مرکب خویش ایراد کرد و در آغاز آن با صدای بلند فرمود: «أيتها الناس اسمعوا قولي ولا تعجلوني؛ مردم! به سختم گوش فرادهید و در نبرد با من شتاب نکنید»، زنان با شنیدن صدای حضرت، ناله و فریاد برآوردند و صدایشان به گریه بلند شد.

حسین علیه السلام برادرش عباس و فرزندش علی اکبر را به سوی آن‌ها فرستاد و بدانان

(۱). ر. ک: ارشاد: ۹۱ / ۲.

(۲). او از یاران امیر المؤمنین علیه السلام بوده و در تاریخ جنگ و نبردها از او یاد شده که وی به فرمانروایی برخی نواحی متعلق به حکومت بنی امیه در آمد.

(۳). وی یزید بن مالک بن عبد الله بن ذویب بن سلمه بن عمرو بن ذهل بن مران بن جعفری است که به اتفاق پدر و برادرش سبزه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند. نام وی «عزیز» بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وی را «عبد الرحمن» نامید ولی با وجود همنشینی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کارهای ناپسندی از او نقل شده است که به شرح حال او در أسد الغابه: ۲۰۶ / ۵ و جمهره انساب العرب اندلسی: ۴۰۹ مراجعه شود.

(۴). اخبار الطوال: ۲۵۶؛ ارشاد: ۹۶ / ۲؛ کامل: ۶۰ / ۴.

(۵). همان؛ و ارشاد: ۹۵ / ۲ مراجعه شود.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۷۸



فرمود: «زنان را ساکت کنید، به جانم سوگند! آنان گریه‌های زیادی در پیش دارند».

آن دو بزرگوار، زنان را ساکت نمودند، زمانی که ساکت شدند، امام علیه السلام سخن خود را از سر گرفت، خدا را حمد و سپاس گفت و بر پیامبرش درود فرستاد. راوی می‌گوید: به خدا سوگند! قبل و بعد از حسین نشنیده بودم سخنوری با این بلاغت و رسایی سخن بگویند (۱).

طبری و ابن اثیر گفته‌اند: آن‌گاه که جنگ بین طرفین در گرفت، عمر بن خالد و غلامش سعد، مجّع بن عبد الله و جناده بن حارث به پیش تاخته و با شمشیر بر سپاه دشمن یورش بردند، وقتی خود را به قلب دشمن زدند، سپاه، آنان را به محاصره درآورد و از یارانشان جدا کرد، حسین علیه السلام برادرش عباس را به یاری آن‌ها فرستاد، عباس علیه السلام به تنهایی بر سپاه دشمن حمله برد و شمشیر میان آنان گذاشت و آن‌ها را از اطراف یاران خود پراکنده ساخت و بدانان دسترسی یافت، آن‌ها بر حضرت سلام کردند و عباس علیه السلام آنان را که در آن نبرد زخم برداشته بودند، با خود به سمت امام علیه السلام آورد، ولی آن‌ها پذیرا نشدند که حضرت آنان را سالم از چنگ دشمن برهاند، از بین راه دوباره به میدان جنگ بازگشتند و عباس علیه السلام از آن‌ها حمایت می‌کرد تا اینکه همه یک جا به فیض شهادت رسیدند (۲) و عباس نزد برادر بازگشت و ماجرای آنان را به عرض امام علیه السلام رساند.

تاریخ‌نگاران گفته‌اند: عباس علیه السلام گاهی پرچم خویش را در برابر امام حسین علیه السلام بر زمین نصب می‌کرد و از یاران خود دفاع می‌نمود و یا در پی آب می‌رفت، به همین سبب «سقا» لقب یافت و پس از شهادت، «ابو قریبه؛ صاحب مشک آب»، کنیه گرفت.

گفته‌اند: زمانی که عباس علیه السلام پس از شهادت یاران امام حسین و جمعی از اهل

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۹ (با اندکی تفاوت).

(۲). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۳۰؛ کامل: ۴/ ۷۴.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۷۹

بیت آن بزرگوار، تنهایی آن حضرت را ملاحظه کرد، به برادران مادری خود فرمود:

شما قبل از من به میدان بشتابید تا شما را در پیشگاه خدا ذخیره داشته باشم و آنان به پیش تاختند و جنگیدند تا به فیض شهادت نایل آمدند. عباس علیه السلام نزد برادر آمد و از او اجازه میدان خواست. امام علیه السلام بدو فرمود: «أنت حامل لوائی؛ تو پرچمدار من هستی».

عرضه داشت: «سینه‌ام تنگ گشته و از زندگی سیر شده‌ام».

حسین علیه السلام به او فرمود: «إن عزم فاستسقى لنا ماء؛ اگر تصمیم داری به میدان روی، مقداری آب برای ما بیاور».

عباس علیه السلام مشک خویش را برگرفت و بر دشمن یورش برد و به شریعه رسید و مشک را پر از آب نمود و کفی از آن برگرفت، ولی از تشنگی حسین یاد کرد و آب را روی آب ریخت و فرمود:

یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت أن تکونی

هذا الحسین وارد المنون و تشریبین بارد المعین یعنی: ای نفس! پس از حسین، ذلت و خواری بر تو باد و پس از او زنده نباشی هر چند خواهان زندگی باشی. اکنون حسین وارد میدان کارزار شده و تو آب سرد و گوارا می‌نوشی.

در بازگشت، توسط لشکریان، راه بر قمر بنی هاشم علیه السلام بسته شد، آن بزرگوار با شمشیر بدانان حمله برد و می‌فرمود:

لا أَرهَب الموت إذا لموت زفّحتی أوارى فی المصالیق لقی



إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أَغْدُوا بِالسَّقَاوِ لَا أَهَابُ الْمَوْتَ يَوْمَ الْمَلْتَقَى «آن‌گاه که صدای مرگ به گوشم برسد، تا آنجا که بدنم در میدان جنگ و میان شمشیرها نهان گردد، از مرگ بیم و هراسی ندارم».

«منم عباس که این مشک را به سوی خیمه می‌برم و در این روز نبرد، ترسی از مرگ ندارم».

سالمشوران طف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۸۰

ناگهان حکیم بن طفیل طایبی سنسی «۱» ضربتی بر دست راست آن حضرت وارد آورد و آن را جدا ساخت، آن بزرگوار پرچم را با دست چپ گرفت و می‌فرمود:

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي إِنْ إِي أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي يَعْنِي: به خدا سوگند! هر چند دست راستم را جدا ساختید، ولی من همواره از دین و آیینم دفاع خواهم کرد.

زید بن ورقاء جهنی ضربت دیگری بر دست چپ آن حضرت زد و آن را از بدن جدا نمود، آن بزرگوار پرچم را به سینه چسباند، چنان که عمویش جعفر طیار زمانی که در جنگ مویه دست چپ و راستش را قطع کردند، این گونه عمل کرد. عباس علیه السلام پرچم را با کمک سینه نگاه داشت و فرمود:

أَلَا تَرَوْنَ مَعْشَرَ الْفَجَّارِ قَدْ قَطَعُوا بِيغْيِهِمْ يَسَارِي يَعْنِي: آیا فاجران را نمی‌بینید که دست چپم را نیز از سر جفا و ستم جدا نمودند.

مردی تمیمی از تبار ابان بن دارم، بر آن حضرت حمله کرد و با گرز، ضربتی بر سر مبارک او فرود آورد و حضرت از اسب بر زمین افتاد و با صدای بلند فریاد زد:

«برادرم! مرا دریاب».

ابا عبد الله علیه السلام چون باز شکاری خود را بالین عباس رساند، دید دستان عباس از پیکر جدا و پیشانی‌اش شکافته و تیر در چشم او فرو رفته و پیکرش مجروح است.

خم شد و بالین سر برادر نشست و گریست تا روح عباس به ملکوت اعلی پیوست، سپس به دشمن یورش برد، از چپ و راست آنان را طعمه شمشیر می‌ساخت.

سپاهیان دشمن چون بزغاله‌هایی که از چنگ گریزند، از مقابل حضرت می‌گریختند و امام فریاد می‌زد: «شما برادرم را کشته‌اید، کجا می‌گریزید؟! شما بازویم را جدا ساخته‌اید، کجا فرار می‌کنید?!»

(۱). منسوب به «سنس»، تیره‌ای از قبیله طی.

سالمشوران طف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۸۱

و سپس تنها به جایگاه خویش بازگشت.

عباس علیه السلام آخرین پیکارگری بود که با دشمنان حسین علیه السلام جنگید و به فیض شهادت نایل آمد و پس از او نوجوانانی از تبار ابو طالب که سلاحی در اختیار نداشتند، به شهادت رسیدند. کمیت بن زید اسدی درباره او می‌گوید:

و أَبُو الْفَضْلِ إِنْ ذَكَرَهُمُ الْحُلُوفَاءُ النَّفُوسَ فِي الْأَسْقَامِ

قتل الأعداء إذ قتلوه أكرم الشاربين صوب الغمام یعنی: ابو الفضل یکی از جوانمردانی بود که یاد شیرین آنان شفای هر دردمندی است، آن که فرومایگان را کشت. آن‌گاه که او را به شهادت رساندند، وی بزرگوارترین کسی بود که آب باران آشامید.

و نواده‌اش، فضل بن محمد بن فضل بن حسن بن عبید الله بن عباس، درباره‌اش چنین سروده است:

إِنِّي لِأَذْكَرُ لِلْعَبَّاسِ مَوْقِفَهُ بِكَرْبَلَاءَ وَ هَامِ الْقَوْمِ تَخْتَطِفُ

یحمی الحسین و یحمیة علی ظمأ و لا یولی و لا یثنی فیختلف

و لا أرى مشهداً يوماً كمشهده مع الحسين عليه الفضل و الشرف

أكرم به مشهداً بانت فضيلته و ما أضع له أفعاله خلف يعني: نبرد عباس را در كربلا یاد آور می‌شویم که بر دشمن حمله می‌برد و سرهای آنان را به آسمان پرتاب می‌کرد. در همه حالات از جمله تشنگی، از حسین حمایت کرد، نه پشت به دشمن کرد و نه خسته شد و همواره نبرد می‌نمود. هیچ‌گاه رزمگاهی را چون رزمگاه او در کنار حسین که صاحب فضیلت و بزرگواری است، نخواهم دید. چه رزمگاهی که فضیلتش پدیدار شد و بازماندگانش نیز به او اقتدا می‌کنند.

مؤلف در این خصوص می‌گوید:

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العين، ص: ۸۲ أ مسند ذلك اللواء صدره و قد قطعت منه يمني و يسرى

لثبّيت جعفر في فعله غداً استضمّ اللواء منه صدرا

و أبقیت ذكرك في العالمين يتلونه في المحارب ذكرا

و أوقفت فوقك شمس الهدى يدیر بعینه یمنی و یسری

لئن ظلّ منحنياً فالعدی بقتلك قد كسروا منه ظهرا

و ألقوا لواءه فلفّ اللواء و من ذا تری بعد یسطیع نشرا

نای الشخص منك و أبقى ثناك إلى الحشر يدلج فيه و یسری یعنی: آیا در حالی که دست راست و چپش قطع شده بود، آن پرچم را به سینه‌اش فشار داد.

او کاری را که جعفر طیار انجام داد، تکرار کرد، آن روز که در میدان نبرد پرچم را با سینه برگرفت.

یاد خویش را میان جهانیان جاودان نهاد که در محراب و منبر از آن یاد کنند. خورشید هدایت (حسین) را بالای سرت نگاه داشتی که بر بالینت چپ و راست را می‌نگریست. اگر کمرش خمیده شد بدین جهت بود که دشمنان با کشتن تو، کمرش را شکستند. پرچم را از دست عباس افکندند و حسین علیه السلام پرچم را پیچید، چه کسی بعد از تو می‌تواند آن را به اهتزاز در آورد؟.

جسم پاکت از دیده‌ها پنهان گردید ولی مدح و ستایشت شب و روز تا قیامت پایدار ماند.

من هرگاه نوحه‌سرایی فاطمه ام البنین. که أبو الحسن اخفش آن را در شرح کامل خویش آورده- ملاحظه می‌کنم، فوق العاده متأثر می‌شوم. وی می‌گوید: أم البنین هر روز به اتفاق «عبید الله» فرزند قمر بنی هاشم به بقیع می‌رفت و برای آن حضرت نوحه‌سرایی می‌کرد، مردم مدینه از جمله مروان حکم برای شنیدن نوحه‌سرایی آن بانو، گرد می‌آمدند و از سوز و گداز آن نوحه‌سرایی می‌گریستند، آنجا که می‌فرمود:

یا من رأى العباس كَرَعلى جماهير النقد

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العين، ص: ۸۳ و و راه من أبناء حيدر كلّ ليث ذى لبد

انبثت أن ابني اصيب برأسه مقطوع يد

و يلي على شبلى أمال برأسه ضرب العمد

لو كان سيفك فى يدىك لما دنا [منك] أحد یعنی: ای کسانی که عباس را دیده‌اید بر گله گوسفندان حمله می‌برد. و پشت سرش فرزندان حیدر هر یک به سان شیرى شجاع بودند. به من خبر دادند که گرز آهنین بر سر فرزندم زده‌اند و دست‌هایش از بدن جدا شده بود. دل‌ها برای شیر بچه‌ام بسوزد که عمود بر سرش نواختند.

عباسم! اگر شمشیر در دست داشتی، کسی جرأت نزدیک شدن به تو را نداشت.

و نیز می‌فرمود:

لا تدعوتى و يك امّ البنين تذكرينى بليوث العرين

كانت بنون لی ادعی بهم و الیوم اصبحت و لا من بنین  
أربعة مثل نسور الربی قد واصلوا الموت بقطع الوتین  
تنازع الخرصان أشلائهم فكلهم أمسی صریعا طعین

یا لیت شعری أ كما أخبروا بأنّ عبّاسا قطع الیمین یعنی دیگر مرا ام البنین نخوانید که من را به یاد شیر بچه‌هایم می‌افکنید. تا وقتی چهار پسر داشتم ام البنین بودم، ولی امروز دیگر پسر ندادم که مرا ام البنین گویند. چهار پسر داشتم که چون ستاره می‌درخشیدند بر سر جنازه‌هایشان نیزه‌ها با یکدیگر در افتادند و همه آن‌ها از ضربت نیزه بر زمین افتادند و همه با قطع رگ‌های گردنشان به شهادت پیوستند. ای کاش می‌دانستم همان‌گونه که خیر دادند، آیا درست است که دست راست عباسم از بدن جدا شده است.

عده‌ای از قاسم بن اصبح بن نباته روایت کرده‌اند که گفت: با مردی سیاه چهره از قبیله ابان بن دارم مواجه شدم که قبلا او را با چهره‌ای سفید و زیبا می‌شناختم، در

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۸۴

باره تغییر رنگ چهره‌اش از او پرسیدم و بدو گفتم: تو را چنین ندیده بودم. مرد گفت: من مردی نیرومند و زیبا را که بر پیشانی‌اش آثار سجده وجود داشت، در کربلا- کشتم، از آن زمان که وی را به قتل رسانده‌ام تا کنون هر شب او را در خواب می‌بینم که گریبانم را گرفته و مرا به سمت جهنم می‌برد و داخل آن می‌افکند و همواره فریاد می‌زنم و همه مردم محله‌ام صدای فریاد مرا می‌شنوند. راوی می‌گوید: این خبر انتشار یافت، یکی از زنان همسایه این مرد گفت: ما پیوسته صدای داد و فریاد او را می‌شنویم که خواب را از چشم ما ربوده است، من پناخاستم و با تعدادی از جوانان محل نزد همسر آن مرد رفتیم و ماجرا را از او جویا شدیم. وی گفت: اکنون که خود ماجرای خویش را برایتان بازگو کرده، خداوند او را از رحمت خویش دور سازد، وی [ماجرای کربلا را] به شما راست گفته، راوی گفت: فردی که به دست این مرد در کربلا به شهادت رسیده، عباس بن علی علیه السلام بوده است «(۱)».

### عبد الله بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

وی نزدیک هشت سال پس از برادر خود عباس، قدم به عرصه وجود گذاشت.

مادر مکرمه‌اش فاطمه ام البنین بود. عبد الله شش سال با پدر و شانزده سال با برادرش حسن و ۲۵ سال عمر شریف خود را در کنار برادرش حسین علیه السلام قرار داشت.

به گفته مورّخان: آن‌گاه که یاران امام حسین علیه السلام و گروهی از خاندان آن بزرگوار به شهادت رسیدند، عباس علیه السلام برادران خویش را به ترتیب سن فرا خواند و بدان‌ها دستور داد و گفت: به میدان کارزار بشتابید، نخست برادر تنی خود عبد الله را خواست و بدو فرمود: برادر! به میدان نبرد بشتاب، تا تو را کشته بینم و از آنجا که

(۱). ابن شهر آشوب مناقب: ۴ / ۵۸.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۸۵

دارای فرزند نیستی، در پیشگاه خداوند تو را ذخیره داشته باشم. عبد الله در برابر عباس علیه السلام به میدان شتافت و با شمشیر خود کارزار می‌کرد و میان دشمن به جولان می‌پرداخت و می‌گفت:

أنا ابن ذی النجدة و الأفضال ذاک علی الخیر فی الأفعال

سیف رسول الله ذو النکال فی کلّ یوم ظاهر الأحوال یعنی: من فرزند آن دلاور مرد بخشنده‌ام، او علی نیکو خصال و نیک کردار است. شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دردآور است و هر روز ترس و بیم ایجاد می‌کند.

هانی بن ثبیت حضرمی بر او حمله‌ور شد و ضربتی بر سر او وارد ساخت و وی را به شهادت رساند «۱».

### عثمان بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

او، نزدیک دو سال پس از برادرش عبد الله متولد شد. مادرش فاطمه ام البنین است. عثمان قریب چهار سال در کنار پدر و نزدیک چهارده سال با برادرش حسن و تمام مدت عمر ۲۳ ساله‌اش را در کنار برادر خود حسین علیه السلام قرار داشت. از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود: «إِنَّمَا سَمَّيْتُهُ عُثْمَانَ، بِعُثْمَانَ بْنِ مِظْعُونِ أَخِي» (۲).

(۱). مقاتل الطالین: ۸۸.

(۲). وی فرزند مظعون بن حبیب بن وهیب بن حذافه بن جمع قرشی جمحی و به گفته ذهبی ابو سائب عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافه بن جمع بن عمرو بن هصیص بن کعب جمحی است.

ر. ک: اعلام النبلاء: ۱/ ۱۵۳؛ المعارف: ۴۲۲؛ مقاتل الطالین: ۸۹.

او سیزدهمین فردی بود که اسلام آورد و دو هجرت انجام داد و در جنگ بدر حضور داشت و در سال دوم هجری، نخستین فردی بود که در مدینه از دنیا رفت. وی در دوران جاهلیت، نوشیدن شراب را بر خود حرام ساخته بود و از کسانی بود که پس از اسلام آوردن، تصمیم بر خواجه‌گی خود گرفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را از این کار بازداشت و بدو فرمود: «علیک بالصیام فانه مجفیه؛ روزه بگیر که قدرت شهوانی تو را از بین می‌برد».

آن‌گاه که عثمان بن مظعون بدرود حیات گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خانه وی آمد و فرمود: «رحمک

سلمشوران طف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۸۶.

«او را به نام برادرم عثمان بن مظعون نام گذاری کردم».

سیره‌نویسان آورده‌اند: زمانی که عبد الله بن علی به شهادت رسید، عباس علیه السلام برادر دیگرش عثمان را فرا خواند و همان‌گونه که با عبد الله سخن گفته بود، بدو فرمود: برادر! به میدان برو. او نیز رهسپار میدان شد و شمشیر می‌زد و می‌گفت: إِنْ أَنَا عُثْمَانُ ذُو الْمَفَاخِرِ شِخِي عَلِيٌّ ذُو الْفِعَالِ الطَّاهِرِ يَعْنِي: منم عثمان صاحب افتخارات، آقایم علی، همان فرد نیکوکار و پاکیزه است.

خولی بن یزید اصبحی تیری به سوی او پرتاب و او را از پای در آورد به گونه‌ای که با پهلو به زمین افتاد و مردی از قبیله ابان بن دارم، از راه رسید و او را به شهادت رساند و سر مبارکش را از تن جدا ساخت «۱».

### جعفر بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

وی دو سال بعد از برادرش عثمان، دیده به جهان گشود، مادرش فاطمه ام البنین است. جعفر نزدیک به دو سال در جوار پدر و قریب دوازده سال در کنار برادرش حسن و حدود ۲۱ سال عمر شریف خود را با برادرش حسین علیه السلام زیست «۲».

روایت شده که: امیر المؤمنین علیه السلام به جهت عشق و علاقه‌ای که به او داشت،

الله یا ابا سائب؛ ای ابو سائب خدا تو را مشمول رحمت خود نماید» و سپس خم شد و صورت او را بوسید. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرش را بالا گرفت آثار گریه بر چهره‌اش هویدا بود. سپس حضرت بر او نماز گزارد و در بقیع غرقند دفن نمود و سنگی بر قبر او قرار داد و همواره به زیارت او می‌رفت و آن‌گاه که ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس

از عثمان از دنیا رفت، حضرت فرمود: «الحق یا بنی بفرطنا عثمان بن مظعون؛ کودکم! به عثمان بن مظعون که بر ما پیشی گرفت، ملحق شو» و زمانی که دخترش زینب از دنیا رفت فرمود: «الحقی بسلفنا الخیر عثمان بن مظعون؛ به یکی از بهترین گذشتگان ما عثمان بن مظعون ملحق شو»، تنقیح المقال: ۲/ ۲۴۹ در این کتاب آمده است که وقتی رقیه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، پیامبر همین سخن را فرمود.

(۱). مقاتل الطالیین: ۸۹.

(۲). تنقیح المقال: ۱/ ۲۱۹؛ اعیان الشیعه: ۴/ ۱۲۹.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۸۷.

وی را به نام برادر خود، «جعفر» نامید «۱».

به گفته سیره‌نگاران: وقتی عبد الله و عثمان برادران تنی عباس به شهادت رسیدند، وی [برادر دیگرش] جعفر را خواست و بدو فرمود: به میدان جنگ بشتاب تا تو را مانند دو برادرت کشته بینم و از آن جایی که صاحب فرزند نیستید [و نسل امیر المؤمنین از ناحیه شما قطع می‌شود] اجر و پاداش من در مصیبت شما در پیشگاه خدا فزونی می‌یابد، او به پیش تاخت و بر دشمن یورش برد و شمشیر میان آن‌ها گذاشت و می‌گفت:

إِنِّي أَنَا جَعْفَرُ ذُو الْمَعَالِي ابْنِ عَلِيٍّ الْخَيْرِ ذِي الْأَفْضَالِ «۲» یعنی: من جعفرم و صاحب افتخارات، فرزند علی نیک کردار و بخشنده.

به گفته ابو الفرج: خولی بن یزید اصبحی بر او حمله کرد و او را به شهادت رساند «۳».

ابو مخنف می‌گوید: بلکه هانی بن ثبیت که برادرش را کشت، وی را به شهادت رساند «۴».

### ابو بکر بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

نام او «محمد اصغر یا عبد الله» و مادرش لیلی دختر مسعود بن خالد بن مالک بن ربیع بن سلمی «۵» بن جندل بن نهشل بن دارم بن مالک بن حنظله بن زید مناه بن تمیم و مادر لیلی عمیره دختر قیس بن عاصم بن سنان بن خالد بن منقر سید اهل الوبر بن عبید بن حارث، به نام مقاعس است، مادر عمیره، عناق دختر عصام بن

(۱). مقاتل الطالیین: ۸۸.

(۲). مناقب: ۴/ ۱۰۷.

(۳). مقاتل الطالیین: ۸۸.

(۴). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۳۲.

(۵). در مقاتل الطالیین، «سلم» آمده است.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۸۸.

سنان بن خالد بن منقر و مادر عناق، دختر اعبد بن اسعد بن منقر و مادرش دختر سفیان بن خالد بن عبید بن مقاعس بن عمرو بن کعب بن سعد بن مناه بن تمیم است.

شاعر درباره جدش سلمی گفته است:

یسود أقوام و لیسوا بسادة بل السيد الميمون سلمی بن جندل «۱» یعنی: قومی به حاکمیت می‌رسند و سیادت می‌کنند با آن که شایسته این کار نیستند، تنها مرد بزرگ‌منش و با میمنت، سلمی بن جندل است.

گفته شده: زجر بن بدر نخعی و به گفته برخی، عقبه و طبق نقل بعضی: مردی از همدان او را به شهادت رسانده است. و گفته شده:

کشته‌ای در نهرین یافت شد ولی مشخص نشد چه کسی او را به قتل رسانده است «۲».

به نقل برخی راویان: او در حالی که این رجز را می‌خواند به میدان نبرد رفت و به مبارزه پرداخت:

شیخی علیّ ذو الفخار الأطول من هاشم و هاشم لم تعدل «۳» یعنی: آقایم علی صاحب افتخارات فراوان از نسل هاشم است و کسی به پایه هاشم نمی‌رسد.

وی هم چنان می‌جنگید تا اینکه گروهی از جمله عقبه غنوی در کشتن او همدست شدند.

افراد یاد شده، شش تن از فرزندان علی علیه السّلام بودند که در کنار امام حسین علیه السّلام حضور داشتند و در غیر این تعداد به اختلاف سخن گفته شده و سخن سلیمان بن قته، در مصیبت آن‌ها نیز حاکی از همین معناست، آنجا که گفت:

سَتَّه كَلَّهْم لَصَلْبِ عَلِيٍّ قَدْ اصْبِيوَا وَ سَبَعَهُ لِعَقِيلِ

(۱). مقاتل الطالبيين: ۹۱.

(۲). همان.

(۳). مناقب: ۱۰۷/۴، عبارت مناقب: «من هاشم الخیر الکریم المفضل» است و نیز در آن آمده که وی را «زجر بن بدر جحفی» به شهادت رساند.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۸۹.

یعنی: شش تنی که از فرزندان علی و هفت تن دیگری که از فرزندان عقیل بودند، همگی به شهادت رسیدند.

### أبو بکر بن حسن بن علی بن اَبی طالب علیهم السّلام

مادر ابو بکر کنیز بود، ابو الفرج روایت کرده که: عبد الله بن عقبه غنوی وی را به شهادت رساند و نقل شده که: قاتل وی عقبه غنوی بوده و منظور سلیمان بن قته در این اشعار همین شخص می‌باشد.

وَ عِنْدَ غَنِيٍّ قَطْرَةٌ مِنْ دَمَائِنَا سَجْزِيهِمْ يَوْمًا بِهَا حَيْثُ حَلَّتْ

اِذْ افْتَقَرْتُ قَيْسَ جَبْرِنَا فَقِيرَهَا وَ تَقْتَلُنَا قَيْسٌ اِذَا النُّعْلُ زَلَّتْ «۱» یعنی: در طایفه غنوی، قطره‌ای از خون ما وجود دارد و روزی مناسب از آنان انتقام خواهیم گرفت.

هرگاه قیس به تهیدستی افتادند، فقر و تهیدستی آنان را جبران کردیم، ولی آن گاه که ورق برگشت، قیس دست به کشتار ما زدند.

### قاسم بن حسن بن علی بن اَبی طالب علیهم السّلام

وی با ابو بکر از مادر شریک بود. گفته می‌شود: نام مادرش «رمله» بوده است.

ابو الفرج از حمید بن مسلم روایت کرده که گفت: نوجوانی چون پاره ماه به سمت ما آمد و شمشیری در دست و پیراهن و ردایی بر تن و کفش به پا داشت، خواست با شمشیر بر دشمن حمله برد که بند یکی از کفش‌هایش پاره شد و فراموش نمی‌کنم که بند کفش چپ او بود، این نوجوان درنگی کرد تا بند کفش خود را ببندد که عمر «۲» بن سعد بن نفیل ازدی گفت: به خدا سوگند! بر او حمله‌ور خواهیم شد، حمید بن مسلم می‌گوید: من به او گفتم: سبحان الله! می‌خواهی چه کنی؟! افرادی

(۱). در مقاتل الطالبيين «و فی أسد اخری تعد و تذکر» موجود است.

(۲). در نسخه اول، «عمر و بن سعید» آمده است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۹۰

که از هر سو وی را به محاصره در آورده‌اند برای کشتنش کافی‌اند. ابن نفیل در پاسخ، سخن خود را تکرار کرد، وقتی آن نوجوان سرش را برگرداند، با شمشیر بر سر او نواخت و از روی اسب به صورت روی زمین افتاد و فریاد زد: یا عمّاه! عمو جان! مرا دریاب. راوی می‌گوید: به خدا سوگند! حسین علیه السّلام چون باز شکاری، خود را بالین آن نوجوان رساند و آن‌گاه به سان شیری خشمگین بر دشمن تاخت و با یک ضربت، دست عمر بن سعد نفیل را از مرفق جدا ساخت که صدایش در میدان طنین افکند و از امام فاصله گرفت، سپاه عمر سعد برای نجات وی از دست امام حسین علیه السّلام بر آن حضرت یورش بردند و جنگ به شدت در گرفت و قاسم نوجوان زیر سم ستوران جان داد. وقتی گرد و غبار میدان فرو نشست، دیدم حسین بر بالین وی قرار دارد و او پاهایش را به زمین می‌ساید و حسین علیه السّلام می‌گوید:

«بعدا لقوم قتلوک، و خصمهم فیک یوم القیامه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم».

«از رحمت خدا دور باد گروهی که تو را به شهادت رساندند، رسول خدا روز قیامت با آنان دشمنی کند».

سپس فرمود: «عزّ (و الله) علی عمّک أن تدعوه فلا یحییک، او یحییک فلا تنفعک إجابته، یوم کثر واتره و قلّ ناصره».

«به خدا سوگند! بر عمویت بسیار دشوار است که او را به یاری خود بخوانی ولی نتواند به تو پاسخ مثبت دهد و یا آن‌گاه که پاسخ دهد، سودی به حالت نداشته باشد، کمک خواهی‌ات مانند کسی است که کشته‌گان قومش زیاد و یاورانش اندک باشند».

سپس حسین علیه السّلام آن نوجوان را به سینه گرفت و رهسپار خیمه‌ها شد. راوی می‌گوید: گویی می‌بینم که پاهای آن نوجوان به زمین کشیده می‌شد، پیکر او را کنار

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۹۱

جنازه فرزندش علی اکبر قرار داد، پرسیدم: آن نوجوان کیست؟ گفتند «۱»: قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب است.

برخی گفته‌اند: وقتی قاسم تنهایی و بی‌کسی عمویش را دید، از او اجازه نبرد خواست، حضرت به دلیل کم سنی وی، به او اجازه میدان نداد، ولی او همواره بر خواسته‌اش پافشاری می‌کرد تا حضرت بدو رخصت داد، آن نوجوان به سان پاره ماه به میدان شتافت، راوی ماجرا را آن‌گونه که گذشت، ادامه داد «۲».

أ تراه حین أقام یصلح نعله بین العدی کیلا یروه بمحتفی

غلبت علیه شامه حسنیة ام کان بالأعداء لیس بمحتفی یعنی: آیا او را نظاره‌گری آن‌گاه که خواست میان دشمنان، بند کفشش را ببندد تا او را پای برهنه نبینند.

یعنی: یا شهامت حسنی بر او چیره شد و یا به دشمنان اهمیّت نمی‌داد.

### عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

مادر وی دخت شلیل بن عبد الله بجلی برادر جریر بن عبد الله بود که این دو برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم را درک کرده بودند. شیخ مفید می‌گوید: وقتی مالک بن نسر کندی با شمشیر ضربتی بر سر مبارک حسین فرود آورد و او را ناسزا گفت! امام علیه السّلام «۳» کلاه خود را انداخت و قطعه‌ای پارچه و کلاهی دیگر خواست و سر مبارک را با آن پارچه بست و کلاه را پوشید و بر آن عمّامه نهاد، شمر و همراهانش به جای خود باز گشتند. پس از اندکی درنگ با همراهان خود باز گشت و اطراف حضرت حلقه زدند، عبد الله بن حسن که به سن بلوغ نرسیده بود از زنان حرم جدا شد و به سرعت

(۱). مقاتل الطالبین: ۹۲ (با اندکی تفاوت در نقل و حذف برخی کلمات)، ارشاد: ۱۰۸ / ۲.



(۲). بحار: ۳۴ / ۴۵.

(۳). کلاه بلندی که در جنگ‌ها می پوشیدند.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۹۲

خود را به عمو رساند و کنار حضرت ایستاد.

زینب کبری علیها السّلام خود را به او رساند تا از رفتن وی جلوگیری کند، ولی نوجوان نپذیرفت. امام علیه السّلام به خواهرش زینب فرمود: «احبسیه یا اخیّة؛ خواهرم! عبد الله را با خود ببر و نگاه‌دار»، ولی عبد الله به شدت از این درخواست امتناع کرد و گفت: به خدا سوگند! از عمویم جدا نخواهم شد.

بحر بن کعب «۱» با شمشیر بر حسین علیه السّلام حمله‌ور شد، عبد الله نوجوان بر او بانگ زد: ای فرزند زن ناپاک! می خواهی عمویم را بکشی؟ بحر، شمشیر را بر حسین فرود آورد و عبد الله دست خود را سپر کرد و دست مبارکش به پوست آویزان شد، صدا زد: یا اماه! مادر کجایی؟ حسین علیه السّلام، او را در آغوش کشید و فرمود: «یا بن اخی اصبر علی ما نزل بک و احتسب فی ذلک الخیر، فَإِنَّ اللَّهَ یلحقک بآبائک الصالحین».

«برادرزاده عزیزم! در آنچه برایت رخ داده صبر و شکیبایی کن و در انتظار پاداش نیک باش، خداوند تو را به نیای شایسته‌ات ملحق خواهد نمود».

آن‌گاه حسین علیه السّلام دست‌های مبارکش را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت:

«اللّهُمَّ أَمْسِكْ عَلَیْهِمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَ اَمْنَعِهِمْ بَرَکَاتِ الْأَرْضِ، اللَّهُمَّ فَإِنْ مَتَّعْتَهُمْ إِلَى حَیْنٍ فَفَرِّقْهُمْ بَدَدًا، وَ اجْعَلْهُمْ طَرَاتِقَ قَدَدًا، وَ لَا تَرْضِ الْوَلَاةَ عَنْهُمْ أَبَدًا، فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِنَصْرُونَا ثُمَّ عَدُوا عَلَیْنَا فَقَتَلُونَا» «۲».

«خدایا! این مردم را از باران رحمت و برکات زمین محروم گردان و اگر به آنان عمر طبیعی داده‌ای، به بلائی تفرقه و پراکنندگی مبتلایشان نما و هیچ‌گاه حکام و فرمانروایان را از آنان خشنود نگردان، آنان ما را با وعده نصرت و یاری به این دیار دعوت کردند، ولی سپس به جنگ با ما

(۱). وی از قبیله تیم بن ثعلبه بن عکابه بود. ابو مخنف روایت کرده که در فصل تابستان از دستان او خونابه بیرون می آمد و در زمستان دستان او مانند چوب، خشک می شدند. طبری، تاریخ: ۳ / ۳۳۳؛ کامل: ۴ / ۷۷. در برخی کتب و نیز بر زبان عده‌ای «ابجر بن کعب» جاری است؛ ارشاد: ۲ / ۱۱۰.

(۲). ارشاد: ۲ / ۱۱۱.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۹۳

برخاسته و ما را قتل عام کردند».

ابو الفرج روایت کرده که: قاتل عبد الله، حرمله بن کاهن «۱» اسدی بوده است.

### عون بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب علیهم السّلام

مادر عون، عقیله بنی هاشم حضرت زینب کبری علیه السّلام دخت امیر المؤمنین علیه السّلام و مادر زینب، فاطمه زهرا علیها السّلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم است.

سیره‌نگاران گفته‌اند: وقتی حسین علیه السّلام از مکه خارج گردید، عبد الله بن جعفر طی نامه‌ای به آن حضرت از او درخواست نمود از تصمیم خود منصرف شود و نامه را توسط پسرانش «عون و محمد» نزد حسین علیه السّلام فرستاد. آن دو در وادی عتیق قبل



از این که حسین به نواحی مدینه برسد، خدمت حضرت شرفیاب شدند. سپس عبد الله بن جعفر نزد عمرو بن سعید بن عاص فرمانروای مدینه رفت و از او امان نامه‌ای برای حسین علیه السلام درخواست نمود. وی امان نامه‌ای نوشت و توسط برادرش یحیی نزد عبد الله بن جعفر فرستاد و عبد الله به اتفاق یحیی از شهر بیرون رفته و در منطقه ذات عرق «۲» با حسین علیه السلام دیدار کردند. عبد الله نامه را برای امام علیه السلام خواند، ولی حضرت پذیرای امان نامه از آن دو نشد و فرمود: «إنی رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی منامی فأمرنی بالمسیر و إنی متته إلی ما أمرنی به».

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که به من فرمان ادامه مسیر داد و همان گونه که آن حضرت به من دستور داده، عمل خواهم کرد».

امام علیه السلام پاسخ نامه عمرو بن سعید را مرقوم فرمود و جعفر و یحیی از آن حضرت جدا شده و به مدینه بازگشتند. عبد الله به پسرانش سفارش نمود که از حسین علیه السلام

(۱). در مقاتل الطالبین: ۹۳ «کاهل» آمده است.

(۲). منطقه‌ای در مسیر مکه، حد فاصل میان نجد و تهامه، معجم البلدان: ۱۰۷/۴.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۹۴

جدا نشوند و خود، از عدم حضور در کنار وی پوزش طلبید «۱».

به گفته مورخان: زمانی که خبر شهادت امام حسین علیه السلام و عون و جعفر به مدینه رسید، عبد الله بن جعفر در خانه خود نشست و مردم برای عرض تسلیت نزد وی می آمدند. غلام او ابو سلاس «۲» گفت: این مصیبت از ناحیه حسین بر ما وارد شده است!! عبد الله لنگ کفش خود را به سوی او پرتاب کرد و گفت: فرزند لخناء، تو به حسین چنین نسبت می دهی؟! به خدا سوگند! اگر در خدمت آن بزرگوار بودم هرگز از او جدا نمی شدم تا کشته شوم. به خدا سوگند! من از زندگی فرزندانم در راه حسین گذشتم، آنچه مصیبت آن‌ها را برایم آسان می کند این است که فرزندان من همراه برادر و پسر عمویم به شهادت رسیدند و آنان را یاری کرده و صبر و شکیبایی ورزیدند و آن گاه رو به حاضران کرد و گفت: سپاس خدای را که مرا با شهادت حسین سربلند ساخت، اگر خویشتن نتوانستم حسین را یاری کنم، با تقدیم فرزندانم او را یاری رساندم «۳».

سروی می گوید: عون بن عبد الله جعفر به میدان نبرد با دشمن شتافت و این رجز را می خواند:

إن تنکرونی فأنابن جعفر شهید صدق فی الجنان أزهـر

یطیر فیها بجناح أخضر کفی بهذا شرفا فی المحشر یعنی: اگر مرا نمی شناسید من فرزند جعفر طیارم، شهید راستینی که با چهره درخشان در بهشت جای دارد. و با بال‌های سبز در آنجا به پرواز در می آید و روز قیامت همین افتخار و سربلندی مرا کافی است.

(۱). ارشاد: ۶۸/۲ - ۶۹، کامل: ۴۰/۴.

(۲). نام وی «ابو سلاس» است که در برخی کتب به اشتباه «ابو سلاس» آمده؛ چنانکه در ارشاد: ۱۲۴/۲ چنین وارد شده است.

(۳). ارشاد: ۶۸/۲ - ۶۹.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۹۵

عون، شمشیر میان دشمن گذاشت و سی سوار و هیجده تن پیاده از آنان را به هلاکت رساند، آن گاه عبد الله بن قطنه طایبی نهبانی «۱» بر او ضربتی وارد ساخت و وی را به شهادت رساند «۲».

سلیمان بن قته «۳» تیمی در اشعاری که در مصیبت امام حسین علیه السلام سروده از عون چنین یاد می کند.

عینی جودی بعبره و عویل و اندبی ان بکیت آل الرسول  
سته کلهم لصلب علی قد اصیبوا و سبعة لعقیل  
و اندبی ان ندبت عونا أخاهم لیس فیما ینوبهم بخذول

فلعمری لقد اصیب ذو و القربی فبکی علی المصاب الطویل یعنی: ای دیده! کرم نما و سرشکی با ناله بیفشان و بر خاندان پیامبر  
نوحه سرایی کن. شش تنشان از نسل علی و هفت تن از تبار عقیل به شهادت رسیدند. در مصیبت برادرشان عون، آه و فغان نما که  
در صحنه کارزار دست از یاری آن‌ها برنداشت. به جانم سوگند! از این مصیبت به ذو القربی بس صدمه وارد شد.

### محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب علیهما السلام

مادر وی خوصاء دخت حفصه بن ثقیف بن ربیع بن عائذ بن ثعلبه بن عکابه بن صعّب بن علی بن بکر بن وائل «۴» و مادر خوصاء،  
هند دختر سالم بن عبد العزیز «۵» بن مخزوم بن سنان بن موله بن عامر بن مالک بن تیم اللات بن ثعلبه و مادر هند،

(۱). منسوب به نبهان، تیره‌ای از تیره‌های قبیل طی.

(۲). مناقب: ۱۰۶/۴ (با اندکی تفاوت).

(۳). قمی آورده است که «سلیمان بن قته تابعی خزاعی» از شیعیان بوده. گفته شده: وی نخستین فردی بود که در کربلا بر حسین  
علیه السلام نوحه سرایی کرده. زمانی که وی به قتلگاه شهدای کربلا نگرست، بقدری گریست که نزدیک بود جان دهد. (الکنی و  
الألقاب: ۱/۳۸۳).

(۴). مقاتل الطالین: ۹۵، در این کتاب، عائذ بن ثعلبه نیامده است.

(۵). در مقاتل الطالین: سالم بن عبد الله بن عبد الله بن مخزوم، وارد شده است.

سلاحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۹۶

میمونه دختر بشر بن عمرو بن حارث بن ذهل بن شیبان بن ثعلبه بن حصین بن عکابه بن صعّب بن علی «۱» است.  
سروی می گوید: محمد، قبل از عون به میدان نبرد رفت و در برابر دشمن قرار گرفت و این رجز را زمزمه می کرد:

أشکو إلى الله من العدوان فعال قوم فی الردی عمیان

قد بدّلوا معالم القرآن و محکم التنزیل و التبیان «۲» یعنی: از دشمنان به خدا شکایت می کنم، جنگ با مردمی که کورکورانه در  
گمراهی اند. آن‌ها دستورات قرآن را رها کردند و نشانه‌ها و آیات محکم آن را به فراموشی سپردند.

وی ده تن از سپاهیان دشمن را به هلاکت رساند، آن‌گاه لشکریان، وی را به محاصره در آورده و عامر بن نهشل تمیمی وی را به  
شهادت رساند.

سلیمان بن قته در اشعار گذشته درباره او می گوید:

و سَمی النَّبِیُّ غودر فیهم قد علوه بصارم مصقول

فاذا ما بکیت عینی فجودی بدموع تسیل کلّ مسیل یعنی: همانا پیامبر میان آنان تنها ماند و آن‌ها با شمشیر آبدیده به سراغش آمدند.  
پس ای دیده من! چون خواستی گریه کنی، سیلاب اشکت را بر آنان فروریز.

### مسلم بن عقیل بن ابي طالب علیهم السلام

مادر آن بزرگوار کنیزی به نام «علیه» «۳» بود که عقیل وی را از شام خریداری کرد.

مدائنی روایت کرده و گفته است: روزی معاویه بن ابو سفیان به عقیل بن ابی طالب گفت: آیا خواسته‌ای نداری تا آن را برآورده سازم؟

(۱). در مقاتل: «بکر بن وائل» افزوده شده.

(۲). مناقب: ۱۰۶/۴.

(۳). در مقاتل الطالین، ص ۸۶ «حلیه» و در تاریخ خلیفه، ص ۱۴۵ «حلبه» آمده است، در این خصوص به طبقات کبری: ۲۹/۴ مراجعه شود.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۹۷

عقیل گفت: دارم، کنیزکی بر من عرضه گردیده ولی صاحبانش آن را کمتر از چهل هزار درهم نمی‌فروشدند. معاویه دوست داشت با عقیل مزاح کند لذا گفت:

تو که نابینایی، کنیزک چهل هزار درهمی را برای چه می‌خواهی، به کنیزک چهل درهمی اکتفا کن!

عقیل در پاسخ گفت: می‌خواهم او را به ازدواج خویش درآورم و فرزندی از او برایم متولد شود که هرگاه او را خشمگین ساختی تو را با شمشیر گردن بزند.

معاویه خندید و گفت: ابو یزید! با تو مزاح کردیم، بدین ترتیب، معاویه فرمان داد کنیزکی را که مسلم از او متولد شد برای عقیل خریداری کردند، پس از درگذشت پدر، چند سالی که از عمر شریف مسلم گذشت به معاویه گفت: من در فلان منطقه مدینه زمینی دارم و آن را به صد هزار درهم خریداری کرده‌ام، دوست دارم آن را به تو بفروشم و بهایش را به من بپردازی. معاویه فرمان داد زمین را از او گرفتند و بهای آن را به وی پرداخت. این خبر به امام حسین علیه السلام رسید، طی نامه‌ای به معاویه نوشت:

«اما بعد: ... فأنك غرت غلاما من بنی هاشم، فابتعت منه أرضا لا یملكها، فاقبض منه ما دفعته إليه، و اردد إلینا أرضنا».

اما بعد: ... تو، نوجوانی از بنی هاشم را فریب داده و زمینی را که وی مالک آن نبوده از او خریداری کرده‌ای، اکنون آن چه را به او داده‌ای بازپس بگیر و زمین ما را به ما برگردان».

معاویه، مسلم را خواست و نامه حسین علیه السلام را برایش خواند و به او گفت:

پول‌های ما را برگردان و زمینت را بگیر، تو چیزی را که مالک آن نبوده‌ای فروخته‌ای.

مسلم گفت: جز گردن زدن تو چاره‌ای نیست. معاویه از خنده پشتک می‌زد و پاهایش را به زمین می‌کوبید و به مسلم می‌گفت: پسرم! به خدا سوگند! این همان سخنی است که پدرت وقتی مادر تو را برایش خریداری کردم به من گفت: سپس

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۹۸

معاویه طی نامه‌ای به امام حسین علیه السلام نوشت: من زمین شما را بازپس دادم و پولی را که مسلم گرفته بود به خودش واگذار کردم «۱».

ابو مخنف و دیگران روایت کرده‌اند، وقتی مردم کوفه به حسین علیه السلام نامه نوشتند، امام علیه السلام، مسلم را خواست و او را به اتفاق قیس بن مسهر و عبد الرحمن بن عبد الله و جمعی از فرستادگان مردم آن سامان، به کوفه اعزام کرد و به وی دستور داد تقوای الهی را رعایت نماید و برنامه کاری خویش را نهان دارد و نسبت به مردم مهربانی نشان دهد، اگر اتحاد و یکپارچگی مردم را ملاحظه نمود، به سرعت حضرت را در جریان قرار دهد. امام علیه السلام در نامه‌ای خطاب به مردم چنین مرقوم فرمود:

«اما بعد: فقد ارسلت إلیکم أخی و ابن عمی و ثقتی من أهل بیتی مسلم بن عقیل و أمرته ان یکتب لی إن رآکم مجتمعین، فلعمری ما الإمام إلّا من قام بالحق» «۲».

«اما بعد: برادر و پسر عمو و فرد مورد اعتماد خاندانم؛ مسلم بن عقیل را به سوی شما فرستادم و به او فرمان دادم اگر شما را متحد و یکپارچه یافت، برایم نامه بفرستد، به جان خودم سوگند! پیشوا کسی است که به حق و عدالت رفتار نماید» و نظیر این سخنان. حضرت مسلم علیه السلام در اواخر ماه مبارک رمضان، مکه را به قصد مدینه ترک گفت و وارد مدینه که شد در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز به جا آورد و با خانواده خویش خداحافظی کرد و دو راهنما از قبیله قیس، اجیر نمود که هر دو، راه را گم کردند و دیری نپایید که از شدت تشنگی جان باختند. مسلم و همراهانش ادامه مسیر داده تا به آب رسیدند، آن دو راهنما راه را بدو نشان دادند، مسلم از منطقه «مضیق» در حومه «حبت» «۳» نامه‌ای بدین مضمون

(۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲۵۱ / ۱۲.

(۲). طبری، تاریخ: ۳ / ۲۷۸؛ ارشاد: ۲ / ۳۹.

(۳). چاه‌های آب مربوط به قبیله کلب، (معجم البلدان: ۲ / ۳۴۳).

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۹۹.

توسط قیس بن مسهر به امام حسین علیه السلام نوشت: «اما بعد: من به اتفاق دو تن راهنما از مدینه خارج شدم، راهنمایان راه را گم کرده و تشنگی بر آن‌ها چیره شد و طولی نکشید در اثر تشنگی جان سپردند، در طی مسیر به آبی رسیدیم، ولی نفسمان به شماره افتاده بود و من این قضیه را به فال بد گرفتم».

امام حسین علیه السلام در پاسخ وی مرقوم فرمود: «اما بعد؛ فقد خشیت أن یکون «۱» حملک علی هذا غیر ما تذکر، فامض لوجهک الذی وجّهتک له، و السلام».

«من بیم آن دارم آن چه تو را به این امر واداشته چیزی غیر از این باشد که بیان می‌کنی، اکنون سفر خود را برای انجام مأموریتی که به تو سپرده‌ام ادامه بده، و السلام».

مسلم علیه السلام مسیر خویش را ادامه داد تا به منطقه چاه‌های آب متعلق به قبیله طیء، رسید، در آنجا فرود آمد و سپس از آنجا حرکت نمود. ناگهان چشمش به مردی شکارچی افتاد که آهوئی شکار کرده و آن را از پا در آورده است، مسلم با خود گفت: ان شاء الله دشمن ما به هلاکت خواهد رسید.

آن بزرگوار هم چنان راه می‌پیمود تا وارد کوفه شد و در خانه مختار بن ابو عبیده فرود آمد. شیعیان به حضور او باریافته و گرد هم آمدند، حضرت مسلم علیه السلام نامه‌ای را که امام حسین علیه السلام در پاسخ نامه کوفیان مرقوم فرموده بود، برایشان قرائت کرد، مردم به گریه افتادند و سخنوران آنان از جمله «عابس شاکری و حبیب اسدی»، در حضور وی سخنرانی کردند. این خبر به نعمان بن بشیر انصاری- فرمانروای یزید در کوفه- رسید، وی با لحنی ملایمت‌آمیز با مردم سخن گفت و آنان را تهدید کرد.

عبد الله بن مسلم بن سعید حضرمی، هم پیمان بنی امیه بپاخاست و نعمان را مورد نکوهش قرار داد و بیرون رفت و به اتفاق عماره بن عقبه، طی نامه‌ای به یزید، ماجرای نعمان را به اطلاع وی رساندند و او را در اداره امور، فردی ناتوان و یا کسی که خود را به ضعف و ناتوانی می‌زند، معرفی کردند.

(۱). ارشاد: ۲ / ۴۰.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۰۰.

مردم به بیعت با مسلم پرداختند تا آنجا که نام بالغ بر هیجده هزار تن در دفتر ثبت شد. مسلم این ماجرا را طی نامه‌ای توسط «عابس

بن ابی شیب شاکری» به امام حسین علیه السلام گزارش داد و از او درخواست کرد به جهت اشتیاق مردم، شتابان رهسپار آن سامان گردد.

زمانی که این خبر به یزید رسید با نزدیکانش پیرامون فرمانروایی کوفه به مشورت نشست. «سرجون» غلام معاویه، عبید الله بن زیاد را برای این کار پیشنهاد کرد و سفارش معاویه را درباره او به یزید گوشزد نمود و یزید، عبید الله را سمت فرمانروایی داد و طی فرمانی، فرمانروایی دو شهر (کوفه و بصره) را به وی واگذار نمود و آن را توسط «مسلم بن عمرو باهلی» نزد او فرستاد و مسلم روانه بصره شد و بدان شهر رسید.

امام حسین علیه السلام نیز نامه‌ای توسط غلام خود، سلیمان به مردم بصره مرقوم فرموده بود که عبید الله او را به دار آویخت و مردم را تهدید کرد و برادرش عثمان را بر بصره گمارد و خود، راهی کوفه گردید و «شریک بن أعور و مسلم بن عمرو» و گروهی از درباریان وی را همراهی کرده و به راه خود ادامه دادند. شریک که خود را به بیماری زده بود، در بین راه، خود را به زمین می‌انداخت تا عبید الله به واسطه او درنگ و توقف کند، شاید امام حسین علیه السلام جلوتر از آن‌ها به کوفه برسد و بتواند مردم را به اطاعت خود در آورد، ولی آن گونه که شریک اندیشیده بود، اتفاق نیفتاد زیرا هنوز امام حسین علیه السلام از مکه خارج نشده بود و هر چه شریک، خود را به زمین انداخت، عبید الله توجّهی به وی نکرد، و قبل از همراهانش وارد کوفه شد. مردم گمان کردند وی، امام حسین است؛ زیرا عبید الله با لباسی شبیه لباس آن حضرت به تن و چهره خود را پوشانده بود، وارد کاخ شد. نعمان تصور کرد حسین علیه السلام است و مردم بدو می‌گفتند: فرزند رسول خدا! خوش آمدی و در پی او راه افتادند.

نعمان، در کاخ را بست، عبید الله بر او بانگ زد: در را باز کن. نعمان صدای او را شناخت و در را گشود و مردم با شناختن صدای عبید الله بازگشته و پراکنده شدند.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۰۱

مسلم، شب را با مردمی که اطرافش بودند، سپری کرد. روز بعد، شریک وارد کوفه و به خانه هانی بن عروه وارد شد، مسلم به دیدار او رفته و از وی عیادت نمود.

شریک به مسلم گفت: اگر عبید الله به عیادت من آید حاضری او را بکشی؟ مسلم گفت: آری و نزد هانی ماند. فردای آن روز عبید الله یکی از هواداران خود را به عنوان جاسوس برای اطلاع یافتن از وضعیت مسلم اعزام کرد. عبید الله به عیادت شریک بن أعور رفت ولی مسلم از کشتن او خودداری کرد، تا این که عبید الله از اشارات شریک پی برد که نقشه‌ای در کار است، از این رو، از جا برخاست. دیری نپایید که شریک دنیا را وداع گفت. جاسوس به عبید الله خبر داد که مسلم در خانه هانی به سر می‌برد، از این رو، کسی را نزد هانی فرستاد و او را آورده و به زندان افکند. مسلم یاران خود را گرد آورد، پرچم قبیله کنده و ربیع را به عمرو بن عزیز کندی سپرد و فرمود: با سواره نظام پیشاپیش من در حرکت باش و مسلم بن عوسجه را با پرچمی، بر تیره مذحج و آسد مسئولیت داد و فرمود: به همراه پیاده نظام حرکت کن و پرچم تیره تمیم و همدان را به ابو ثمامه صائدی داد و عباس بن جعدہ جدلی را با پرچمی بر تیره مدینه گماشت و سپس به سمت دار الاماره به حرکت در آمد و آن را محاصره کردند به گونه‌ای که عبید الله دستور داد در دار الاماره را ببندند. بزرگان کوفه از بام دار الاماره مردم را با تشویق و تهدید از اطراف مسلم پراکنده می‌ساختند، به نحوی که شبانگاه، همه آن جمعیت از پیرامون مسلم متفرق شدند شبث بن ربعی، قعقاع «۱» بن شور ذهلی، حجار بن ابجر عجلی و شمر بن

(۱). وی فردی مورد احترام و صاحب آوازه بود و در باب نشستن ضرب المثل شده، از این رو، گفته می‌شود: فلانی همنشین قعقاع بن شور است. ماجرای او به این صورت بوده که روزی وارد مجلس معاویه شد و جا تنگ بود، فردی از جا برخاست و جایش را به

قعقاع داد و نشست و سپس معاویه به او پاداشی داد. قعقاع صدا زد: کسی که به خاطر من از جایش برخاست چه کسی بود؟ شخصی که بپاخاسته بود گفت: منم. قعقاع در پاسخ او گفت: پاداشی را که من به سبب جای تو بدان نایل شدم، به پاس از جا برخاستنت، به تو اهدا می‌کنم.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۰۲

ذی الجوشن کلابی، مردم را به دست برداشتن از مسلم وامی داشتند و کثیر بن شهاب بن حصین حارثی به همراه گروهی، برای دستگیری هواداران مسلم به راه افتاد و جمعی از آنان را دستگیر نمود و عید الله آن‌ها را به زندان افکند.

سپس مسلم به تنهایی از مسجد بیرون رفت و نمی‌دانست به کدام سو برود! به در خانه پیره‌زنی به نام «طوعه» گذارش افتاد که قبلاً همسر اشعث «۱» بن قیس بود و پس از او اسید حضرمی وی را به ازدواج خویش درآورده بود و از او فرزندی به نام «بلال» داشت و اسید نیز از دنیا رفته بود. مسلم از آن پیره‌زن درخواست آب نمود، وی به مسلم آب داد و نوشید و سپس همان‌جا ایستاد. پیره‌زن از او پرسید: برای چه ایستاده‌ای؟ مسلم از او خواست وی را به میهمانی بپذیرد و زن نیز پذیرفت و او را شناخت و در اتاقی از منزل خویش مخفی ساخت.

بلال از رفت و آمد فراوان مادر به آن اتاق، به تردید افتاد، ماجرا را از مادر جویا شد، مادرش به وی اطلاع نداد.

او را سوگند داد و مادر ناگزیر قضیه را برایش بازگو کرد. بلال بامدادان راهی دار الاماره شد، دید ابن زیاد و جمعی از سران قوم در اندیشه جستجوی مسلم‌اند، وی قضیه را آرام به محمد بن اشعث خبر داد. ابن زیاد از محمد اشعث پرسید: به تو چه گفت؟ محمد وی را در جریان قرار داد. عید الله با چوب دستی که در کنار او بود به محمد اشاره‌ای کرد و بدو گفت: بپاخیز و هم اکنون مسلم را نزد من بیاور.

محمد بن اشعث به اتفاق عمرو بن عید الله بن عباس سلمی، با گروهی از قبیله قیس، حرکت کردند تا بدان خانه رسیدند. مسلم، صدای سم اسبان را که شنید، شمشیر کشید و از خانه بیرون آمد و با آنان به شدت درگیر شد. وی دلاور مردی بود که می‌توانست مردی را از زمین برگیرد و به پشت بام پرتاب کند. سپاهیان مقادیر

(۱). ابن حجر گفته است: ابو محمد اشعث بن قیس بن معدی کرب کنندی، صحابی در کوفه فرود آمد و در سال ۴۱ در سن ۶۳ سالگی از دنیا رفت (ر. ک: تقریب التهذیب: ۱/ ۸۰ شماره ۶۰۸).

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۰۳

زیادی نی خشک به آتش کشیده و آن‌ها را به سوی مسلم پرتاب می‌کردند و وی را از پشت بام‌ها آماج سنگ قرار می‌دادند، ولی او همچنان میان آن جمعیت شمشیر گذاشته بود و در حین نبرد با اشعاری حماسی چنین می‌گفت:

أقسمت لا اقتل الا حراً و إن رأیت الموت شیئا نکرا

کل امرئ یوما ملاق شراً و یخلط البارد سخنا مرّا

رد شعاع النفس فاستقرأخاف أن اکذب أو اغزأ یعنی: سوگند خورده‌ام آزادانه کشته شوم، هر چند مرگ در نظرم چیز ناپسندی آید. هر فردی ناگزیر، به ناگواری‌های زندگی برخورد می‌کند و یا چیزی سرد با گرم و تلخ آمیخته می‌شود. اکنون که افکار پریشان نفس آسوده گشت، بیم آن دارم که به من دروغ گویند و یا فرییم دهند.

آن‌گاه مسلم، با بکیر بن حمران احمری در آویخت و هر یک بر دیگری ضرباتی وارد ساختند، بکیر شمشیر را بر دهان مسلم فرود آورد و لب بالای آن بزرگوار را شکافت و به لب پایین رسید و دندان‌های پیشین وی شکست و مسلم ضربت محکمی بر سر او نواخت و ضربت دوم را بر کتفش فرود آورد که چیزی نمانده بود آن را شکافته و به بدن فرو رود که همراهانش او را از دست

مسلم نجات دادند و مسلم اشعار خود را تکرار می‌کرد.

محمد بن اشعث به مسلم گفت: ای جوان! تو در امانی خود را به کشتن مده، به تو دروغ گفته نمی‌شود و از در حيله و نیرنگ با تو در نمی‌آیند، اینان عموزاده‌های تو اند نه قاتلان و ضاربان تو.

وقتی مسلم احساس کرد در اثر باران سنگ از پا در آمده و آن همه نی را آتش زده و بر سر او ریخته‌اند و صدمه زیادی بدو رسانده‌اند، به دیوار آن خانه تکیه زد.

محمد بن اشعث، پیوسته امان‌نامه را بر او عرضه می‌کرد و به وی نزدیک می‌شد.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۰۴

مسلم فرمود: آیا واقعا من در امانم؟

محمد گفت: آری و مردم نیز فریاد زدند تو در امانی؛ جز عمرو بن عبید الله بن عباس سلمی که گفت: من به هیچ یک از طرفین کاری ندارم، لذا از آن جمع فاصله گرفت.

مسلم فرمود: اگر به من امان نداده بودید، دست در دست شما نمی‌نهادم و سپس استری آوردند و حضرت را بر آن سوار کرده و پیرامونش حلقه زدند و شمشیرش را از گردش باز کردند. گویی مسلم علیه السلام از زندگی خویش نومید گشته بود، اشک از چشمانش جاری شد و فرمود: «این آغاز خیانت‌ورزی است».

محمد اشعث گفت: امیدوارم نگران نباشی.

مسلم فرمود: «این تنها یک آرزوست، پس امانتان چه شد؟ إنا لله و إنا إليه راجعون» و گریست.

عمرو سلمی بدو گفت: کسی که در پی خواسته‌ای چون خواسته تو است، هرگاه مشکلی نظیر مشکل تو برایش پیش آید، نباید گریه کند.

مسلم فرمود: «به خدا سوگند! من برای خود گریه نمی‌کنم و برای کشته شدنم نوحه‌سرایی نمی‌نمایم هر چند لحظه‌ای علاقه‌مند به نابودی آن نباشم، ولی برای خاندانم که به سوی من می‌آیند، گریانم، برای حسین و خاندانش گریه می‌کنم».

سپس به محمد بن اشعث فرمود: «ای بنده خدا! من بر این اعتقادم که تو از امان دادن من عاجز و ناتوان خواهی شد، آیا قادر هستی یک کار نیک و پسندیده انجام دهی؟ آیا می‌توانی فردی از ناحیه خود اعزام کنی تا از زبان من، حسین علیه السلام را در جریان امر قرار دهد، چرا که می‌دانم آن حضرت امروز یا فردا به همراه خانواده‌اش به سوی شما حرکت خواهد کرد، تو می‌دانی که برای این قضیه تا چه پایه ناراحتم.

پیک تو به حسین بگوید: مسلم که خود در دست سپاه دشمن اسیر است و مشخص نیست تا شب زنده بماند، مرا نزد شما فرستاده و می‌گوید: با خانواده‌ات

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۰۵

برگرد و مردم کوفه تو را نفرینند، اینان همان یاران پدر تو بودند که آرزو می‌کرد با مردن، یا کشته شدن، از شر آن‌ها رهایی یابد، به راستی مردم کوفه به من و تو دروغ گفتند و انسان دروغگو استقلال رأی ندارد».

محمد گفت: به خدا سوگند! این کار را انجام می‌دهم و به ابن زیاد اعلان خواهم کرد که تو را امان داده‌ام.

جعفر بن حدیفه طایبی می‌گوید: محمد اشعث، ایاس بن عتل طایبی را از قبیله مالک بن عمرو بن ثمامه، با زاد و توشه راه و تأمین خانواده او، خدمت امام حسین علیه السلام اعزام نمود و او در بیست و ششم ذیحجه در منطقه زباله «۱» به آن حضرت رسید. عبید الله بن زیاد فرمانده گارد خود حصین بن تمیم تمیمی را با دو هزار سواره نظام اعزام داشت و منطقه طف را به محاصره در آوردند و دیده‌بان‌ها را سازمان دهی کرد و از ورود و خروج افراد جلوگیری به عمل آورد و همه را به یک خط کرد و این تنها فرصت



برای خروج ایاس تلقی می‌شد.

ابو مخنف می‌گوید: سپس محمد بن اشعث، مسلم را به در ورودی دار الاماره آورد، اجازه ورود خواست، بدو اجازه داده شد و عبید الله را در جریان کار مسلم و ضربتی که توسط ابن بکیر خورده بود، قرار داد. وی گفت: بکیر از رحمت خدا دور باد. آن‌گاه ابن اشعث به وی اطلاع داد که مسلم را امان داده است.

عبید الله گفت: ما تو را نفرستاده بودیم او را امان دهی، بلکه اعزام کرده بودیم وی را نزد ما بیاوری. محمد ساکت شد. مسلم با کامی تشنه به در دار الاماره رسید، عده‌ای از جمله عماره بن عقبه بن ابی معیط، عمرو بن حرث، مسلم بن عمرو باهلی و کثیر بن شهاب، در دار الاماره در انتظار اجازه ورود بودند و مسلم آن‌گاه که کوزه کوچک آبی کنار در مشاهده کرد، تقاضای آب نمود. مسلم باهلی گفت: می‌بینی چه آب خنکی است؟! نه به خدا سوگند! حتی یک

(۱). منطقه‌ای بین کوفه و مکه، (معجم البلدان: ۳، ۱۲۹).

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۰۶

قطره از آن نخواهی نوشید تا از آب داغ دوزخ بنوشی! مسلم بدو فرمود: «وای بر تو! تو کیستی؟».

گفت: من کسی هستم که وقتی تو به انکار حق پرداختی، من آن را شناختم، و آن‌گاه که در حق پیشوایت خیانت کردی، من سخنان او را پذیرفتم و زمانی که تو از او نافرمانی کردی، من از او فرمان بردم، من مسلم بن عمرو باهلی‌ام. مسلم علیه السّلام فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند! چه اندازه جفاکار و بد سرشت و سنگدل و خشنی؟! پسر باهله! تو به آب داغ دوزخ و ماندگاری در آتش جهنم از من سزاوارتری»، سپس به دیوار تکیه داد و نشست.

عمرو بن حرث، غلام خویش سلیمان را فرستاد و برایش کوزه آبی آورد، عماره نیز چنین کرد و غلامش قیس، کوزه‌ای را که با دستمالی سر آن بسته شده بود حاضر نمود و برای مسلم آب در جامی ریخت و مسلم آن را گرفت و هر بار خواست از آن بنوشد، جام از خون دهان حضرت رنگین شد تا اینکه بار سوم دندان‌های مبارک پیشین وی در جام ریخت و فرمود: «خدا را سپاس می‌گویم؛ اگر این آب نصیب من بود، آن را نوشیده بودم». آن‌گاه مسلم را وارد دار الاماره کردند.

وی به عبید الله به عنوان امیر المؤمنین سلام نکرد، یکی از مأموران به وی اعتراض نمود.

عبید الله گفت: او را به خود واگذار، وی کشته خواهد شد.

مسلم به عبید الله پاسخ داد: «آیا چنین است؟».

گفت: آری!

مسلم فرمود: «پس به من فرصت ده تا به برخی از خویشانم وصیت نمایم».

آن‌گاه نگاهی به اطرافیان عبید الله کرد، میان آن‌ها چشمش به «عمر سعد» افتاد و بدو فرمود: ای عمر! میان من و تو خویشاوندی وجود دارد و از تو درخواستی دارم و بر تو لازم است خواسته پنهانی مرا برآوری. عمر سعد به اتفاق مسلم بپاخاست و در

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۰۷

جایی نشست که ابن زیاد او را می‌دید و به سخنان مسلم گوش فرا داد؛ مسلم بدو سفارش کرد و گفت:

«از آن زمان که وارد کوفه شده‌ام، هفتصد درهم قرض گرفته‌ام، لذا زره مرا بفروش و بدهی‌ام را بپرداز و پیکر بی‌جانم را از ابن زیاد بستان و به خاک بسپار و کسی را نزد حسین علیه السّلام اعزام نما که او را از آمدن منصرف سازد؛ زیرا من طی نامه‌ای بدان حضرت نوشته‌ام که مردم با او هستند و به اعتقاد من وی رهسپار این دیار شده است». عمر سعد به ابن زیاد گفت: آیا می‌دانی به من چه گفت؟ چنین و چنان سفارش کرد.



ابن زیاد به مسلم گفت: شخص امانت دار هیچ گاه به تو خیانت نمی کند، ولی تو خائنی را امین قرار دادی [ای ابن اشعث!] اموال مسلم، مربوط به خودت با آن هر چه خواستی انجام بده و هرگاه ما او را کشتیم در مورد جنازه اش هر کاری انجام دهند برای ما تفاوتی ندارد و یا گفت: وساطت تو را در مورد جنازه وی نمی پذیریم؛ زیرا او از نظر ما شایسته این کار نیست؛ چون با ما مبارزه کرده و قصد براندازی ما را داشته است و حسین اگر به ما کاری نداشته باشد، با او کاری نداریم و اگر با ما سر ستیز داشته باشد، دست از او بر نخواهیم داشت و سپس به مسلم گفت:

ای پسر عقیل! مردم، متحد و یکپارچه بودند چرا به سوی آنان آمدی تا آن‌ها را پراکنده سازی و میان برخی با بعضی دیگر دشمنی ایجاد کنی؟

مسلم فرمود: «من هرگز! برای چنین کاری بدین جا نیامده‌ام، ولی مردم این شهر مدعی شدند که پدرت، برگزیدگان و خوبان آنان را کشته و خونشان را به زمین ریخته و با آنان چون کسری و قیصر رفتار کرده است و ما نزدشان آمدیم تا مردم را به عدالت فرمان داده و آنان را جهت عمل به دستورات کتاب الهی، فرا بخوانیم».

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۰۸

عبید الله با عتاب به مسلم گفت: فاسق! تو را چه کار به این کارها؟ آن زمان که تو در مدینه شراب می نوشیدی، مگر ما میان این مردم به عدل و انصاف عمل نمی کردیم؟!

مسلم فرمود: «من شراب می نوشم؟! به خدا سوگند! خدا آگاه است که تو دروغ می بافی و بدون علم و آگاهی سخن بر زبان می رانی، من آن گونه که تو می گویی نیستم، سزاوارتر از من به نوشیدن شراب کسی است که دستش به خون مسلمانان آغشته است و انسان‌هایی را که خداوند کشتن آن‌ها را حرام دانسته، بدون هیچ جرمی به قتل می رساند و خون‌های محترم را بر زمین می ریزد و از سر خشم و عداوت و بدگمانی، مردم را از دم تیغ می گذراند و خود به لهو و لعب مشغول است و گویی کاری انجام نداده است».

ابن زیاد به او گفت: فاسق! تو آرزوی [خلافت] در دل داشتی که خداوند تو را بدان نرساند و شایسته آن ندانست.

مسلم در پاسخ وی گفت: «ابن زیاد! چه کسی شایسته آن است؟».

عبید الله گفت: امیر المؤمنین یزید!!

مسلم فرمود: «خدا را سپاس! ما به داوری خدا بین خود و شما راضی هستیم».

عبید الله گفت: گویی به گمانت شما در آن [خلافت] حقی دارید؟

مسلم پاسخ داد: «گمان نیست، بلکه یقین داریم».

عبید الله گفت: اگر تو را به گونه‌ای که در اسلام بی سابقه باشد نکشم، خدا مرا بکشد!

مسلم فرمود: «تو از همه به بدعت گذاری در دین سزاوارتری و از کشتار دردناک و از انجام عمل زشت مثله و بدرفتاری و نکوهش مردم در صورت غلبه بر آن‌ها، بر همه پیشی داری».

ابن زیاد به اهانت و ناسزاگویی مسلم، علی، حسین و عقیل علیهم السلام پرداخت و

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۰۹

مسلم از او رو گرداند و سکوت کرد.

ابن زیاد گفت: او را بالای دار الاماره ببرید و بکیر بن حمران احمری را که توسط مسلم زخمی شده فرا خوانید و بالای قصر ببرید. بکیر را حاضر کردند و به او دستور داد مسلم را گردن بزن و سر و بدنش را از بالای دار الاماره به زمین افکنید.

مسلم بر محمد بن اشعث بانگ زد و فرمود: «بیاخیز و با شمشیرت از من دفاع کن، تو به عهد خود وفا نکردی، به خدا سوگند! اگر

امان تو نبود، من تسلیم اینان نمی‌شدم».

محمد از او رو برگرداند و مسلم به تسبیح و ذکر خدا پرداخت و او را تقدیس می‌نمود و تکبیر می‌گفت و استغفار می‌نمود و به پیامبران الهی و فرشتگان او درود می‌فرستاد و عرضه می‌داشت: «اللهم احکم بیننا و بین قوم غزونا و کذبونا و اذلونا».

«خدایا! میان ما و مردمی که ما را فریب داده و تکذیب کردند و به خواری و ذلت ما راضی شدند، داوری فرما».

تمام کسانی که بالای دار الاماره وجود داشتند، نظاره‌گر وی بودند، مسلم گردن زده شد و سر و پیکرش را به زمین افکندند و بکیر پایین آمد.

ابن زیاد به او گفت: مسلم هنگام کشته شدن چه می‌گفت؟ وی گفت: مسلم ذکر می‌گفت و استغفار می‌نمود، وقتی به او نزدیک شدم گفتم: خدا را سپاس که انتقام مرا از تو ستاند و بر او ضربتی زدم که کارگر نیفتاد. مسلم به من گفت: «ای برده! آیا خراشی که بر بدن من وارد ساختی، عوض خونت به شمار می‌آید؟!».

ابن زیاد با شگفتی گفت: هنگام کشته شدن و گردن فرازی؟!

سپس پرسید: بعد چه کردی؟ گفت: با ضربت دوم او را به قتل رساندم.

آن‌گاه ابن زیاد به قتل و کشتن هانی و گروهی از زندانیان، فرمان داد و پیکر مسلم و هانی را به دو ریسمان بستند و میان بازارها کشیدند «۱».

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۹۱.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۱۰

حضرت مسلم علیه السلام روز هشتم ذیحجه مصادف با روز حرکت امام حسین علیه السلام از مکه، به شهادت رسید.

ابو مخنف می‌گوید: عبد الله بن سلیم و مدزری بن مشعمل اسدی، روایت کرده و گفته‌اند: آن‌گاه که مراسم حج خود را به جا آوردیم و سعی داشتیم به هر نحو ممکن خود را در مسیر راه به حسین علیه السلام برسانیم تا ببینیم سرنوشت او به کجا می‌انجامد، با دو شتر به سرعت حرکت کردیم تا در منطقه «زرود» «۱» به حضرت رسیدیم، زمانی که به آن بزرگوار نزدیک شدیم، مردی را دیدیم از کوفه می‌آید، وی با دیدن امام حسین علیه السلام تغییر مسیر داد، این دو تن می‌گویند: امام توقفی نمود، گویی می‌خواست از آن مرد چیزی بپرسد، ولی منصرف شد و راه افتاد. دوستم به من گفت: به نزد آن مرد برویم و درباره اوضاع کوفه از او پرسشی نماییم. حرکت کردیم و به او رسیدیم و سلام کردیم و خویش را معرفی نمودیم. دیدیم وی بکیر بن ثعبه اسدی است. اوضاع کوفه را از او جویا شدیم.

گفت: وقتی من از کوفه خارج شدم دیدم هانی و مسلم را به شهادت رسانده‌اند و جنازه‌های آن دو را در بازار می‌کشاندند. از او جدا شدیم و خدمت امام حسین علیه السلام رسیدیم، بر آن حضرت سلام کرده و با او همراه شدیم، تا اینکه شبانگاه به ثعلبیه رسیدیم و وارد آن منطقه شدیم و به حضرت عرضه داشتیم: خداوند شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد، حامل خبری بودیم، اگر مایل باشید شما را آشکارا در جریان قرار می‌دهیم و گرنه پنهانی به عرضتان خواهیم رساند.

حضرت نگاهی به یارانش انداخت و فرمود: «من چیزی را از اینان نهان ندارم».

عرض کردیم: سواری که دیروز به شما برخورد، به یاد دارید؟

فرمود: «آری! قصد داشتم از او مطلبی بپرسم».

عرض کردیم: خبری را که او داشت برایتان آورده‌ایم، ما عوض شما اوضاع را از او جویا شدیم، وی مردی از قبیله اسد و از ماست، انسانی صاحب نظر و راستگو و

(۱). منطقه‌ای بر سر راه حاجیان کوفه بین ثعلبه و خزیمه (معجم البلدان: ۳/ ۱۳۹).

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۱۱

دارای فضل و خرد است، او اوضاع کوفه را چنین و چنان توصیف کرد.

حضرت کلمه استرجاع [إِنَّا لِلَّهِ وِإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ] بر زبان جاری ساخت و چند بار فرمود: «خداوند آن دو را مشمول رحمت خویش گرداند».

عرض کردیم: شما را به خدا سوگند می‌دهیم به خاطر خود و خاندانت از این سفر منصرف شوید؛ زیرا شما در کوفه، یار و یآوری ندارید، بلکه از آن بیم داریم که بر ضد شما بشورند.

فرزندان عقیل که امام را همراهی می‌کردند با اعتراض گفتند: ما تا انتقام خود را از دشمن نگیریم دست بر نخواهیم داشت.

حسین علیه السلام رو به ما کرد و فرمود: «لا خیر فی عیش بعد هؤلاء؛ پس از اینان زندگی ارزشی ندارد».

پی بردیم که حضرت مصمم بر ادامه مسیر است. بدو عرضه داشتیم: خداوند خیر را به ارمغانتان آورد. آن بزرگوار در حق ما دعا کرد و یارانش به حضرت عرض کردند: به خدا سوگند! شما با مسلم تفاوت داری، اگر وارد کوفه شوی، مردم زودتر به تو خواهند پیوست (۱).

سیره‌نویسان آورده‌اند: هنگامی که امام حسین علیه السلام وارد منطقه «زباله» (۲) شد، نامه‌ای را که از هواداران خود در کوفه به دست وی رسیده بود، خارج ساخت و به یاران خود فرمود:

«اما بعد: فقد أتانا خبر فظیع إنّه قتل مسلم و هانی و عبد الله بن یقطر و قد خذلنا شیعتنا، فمن أحب منکم الانصراف، فلینصرف لیس علیه منّا ذمام، فتفرّق الناس عنه یمینا و شمالا إلی صفوته (۳)».

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۰۲؛ ارشاد: ۲/ ۷۳.

(۲). منزلگاهی در مسیر مکه به کوفه (معجم البلدان: ۳/ ۱۲۹).

(۳). ارشاد: ۲/ ۷۵.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۱۲

«اما بعد: هم اکنون خبر دردناکی دریافت نمودیم که مسلم و هانی و عبد الله یقطر به شهادت رسیده‌اند و شیعیانمان دست از یاری ما برداشته‌اند، هر یک از شما دوست دارد می‌تواند برگردد و ما بیعت خود را از آنان برداشته‌ایم. همه مردم به جز یاران خاص آن حضرت، به این سو و آن سو، پراکنده شدند».

برخی مورخان نقل کرده‌اند: زمانی که امام حسین علیه السلام در منطقه ثعلیه بود، از جا «۱» برخاست و به سمت زنان رفت و دختر خردسال مسلم را مورد نوازش قرار داد و دست مبارک خویش را بر سر او می‌کشید، گویی دخترک احساسی در دل داشت، عرض کرد: این همان کاری است که پدرم انجام می‌داد.

امام حسین علیه السلام فرمود: «دخترکم! من به جای پدرت»، این را فرمود و اشک از چشمانش جاری شد و زنان نیز به گریه افتادند.

سیره‌نگاران گفته‌اند: ابن زیاد پس از شهادت مسلم و هانی، سرهای مقدس آن‌ها را همراه هانی بن ابی حنیّه وادعی و زبیر بن اروح (۲) تمیمی به دربار یزید فرستاد و مردم جنازه‌های آن بزرگواران را گرفته و در کنار دار الاماره جایی که امروزه زیارتگاه مردم است، به خاک سپردند و قبر هر کدام جدای از دیگری است.

من شعری را که سید باقر بن سید محمد هندی درباره آن حضرت سروده، بسیار می‌پسندم که در آن آمده:

سقتک دما یا بن عمّ الحسین مدامع شیعتک السافحه  
و لا برحت هاطلات الدموع تحییک غادیه رائحه  
لأنک لم ترو من شربه ثنایاک فیها غدت طائحه

(۱). محلی در راه مکه.

(۲). ارشاد: ۸۵ / ۲.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۱۳ رموک من القصر اذ أوثقوک فهل سلمت فیک من جارحه

تجرّ بأسواقهم فی الجبال أ لست امیرهم البارحه

أ تقضى و لم تبکک الباکیات أما لک فی المصر من نائحه

لئن تقض نجبا فکم فی زرودعلیک العشیه من صائحه یعنی: ای پسر عموی حسین! اشک‌های خونین شیعیان که در حال ریختن است، تو را سیراب ساخت. اشک‌های فراوانی که جاری است، قبرهایتان را تحیت می‌گوید. چرا که تو سیراب نگشتی و دندان‌هایت در ظرف آب قرار گرفت. آن‌گاه که تو را دست بسته از بلندی کاخ به زیر افکندند، آیا عضوی از اعضایت سالم باقی ماند. با ریسمان، تو را در بازارهایشان به زمین کشیدند، آیا تو تا دیروز سالارشان به شمار نمی‌آمدی؟ آیا زمانی که به شهادت رسیدی زنان بر تو گریه و زاری نکردند؟ در آن شهر فردی که برای نوحه‌سرایی کند وجود نداشت؟ اگر به فیض شهادت نایل شدی، در منطقه «زرود» [همراه با حسین] چه اندازه برایت گریه کردند.

و خود در این باره سروده‌ام که:

نزفت دموعی ثم أسلمنی الجوی لقارعه ما کان فیها بمسلم

أجیل وجوه الفکر کیف تخاذلت بنو مضر الحمراء عن نصر مسلم

اما کان فی الأرباع «۱» شخص بمؤمن و ما کان فی الأحياء حیّ بمسلم یعنی: اشکم جاری شد و سپس حزن و اندوه مرا تسلیم حادثه‌ای نمود که در آن مسلمانی وجود نداشت. چهره‌های صاحب اندیشه را می‌نگرم که چگونه قریشیان از یاری مسلم دست برداشتند. آیا در قبایل چهارگانه کوفه فردی با ایمان وجود نداشت و یا میان زندگان یک تن مسلمان زنده نبود.

(۱). به قبایل چهارگانه، کوفه اطلاق می‌شود که عبارت بودند از: مدینه، کنده، مذحج و تمیم، قبیله ربیعیه با کنده، اسد با مذحج، همدان با تمیم، هم پیمان بودند و سایر قبایل به این تیره‌ها می‌پیوستند، از این رو، گفته شده: قبایل چهارگانه کوفه و تیره‌های پنج‌گانه بصره.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۱۴

### عبد الله بن مسلم بن عقيل بن أبي طالب رضوان الله عليهم

مادر وی رقیه دختر امیر المؤمنین علیه السلام و مادر رقیه صهباء ام حبیب دخت عبّاد بن ربیعیه بن یحیی العبد بن علقمه بن تغلبی بوده است. گفته شده: صهباء از اسیران یمامه «۱» و به گفته‌ای: از اسرای عین التمر «۲» برای امیر المؤمنین علیه السلام خریداری شده.

حضرت از صهباء دارای دو فرزند به نام‌های «عمر اطرف و رقیه» گردید.

سروی گفته است: عبد الله بن مسلم به میدان رفت و بر سپاه دشمن حمله ور شد و این رجز را زمزمه می کرد:

اليوم ألقى مسلما و هو أبي و عصبه بادوا على دين النبي يعني: امروز، با پدرم مسلم و گروهی که در راه دین پیامبر به شهادت رسیده‌اند، دیدار خواهم کرد.

وی هم چنان مبارزه کرد تا ۹۸ تن از سپاه دشمن را طی سه حمله به هلاکت رساند و سپس عمرو بن صبیح صدایی با پرتاب تیری «۳» وی را به شهادت رساند.

حمید بن مسلم گفته است: عمرو، با پرتاب تیری، عبد الله را که به سمت او می آمد، هدف قرار داد، خواست پیشانی او را نشانه رود، عبد الله دست خود را بر پیشانی نهاد تا از اصابت تیر به پیشانی خویش جلوگیری نماید ولی تیر دستش را به پیشانی دوخت، خواست آن را حرکت دهد نتوانست، تیر دیگری به سوی او

(۱). به گفته ابن منظور، ناحیه‌ای است معروف در شرق حجاز (ر. ک: لسان العرب: ۴۵/۱۵؛ مرصد الاطلاع: ۳/۱۴۸۳).

(۲). بنا به گفته حموی، منطقه‌ای است نزدیک شهر انبار در غرب کوفه (معجم البلدان: ۴/۱۹۹).

(۳). در مناقب: ۴/۱۰۵، قاتل وی عمرو بن صبیح و اسد بن مالک و در اخبار الطوال، عمرو بن صبیح عنوان شده است. (ر. ک: ارشاد: ۲/۱۰۷). این عمرو، یکی از کسانی بود که برای اسب تاختن بر پیکر نازنین ابا عبد الله علیه السلام داوطلب شده بود (ر. ک: لهوف سید بن طاوس: ۱۸۲).

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۱۵

پرتاب کرد و قلب مبارک وی را شکافت و عبد الله نقش بر زمین شد «۱».

آن گونه که ابو مخنف و مدائنی و ابو الفرج گفته‌اند: بر خلاف گفته دیگران «۲»، شهادت عبد الله بعد از شهادت علی اکبر علیه السلام رخ داده است.

### محمد بن مسلم بن عقیل بن اَبی طالب علیهم السلام

مادرش کنیز بوده است. به گفته ابو جعفر: پس از شهادت عبد الله، فرزندان ابو طالب، دسته جمعی بر دشمن یورش بردند و حسین علیه السلام بر آن‌ها بانگ زد و فرمود: «عموزاده‌ها! در مسیر شهادت، صبر و شکیبایی پیشه کنید».

محمد بن مسلم در جمع آنان توسط ابو مرهم ازدی و لقیط بن ایاس جهنی به شهادت رسید «۳».

### محمد بن ابو سعید بن عقیل بن اَبی طالب علیهم السلام

مادر محمد نیز کنیز بود. سیره‌نگاران از حمید بن مسلم ازدی نقل کرده‌اند که گفت: هنگامی که حسین علیه السلام از اسب روی زمین قرار گرفت، نوجوانی وحشت زده از خیمه بیرون دوید و این سو و آن سو می‌نگریست، سواری از دشمن بر او حمله ور شد و وی را به شهادت رساند. پرسیدم آن نوجوان کیست؟ گفته شد:

«محمد بن ابو سعید».

هویت سوار را جويا شد، گفتند: وی «لقیط بن ایاس جهنی» بوده است «۴».

هشام کلبی گفته است: هانی بن ثبیت حضرمی روایت کرده و گفته است: من از

(۱). طبری، تاریخ: ۳/۳۴۳؛ مقاتل الطالبین: ۹۸؛ ارشاد: ۲/۱۰۷. دینوری، شهادت وی را بعد از شهادت علی اکبر علیه السلام دانسته

(ر. ک: اخبار الطوال: ۲۵۷).

(۲). کامل: ۷۴ / ۴.

(۳). ر. ک: مقاتل الطالبین: ۹۷.

(۴). ر. ک: بحار الأنوار: ۳۳ / ۴۵.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۱۶

ناظران شهادت حسین علیه السلام بودم. به خدا سوگند! من نفر دهم بودم که ایستاده بودم و همه بر اسب‌ها سوار شده بودند، شاهد بودم که اسب‌ها جولان دادند ولی پیش نرفتند، ناگهان نوجوانی از خاندان حسین که عمود خیمه‌ای در دست داشت و ردا و پیراهنی بر تن کرده بود، وحشت زده از خیمه بیرون آمد و به این سو و آن سو نگاه می‌کرد، گویی اکنون می‌بینم که هرگاه به اطراف می‌نگرد، گوشواره‌های مرواریدش به حرکت در می‌آیند، ناگهان مردی از سپاه دشمن به سرعت از راه رسید و به او نزدیک شد و از روی اسب خم شد و آهنگ آن نوجوان نمود و با شمشیر او را قطعه‌قطعه کرد.

هشام کلبی آورده: «هانی بن ثبیت حضرمی» این نوجوان را به شهادت رساند ولی به جهت شرم و حیا و بیم و ترس، خویش را پنهان می‌ساخت «۱».

### عبد الرحمن بن عقیل بن ابی طالب علیه السلام

مادر وی کنیز بوده است. ابن شهر آشوب نقل کرده: عبد الرحمن پس از یاران حسین علیه السلام در هجوم دسته جمعی خاندان ابو طالب در حالی که این رجز را می‌خواند، بر دشمن تاخت.

أبی عقیل فاعرفوا مکانی من هاشم و هاشم إخوانی یعنی: پدرم عقیل است، بنا بر این، جایگاه مرا بدانید، من از هاشم و هاشمیان برادران من هستم.

وی به نبرد پرداخت و هفده تن از سپاه دشمن را به هلاکت رساند و سپس او را به محاصره در آوردند و «عثمان بن خالد بن اشیم جهنی و بشر بن حوط همدانی قابضی» که از تیره آنان بود، وی را به شهادت رساندند «۲».

(۱). طبری، تاریخ: ۳ / ۳۳۲ (با تفاوتی اندک)؛ مقاتل الطالبین: ۱۸۸.

(۲). در مناقب: ۴ / ۱۰۶ بشر بن حوط همدانی وجود ندارد (ر. ک: ارشاد: ۲ / ۱۰۷؛ و مقاتل الطالبین: ۹۶).

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۱۷

### جعفر بن عقیل بن ابی طالب علیه السلام

مادر وی حوصاء دختر عمرو، معروف به ثغر بن عامر بن هسان بن کعب بن عبد بن ابو بکر بن کلاب عامری است. و مادر حوصاء، اوده دختر حنظله بن خالد بن کعب بن عبد بن ابو بکر یاد شده و مادر اوده، ریطه دختر عبد بن ابو بکر مذکور و مادر ریطه، ام البنین دخت معاویة بن خالد بن ربیعة بن عامر بن صعصعه و مادر ام البنین، حمیده دختر عتبه بن سمره بن عتبه بن عامر است «۱».

به گفته سروی: وی به میدان کارزار شتافت، دلاورانه میان آن‌ها شمشیر گذاشت و این رجز را می‌خواند:

انا الغلام الأبطحی الطالبی من معشر فی هاشم من غالب

و نحن حقا سادة الذوائب

یعنی: من آن جوانی‌ام که زاده مکه و ابو طالبم، از زمره فرزندان هاشم و غالبیم، به راستی ما از بزرگانیم و در حمایت از حسین

می‌جنگیم.

جعفر، پانزده تن از لشکریان دشمن را به هلاکت رساند و سپس به دست بشر بن حوط قاتل برادرش عبد الرحمن، به شهادت رسید.<sup>(۲)</sup>

### عبد الله بن یقظر حمیری

مادر او دایه امام حسین علیه السلام به شمار می‌آمد، چنان که مادر قیس دایه امام حسین علیه السلام تلقی می‌شد، حسین علیه السلام از این بانو شیر نخورده بود ولی بدین سبب که

(۱). ابو الفرج آورده: مادر جعفر بن عقیل بن ابو طالب، ام الثغر دختر عامر، دختر هسان عامری از قبیله کلاب است. طبق روایتی که از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین و حمید بن مسلم نقل کردیم، جعفر را عروه بن عبد الله خثعمی به شهادت رساند و گفته می‌شود: مادر او خوصاء دختر ثغر که نام او عمرو بن عامر بن هسان بن کعب بن عبد الله بن ابو بکر بن کلاب عامری است. (ر. ک: مقاتل الطالیین: ۹۷).

(۲). در مناقب: ۱۰۵/۴ «بشر بن سوط همدانی» آمده است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۱۸

مادر عبد الله از حسین علیه السلام نگاه‌داری کرده بود، همشیر آن حضرت خوانده می‌شد.

اما لبابه مادر فضل بن عباس، مربی امام حسین علیه السلام بوده، او نیز حسین علیه السلام را شیر نداده است. آنچه صحیح به نظر می‌رسد و در اخبار وارد شده این است که:

امام حسین علیه السلام جز از مادرش فاطمه زهرا علیها السلام و گاهی از انگشت مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «۱» و بعضا از آب دهان آن حضرت، شیر نوشیده است.

ابن حجر در «اصابه» می‌گوید: عبد الله، به دلیل این که همزاد حسین علیه السلام بوده، صحابی به شمار می‌آید «۲».

بنا به نقل سیره‌نویسان: پس از آن که امام حسین علیه السلام از مکه خارج شد، در پاسخ نامه مسلم که در آن خواستار تشریف فرمایی امام علیه السلام شده و اتحاد مردم را به اطلاع آن حضرت رسانده بود، امام نامه‌ای به وسیله عبد الله، نزد مسلم فرستاد.

عبد الله، توسط حصین «۳» بن تمیم در قادسیه «۴» دستگیر شد، وی او را نزد عبید الله فرستاد، عبید الله ماجرای او را جویا شد، ولی او اطلاعاتی در اختیار وی قرار نداد، از این رو، گفت: بالای دار الاماره برو و دروغگو فرزند دروغگو [منظورش امام حسین علیه السلام بود] را لعنت نما و سپس پایین بیا، تا دربارها بیندیشم، وی بالای دار الاماره رفت، وقتی مشرف بر مردم شد، گفت: مردم! من فرستاده حسین پسر فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی شما هستم، بیایید و او را یاری کنید و در برابر پسر مرجانه و پسر سمیه، فرومایه فرزند فرومایه، از حسین حمایت و پشتیبانی نمایید. عبید الله فرمان داد او را از بالای دار الاماره به زمین افکندند و

(۱). کافی: ۱/ ۴۶۵، حدیث ۴؛ بحار: ۱۹۸/۴۴ و ۲۳۳ ذیل حدیث ۱۷ به نقل از کامل الزیارات: ۵۷، حدیث ۴.

(۲). در اصابه: ۴/ ۵۹ «عبد الله بن یقظه» آمده که به نظر می‌رسد در چاپ‌های جدید اصابه، اشتباه ذکر شده است.

(۳). در ارشاد و اخبار الطوال، «حصین بن نمیر» آمده که در نبرد با علی علیه السلام بیش از دیگران شدت عمل به خرج می‌داد. (کامل: ۲/ ۴۵۲).



(۴). شهری نزدیک کوفه از ناحیه دریا (معجم البلدان: ۴/ ۲۱۹).

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۱۹.

استخوان‌هایش درهم شکست و اندک رمقی در بدنش باقی مانده بود، که عبد الملک بن عمیر لخمی (قاضی و فقیه کوفه) وارد شد و با کاردی سر از بدن او جدا ساخت و زمانی که او را بر این کار مورد نکوهش قرار دادند، گفت: من خواستم او را راحت کنم «۱»!!

گفته‌اند: وقتی خبر شهادت وی و مسلم و هانی در منطقه زباله «۲» به امام حسین علیه السّلام رسید، حضرت این خبر ناگوار را به اطلاع یاران خود رساند و فرمود:

«اما بعد: خبر ناگوار شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبد الله بن یقطر «۳» را دریافت نمودیم و شیعیانمان از یاری ما دست برداشتند» تا آخر مطالبی «۴» که قبلا یاد آور شدیم.

ابن قتیبه و ابن مسکویه گفته‌اند: آن گونه که خواهد آمد کسی که امام علیه السّلام توسط او نامه‌ای به مسلم فرستاد، قیس بن مسهر بوده و حضرت، عبد الله بن یقطر را همراه مسلم اعزام نمود، مسلم علیه السّلام قبل از اینکه ماجرای برای وی رخ دهد، وقتی ملاحظه کرد، مردم او را تنها گذاشته‌اند، عبد الله را نزد امام حسین علیه السّلام اعزام کرد تا قضیه‌ای را که اتفاق افتاده بود، به عرض آن حضرت برساند و در مسیر، توسط حصین بن تمیم دستگیر شد و به سرنوشتی که یاد آور شدیم، دچار گشت.

### سلیمان بن رزین، غلام حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام

سلیمان، یکی از غلامان امام حسین بود، زمانی که حضرت در مکه حضور داشت توسط وی نامه‌هایی به سران تیره‌های پنج‌گانه بصره فرستاد.

طبری می‌گوید: امام حسین علیه السّلام نامه‌هایی به یک مضمون به سران قبایل پنج‌گانه

(۱). ارشاد: ۲/ ۷۱؛ طبری، تاریخ: ۳/ ۳۰۳.

(۲). منزلگاهی در مسیر مکه از ناحیه کوفه (معجم البلدان: ۳/ ۱۲۹).

(۳). کامل ابن اثیر: ۴/ ۴۲ در طبری نیز چنین است: ۳/ ۳۰۳.

(۴). ارشاد: ۲/ ۷۵.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۲۰.

بصره و بزرگانی چون مالک بن مسمع بکری، احنف بن قیس تمیمی، منذر بن جارود عبدی، مسعود بن عمرو ازدی، قیس بن هیشم و عمرو بن «۱» عبید الله بن معمر، فرستاد که در آن‌ها آمده بود:

«اما بعد: فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَىٰ خَلْقِهِ وَأَكْرَمَهُ نَبَوْتَهُ وَاخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَقَدْ نَصَحَ لِعِبَادِهِ وَبَلَغَ مَا أُرْسِلَ فِيهِ. وَكُنَّا أَهْلَهُ وَأَوْلِيَاءَهُ وَأَوْصِيَاءَهُ وَرِثَتَهُ وَأَحَقُّ النَّاسِ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ، فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمَنَا بِذَلِكَ، فَفَرَضِينَا وَكَرِهْنَا الْفِرْقَةَ، وَأَحْبَبْنَا لَكُمْ الْعَافِيَةَ، وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمَسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ، وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ رَسُولِي بِهَذَا الْكِتَابِ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أَمِيتَتْ، وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيَيْتْ، فَإِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَتَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ «۲»».

«خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر آفریدگانش برگزید و به تشرف نبوت نایل گرداند و او را برای رسالت خویش گزینش نمود و پس از آن که بندگان خدا را پند و موعظه کرد، دستوراتی را که برایش فرستاده شده بود به مردم رساند، روح



مقدس او را قبض نمود. ما خاندان و اوصیا و وارثان آن حضرت و سزاوارترین مردم به جانشینی آن بزرگوار میان مردم به شمار می‌آمدیم، ولی مردم، دیگران را بر ما ترجیح دادند ولی به جهت پرهیز از تفرقه و پراکندگی و عافیت شما، بدان تن در دادیم و به خوبی می‌دانیم که ما از همه مردم به حقی که متعلق به ماست، سزاوارتریم؛ فرستاده‌ام را با این نامه به سوی شما فرستادم و شما را به کتاب خدا و سنت رسولش فرا می‌خوانم؛ زیرا سنت، به نابودی گراییده و بدعت، پایدار گشته است، اگر سختم را بپذیرید و اطاعتم نمایید شما را به راه راست رهنمون خواهم شد».

برخی، این ماجرا را پوشیده نگاه داشته و عذرتراشی نمودند و یا قول اطاعت و فرمانبرداری دادند، منذر بن جارود تصور کرد توطئه‌ای از ناحیه عید الله در کار

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۸۰ (با تفاوتی اندک و حذف برخی کلمات).

(۲). همان.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۲۱

است؛ زیرا عید الله داماد منذر و شوهر بحرّیه دختر او به شمار می‌آمد. از این رو، در همان شبی که عید الله تصمیم داشت بامدادان راهی کوفه شود، نامه و پیک را تسلیم عید الله نمود، وقتی عید الله نامه را خواند، سلیمان، پیک امام علیه السلام را حاضر کرده و او را گردن زد و صبح همان روز بر فراز منبر رفت و مردم را تهدید نمود و سپس بصره را به قصد کوفه ترک کرد تا در ورود به آن شهر، بر حسین علیه السلام پیشی گیرد.

### اسلم بن عمرو، غلام حسین بن علی علیهما السلام

وی، یکی از غلامان حسین بن علی علیه السلام و کاتب دیوان و پدرش از نژاد ترک بود.

به گفته برخی سیره‌نویسان و ارباب مقاتل: او در حالی که این رجز را می‌خواند به میدان نبرد شتافت.

أمیری حسین و نعم‌الأمیر سرور فؤاد البشیر النذیر یعنی: رهبرم حسین است و چه نیک رهبری! او شادی و سرور دل پیامبر بشیر و نذیر است.

وی، آن قدر جنگید تا به فیض شهادت نایل آمد. وقتی روی زمین قرار گرفته بود، حسین علیه السلام بالین او آمد دید هنوز رمقی در بدن دارد و به حضرت اشاره می‌کند، امام علیه السلام سر او را در آغوش گرفت و گونه به گونه‌اش گذاشت، اسلم تبسمی کرد و عرضه داشت: من کجا و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کجا که صورت به صورت گذاشته است و سپس روحش به آسمان‌ها پر کشید (رضوان الله علیه). سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین ۱۲۱ قارب بن عبد الله دثلی غلام حسین بن علی علیهما السلام ..... ص: ۱۲۱

### قارب بن عبد الله دثلی غلام حسین بن علی علیهما السلام

مادرش کنیز امام حسین علیه السلام بود که عبد الله دثلی وی را به ازدواج خویش در آورد و قارب از او متولد شد، او غلام امام حسین علیه السلام تلقی می‌شد، همراه آن حضرت از مدینه به مکه و سپس به کربلا آمد و در نخستین حمله‌ای که ساعتی قبل از ظهر صورت گرفت، به فیض شهادت نایل شد.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۲۲

**منجح بن سهم غلام حسن بن علی علیه السلام**

وی از غلامان امام حسن علیه السلام بود، از مدینه در کنار فرزندان امام حسن علیه السلام که امام حسین را همراهی می‌کردند، قرار داشت و سعادت، یار او شد و به درجه شهادت نایل آمد. آن‌گاه که دو سپاه در کربلا با هم درگیر شدند، وی قهرمانانه به نبرد پرداخت.

صاحب حدیقه الوردیه می‌گوید: در آغاز جنگ، حسان بن بکر حنظلی، به او یورش برد و وی را به شهادت رساند «۱».

**سعد بن حارث غلام علی بن ابی طالب علیه السلام**

او، غلام علی علیه السلام بود و سپس به غلامی حسن علیه السلام و پس از او پذیرای غلامی حسین علیه السلام شد. هنگامی که امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه و از آنجا رهسپار کربلا شد، سعد، آن حضرت را همراهی می‌کرد و در نخستین حمله به فیض شهادت نایل گشت و ابن شهر آشوب و دیگر تاریخ‌نگاران از او یاد کرده‌اند «۲».

**نصر بن ابونیزر، غلام علی بن ابی طالب علیه السلام**

ابونیزر، از شاهزادگان غیر عرب و یا نوادگان نجاشی بود. مبرّد در کتاب خود کامل، وی را از فرزندان نجاشی دانسته است. او در کودکی به اسلام تمایل نشان داد، وی را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردند و اسلام را پذیرفت و حضرت به

(۱). حدیقه الوردیه: ۱۲۱.

(۲). در مستدرکات علم الرجال: ۲۷/۴ آمده است که: سعد بن حارث خزاعی آزادشده امیر المؤمنین علیه السلام و از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از نیروهای انتظامات همراه امیر المؤمنین علیه السلام بوده است. وی از ناحیه آن حضرت، فرمانروای آذربایجان بود و پس از امام علی، در خدمت امام حسن و سپس در جوار امام حسین علیه السلام به سر می‌برد و به همراه آن حضرت از مدینه به مکه و از آنجا به کربلا رفت و روز عاشورا در رکاب امام علیه السلام شربت شهادت نوشید.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۲۳

تربیت و پرورش او همت گماشت و پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با فاطمه و فرزندان «۱» آنان به سر می‌برد.

برخی، وی را از شاهزادگان غیر عرب دانسته‌اند که به رسم هدیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اهدا شد و سپس با امیر المؤمنین علیه السلام به سر می‌برد و در نخلستان‌های حضرت به کار اشتغال داشت.

به گفته مبرّد در کامل، حدیث معروفی که از امیر المؤمنین علیه السلام در استخراج چشمه آب و وقف و نگاهداری آن رسیده، از ابونیزر نقل شده است.

خلاصه روایت از زبان ابونیزر؛ وی می‌گوید: من در مزرعه‌های ابونیزر و بغیغه، مشغول کار بودم که علی علیه السلام نزد آمد و به من فرمود: چیزی برای خوردن داری؟

عرض کردم: غذایی دارم که امیر المؤمنین آن را نمی‌پسندد، از کدوهای مزرعه، غذایی تهیه کرده و آن را با روغن معمولی پخته‌ام، فرمود: همان را برایم بیاور.

حضرت پیاخاست به سمت جوی آبی که در آنجا بود، رفت و دستان مبارکش را شستشو داد و از آن غذا تناول فرمود و مجدداً به

سوی جوی آب رفت و دستانش را با ماسه شست تا آن‌ها را تمیز کرد و سپس دستش را بر شکم خود روی لباس مالید و آن را خشک کرد و فرمود: کسی که به واسطه سیر کردن شکمش وارد دوزخ شود خدا او را از رحمت خویش دور می‌سازد و سپس کلنگ را به دست گرفت و داخل قنات رفت و مشغول حفر آن شد و آب به کندی خارج می‌شد، حضرت از کانال قنات بیرون آمد و عرق پیشانی‌اش را با انگشتان مبارکش پاک کرد و دوباره نفس زنان به حفر قنات پرداخت، این بار، آب به سان گردن شتر، جریان یافت، حضرت فوراً بیرون آمد و فرمود: خدا را گواه می‌گیرم که این قنات، صدقه به شمار می‌آید و سپس نوشت:

«هذا ما تصدق به عبد الله عليّ امير المؤمنين، تصدق بالضعيتين علي فقراء

(۱). کامل: ۲۰۷/۳؛ معجم البلدان: ۱۷۵/۴.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العين، ص: ۱۲۴

المدینه، إلّا أن يحتاج اليهما الحسنان، فهما طلق لهما دون غيرهما «(۱)».

«این‌ها صدقه بنده خدا، علیّ امیر المؤمنین است که هر دو مزرعه را وقف مستمندان مدینه نمود، مگر این که [فرزندانم] حسن و حسین بدان‌ها نیازمند شوند که در این صورت، ملک خالص آنان است و دیگران در آن حقی ندارند».

آن چه بیان شد، خلاصه ماجرا بود.

نصر یاد شده، فرزند ابو نضر، پس از شهادت علی و حسن علیهما السّلام، به امام حسین علیه السّلام پیوست و سپس در کنار آن حضرت از مدینه به مکه و از آنجا راهی کربلا گردید و در آن سرزمین، فرشته شهادت را در آغوش کشید، وی فردی دلاور و شجاع بود، نخست اسب او را پی کردند و سپس در نخستین حمله به شهادت رسید. رضوان الله علیه.

### حارث بن نبهان، غلام حمزه بن عبد المطلب علیهما السّلام

نبهان، غلام آزاد شده حضرت حمزه علیه السّلام و فردی شجاع و جنگاور بود. صاحب کتاب حدیقه الوردیه می‌گوید: حارث پسر نبهان، پس از خدمتگزاری علی بن ابی طالب و امام حسن علیهما السّلام، به امام حسین علیه السّلام پیوست و با آن بزرگوار به کربلا آمد و در نخستین حمله، به درجه رفیع شهادت رسید «(۲)».

شهادتی را که نام بردیم، نوزده تن از خاندان ابو طالب؛ یعنی حسین علیه السّلام و کودک شیرخوار حضرت به اضافه هفده تن دیگر و هشت تن از غلامان آزاد شده؛ یعنی عبد الله بن یقطر، به اضافه هفت تن دیگر که در کربلا، کوفه و بصره به شهادت رسیدند و شهادت آن‌ها مورد تأیید این جانب است، جمعی از تاریخ‌نگاران، افراد دیگری را نیز یادآور شده‌اند، که من به صحت شهادت آنان اعتقاد ندارم، البته گروهی دیگر از این غلامان وجود داشته‌اند که کسی به نام آن‌ها اشاره‌ای نکرده و تعدادشان را مشخص ننموده‌اند.

(۱). کامل: ۲۰۷/۳ – ۲۰۸.

(۲). حدیقه الوردیه: ۱۲۱.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العين، ص: ۱۲۵

### بخش دوم: شهدای بنی اسد و بردگان

انس بن حارث بن نبیه بن کاهل بن عمرو بن صعّب بن اسد بن خزیمه

وی از صحابه بزرگی به شمار می‌آمد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیده و سخنان حضرت را شنیده بود. جمع زیادی از علمای شیعه و سنی، حدیثی را که وی از پیامبر شنیده و روایت کرده، به نقل از او آورده‌اند که می‌گوید: از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که حسین بن علی را در آغوش داشت، شنیدم می‌فرمود:

«إِنَّ ابْنِي هَذَا يَقْتُلُ بِأَرْضِ مَنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ أَلَا فَمَنْ شَهِدَهُ فَلْيَنْصِرْهُ».

«این فرزندم [حسین علیه السلام] در منطقه‌ای از سرزمین عراق به شهادت می‌رسد، آگاه باشید! هر کس او را درک کند، باید به یاریش بشتابد».

این روایت را جزری در «اسد الغابه» (۱) و ابن حجر در «اصابه» (۲) نقل کرده و دیگران (۳) نیز آن را یادآور شده‌اند. انس، زمانی که حسین علیه السلام را در کربلا مشاهده کرد، به یاری او شتافت و در کنار آن بزرگوار، پیکار نمود و در رکاب وی به شهادت رسید.

(۱). تیره‌ای از بنی اسد بن خزیمه.

(۲). اسد الغابه: ۱/ ۱۲۳.

(۳). اصابه: ۱/ ۶۸.

سلمشوران طف، ترجمه إِبْصَار الْعَيْن، ص: ۱۲۶

جزری، وی را در شمار کوفیان دانسته است، او هنگام فرود آمدن حضرت در سرزمین کربلا، به اتفاق جمعی که سعادت نصیبشان گشته بود، شبانه با امام علیه السلام دیدار کرد (۱).

سیره‌نویسان گفته‌اند: آن‌گاه که نوبت به انس رسید، از امام حسین علیه السلام رخصت نبرد خواست، حضرت بدو اجازه داد، آن پیر سالخورده در حالی که این رجز را می‌خواند در برابر دشمن قرار گرفت:

قد علمت كاهلها (۲) و دودان (۳) و الخندفتيون و قيس عيلان

بأن قومي آفة للأقران

یعنی: تیره‌های کاهل و دودان و فرزندان خندف و قیس و عیلان، آگاهی دارند که قوم من به هنگام نبرد، دشمن جان پهلوانند.

سپس به مبارزه پرداخت، تا به فیض شهادت نایل شد. رضوان الله علیه.

کمیت اسدی درباره او و حبیب گفته است:

سوی عصبه فیهم حبیب معقر قضي نجه و الكاهلی مرمل (۴) یعنی: به جز گروهی که حبیب میان آنان به خاک و خون غلتید، کاهلی که آغشته به خون خویش بود به شهادت رسید.

### حبیب بن مظهر

او، حبیب بن مظهر بن رثاب بن اشتر بن جخوان بن فقعیس بن طریف بن عمرو بن قیس بن حارث بن ثعلبه بن دودان بن اسد، أبو القاسم اسدی، فقعیسی است.

وی یکی از صحابه به شمار می‌آید و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مشاهده کرده و ابن کلبی

(۱). اسد الغابه: ۱/ ۱۲۳.

(۲). تیره‌هایی از بنی اسد بن خزیمه.

(۳). تیره‌هایی از بنی اسد بن خزیمه.

(۴). بحار: ۲۵ / ۴۵.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۲۷

این موضوع را یادآور شده است «۱». حبیب پسر عموی ربیعۀ بن حوط بن رثاب، با کنیه «ابو ثور» است که شاعری دلاور بوده است. سیره‌نویسان گفته‌اند: حبیب در کوفه رحل اقامت گزید و در کلیه جنگ‌ها در کنار علی علیه السلام به مبارزه پرداخت و از یاران خاص و از حاملان علم و دانش آن حضرت تلقی می‌شد.

کشی از فضیل بن زبیر «۲» روایت کرده که گفت: میثم تمّار بر اسب خود سوار و در حرکت بود که حبیب بن مظاهر اسدی در محل اجتماع بنی اسد به او برخورد، هر دو با یکدیگر به گفتگو پرداختند به گونه‌ای که اسبان‌شان هم گردن شده بودند.

حبیب گفت: گویی پیرمردی را با سر کم مو و شکمی بر آمده می‌بینم که در منطقه دار الرزق، خربزه می‌فروشد و به جرم دوستی اهل بیت پیامبرش به دار آویخته شده و بر چوبه آن شکمش شکافته می‌شود [منظورش میثم تمار بود].

سپس میثم اظهار داشت: من نیز مردی را سرخ‌فام با دو گیسوی بافته شده مشاهده می‌کنم که برای یاری فرزند دختر پیامبرش قیام می‌کند و به شهادت می‌رسد و سرش را در کوفه می‌گردانند. پس از این گفتگو از یکدیگر جدا شدند.

مردم حاضر در اجتماع گفتند: ما دروغ‌گوتر از این دو ندیده بودیم، فضیل بن زبیر می‌گوید: هنوز اجتماع به هم نخورده بود که رشید هجری وارد شد، آن دو را خواست، به او گفتند: آنان همین جا بودند و لحظه‌ای پیش از یکدیگر جدا شدند و ما شنیدیم آن دو چنین و چنان می‌گفتند. رشید گفت: خداوند میثم را مشمول رحمت خویش گرداند، فراموش کرد این جمله را درباره حبیب بگوید به جایزه کسی که سر او را بیاورد، یکصد درهم افزوده می‌شود و سپس باز گشت.

(۱). جمهره النسب: ۱ / ۲۴۱.

(۲). شیخ طوسی او را از یاران امام باقر قلمداد کرده است (رجال: ۱۴۳، شماره ۱۵۴۶ و ۲۶۹ شماره ۳۸۷۵).

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۲۸

مردم به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند! این یکی از آن دو، دروغ‌گوتر است.

فضیل می‌گوید: دیری نگذشت که دیدیم میثم تمار در کنار خانه عمرو بن حریث به دار آویخته شد و سر حبیب را که در رکاب حسین علیه السلام به شهادت رسیده بود به کوفه آوردند و بدین ترتیب، ما هر چه را آن دو گفته بودند، مشاهده کرده «۱» و با چشم خود دیدیم.

سیره‌نویسان آورده‌اند: حبیب از جمله افرادی بود که به حسین علیه السلام نامه نوشته بودند «۲».

گفته‌اند: وقتی مسلم بن عقیل به کوفه رسید و به خانه مختار وارد شد و شیعیان نزد وی آمد و شد داشتند «۳»، گروهی از سخنوران و قبل از همه «عابس شاکری» میان آن‌ها بپاخاسته و به ایراد سخن پرداخت و حبیب او را ستود و بپاخاست و سخن عابس که پایان یافت به وی گفت: خداوند تو را مشمول رحمت خویش قرار دهد، آن چه را در دل داشتی با سخنانی کوتاه عنوان کردی، به خدایی که معبودی جز او نیست، من نیز با تو هم عقیده‌ام.

نقل کرده‌اند: حبیب و مسلم بن عوسجه در کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت می‌گرفتند تا این که عید الله بن زیاد وارد کوفه شد و مردم آن سامان را از اطراف مسلم پراکنده ساخت و یاران مسلم گریختند، حبیب و مسلم توسط قبایل خود، مخفیانه در جایی نگاهداری شدند و زمانی که امام علیه السلام وارد کربلا شد به طور نهانی از کوفه بیرون رفتند، شب‌ها حرکت می‌کردند و روزها پنهان می‌شدند تا خود را به امام حسین علیه السلام رساندند.

به روایت ابن ابی طالب: هنگامی که حبیب به امام حسین علیه السلام رسید و یاران اندک

(۱). رجال کشی: ۷۸ شماره ۱۳۳؛ منتهی المقال فی احوال الرجال: ۲/ ۳۲۸.

(۲). ارشاد: ۲/ ۳۷؛ کامل: ۴/ ۲۰.

(۳). ارشاد: ۲/ ۴۱؛ لهوف: ۱۰۸؛ کامل: ۴/ ۲۲؛ اخبار الطوال: ۲۳۱ در مقاتل الطالبین آمده است که مسلم به خانه «هانی بن عروه مرادی» وارد شد.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۲۹

او و دشمنان فراوان وی را مشاهده کرد، به امام علیه السلام عرضه داشت: در این نزدیکی قبیله‌ای از بنی اسد وجود دارد، اگر اجازه فرمایی نزد آنان بروم و آن‌ها را به یاری شما فراخوانم، شاید خداوند آنان را به راه راست رهنمون شود و به واسطه آنان، دشمن را از شما دفع نماید.

امام علیه السلام بدو اجازه داد. حبیب نزد آنان رهسپار شد تا به آن‌ها رسید. در محل اجتماع آنان حضور یافت و نشست و آن‌ها را پند و موعظه نمود و در سخنان خویش اظهار داشت: ای بنی اسد! بهترین ارمغانی را که پیشوای قومی به مردم عطا می‌کند نزدتان آورده‌ام، اکنون حسین بن علی امیر المؤمنین و پسر فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جمعی از مؤمنین در نزدیکی شما فرود آمده است. دشمنانش وی را در محاصره قرار داده تا او را به قتل برسانند. نزد شما آمده‌ام تا از او حمایت و پشتیبانی کنید و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حفظ نمایید، به خدا سوگند! اگر او را یاری کنید، خداوند سربلندی دنیا و آخرت را به شما عنایت خواهد کرد و از آنجا که شما قبیله من و برادرانم و نزدیک‌ترین افراد من به شمار می‌آید، خواستم این افتخار نصیب شما بشود.

عبد الله بن بشیر اسدی پیاخاست و گفت: ای ابو القاسم! خداوند به تو پاداش خیر عنایت فرماید، به خدا سوگند! ارمغانی را که تو برایمان آورده‌ای، بر هر چیز دوست‌داشتنی، ترجیح می‌دهیم و من نخستین کسی هستم که به ندایت پاسخ مثبت می‌دهم. جمع دیگری نیز مانند عبد الله بن بشیر پاسخ داده و پیاخاستند و به اتفاق حبیب به راه افتادند.

یکی از جمع آنان، نهانی خود را به ابن سعد رساند و او را در جریان امر قرار داد.

وی ازرق را به فرماندهی پانصد سوار به سوی آنان گسیل داشت که شب هنگام به آنان رسید و از حرکت آن‌ها جلوگیری کرد، ولی آنان اعتنایی نکردند، با سپاه دشمن به نبرد پرداختند ولی چون توان مقاومت در برابر آن‌ها را در خود ندیدند، در

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۳۰

تاریکی شب به منازل خویش بازگشتند و حبیب نزد حسین علیه السلام بازگشت و ماجرا را به عرض وی رساند.

حضرت فرمود: «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ \* (۱)»؛ «هر چه را خدا خواهد، انجام پذیرفتنی است نه آن چه آنان بخواهند و لا حول و لا قوة إِلَّا بِاللَّهِ (۲)».

طبری آورده است: وقتی عمر سعد، کثیر بن عبد الله شعبی را به سوی حسین علیه السلام اعزام کرد، ابو ثمامه صائدی او را شناخت و برگرداند، پس از او قره بن قیس حنظلی (۳) را فرستاد، زمانی که امام علیه السلام دید وی به پیش می‌آید، فرمود: آیا این شخص را می‌شناسید؟ حبیب عرض کرد: آری! این شخص مردی تمیمی از تیره حنظله و پسر خواهر ماست، من او را فردی با تدبیر می‌شناختم و تصور نمی‌کردم او را در این گیرودار مشاهده کنم.

راوی می‌گوید: او وارد شد و بر حسین علیه السلام سلام کرد و نامه عمر سعد را به وی رساند. امام علیه السلام پاسخ آن را مرقوم فرمود. به گفته راوی: حبیب به او گفت: وای بر تو ای قره! کجا بازمی‌گردی؟ به سوی ستم‌پیشگان؟ به یاری این مرد بشتاب که

خداوند به واسطه پدران بزرگوارش ما و شما را عزت و سربلندی بخشیده است.

قره به او گفت: پاسخ نامه را نزد فرستنده آن می‌برم و سپس تصمیم می‌گیرم «۴».

همچنین طبری نقل کرده: هنگامی که سپاه دشمن برای نبرد با حسین علیه السلام به حرکت در آمد، عباس علیه السلام به امام عرض کرد: برادر! دشمن به شما نزدیک می‌شود. فرمود: نزد آنان برو و پرس چه تصمیمی دارند؟

عباس علیه السلام و جمعی از یارانش از جمله حبیب بن مظهر و زهیر بن قین سوار بر مرکب شده و نزد آنها شتافتند. عباس علیه السلام مطلبی را که امام فرموده بود از آنان

(۱). انسان / ۲۹.

(۲). تسلیة المجالس: ۲ / ۲۶۰ - ۲۶۱؛ بحار: ۴۴ / ۳۸۶، باب ۳۷.

(۳). طبری، تاریخ: ۳ / ۳۱۱.

(۴). طبری، تاریخ: ۳ / ۳۱۴.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۱۳۱

پرسید، در پاسخ گفتند: از امیر فرمان رسیده که یا به اطاعتش در آید و یا مهیای جنگ باشید. عباس علیه السلام بدانان فرمود: شتاب نکنید تا ابا عبد الله علیه السلام را در جریان قرار داده و نزد شما برگردم. عباس خدمت برادر رسید و یارانش همان جا توقف کردند.

حبیب خطاب به سپاهیان دشمن گفت: مردم! به خدا سوگند! روز قیامت بدترین مردم نزد خدا، کسانی‌اند که به پیشگاه او وارد شوند در حالی که فرزندان و عترت و اهل بیت پیامبر خود و نیایش گران این شهر و شب‌زنده‌دارانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند به شهادت رسانده‌اند.

عزرة بن قیس به او پاسخ داد: تو هر چه توانستی خود را پیراستی «۱» و پاسخی که زهیر به عزرة داد خواهد آمد.

ابو مخنف روایت کرده: هنگامی که حسین علیه السلام با ایراد خطبه، مردم را موعظه می‌کرد و می‌فرمود: «اما بعد: فانسبونی من أنا و انظروا...»، شمر بن ذی الجوشن سخن حضرت را قطع کرد و گفت: اگر او بدانند چه می‌گوید، خدا را بر یک حرف پرستش می‌کند.

حبیب در پاسخ وی گفت: گواهی می‌دهم که تو خدا را به هفتاد حرف می‌پرستی و سخنان امام را درک نمی‌کنی، خداوند بر دلت مهر زده و سپس امام علیه السلام خطبه‌اش را از سر گرفت «۲».

طبری و دیگران نقل کرده‌اند که حبیب، جناح چپ سپاه امام حسین علیه السلام و زهیر، جناح راست آن را بر عهده داشت و به دعوت مبارز طلبان، به سرعت پاسخ مثبت می‌داد، سالم برده زیاد و یسار برده فرزندش عبید الله، دو مبارز خواستند و یسار جلوتر از سالم در حرکت بود، حبیب و بریر، به سوی او شتافتند، امام حسین علیه السلام بدانان دستور نشستن داد و عبد الله بن عمیر کلبی پیاخت و حضرت

(۱). همان.

(۲). طبری، تاریخ: ۳ / ۳۱۹ (با اندک تفاوتی در نقل)؛ ارشاد: ۲ / ۹۸.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۱۳۲

بدو رخصت داد که به بیان ماجرای آن خواهیم پرداخت.



گفته‌اند: وقتی مسلم بن عوسجه روی زمین افتاد، امام حسین علیه السلام به اتفاق حبیب، بالین او آمدند.

حبیب گفت: مسلم! شهادت تو بر من دشوار است، تو را به بهشت مژده می‌دهم. مسلم با صدایی آرام در پاسخ حبیب گفت: خداوند تو را مژده خیر دهد.

حبیب در پاسخ مسلم گفت: اگر نمی‌دانستم که در پی تو خواهم آمد و ساعتی دیگر به تو ملحق خواهم شد، دوست داشتم به کلیه وصیت‌هایت در اموری که مربوط به دین و خویشاوندان، برایت ارزش و اهمیت دارد، آن گونه که در شأن تو است، عمل نمایم. مسلم به حبیب گفت: به تو سفارش می‌کنم از این مرد [و اشاره به امام حسین علیه السلام کرد] دست برداری و در رکابش جان نثاری کنی.

حبیب گفت: به خدای کعبه سوگند! همین گونه عمل خواهم کرد «۱».

گفته‌اند: وقتی حسین علیه السلام برای ادای نماز ظهر از آنان مهلت خواست، حصین بن تمیم به آن حضرت گفت: نمازت پذیرفته نیست! حبیب در پاسخ او گفت:

خیال کردی نماز خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پذیرفته نیست و از تو الاغ پذیرفته است! حصین بر او حمله کرد و حبیب نیز بر او حمله ور شد، حبیب با شمشیر به صورت اسب حصین کوبید و اسب بر سر سم بلند شد و او بر زمین افتاد، یارانش حمله کرده و او را از چنگ حبیب نجات دادند «۲».

اقسم لو کنا لکم أعدادا أو شطركم ولّیتم أکتادا

یا شرّ قوم حسبا و أدا

یعنی: ای بدترین و پست‌ترین مردم! سوگند می‌خورم اگر تعداد ما به اندازه شما و یا نیمی

(۱). ارشاد: ۱۰۳/۲؛ لهوف: ۱۶۲؛ کامل: ۶۸/۴.

(۲). کامل: ۷۰/۴.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۳۳

از شما بود، پا به فرار می‌گذاشتید.

سپس با سپاه دشمن به نبرد پرداخت و با شمشیر بر آن‌ها حمله می‌برد و می‌گفت:

أنا حبیب و ابی مظهر فارس هیجاء و حرب تسعر

أنتم أعدّ عدّة و أكثر و نحن أوفی منکم و أصبر

و نحن أعلى حجیة و أظهر حقا و أتقى منکم و أعذر یعنی: من حبیبم و پدرم مظهر است، جنگاور میدان کارزار و آتش شعله‌ور نبردم. تعداد شما بیشتر و بالاتر است، ولی ما در راه حق از شما وفادارتر و بردبارتریم. حجت‌مان برتر و آشکارتر است، در حقیقت از شما باتقواتر و پذیرفته‌تریم.

همواره این اشعار را زمزمه می‌کرد تا تعداد زیادی از دشمن را به هلاکت رساند.

در این اثنا، «بدیل بن صریم عقیانی» «۱»، با شمشیر بر او ضربتی وارد ساخت و فرد دیگری از تیره بنی تمیم با نیزه بر او زد، از اسب به زیر افتاد، خواست پیاخیزد که «حصین بن تمیم» شمشیری بر سر او فرود آورد، حبیب نقش بر زمین شد. تمیمی بالین او آمد و سر مقدسش را از بدن جدا ساخت، حصین بدو گفت: من در کشتن او با تو شریک بودم، دیگری گفت: به خدا سوگند! غیر از من کسی او را نکشت.

حصین گفت: سر حبیب را به من بده تا آن را بر گردن اسبم بیاویزم و مردم آن را ببینند و بدانند من در کشتن وی با تو شریک



بوده‌ام و سپس آن را بگیر و نزد عیب‌الله ببر، من نیازی به جایزه‌ای که عوض کشتن او به تو می‌دهد ندارم! مرد تمیمی نپذیرفت، طرفداران دو طرف، میان آن دو سازش ایجاد کردند و مرد تمیمی سر حبیب را به حصین داد، وی سر را به گردن اسب خود آویخت و در اردوگاه گرداند و سپس آن را به مرد تمیمی داد، او سر را گرفت و به سینه اسب خویش آویزان نمود و سپس آن را به دار الاماره نزد ابن زیاد برد.

(۱). منسوب به تیره‌ای از قبیله خزاعه.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۳۴

قاسم فرزند حبیب- که نوجوانی تازه بالغ بود- چشمش به سر پدر افتاد، همراه سوار به راه افتاد و لحظه‌ای از او جدا نشد، هرگاه وارد دار الاماره می‌شد و هر زمان بیرون می‌رفت وی نیز با او بیرون می‌رفت. مرد تمیمی به او مشکوک شد و گفت پسرکم! مرا تعقیب می‌کنی؟  
گفت: خیر.

گفت: آری، تعقیب می‌کنی، بگو بینم چرا در تعقیب من هستی؟

گفت: این سر پدر من است، آیا آن را به من می‌دهی تا دفن کنم؟

گفت: پسرکم! امیر به دفن آن رضایت نمی‌دهد و من می‌خواهم در برابر کشتن پدرت، پاداش مناسبی از او دریافت کنم.

قاسم گفت: ولی خداوند بدترین پاداش را بر این کار نصیب تو خواهد ساخت؛ چرا که تو فردی بهتر از خودت را به قتل رساندی و سپس گریست و از او جدا شد.

قاسم صبر کرد تا به سن کمال رسید و تصمیمی جز جستن رد پای قاتل پدرش نداشت تا از او نشانی بیابد و عوض پدر، او را بکشد.

وی در دوران فرمانروایی مصعب بن زبیر که به «باجمیرا» «۱» لشکر کشید، به سپاهیان او پیوست، قاتل پدرش در خیمه مخصوص خود آرمیده بود و قاسم در پی او و یافتن نشانی از او بود، در خیمه‌اش بر او وارد شد و وی را در خواب قیلوله یافت، با شمشیر ضربتی بر او نواخت و وی را به هلاکت رساند و دلش آرام گرفت «۲».

ابو مخنف روایت کرده: شهادت حبیب بن مظهر، امام حسین علیه السلام را درهم

(۱). محلی است در سرزمین موصل که مصعب بن زبیر در زمان اختلاف خود با عبد الملک مروان بر سر خلافت، در سر راه خود به شام در این منطقه اردو زد.

(۲). کامل: ۷۱ / ۴.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۳۵

شکست و فرمود: «عند الله أحتسب نفسي و حماة أصحابی» «۱».

«خود و یاران مدافع خویش را نزد خدا ذخیره می‌نهم».

خود در این باره سروده‌ای دارم:

إن يهدّ الحسين قتل حبیب فلقد هدّ قتله كلّ ركن

بطل قد لقی جبال الأعادی من حدید فردّها كالعهن

لا یبالی با لجمع حیث توخّی فهو ینصبّ کانصباب المزن

أخذ الثأر قبل ان يقتلوه سلفا من منية دون من

قتلوا منه للحسين حبيبا جمعا في فعالة كل حسن يعني: اگر شهادت حبيب، حسين را درهم شکست، در حقیقت همه ارکان را در هم شکست.

دلاور مردی که در برابر کوه‌های آهنینی از دشمن قرار گرفت و آن‌ها را مانند پشم زده شده، متلاشی کرد. هرگاه اراده می‌کرد، از رؤیایی با جمعیت پروایی نداشت و مانند باران بر سرشان فرود می‌آمد. قبل از این که به شهادت برسد، انتقام خویش را گرفت و بی‌منت به آرزویش دست یافت. با کشتن حبيب، دوستی از دوستان حسين را که دارای همه خوبی‌ها بود، به شهادت رساندند.

### مسلم بن عوسجه اسدی «۲»

وی، ابو حجل، مسلم بن عوسجه بن سعد بن ثعلبه بن دودان بن اسد بن خزیمه و شخصیتی بزرگوار، برجسته، نیایش‌گر و زاهد بوده است.

ابن سعد در طبقات خود آورده است «۳»: مسلم بن عوسجه از جمله اصحابی

(۱). طبری، تاریخ: ۳/۳۲۷؛ کامل: ۴/۷۱.

(۲). شیخ طوسی او را در زمره یاران امام حسین علیه السلام دانسته است (ر. ک: شیخ طوسی، رجال، ص ۱۰۵).

(۳). جزری در اسد الغابه: ۴/۲۶۴ و ابن حجر در اصابه: ۶/۹۶، شماره ۷۹۷۸، وی را «مسلم بن عوسجه»

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۳۶

بوده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مشاهده نموده و شعبی از او روایت نقل کرده است.

وی دلاور مردی شجاع به شمار می‌آمده که در نبردها و فتوحات اسلامی از او یاد شده است و سخن شبت در این زمینه خواهد آمد.

به گفته سیره‌نگاران: مسلم بن عوسجه از جمله افرادی بود که به حسین علیه السلام نامه نوشت و بدان وفا کرد و آن‌گاه که مسلم بن عقیل وارد کوفه شد، برای ابا عبد الله علیه السلام از مردم بیعت گرفت.

مورخان گفته‌اند: هنگامی که عبید الله بن زیاد وارد کوفه شد و مسلم بن عقیل از جریان اطلاع حاصل کرد، مهیای جنگ با عبید الله شد، از این رو، پرچمی را برای «مسلم بن عوسجه» بست و او را بر تیره‌های مذحج و اسد و «ابو ثمامه» را بر تیره‌های تمیم و همدان و «عبید الله بن عمرو بن عزیز کندی» را بر تیره‌های کنده و ربیع و «عباس بن جعدہ جدلی» را بر تیره مدینه گماشت و به سوی عبید الله زیاد به حرکت در آمده و او را در دار الاماره به محاصره در آوردند. عبید الله دست به پراکنده کردن مردم زد تا از یاری مسلم دست بردارند، مسلم از خانه مختار که در آن اقامت داشت خارج شد و همان‌گونه که قبلا یاد آور شدیم به خانه هانی بن عروه که شریک بن اعور در آن حضور داشت، رفت.

عبید الله سعی داشت از محل اقامت مسلم اطلاع حاصل کند، از این رو، معقل غلام خویش را با سه هزار درهم مأموریت داد تا به وسیله آن‌ها محل اقامت مسلم را بیابد، معقل وارد مسجد شد و نزد مسلم بن عوسجه رفت، دید در گوشه‌ای از مسجد مشغول نماز است، منتظر ماند تا وی از نمازش فراغت یافت. بر او سلام کرد و سپس گفت: ای بنده خدا! من مردی شامی و از غلامان ذی کلاع هستم و خداوند با محبت و دوستی این خانواده [اهل بیت علیهم السلام] و علاقه‌مندی به دوستان آن‌ها بر من منت نهاده است، اکنون این سه هزار درهم را در اختیار دارم و می‌خواهم با مردی از این خانواده که شنیده‌ام وارد کوفه شده تا برای پسر رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم بیعت

ذکر کرده‌اند.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۳۷

بگیرد، دیدار کرده و این پول‌ها را به وی تقدیم کنم، ولی هیچ کس مرا به محل اقامت وی راهنمایی نکرده، لحظاتی قبل در مسجد نشسته بودم که از چند تن شنیدم می‌گویند: این مرد از وضعیت این خانواده اطلاع دارد، از این رو، خدمت شما رسیدم تا این پول‌ها را از من بستانی و مرا به آقای خود راهنمایی کنی تا با او بیعت کنم و اگر دوست داشته باشی می‌توانی قبل از دیدار با او از من برایش بیعت بگیری.

مسلم بن عوسجه گفت: خدا را بر دیدار شما با خود سپاس می‌گویم و این دیدار مرا شادمان ساخت که تو به آن چه دوست داری، دست یابی و خداوند به واسطه تو اهل بیت پیامبرش را یاری فرماید. ولی از این که قبل از انتشار این خبر به ارتباط من با این قضیه پی بردی، به جهت بیم از این ستمکار و قدرتش، برایم نگران‌کننده است و آنگاه قبل از جدا شدن وی، از او بیعت گرفت و بدو سوگندهای بزرگی داد که خیرخواهانه عمل کند و ماجرا را پوشیده نگاه دارد تا آنچه را دوست دارد به وی ارائه کند و سپس به آن مرد گفت: چند روزی نزد من آمد و شد نما، تا برایت اجازه ورود بگیرم، مرد نیز چنین کرد و مسلم بن عوسجه برایش وقت ملاقات گرفت و داخل شد و بدین گونه، عبیدالله را به محل اقامت مسلم بن عقیل راهنمایی کرد و این حادثه پس از رحلت «شریک بن اعور» رخ داد (۱).

نقل کرده‌اند: پس از آن که مسلم بن عقیل و هانی دستگیر شده و به شهادت رسیدند، مسلم بن عوسجه مدتی در پنهان به سر می‌برد و سپس با خانواده‌اش از کوفه فرار کرد و در کربلا خود را به امام حسین علیه السلام رساند و جان خویش را نثار مقدمش کرد.

ابو مخنف از ضحاک بن عبد الله همدانی مشرقی روایت کرده: حسین علیه السلام برای یاران خویش به ایراد سخن پرداخت و در خطابه خود فرمود:

(۱). ر. ک: اخبار الطوال: ۲۳۵؛ کامل: ۴/۲۵؛ ارشاد: ۲/۴۵؛ مقاتل الطالین: ۱۰۰.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۳۸

«إِنَّ الْقَوْمَ يَطْلُبُونِي وَ لَوْ أَصَابُونِي لَدَهَلُوا عَن طَلْبِ غَيْرِي وَ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخَذُوهُ جَمَلًا ثُمَّ لِيَأْخُذَ كُلُّ رَجُلٍ مَنكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي».

«دشمن در پی من است و اگر به من دست یابد، به دیگران کاری ندارد و اکنون تاریکی شب شما را فرا گرفته، از سیاهی شب استفاده کنید و هر یک از مردان شما دست مردی از خاندان مرا بگیرد و به دیار خویش باز گردد».

اهل بیت او و قبل از همه قمر بنی هاشم علیه السلام سخن گفت و عرضه داشت: چرا چنین کاری کنیم؟ برای این که بعد از شما زنده بمانیم؟! هرگز، خداوند چنین روزی را نصیب ما نگرداند.

سپس مسلم بن عوسجه بپاخاست و عرض کرد: آیا دست از یاری تو برداریم و در ادای حقی که بر ما داری در پیشگاه خدا عذری نداشته باشیم؟! نه به خدا سوگند! از تو دور نخواهم شد تا نیزه‌ام را در سینه دشمن بشکنم و تا قبضه شمشیر در دستم باقی است، بر سر آن‌ها بکوبم و از تو جدا نگردم و اگر سلاحی در دست نداشته باشم در راه دفاع از تو آن‌ها را آماج سنگ قرار خواهم داد، تا در راحت جان دهم. سایر یاران آن حضرت نیز به همین شیوه سخن گفتند (۱).

شیخ مفید می‌گوید: زمانی که امام حسین علیه السلام نی‌های خشک داخل خندقی را که پشت خیمه‌ها حفر نموده بود، به آتش

کشید، شمر بر آنجا عبور کرد و صدا زد: حسین! قبل از قیامت، برای ورود به آتش شتاب کردی؟! امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «یا بن راعیه المعزی! أنت أولى بها صلیتا».

«ای فرزند زن بزچران! تو برای سوختن در آتش سزاوارتری».

مسلم بن عوسجه خواست او را هدف تیر قرار دهد، ولی امام حسین علیه السلام او را از این کار بازداشت. مسلم به حضرت عرض کرد: این فاسق، از دشمنان خدا و ستم‌پیشگان به نام است و خدا او را در تیر رس ما قرار داده است [اجازه دهید او را با تیر

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۵۱؛ کامل: ۴/ ۵۸؛ ارشاد: ۲/ ۹۲.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۳۹.

بزنم].

امام فرمود: «لا ترمه فإنی أکره أن أبدأهم فی القتال» (۱).

«به او تیراندازی مکن؛ زیرا من دوست ندارم در جنگ با آنان پیشدستی کنم».

به گفته ابو مخنف: آن‌گاه که جنگ در گرفت، جناح راست سپاه ابن سعد به فرماندهی عمرو بن حجاج زبیدی، بر جناح چپ لشکریان امام به فرماندهی زهیر بن قین یورش برد، حمله آنان از ناحیه فرات صورت گرفت و ساعتی درگیر بودند.

مسلم بن عوسجه که در سمت چپ سپاه امام حضور داشت به گونه‌ای جانانه جنگید که کسی مانندش را سراغ نداشت، وی در حالی که شمشیر خود را به دست داشت بر دشمن یورش می‌برد و این رجز را می‌خواند:

ان تسألوا عتی فإنی ذو لبدو وإنّ بیتی فی ذری بنی أسد

فمن بغانی حائد عن الرشدو کافر بدین جبار صمد یعنی: اگر از من پرسید چه کاره‌ام، دارای شجاعت شیرم و در نسب از قبیله بنی اسدم. کسی که بر من ستم روا دارد، از حق، منحرف و به خدای بی‌نیاز، کفر ورزیده است.

وی هم چنان شمشیر میان آن‌ها گذاشته بود تا این که مسلم بن عبد الله ضبابی و عبد الرحمن بن ابو خشکاره بجلی، وی را در میان گرفتند و در کشتن او با یکدیگر همدست شدند، در اثر درگیری شدید، گرد و غبار غلیظی ایجاد شد، پس از فرو نشستن غبار میدان، دیدند مسلم بن عوسجه نقش بر زمین شده است. امام حسین علیه السلام به سمت او رفت، هنوز رمقی در بدن داشت، حضرت بدو فرمود:

«رحمک الله یا مسلم: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (۲).

(۱). ارشاد: ۲/ ۹۶ (با تفاوتی اندک در برخی کلمات).

(۲). احزاب/ ۲۳.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۴۰.

«مسلم! خداوند تو را مشمول رحمت خویش گرداند: برخی از آنان به فیض شهادت نایل آمدند و بعضی در انتظار آنند و در عهد و پیمان خود تغییر و تبدیلی ندادند».

سپس نزدیک مسلم آمد و آن‌گاه حیب با او سخن گفت که قبلا در حالات وی بدان اشاره کردیم.

راوی می‌گوید: دیری نپایید که روح مسلم به آسمان‌ها پر کشید، صدای کنیزکی از او به: وا سیداه! یا بن عوسجته! وای سرورم! وای ابن عوسجه‌ام! بلند شد و هواداران عمر سعد، از این ماجرا شادمانی می‌کردند.

شبث بن ربیع خطاب به آنان گفت: مادرانتان به عزایتان بنشینید، کسان خود را با دست خویشتن می‌کشید و خود را در برابر

دیگران خوار و ذلیل می‌سازید، آیا شادمانید که مسلم بن عوسجه را به شهادت رسانده‌اید؟ به خدایی که تسلیم دستورات او گشته‌ام، من چه فداکاریهای ارزنده‌ای از این مرد میان مسلمانان مشاهده کرده‌ام، وی در پهن دشت آذربایجان «۱» قبل از سازمان یافتن نیروی سواره نظام مسلمانان، شش تن از مشرکان را به هلاکت رساند، آیا چنین شخصیتی از شما کشته می‌شود و شما شادی می‌کنید «۲»؟!

کمیت بن زید اَسَدی درباره مسلم بن عوسجه می‌گوید: ابو حجل (مسلم) شهیدی است که به خاک و خون افتاده است. و خود این اشعار را درباره‌اش سروده‌ام:

إن امرأ یمشی لمصرعه سبط النبی لفاقد التّرب  
أوصی حبیباً أن یجود له بالنفس من مقه و من حب  
أعزز علینا یا بن عوسجه من أن تفارق ساحه الحرب

(۱). منطقه‌ای معروف است که مرکز آن «اردبیل» بوده است. حدیفه یمان‌ی در سال ۲۰ هجری به اتفاق مسلم بن عوسجه آن سامان را فتح کرد، (تهذیب الکمال: ۵ / ۴۹۵).

(۲). طبری، تاریخ: ۳ / ۳۲۵؛ کامل: ۴ / ۶۸.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۴۱ عانقت بیضهم و سمرهم و رجعت بعد معانق التّرب  
أبکی علیک و ما یفید بکاعینی و قد أکل الأسی قلبی یعنی: مردی که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیاده به محل شهادتش می‌رود فردی بی نظیر است.

به حبیب سفارش کرد به جهت شدت عشق و علاقه، در راه حسین جانفشانی کند. حبیب گفت:

ای فرزند عوسجه! چقدر بر ما دشوار است که تو در صحنه کارزار نباشی. با شمشیر و نیزه‌هایشان دست به گریبان شدی و سپس نقش بر زمین گشتی. بر تو می‌گیرم ولی از آنجا که قلبم را غم و اندوه فرا گرفته، گریه‌ام سودی ندارد.

### قیس بن مسهر صیداوی

وی، قیس بن مسهر بن خالد بن جندب بن منقذ بن عمرو بن قعین بن حارث بن ثعلبه بن دودان بن اسد بن خزیمه اسدی صیداوی است که «صیدا» تیره‌ای از بنی اسد است. قیس میان تیره صیدا شخصیتی بزرگوار، انسانی دلیر و نسبت به اهل بیت علیهم السلام خالصانه عشق می‌ورزید.

به گفته ابو مخنف: شیعیان پس از مرگ معاویه، در منزل سلیمان بن صرد خزاعی گرد آمده و نامه‌هایی به حسین بن علی علیه السلام نوشتند و در آن‌ها خواستار بیعت با آن بزرگوار شدند و این نامه‌ها را توسط عبد الله بن سبع و عبد الله بن وال و دو روز بعد، نامه‌هایی توسط قیس بن مسهر صیداوی و عبد الرحمن بن عبد الله ارحبی و پس از دو روز دیگر، نامه‌هایی به وسیله سعید بن عبد الله و هانی بن هانی، بدین مضمون خدمت ابا عبد الله علیه السلام فرستادند:

«للحسین بن علی علیهما السلام، من شیعه امیر المؤمنین، اما بعد: فحیلهما، فیانّ الناس ینتظرونک، لا رأی لهم فی غیرک، فالعجل، العجل، و السلام».

«از شیعیان امیر المؤمنین به حسین بن علی علیهما السلام، اما بعد: به سوی ما بشتاب؛ زیرا مردم در انتظار مقدم مبارک شما بوده و کسی غیر تو را پذیرا نیستند، شتاب نما، شتاب نما، و السلام».

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۴۲

امام حسین علیه السلام مسلم بن عقیل را خواست و وی را به اتفاق قیس بن مسهر و عبد الرحمن ارحبی به کوفه اعزام نمود و همان گونه که یادآور شدیم، زمانی که به منطقه «مضیق» در «بطن خبت» رسیدند، راهنمایان آن‌ها راه را گم کردند و تشنگی بر آن‌ها چیره شد و بین راه جان دادند، مسلم علیه السلام نامه‌ای را توسط قیس به امام علیه السلام فرستاد و ماجرا را به عرض وی رساند، وقتی قیس خدمت امام علیه السلام شرفیاب شد، حضرت، پاسخ نامه را توسط قیس به مسلم مرقوم فرمود و قیس نامه را به کوفه برد. راوی می‌گوید: زمانی که مسلم دید مردم کوفه برای بیعت با امام حسین علیه السلام یکپارچه‌اند، طی نامه‌ای قضیه را کتباً توسط قیس که عابس شاکری و غلامشان شوذب وی را همراهی می‌کردند، خدمت امام فرستاد، آنان نامه را در مکه تقدیم امام نمودند و به اتفاق آن حضرت راهی کوفه گردیدند (۱).

ابو مخنف می‌گوید: هنگامی که امام حسین علیه السلام به منطقه «حاجر» در بطن الرّمه رسید، نامه‌ای به مسلم و شیعیان کوفه مرقوم فرمود و آن را توسط قیس، بدان سامان فرستاد. قیس توسط حصین بن تمیم دستگیر شد. این حادثه پس از شهادت حضرت مسلم علیه السلام رخ داد.

عبید الله نیروهای سواره نظام خویش را حد فاصل «خفان» (۲) تا قادسیه و «قطقطانه» (۳) و «لعلع»، مستقر کرد و حصین را به فرماندهی آن‌ها گمارده بود.

مضمون نامه امام بدین شرح بود:

«من الحسین بن علیّ إلى إخوانه من المؤمنین و المسلمین، سلام علیکم! فإنی أحمّد إلیکم الله الذی لا اله الا هو، اما بعد: فانّ کتاب مسلم جاءنی یخبرنی فیه بحسن رأیکم، و اجتماع ملثکم علی نصرنا و الطلب بحقنا، فسألته الله أن یحسن لنا الصنع

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۷۷؛ (ر. ک: کامل ۲۰).

(۲). محلی در شمال کوفه نزدیک قادسیه.

(۳). محلی در شمال قادسیه در مسیر کسانی که از طریق کوفه به شام می‌روند و سپس از آنجا به «عین التمر» حرکت می‌کنند.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۴۳

و أن یتیبکم علی ذلك أحسن الأجر، و قد شخصت إلیکم من مکة يوم الثلاثاء لثمان مضین من ذی الحجّة يوم الترویة، فاذا قدم رسولی علیکم فانکم شوا فی أمرکم و جدّوا، فإنی قادم علیکم فی آیامی هذه إن شاء الله، و السلام علیکم و رحمته الله و برکاته». خدایی را که جز او معبودی نیست، در مورد شما سپاس می‌گویم. اما بعد: نامه مسلم که حاکی از هماهنگی شما در راه نصرت و یاری ما خاندان و مطالبه حق ما بود، به دستم رسید، از خدا می‌خواهم که آینده همگی را به خیر و شما را بر این اتحاد و همبستگی، اجر و پاداش بزرگ عنایت کند. من نیز روز سه شنبه هشتم ذیحجه روز ترویبه به سوی شما حرکت کردم با رسیدن پیک من، شما کارهای خود را به سرعت سرو سامان دهید که اگر خدا بخواهد خود، چند روز آینده نزدتان خواهم آمد. سلام و درود خدا بر شما مردم).

به گفته راوی: وقتی حصین، قیس را دستگیر کرد، وی را نزد عبید الله فرستاد، عبید الله ماجرای نامه را از وی جویا شد.

قیس گفت: آن را پاره کرده‌ام.

عبید الله گفت: چرا؟

قیس گفت: برای این که تو بر مضمون آن آگاه نشوی.

عبید الله گفت: نامه برای کی بود؟

قیس گفت: به کسانی که نام آن‌ها را نمی‌دانم.

عبید الله گفت: اگر حاضر نیستی آنها را نام ببری، بر فراز منبر برو و دروغگو و فرزند دروغگو [منظورش امام حسین علیه السلام بود] را ناسزا بگو!

قیس بر فراز منبر رفت و اظهار داشت: مردم! حسین بن علی برجسته‌ترین آفریده خدا و پسر فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و من فرستاده او نزد شما هستم. در منطقه «حاجر»، از آن بزرگوار جدا شدم، به ندای او پاسخ دهید». سپس عبید الله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و بر امیر المؤمنین علیه السلام درود فرستاد.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۴۴

ابن زیاد فرمان داد او را بالای دار الاماره برده و به زیر افکندند، پیکر مقدمش قطعه‌قطعه شد و به شهادت رسید «۱». طبری می‌گوید: زمانی که امام حسین علیه السلام در اثر جلوگیری حرّ از حرکت آن حضرت، به منزل «عذیب الهجانات» «۲» رسید، چهار تن به اتفاق راهنمای آنان طرمّاح بن عدی طایی که اسب نافع مرادی را همراه داشتند، نزد حضرت شرفیاب شدند. امام علیه السلام وضعیت مردم کوفه و فرستاده خویش را از آنان جویا شد. آن‌ها وضعیت مردم را به اطلاع حضرت رساندند و پرسیدند فرستاده شما چه کسی بود؟ فرمود: قیس.

مجمّع عائذی عرض کرد: حصین، او را دستگیر نمود و نزد ابن زیاد فرستاد و او به قیس فرمان داد تا شما و پدر بزرگوارتان را ناسزا گوید، ولی قیس، شما و پدرتان را مورد ستایش قرار داد و به ابن زیاد و پدرش لعنت فرستاد و ما را به یاری شما فراخواند و تشریف فرمایی شما را به اطلاع ما رساند، ابن زیاد فرمان داد او را از بلندای دار الاماره به زیر افکندند و به شهادت رسید. رضوان الله علیه.

چشمان امام علیه السلام پر از اشک شد و فرمود: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ «۳» خدایا! بهشت را جایگاه ما و آنان قرار ده و در پایگاه رحمت خویش و به مرغوب‌ترین ثواب‌های ذخیره شده‌ات، نایل گردان».

کمیت اسدی درباره قیس می‌گوید:

«و شیخ بنی الصیداء قد فاظ قبلهم».

«بزرگ قبیله صیدا، قبل از آنان به شهادت رسید».

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۰۱.

(۲). محلی در شمال کوفه و در چهار میلی قادسیه قرار دارد و مرز عراق به شمار می‌آید. «عذیب» به این دلیل به «هجانات» اضافه شده که نعمان بن منذر پادشاه حیره، شترانش را در آنجا رها می‌ساخت و آن گونه که از حدیث سعد بن ابی وقاص استفاده می‌کنم، عذیب القوادس نیز در غرب عذیب الهجانات قرار دارد.

(۳). احزاب/ ۲۳.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۴۵

### ابو خالد، عمرو بن خالد اسدی صیداوی

وی، یکی از شخصیت‌های برجسته کوفه و از ارادتمندان خالص اهل بیت علیهم السلام به شمار می‌آمد. ابو خالد در کنار مسلم دست به قیام زد تا آنکه کوفیان بدو خیانت ورزیدند و چاره‌ای جز مخفی شدن ندید. زمانی که از شهادت «قیس بن مسهر» اطلاع یافت و پی برد که وی اعلان نموده حسین علیه السلام در منطقه «حاجر»، به سر می‌برد، به اتفاق غلامش سعد و مجمّع عائذی و پسرش و جناده بن حارث سلمانی، به سوی حضرت حرکت کرد و پسری نوجوان از نافع بجلی با اسب خود به نام «کامل» در پی



آنان راه افتاد و آن را یدک می کشیدند و طرمّاح «۱» بن عدی طایی را که برای خرید لوازم خانواده‌اش به آنجا آمده بود، به عنوان راهنمای خود انتخاب کردند.

طرمّاح آنان را از بیراهه حرکت داد و به دلیل اینکه می دانستند راه‌ها بسته است، به سرعت هر چه تمامتر طی مسیر نمودند تا به نزدیکی ابا عبد الله الحسین علیه السلام رسیدند، طرمّاح بن عدی، عوض آوای شتران، برایشان این اشعار را می خواند:

یا ناقتی لا تدعری من زجری و شمّری قبل طلوع الفجر  
بخیر رکبان و خیر سفرحتی تحلی بکریم النجر  
الماجد الحرّ رحیب الصدر اُتی به الله لخیّر أمر  
ثمّة أبقاه بقاء الدهر

یعنی: ای شتر من! از زجر ضربه‌هایم ناراحت مباش، مرا قبل از سپیده صبح به مقصد برسان. با بهترین سواران و در بهترین سفرها، تا مرا به مردی برسانی که بزرگی و کرامت، در

(۱). نام مردی طایی غیر از عدی بن حاتم طائی، سخاوتمند معروف است؛ زیرا فرزندان عدی الطرفات در جنگ‌های امیر المؤمنین علیه السلام در رکاب حضرت به شهادت رسیدند و عدی پس از آن‌ها بی آنکه فرزندی داشته باشد، از دنیا رفت و بدین جهت مورد نکوهش قرار می گرفت. وی گفت: کاش هزار تن مانند این پسرها داشتم که در رکاب علی علیه السلام آنان را تقدیم بهشت می کردم.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۴۶

سرشت و نژاد اوست. او سرور و آزاد مرد و دارای سعه صدر است که خداوند او را برای انجام بهترین امور بدین جا رسانده است. خدایا تا آخر دنیا نگاهدارش باش.

آنان در منطقه «عذیب الهجانات» خدمت امام علیه السلام رسیدند، بر او سلام کرده و این اشعار را در حضورش قرائت کردند.

امام فرمود: «أم و الله إني لأرجو أن يكون خيرا ما أراد الله بنا، قتلنا او ظفرنا».

«به خدا سوگند! امیدوارم اراده و خواست خدا درباره ما خیر باشد، خواه کشته شویم و یا پیروز گردیم».

ابو مخنف می گوید: وقتی چشم حرّ به این عده افتاد، به امام حسین عرض کرد:

این چند تن کوفی‌اند و از افرادی که با تو آمده‌اند به شمار نمی آیند، من آن‌ها را نگاه خواهم داشت و یا بر می گردانم. امام علیه السلام به حرّ فرمود: «لأمنعَنهم مِمّا أَمنع منه نفسی إنما هؤلاء أنصاری و أعوانی و قد كنت أعطيتنی ان لا تعرّض لی بشیء حتی یأتیک کتاب ابن زیاد».

«من همان گونه که از جان خویش دفاع می کنم، از آنان نیز دفاع خواهم کرد، اینان یاران و حامیان من هستند، تو به من قول دادی تا نامه ابن زیاد به تو نرسیده، به هیچ وجه متعرض من نشوی».

حرّ گفت: آری! صحیح است، ولی این عده همراه با تو نیامده‌اند.

امام علیه السلام فرمود: «هم أصحابی، و هم بمنزلۀ من جاء معی، فان تمّت علیّ ما کان بینی و بینک و الّا ناجز تک».

«آنان یاران من و به منزله کسانی هستند که با من آمده‌اند و اگر به قولی که داده‌ای وفا نکنی با تو خواهم جنگید».

و بدین سان، حرّ از آن‌ها دست برداشت «۱».



سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۴۷

همچنین به گفته ابو مخنف: هنگامی که میان امام حسین علیه السّلام و کوفیان جنگ در گرفت، این چند تن [که از راه رسیده بودند] در آغاز جنگ، بر دشمن حمله‌ور شدند، وقتی به قلب دشمن نفوذ کردند، لشکریان، آن‌ها را دور زده و به محاصره در آوردند و از یارانشان جدا کردند، امام حسین علیه السّلام با مشاهده این صحنه برادرش عباس را به یاری آنان فرستاد، قمر بنی هاشم به سمت آنان حرکت کرد و به تنهایی بر دشمن یورش برد و شمشیر میان آن‌ها گذاشت تا به یاران خود رسید و آنان را از چنگ دشمن رها ساخت و با بدن‌هایی مجروح به راه افتادند، در بین راه که عباس علیه السّلام آن‌ها را همراهی می‌کرد، ملاحظه کردند دشمن بدن‌ها نزدیک می‌شود تا راه آنان را ببندد، از عباس علیه السّلام جدا شده و با وجود جراحاتی که در بدن داشتند با شمشیر حمله سختی را بر دشمن آغاز کردند و آن قدر مبارزه کردند تا همگی در یک مکان به فیض شهادت نایل آمدند «۱»، عباس جنازه‌های آن‌ها را گذاشت و خدمت امام حسین علیه السّلام بازگشت و ماجرای آنان را به اطلاع آن بزرگوار رساند، امام علیه السّلام مکرر برای آن‌ها طلب آمرزش نمود.

### سعد، غلام عمرو بن خالد اسدی صیداوی

این غلام، مردی شرافتمند و از همتی والا- برخوردار بود. وی به پیروی از مولای خود عمرو بن خالد به سوی حسین علیه السّلام حرکت کرد و در رکاب آن حضرت جنگید تا به درجه رفیع شهادت نایل گشت «۲»، ما به تازگی ماجرای وی را همراه مولایش بیان داشتیم که چگونه با وی آمد و چگونه به شهادت رسید، از این رو، نیازی به بیان مجدد آن نمی‌بینیم.

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۰۸.

(۲). همان: ۳/ ۳۳۰.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۴۸

### ابو موسی، موقع بن ثمامه اسدی صیداوی

وی، از جمله کسانی بود که به همراه عده‌ای شبانه در سرزمین طف خدمت ابا عبد الله الحسین علیه السّلام رسید. ابو مخنف می‌گوید: موقع، در میدان نبرد از مرکب به زیر افتاد و نقش بر زمین شد، قبیله وی او را از چنگ دشمن نجات دادند و به کوفه برده وی را مخفی ساختند، ماجرای وی به اطلاع ابن زیاد رسید، شخصی را مأمور کشتن او کرد، ولی با وساطت گروهی از بنی اسد، از کشتن وی صرف نظر کرد، اما او را به غل و زنجیر افکند و به منطقه «زراره» تبعید کرد. موقع در اثر جراحات وارده در بستر بیماری بود، یک سال در تبعید باقی ماند، سپس در حال بیماری و غل و زنجیر به گردن، به شهادت رسید. کمیت اسدی در باره او می‌گوید:

«و إنَّ أبا موسی أسیر مکبل».

«ابو موسی [یعنی موقع] به اسارت در آمده و غل و زنجیر به گردن داشت».

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۴۹

### بخش سوم: شهدای همدانی و بردگان آنان

#### ابو ثمامه، عمرو صاندی «۱»

وی، عمرو بن عبد الله بن کعب، صائد بن شرحبیل بن شراحیل بن عمرو بن جشم بن حاشد بن جشم بن حیزون بن عوف بن همدان، «ابو ثمامه همدانی صائدی» از تابعین و رزم‌آوران عرب و بزرگان شیعه و از یاران امیر المؤمنین علیه السلام به شمار می‌آمد و در جنگ‌های حضرت، شرکت داشت. پس از امیر المؤمنین علیه السلام در کنار امام حسین علیه السلام قرار داشت و در کوفه ماندگار شد. زمانی که معاویه به هلاکت رسید، وی به امام علیه السلام نامه نوشت و آن‌گاه که مسلم بن عقیل وارد کوفه گردید، به یاری او شتافت و به دستور مسلم، کمک‌های مالی شیعیان را دریافت می‌کرد و با آن‌ها اسلحه خریداری می‌کرد و در این خصوص دارای مهارت بود.

هنگامی که عبید الله زیاد وارد کوفه شد و شیعیان بر او شوریدند، مسلم او را با عده‌ای اعزام نمود و چنان که یادآور شدیم وی را بر نیروهای قبایل تمیم و همدان، فرماندهی داد و عبید الله را در دار الاماره به محاصره در آوردند و آن‌گاه که مردم دست از یاری مسلم برداشتند، ابو ثمامه مخفی شد و جستجوی ابن زیاد از وی

(۱). شیخ طوسی او را از یاران حسین علیه السلام قلمداد کرده و گفته است: عمرو بن عبد الله انصاری دارای کنیه «ابو ثمامه» است. (رجال: ۱۰۳، شماره ۱۰۱۶).

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۵۰  
شدت یافت. او به اتفاق نافع بن هلال جملی به سوی حسین علیه السلام حرکت نمود و در بین راه به آن حضرت رسیده و با او همراه شدند «۱».

طبری می‌گوید: وقتی امام حسین علیه السلام در کربلا فرود آمد، عمر بن سعد نیز وارد آن سامان شد و کثیر بن عبد الله شعبی را - که انسانی خون‌آشام بود - نزد امام اعزام کرد و به او گفت: به سوی حسین برو و از او پرس به چه انگیزه‌ای به این دیار آمده است؟ وی در پاسخ عبید الله گفت: این مطلب را از او می‌پرسم و اگر بخواهی او را می‌کشم.  
عبید الله گفت: نمی‌خواهم او را بکشی ولی می‌خواهم تنها این موضوع را از او بررسی. آن مرد به سمت امام علیه السلام راه افتاد. وقتی ابو ثمامه صائدی او را مشاهده کرد به امام عرضه داشت: ای ابا عبد الله! خداوند شما را به سلامت بدارد! بدنهادترین انسان و بی‌پروا ترین و خون‌آشام‌ترین فرد روی زمین به سمت شما می‌آید.  
ابو ثمامه به سوی او رفت و گفت: شمشیرت را زمین بگذار.

گفت: نه به خدا سوگند! زمین نمی‌گذارم و چنین کاری از بزرگواری به دور است، من پیکری هستم، اگر سخنانم را شنیدید پیام خود را به شما رسانده‌ام و گرنه بازمی‌گردم.

ابو ثمامه گفت: من قبضه شمشیرت را می‌گیرم و شما خواسته‌ات را بگو.

گفت: نه به خدا سوگند! نمی‌گذارم آن را لمس کنی.

ابو ثمامه به او گفت: پس بگو برای چه بدین جا آمده‌ای؟ و من از ناحیه تو آن را خدمت امام عرض خواهم کرد و نمی‌گذارم به آن حضرت نزدیک شوی؛ زیرا تو فاجری.

راوی می‌گوید: آن دو یکدیگر را ناسزا گفتند و سپس کثیر بازگشت و ماجرا را به

(۱). ارشاد: ۴۶/۲؛ اخبار الطوال: ۲۳۸.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۵۱

عمر سعد اطلاع داد. عمر سعد این بار «قره بن قیس تمیمی حنظلی» را به جای او فرستاد و وی با حسین علیه السلام سخن گفت «۱».

ابو مخنف راویت کرده: روز عاشورا وقتی ابو ثمامه ملاحظه کرد خورشید به وسط آسمان رسیده و جنگ همچنان ادامه دارد، به امام حسین علیه السلام عرضه داشت:

ای ابا عبد الله! جانم فدایت! مشاهده می‌کنم که دشمن به تو نزدیک شده، به خدا سوگند! اگر خدا بخواهد، دوست دارم پیش مرگت شوم و علاقه دارم زمانی به دیدار خدای خویش نایل شوم نمازی را که وقت آن فرا رسیده با تو خوانده باشم.

امام حسین علیه السلام سرش را بالا گرفت و سپس به او فرمود: «ذکرت الصلاة جعلک الله من المصلین الذاکرین، نعم! هذا اول وقتها».

«نماز را به یاد آوردی، خداوند تو را از نماز گزاران و تسبیح کنندگان قرار دهد، آری! اکنون اول وقت نماز است.»  
سپس فرمود: «سلوهم أن یکفوا عنا حتی نصلی».

«از دشمن درخواست کنید به ما مهلت دهند تا نماز بگزاریم».

از دشمن درخواست مهلت کردند. حصین بن تمیم گفت: نماز شما پذیرفته نیست و حیب به او پاسخی داد که در بیان حالات وی سخنانش را یاد آور شدیم «۲».

راوی می‌گوید: ابو ثمامه پس از اقامه نماز، به حسین علیه السلام عرضه داشت: ای ابا عبد الله! تصمیم گرفته‌ام به یارانم بیوندم و برایم ناخوشایند است که پس از شما زنده بمانم و تنهایی و بی‌کسی و کشته شدن شما را ببینم.

امام علیه السلام به او فرمود: «تقدم فإننا لاحقون بک عن ساعه».

«می‌توانی به میدان بروی، لحظاتی دیگر ما نیز به تو خواهیم پیوست».

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۱؛ ارشاد: ۲/ ۸۵.

(۲). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۶.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۵۲

ابو ثمامه به میدان تاخت و مبارزه کرد تا در اثر جراحات زیاد، بدنش به ضعف گرایید و قیس بن عبد الله صائدی؛ پسر عمویش که با وی دشمنی داشت، او را به شهادت رساند، این حادثه پس از شهادت حُرّ اتفاق افتاد.

### بریر بن خضیر همدانی مشرقی

وی، مردی از تابعین و انسانی زاهد و پارسا و قاری قرآن و استاد قاریان و از یاران امیر المؤمنین علیه السلام و از بزرگان همدانیان کوفه و دایی ابو اسحاق همدانی سبعی به شمار می‌آمد «۱».

سیره‌نگاران می‌گویند: وقتی بریر از ماجرای حرکت امام حسین علیه السلام اطلاع حاصل کرد، از کوفه رهسپار مکه گردید تا بدان حضرت بیوندد و از مکه به همراهی امام علیه السلام به کربلا آمد و در آنجا به شهادت رسید.

سروی گفته است: زمانی که حُرّ امام حسین علیه السلام را در تنگنا قرار داد، حضرت یاران خویش را گرد آورد و برای آنان خطابه‌ای ایراد کرد که در آن فرمود: «اما بعد:

فإنّ الدنيا قد تعیّرت ...» «۲»

مسلم و نافع بپاخاسته و سخنانی گفتند که در شرح حال آنان گذشت. سپس بریر بپا خاست و عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، خداوند بر ما منت نهاده که در رکاب شما بجنگیم و در راه دفاع از تو اعضای بدنمان قطعه‌قطعه شود، تا جدّت روز قیامت ما را شفاعت نماید. مردمی که فرزند دختر پیامبرشان را به قتل رسانند، روی رستگاری نخواهند دید، وای بر

آن‌ها! چگونه خدا را ملاقات خواهند کرد، اف بر آنان! آن روز که با غم و اندوه و آه و فغان به سوی آتش جهنم فرا خوانده می‌شوند.

(۱). به شرح حال او در تهذیب الکمال: ۱۰۲/۲۲، شماره ۴۴۰۰ مراجعه شود.

(۲). ر. ک: تاریخ طبری: ۳/۳۰۷.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۵۳

ابو مخنف می‌گوید: روز نهم محرم، امام حسین علیه السّلام دستور داد برایش خیمه‌ای سرپا کردند، سپس ظرفی بزرگ از نوره آمیخته به مشک برای نظافت درخواست نمود، عبد الرحمن بن عبد ربّه و بریر شانه به شانه بر در خیمه ایستاده و منتظر بودند پس از امام حسین علیه السّلام نوبت آن‌ها فرا رسد، بریر با عبد الرحمن مزاح می‌کرد و او را می‌خنداند، عبد الرحمن گفت: دست از سر ما بردار به خدا حالا وقت بیهوده گویی نیست.

بریر گفت: به خدا سوگند! اطرافیان من می‌دانند من نه در جوانی و نه در پیری، هیچ‌گاه بیهوده نگفته‌ام، ولی به خدا سوگند! از آن چه به دیدار آن خواهم شتافت، شادمانم. به خدا! فاصله میان ما و حورالعین این است که بر دشمنان حمله کنیم و آنان با شمشیرهای خود بر ما یورش ببرند، ای کاش! هم اکنون چنین چیزی اتفاق می‌افتاد «۱».

همچنین به گفته ابو مخنف: ضحاک بن قیس مشرفی - همان کسی که با امام حسین علیه السّلام بیعت کرد مشروط به اینکه تا زمانی یاران امام علیه السّلام از آن حضرت پشتیبانی کنند، وی نیز از امام حمایت نماید و گرنه بیعت از او برداشته شود - روایت کرده است که: شب عاشورا خوابیدیم، امام حسین علیه السّلام و یارانش تمام شب را بیدار مانده، به نماز و استغفار و دعا پرداختند و تضرع و زاری می‌کردند. چند سوار از نگهبانان دشمن که مراقب ما بودند از کنارمان گذشتند و امام علیه السّلام این آیات را تلاوت می‌کرد:

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَلِّى لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ \* مَا كَانَ لِلَّهِ لِيُدْرَأَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ «۲».

(۱). طبری، تاریخ: ۳/۳۱۸ (با اندکی تفاوت)؛ کامل: ۴/۶۰.

(۲). آل عمران/ ۱۷۸-۱۷۹.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۵۴

«آنان که کفر ورزیده‌اند تصور نکنند اگر به آن‌ها مهلت می‌دهیم، به سود آنان است، بلکه آن‌ها را مهلت می‌دهیم تا بر گناهانشان افزوده شود و عذاب دردناکی در انتظارشان خواهد بود. چنین نبود که خداوند مؤمنان را به همان‌گونه که شما هستید، وانهد مگر آن که ناپاک را از پاک جدا سازد».

یکی از آن سواران «۱»، آیه را شنید و گفت: به خدای کعبه سوگند! پاکان ماییم و از شما جدا شده‌ایم. ضحاک بن قیس می‌گوید: او را شناختم و به بریر گفتم: این مرد را می‌شناسی؟  
گفت: خیر.

گفتم: ابو حریث «۲» عبد الله بن شهر سبّعی؛ فردی بذله‌گو و بیهوده سراسر، سعید بن قیس همدانی در ارتباط با جنایتی که وی مرتکب شده بود، او را به زندان افکنده بود. بریر او را شناخت و به او گفت: تو کیستی، خداوند هرگز تو را در جمع پاکان به شمار نیاورد؟!  
گفت: خیر.

مرد به بریر گفت: تو کیستی؟

گفت: من بریرم.

گفت: پناه بر خدا ای بریر! گفتن این سخن بر من دشوار است، به خدا سوگند! تو به هلاکت رسیده‌ای.

بریر به او گفت: آیا تو با این گناهان بزرگت نمی‌خواهی به درگاه خدا توبه کنی؟! به خدا! پاکان ماییم و پلیدان شما.

آن مرد گفت: به خدا سوگند! من نیز با تو بر این سخن گواهم.

بریر گفت: وای بر تو! آیا شناخت تو سودی به حالت ندارد؟!

مرد گفت: فدایت شوم! چه کسی یزید بن عذره عنزی را که اکنون با من است

(۱). در ارشاد: ۹۵/۲ آمده: مردی از آن سواران که «عبد الله بن سمیر» نامیده می‌شد، آیه را شنید.

(۲). در نسخه اصلی، «ابو جرب» است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۵۵

منصرف می‌کند؟

بریر گفت: خدا عقلت را از دستت بگیرد، هر چه کنی بازهم نادانی.

راوی می‌گوید: سپس از پیش ما رفت.

به نقل برخی تاریخ‌نگاران: زمانی که تشنگی ابا عبد الله الحسین علیه السلام به اوج خود رسید، بریر از آن حضرت اجازه خواست با مردم سخن بگوید، حضرت به او رخصت فرمود. بریر نزدیک سپاه دشمن آمد و فریاد زد: مردم! خداوند، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق مژده دهنده و بیم‌آور برانگیخت که با اذن خدا مردم را به سوی حق فراخواند و مشعلی فروزان فرا راه آنان بود، اکنون آب فرات را ملاحظه کنید که سگ و خوک بیابان از آن استفاده می‌کنند ولی همین آب را به روی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسته‌اید، آیا پاداش محمد همین است؟

در پاسخ گفتند: بریر زیاد سخن می‌گویی، بس کن، به خدا سوگند! حسین نیز مانند کسی که قبل از او وجود داشته [منظورشان عثمان بود] همچنان تشنه خواهد ماند. امام علیه السلام به بریر فرمود: با اینان سخن مگو. و سپس خود با تکیه بر شمشیر به سوی آنان شتافت و خطابه‌ای ایراد و در آن فرمود: «انشدکم الله هل تعرفونی...؛ شما را به خدا سوگند! آیا مرا می‌شناسید»، برایشان ایراد کرد.

ابو مخنف از عقیف بن زهیر بن ابو الأخنس روایت کرده که گفت: یزید بن معقل از تیره بنی عمیره بن ربیع، از سپاه خارج شد و گفت: ای بریر بن خضیر! رفتار خدا را با خویشتن چگونه ارزیابی می‌کنی؟

گفت: به خدا سوگند! او همواره برای من خیر و برای تو شرّ به ارمغان آورده است.

گفت: دروغ می‌گویی و قبلا- دروغگو نبودی، آیا به یاد داری من در محله بنی دودان «۱» با تو قدم می‌زدم و تو می‌گفتی: عثمان چنین و چنان است و معاویه گمراه

(۱). در نسخه اصلی «لوازن» آمده است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۵۶

و گمراه‌گر است و علی بن ابی طالب پیشوای حق و هدایت به شمار می‌آید؟

بریر گفت: گواهی می‌دهم که اعتقاد و گفته‌ام همین است.

یزید بن معقل گفت: گواهی می‌دهم که تو گمراهی.

بریر در پاسخ گفت: آیا حاضری با تو مباحله کنم و از خدا بخواهیم شخص دروغگو را لعنت نماید و آن کسی که بر حق است فرد غیر حق را به قتل برساند و سپس برای مبارزه با تو به میدان آیم؟

راوی می‌گوید: هر دو از سپاه خارج شده و برای مباحله به پیشگاه خدا دست به دعا برداشتند و از او خواستند دروغگو را لعنت کند و کسی که بر حق است، فرد غیر حق را به قتل برساند و آن‌گاه هر یک برای مبارزه با دیگری از لشکرگاه خارج شدند، دو ضربت میان آنان رد و بدل شد، یزید ضربت خفیفی بر بریر وارد ساخت بی‌آنکه بدو زبانی برساند و بریر چنان ضربه‌ای بر او نواخت که کلاه‌خود وی را شکافت و به مغز او رسید و نقش بر زمین شد، گویی از بلندای کوهی بر زمین افتاد و شمشیر بریر همچنان در سر او قرار داشت، راوی می‌گوید: گویی می‌بینم که بریر شمشیر را حرکت می‌داد تا آن را از سر یزید خارج سازد و می‌گفت:

أنا بریر و أبی خضیر و کلّ خیر فله بریر سپس بریر در برابر سپاه قرار گرفت و رضی بن منقذ عبدی بر بریر حمله‌ور و با او دست به گریبان شد و لحظاتی با یکدیگر درگیر بودند، بریر او را به زمین افکند و بر سینه‌اش نشست، رضی بن منقذ بر یاران خود بانگ زد و گفت: رزمجویان و مدافعان کجایند؟

کعب بن جابر عمرو ازدی بر بریر حمله برد. به کعب گفتم: این شخص، همان بریر بن خضیر قاری قرآن است که در مسجد به ما قرآن می‌آموخت! ولی او با نیزه به

سَلْحَشُورَانِ طُف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۱۵۷

او حمله کرد و آن را بر پشت او فرو برد، بریر با احساس سوزش نیزه در پشتش، خود را روی رضی انداخت و بینی او را به شدت گاز گرفت و قطعه‌ای از آن را جدا کرد، کعب، نیزه را در پشت بریر فرو برد و نوک نیزه در پشت بریر پنهان شد و وی را از روی بدن رضی به کناری انداخت و سپس با شمشیر بر او ضربه‌ای وارد ساخت تا اینکه به فیض شهادت نایل گردید، گویی می‌نگرم که رضی پیاخاست و خاک‌ها را از بدن خود پاک می‌کرد و دستش را بر بینی خود گذاشته بود و می‌گفت: ای برادر ازدی! نعمتی به من دادی که هرگز آن را فراموش نخواهم کرد.

زمانی که کعب از میدان بازگشت، خواهرش «۱» «نوار» دختر جابر به او گفت:

دشمن را بر ضدّ پسر فاطمه یاری کردی و بزرگ قاریان را کشتی و جنایت بزرگی مرتکب شدی، به خدا! هرگز با تو سخن نخواهم گفت. کعب در این زمینه در پاسخ خواهرش گفته است:

سَلِي تَخْبِرِي عَنِّي وَ أَنْتِ ذَمِيمَةٌ غَدَاءُ حَسِينِ وَ الرَّمَاحُ شَوَارِعُ  
أَلَمْ آتِ أَقْصَى مَا كَرِهْتَ وَ لَمْ يَخْلُ عَلَيَّ غَدَاءُ الرُّوعِ مَا أَنَا صَانِعُ  
مَعِيَ يَزْنِي وَ لَمْ تَخْنِ كَعُوبَهُ وَ أَيْضُ مَخْشُوبُ الْغَرَارِيْنِ قَاطِعُ  
فَجَزَدْتَهُ فِي عَصَبَةٍ لَيْسَ دِيْنَهُمْ بَدِينِي وَ إِنِّي بَابِنِ حَرْبِ لِقَاعِ  
وَ لَمْ تَرِ عَيْنِي مِثْلَهُمْ فِي زَمَانِهِمْ وَ لَا قَبْلَهُمْ فِي النَّاسِ إِذْ أَنَا يَافِعُ  
أَشَدُّ قَرَاعًا بِالسُّيُوفِ لَدَى الْوَعْيِ أَلَا كُلُّ مَنْ يَحْمِي الذَّمَّارَ مَقَارِعُ  
وَ قَدْ صَبَرُوا لِلطَّعْنِ وَ الضَّرْبِ حَسْرًا وَ قَدْ نَازَلُوا لَوْ أَنَّ ذَلِكَ نَافِعُ  
فَأَبْلَغُ عَيْدِ اللَّهِ إِمَّا لَقِيْتَهُ بِأَنِّي مَطِيْعٌ لِلْخَلِيفَةِ سَامِعُ

(۱). در کامل: ۶۷/۴ به جای خواهرش، «همسرش» آمده است.

سَلْحَشُورَانِ طُف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۱۵۸. قتلت بریرا ثم حملت نعمه أبا منقذ لما دعا من يماصع؟ یعنی: خواهر! از این امر پرس

و بخواه که آگاه و خبردار شوی، با سرزنشی که داری، آن بامداد ناگوار حسین که نیزه‌ها برافراشته شده بود. آیا کاری را که سرانجام، از آن کراحت داشتم به وقوع پیوست؟ تصور نمی‌شد که در صبحگاه جنگ پروحشت، این کاره باشم. ولی نیزه‌ای که بند بندش سخت و محکم بود، با خود همراه داشتم و خطا نمی‌رفت و از شمشیری با تیغه درخشان و صیقلی و دم برنده برخوردار بودم. من نیز آن را برهنه کردم به جان آن دسته از غیرتمندانی که دین‌شان غیر دین و آیین من بود. چشمم مانند آنان را میان مردم ندیده بود، نه در زمانشان و نه در روزگار گذشته. از آن زمان که جوان بودم تا کنون، به هنگام نبرد، شدیدترین مردان جنگی بودند، در شمشیر زدن با قدرت هر چه بیشتر، شمشیری می‌زدند، آری! هر کس حامی و پناهگاه شد، شمشیر زن خواهد شد. براستی در برابر سر نیزه و شمشیر برهنه، پایداری کرد و حقا در به خاک انداختن سواره و پیاده کوشید، اگر چه سودی نداشت. اگر عیب اللّه را ملاقات کردید، پیام مرا به او برسان که من برای خلیفه مردی مطیع و شنوا بودم. بریر را کشتم و در آن هیاهو که ابو منقذ فریاد می‌زد: حمایت کنندگان کجایند، نعمتی از او دریافت کردم.

راوی می‌گوید: خبر اشعار کعب، به رضی بن منقذ رسید و او در پاسخ وی گفت:

فلو شاء ربی ما شهدت قتالهم ولا جعل النعماء عند ابن جابر

لقد كان ذاك اليوم عارا و سبّه تعيره الأبناء بعد المعاشر

فيا ليت أني كنت من قبل قتله و يوم حسين كنت في رمس قابر «۱»

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۲۳ (با اندک تفاوتی در نقل) در مجمع الشعراء: ۳۴۵ گفته است: کعب بن جابر عبدی در اردوگاه عیب اللّه بن زیاد، شاهد شهادت حسین بن علی علیه السلام بود و گفت: «سلی تخبری عتی...».

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۵۹

یعنی: اگر پروردگارم خواسته بود، من حاضر به جنگ با آنان نمی‌شدم، آن نعمت، نزد ابن جابر به یادگار نمی‌ماند. براستی، آن روز، لکه ننگی بود و ناسزا در پی داشت و فرزندان و نوادگان در دوران‌های بعد، آن را مورد نکوهش قرار می‌دهند. ای کاش! من پیش از کشتن بریر و قبل از آن روز ناگوار حسین، زیر خاک قبر پوسیده بودم. و خود درباره بریر گفته‌ام:

جزی اللّه ربّ العالمین مباحلا عن الدین کیما ینهج الحق طالبه

و أزره من همدان یلقى بنفسه علی الجمع حیث الجمع تخشی مواکبه

ابّر علی الصید الکماء بموقف مناهجه مسدوده و مذاهبه

إلی أن قضی فی اللّه یعلم رمحه بصدق توخیه و یشهد قاضیه

فقل لصریع قام من غیر مارن عذرتک إنّ اللیث تدمی مخالفه یعنی: پروردگار جهان، آن شخص مباحله کننده در راه دین را پاداش خیر دهد که حق جویانه عمل کرد. چهره درخشانی از همدان، خود را به قلب لشکر زد، لشکر انبوهی که هولناک به نظر می‌رسید. بر قهرمانان حمله برد و راه‌ها را بر آن‌ها بست تا اینکه در راه خدا به شهادت رسید.

نیزه و شمشیر او گواهند که وی حق هر دو را ادا کرد. به آن کسی که روی زمین افتاد (کعب بن جابر) بگو: اگر بدون بینی بلند شدی معذوری چرا که بریر به سان شیر، پنجه‌هایش خونین بود.

**عابس بن ابو شیبب ساکری «۱»**

وی، عابس بن ابو شیبب بن ساکر بن ربیعۀ بن مالک بن صعّب بن معاویۀ بن کثیر بن مالک بن جشم بن حاشد همدانی ساکری



است. بنی شاکر، تیره‌ای از همدانیان

(۱). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۳، شماره ۱۰۱۹ وی را از یاران امام حسین علیه السلام شمرده است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۶۰

بودند. عابس از شخصیت‌های شیعه، بزرگ قبیله خویش و انسانی دلیر، سخور، پارسا و شب‌زنده‌دار بوده است.

تیره بنی شاکر از ارادتمندان خالص ولایت امیر المؤمنین علیه السلام به شمار می‌آمدند.

آن حضرت در روز صفین در حق آنان می‌فرمود: «لو تَمَّتْ عَدَّتْهُمْ أَلْفَا لَعَبَدَ اللَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ».

«اگر تعداد آنان به هزار تن می‌رسید، خداوند آن‌گونه که شایسته است پرستیده می‌شد».

مردم این قبیله از دلاور مردان و جنگاوران عرب تلقی می‌شدند و «فتیان الصباح» لقب گرفته بودند. آنان در منطقه حضور تیره وادعه

از همدانیان می‌زیستند، از این رو، به این قبیله «فتیان الصباح» و به عابس، «شاکری و وادعی» گفته شده است.

ابو جعفر طبری می‌گوید: مسلم بن عقیل که وارد کوفه شد، شیعیان در خانه مختار پیرامونش گرد آمدند، وی نامه امام حسین علیه

السلام را برای مردم قرائت کرد، آنان به گریه افتادند، عابس بن ابو شیبب پیاخاست و حمد و ثنای خدا را به جا آورد و سپس اظهار

داشت: اما بعد: [ای مسلم] من از مردم برایت نمی‌گویم؛ زیرا نمی‌دانم چه در دل آن‌ها می‌گذرد و قصد چه نیرنگی درباره‌ات

دارند، ولی به خدا سوگند! از آمادگی خودم برایت عرضه می‌دارم: به خدا! اگر مرا فرا بخوانید، دعوت شما را اجابت می‌کنم و در

کنار شما با دشمنانتان می‌جنگم و با شمشیرم در راه‌تان مبارزه می‌کنم تا به دیدار خدای خود بشتابم و جز پاداش الهی، چشم‌داشتی

ندارم «۱».

حبیب پیاخاست و در پاسخ عابس، مطالبی را که قبلاً در بیان شرح حال وی آوردیم، عنوان نمود. همچنین طبری آورده است: وقتی

مردم با حضرت مسلم علیه السلام بیعت کردند و او از خانه مختار به خانه هانی بن عروه منتقل گردید، نامه‌ای بدین

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۷۹.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۶۱

مضمون خدمت امام حسین علیه السلام فرستاد: «أما بعد: پیشرو کاروان هیچ‌گاه به اهل خود دروغ نمی‌گوید، هجده هزار تن از

مردم کوفه با من بیعت کرده‌اند، هرگاه نامه‌ام خدمت شما رسید، شتابان رهسپار این دیار شوید؛ زیرا همه مردم با شما هستند و به

خاندان معاویه تمایلی ندارند «۱» و آن را توسط عابس نزد حضرت فرستاد که غلامش شوذب نیز وی را در این سفر همراهی

می‌کرد.

ابو مخنف روایت کرده: روز عاشورا، آن‌گاه که جنگ درگیر شد و برخی از یاران حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، عابس

شاکری به اتفاق شوذب در آنجا حضور یافت و به شوذب گفت: شوذب! چه تصمیم گرفتی؟

گفت: چه تصمیمی؟! [معلوم است] در کنار شما در راه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌جنگم تا کشته شوم.

عباس گفت: غیر از این از تو انتظاری نداشتم، اکنون در مقابل ابا عبد الله علیه السلام به میدان بشتاب تا همان‌گونه که دیگر

یارانش را نزد خدا ذخیره نهاده، تو را نیز ذخیره قرار دهد و من نیز تو را نزد خدا ذخیره نهم، اگر هم اکنون یآوری داشتم که نسبت

به او سزاوارتر از تو بودم و در برابر من به میدان می‌رفت تا او را نزد خدا ذخیره بنهم، مرا شادمان می‌ساخت؛ زیرا امروز روزی است

که در آن باید به هر نحو ممکن در پی اجر و پاداش باشیم، چرا که از امروز به بعد عملی در کار نیست، بلکه روز حسابرسی است

«۲».



به گفته مؤلف: مانند این سخن را عباس بن علی در آن روز به برادران خویش گفت و فرمود: به پیش بروید؛ چون فرزندی ندارید، شما را نزد خدا ذخیره می‌نهم؛ یعنی با شهادت‌تان نسل شما قطع می‌شود و من در پیشگاه خدا مصیبتم بیشتر و پاداشم

(۱). طبری، تاریخ: ۳ / ۲۹۰.

(۲). همان: ۳ / ۳۲۹.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۶۲

افزون تر می‌شود.

برخی تاریخ‌نگاران از این سخن چنین برداشت کرده‌اند که: ابو الفضل علیه السلام با این سخن خواست بگوید: میراث شما را به فرزندان خویش اختصاص خواهم داد که این برداشتی غلط بوده و مقام و منزلت عباس علیه السلام فراتر از این گونه مسائل بوده است.

همچنین ابو مخنف روایت کرده و گفته است: عابس پس از سخنی که به شوذب گفت، حضور امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و سلام کرد و اظهار داشت: ای ابا عبد الله! روی زمین هیچ یک از خویشان دور و نزدیکم نزد من عزیزتر و محبوب‌تر از شما نیست و اگر قادر بودم جفا و ستم و کشته شدن را با چیزی عزیزتر از جان و خونم، از وجود مبارکت دور کنم، قطعاً این کار را انجام می‌دادم، سلام و درود بر تو ای ابا عبد الله! گواهی می‌دهم که راه هدایت شما و پدر بزرگوارت را می‌پویم و سپس با شمشیر برهنه به سمت دشمن رفت و با وجود ضربتی که بر پیشانی‌اش وارد شده بود، مبارز طلبید «۱».

ابو مخنف از ربیع بن تمیم همدانی روایت کرده گفت: هنگامی که دیدم عابس به سمت من می‌آید، او را شناختم و قبلاً در جنگ و نبردها وی را دیده بودم، او دلاورترین مردم به شمار می‌آمد. فریاد زد: مردم! این مرد، شیر شیران و پسر ابو شیب است، هیچ یک از شما برای مبارزه با او بیرون نروید و عابس صدا می‌زد:

آیا هم‌وردی نیست، آیا هم‌وردی نیست؟ هیچ کس به سمت او نیامد.

عمر سعد فریاد زد: وای بر شما! او را سنگباران کنید و بدینسان سنگ‌ها از هر سو بر بدنش باریدن گرفت. وقتی عابس این وضعیت را دید، زره و کلاه خود خویش را پشت سر افکند و سپس بر سپاه دشمن حمله‌ور شد. به خدا سوگند!

(۱). طبری، تاریخ: ۳ / ۳۲۹.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۶۳

دیدم که وی بیش از دو بیست تن از سپاه دشمن را دنبال می‌کرد تا آنکه از اطراف، وی را به محاصره در آوردند و به شهادت رساندند و سر از بدنش جدا کردند. سر او را در دست چند تن دیدم که هر یک ادعای کشتن وی را داشتند. همگی نزد عمر سعد آمدند. وی گفت: با هم مشاجره نکنید، یک تن او را نکشته همه شما در کشتن او سهیم بوده‌اید و با این سخن، آنان را پراکنده ساخت «۱».

### شوذب بن عبد الله همدانی شاکری

وی، از شخصیت‌ها و بزرگان شیعه و از معدود دلیران جنگاور به شمار می‌آمد و حافظ و حامل احادیث امیر المؤمنین «۲» علیه السلام بود.

صاحب حدائق الوردیه می‌گوید: شوذب برای پاسخ به پرسش‌های شیعیان در مسجد، جلوس می‌کرد و آنان برای دریافت حدیث،

نزد وی می آمدند و میان آنان شخصیتی بزرگ تلقی می شد «۳».

ابو مخنف می گوید: شوذب پس از ورود مسلم به کوفه برای رساندن نامه مسلم و دعوت نامه‌های مردم کوفه به امام حسین علیه السلام مولای خود عابس را از کوفه تا مکه همراهی کرد و با امام علیه السلام ماند تا به کربلا آمد و زمانی که جنگ در گرفت، ابتدا به نبرد پرداخت و سپس عابس او را خواست و تصمیمش را جویا شد و او همان گونه که یادآور شدیم، حقیقت را بازگو کرد و به میدان شتافت و قهرمانانه جنگید و به فیض شهادت رسید. رضوان الله علیه «۴».

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۹.

(۲). شیخ طوسی در رجال خود: ۱۰۱، شماره ۹۹۳ او را از یاران امام حسین علیه السلام شمرده است.

(۳). حدائق الوردیه: ۱۲۲.

(۴). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۹. شیخ مفید می گوید: پس از او شوذب آزادشده شاکر به میدان تاخت و عرضه داشت: «السلام علیک یا ابا عبد الله و رحمه الله و برکاته، استودعک الله و أسترعیک»، سپس به نبرد پرداخت تا به شهادت رسید. سلحشوران طف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۱۶۴

### حَنْظَلَةُ بْنُ اسْعَدِ شِبَامِي «۱»

او حَنْظَلَةُ بْنُ اسْعَدِ بْنِ شِبَامِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ اسْعَدِ بْنِ حَاشِدِ بْنِ هَمْدَانَ هَمْدَانِي شِبَامِي است. بنی شبام، تیره‌ای از قبیله همدان را تشکیل می‌داده است.

حَنْظَلَةُ بْنُ اسْعَدِ شِبَامِي یکی از شخصیت‌های بزرگ شیعه، سخنوری توانا، فردی دلاور و قاری قرآن به شمار می‌آمد. وی پسری به نام «علی» داشت که در تاریخ از او یاد شده است.

به گفته ابو مخنف: زمانی که حسین علیه السلام وارد سرزمین کربلا شد، حَنْظَلَةُ حُدْمَتِ آن بزرگوار رسید و امام قبل از درگیری، نامه‌ای را توسط وی به عمر سعد فرستاد.

روز دهم حضور امام شرفیاب شد و از او اجازه میدان خواست، در مقابل حضرت، به میدان نبرد رفت و فریاد زد: «يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَخْزَابِ\* مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ\* وَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ\* يَوْمَ تُولُونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ «۲»».

«مردم! من بر شما از سرنوشتی مانند سرنوشت اقوام پیشین، بیمناکم و از عادت‌ی مانند عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان آمدند، می‌ترسم و خداوند جور و ستمی بر بندگانش نمی‌خواهد. مردم! من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را صدا می‌زنند بیمناکم، روزی که روی می‌گردانید و گریزانید، ولی هیچ پناه گاهی در برابر عذاب خدا برایتان وجود ندارد و خداوند هر کس را گمراه سازد، از هدایت کننده‌ای برخوردار نیست».

مردم! حسین را نکشید که: فَيَسْحِطْكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ أَفْتَرَى.

(۱). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۰، شماره ۹۷۷ او را از یاران امام حسین علیه السلام شمرده است. وی منسوب به «شبام» است و در برخی کتب به اشتباه «شامی»، منسوب به شام آمده است.

(۲). غافر / ۳۰-۳۳.

سلحشوران طف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۱۶۵

«خداوند شما را با عذابی نابود می‌سازد و هر کس (به خدا) دروغ و افترا ببندد، مأیوس و نومید خواهد شد».

امام حسین علیه السلام فرمود: «یا بن أسعد إنهم قد استوجبوا العذاب حين ردوا عليك ما دعوتهم إليه من الحق، و نهضوا إليك ليستيحوك و أصحابك، فكيف بهم الآن و قد قتلوا إخوانك الصالحين».

«ای پسر اسعد! آنگاه که این مردم را دعوت به حق کردی و سختی را پذیرا نشدند، در حقیقت مستوجب عذاب الهی گشتند و کمر قتل تو و یارانت را بسته‌اند، تا چه رسد به این که برادران شایسته شما را به شهادت رسانده‌اند».

عرض کرد: فدایت شوم. آنچه فرمودید صحیح است! آیا اکنون وقت آن نرسیده به دیدار پروردگار خویش بشتابم و به برادران خویش پیوندم؟

حضرت فرمود: «رح إلى خير من الدنيا و ما فيها و الی ملک لا یبلی».

«به سوی خیر دنیا و آنچه در آن است و ملک جاودان، رهسپار شو».

حفظه عرضه داشت: درود بر تو ای ابا عبد الله! صلوات و درود خدا بر تو و خاندانت، خداوند میان ما و شما در بهشت آشنایی حاصل فرماید.

امام علیه السلام فرمود «آمین، آمین» و سپس حفظه شمشیر کشید و بر دشمن پیش تاخت، تا اینکه وی را به محاصره در آورده و در میدان کارزار به شهادت رساندند، رضوان الله علیه «۱».

### عبد الرحمن ارحبی

وی، عبد الرحمن بن عبد الله بن کدن بن ارحب بن دعام بن مالک بن معاویه بن صععب بن رومان بن بکیر همدانی ارحبی است. بنی ارحب تیره‌ای از قبیله همدانیان‌اند، عبد الرحمن، شخصیتی بارز، دلیر و بی‌باک بوده و یکی از تابعین به

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۹؛ کامل: ۴/ ۷۲؛ ارشاد: ۲/ ۱۰۵؛ لهوف: ۱۴۴.

سلاحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۶۶

شمار می‌آمده است.

سیره‌نویسان گفته‌اند: کوفیان، عبد الرحمن را به اتفاق قیس بن مسهر به مکه نزد امام حسین علیه السلام اعزام کردند. این دو تن نزدیک به پنجاه و سه «۱» نامه با خود داشتند که هر نامه متعلق به گروهی بود و دومین پیک‌های اعزامی به شمار می‌آمدند؛ زیرا اعزام عبد الله بن سبع و عبد الله بن وال در مرحله نخست و اعزام قیس و عبد الرحمن، مرحله دوم و اعزام سعید بن عبد الله حنفی و هانی بن هانی سبعی، سومین گروه اعزامی به شمار می‌رفت.

راوی می‌گوید: عبد الرحمن شب دوازدهم رمضان وارد مکه شد و در آنجا با سایر فرستادگان، دیدار نمود.

به نقل ابو مخنف: هنگامی که امام حسین علیه السلام مسلم را خواست و او را قبل از خود به کوفه اعزام نمود، قیس و عبد الرحمن و عماره بن عبید «۲» سلولی را نیز با وی همراه ساخت، بدین ترتیب، عبد الرحمن در زمره یکی از نیروهای اعزامی قرار داشت که بعداً خدمت امام علیه السلام بازگشت و در شمار یاران آن حضرت در آمد، تا روز دهم محرم فرا رسید، عبد الرحمن با مشاهده آن صحنه از امام علیه السلام اجازه میدان خواست، حضرت بدو رخصت داد، وی در حالی که این رجز را می‌خواند، شمشیر میان سپاه دشمن گذاشت:

صبرا علی الأسیاف و الأستة صبرا علیها لدخول الجنة یعنی: در برابر شمشیرها و نیزه‌ها صبر و شکیبایی خواهم کرد، صبری در مقابل آنها برای ورود به بهشت.

سپس همواره مبارزه می‌کرد تا به فیض شهادت نایل آمد، رضوان الله علیه.

(۱). اخبار الطوال: ۲۲۹.

(۲). همان.

سلاحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۶۷

### سیف بن حارث بن سریع بن جابر همدانی جابری و پسر عموی مالک بن عبد الله

بنی جابر، تیره‌ای از همدانیان تشکیل می‌دادند. سیف و مالک جابری پسر عمو و برادران مادری یکدیگر بوده‌اند. این دو بزرگوار به اتفاق شیب غلامشان خدمت امام حسین علیه السلام رسیده و به سپاه حضرت وارد و به او پیوستند. گفته‌اند: این دو در روز دهم محرم زمانی که بی‌کسی و تنهایی امام حسین علیه السلام را دیدند، گریه کنان حضور وی رسیدند. امام علیه السلام به آنها فرمود: «أی ابنی أحوی ما بیکیکما؟ فوالله إنی لأرجو أن تکونا بعد ساعة قریری العین». «ای پسران برادرم! چرا گریه می‌کنید؟ به خدا سوگند! آرزومندم لحظاتی دیگر چشم‌تان روشن گردد». عرض کردند: خداوند جانمان را فدایت کند! نه، به خدا سوگند! ما برای خود گریه نمی‌کنیم، گریه ما بدین جهت است که شما را در محاصره دشمن می‌بینیم و بیش از جان خود چیزی برای دفاع از شما در دست نداریم. حضرت فرمود: «جزا کما الله یا ابنی أحوی عن وجد کما من ذلک و مواساتکما إیای أحسن جزاء المتّقین» (۱). «برادرزادگانم! خداوند در مورد اظهار علاقه و همراهی شما با من، بهترین پاداش پرهیزکاران را به شما عنایت فرماید». ابو مخنف می‌گوید: این دو، با امام علیه السلام در گفتگو بودند که حنظل بن اسعد پیش تاخت و به پند و موعظه سپاهیان دشمن پرداخت. او پس از پند و موعظه بر دشمن یورش برد و با همان کیفیتی که قبلاً یاد آور شدیم، به درجه شهادت رسید. سپس سیف و مالک برای رفتن به میدان بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند، متوجه ابا عبد الله علیه السلام شده و عرضه داشتند: السلام علیک یا بن رسول الله! و امام علیه السلام

(۱). کامل: ۷۲ / ۴.

سلاحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۶۸

فرمود: «و علیکما السلام و رحمۃ الله و برکاته». سپس آن دو به اتفاق یکدیگر به نبرد پرداختند و یکی از آنها از پشت سر، دیگری را حمایت می‌کرد تا سرانجام به فیض شهادت نایل آمدند (۱).

### شیب، غلام حارث بن سریع همدانی جابری

این بزرگوار دلاور، مردی شجاع بود و به اتفاق سیف و مالک؛ فرزندان سریع به کربلا آمد. ابن شهر آشوب می‌گوید: شیب در نخستین حمله‌ای که قبل از ظهر روز دهم محرم «۲» صورت گرفت و جمعی از یاران ابا عبد الله علیه السلام در آن به شهادت رسیدند، شربت شهادت نوشید.

### عمار دالانی

وی، ابو سلامه همدانی دالانی؛ عمار بن ابو سلامه بن عبد الله بن عمران بن راس بن دالان بود و بنی دالان تیره‌ای از همدانیان را

تشکیل می‌دادند.

به گفته کلبی و ابن حجر: ابو سلامه، عمّار از صحابه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیده بوده، به شمار می‌آمده است.

ابو جعفر طبری می‌گوید: عمّار دالانی، از یاران علی علیه السلام و از مبارزانی بوده که در جنگهای [جمل، صفین و نهروان] در رکاب حضرت جنگیده است. او همان کسی است که در زمان حرکت امیر المؤمنین علیه السلام از ذی قار به بصره، از آن حضرت پرسید: ای امیر المؤمنین! هر گاه با دشمن رویا رو شدی با آنها چگونه رفتار خواهی کرد؟

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۸، به مشیر الاحزان: ۶۶ مراجعه شود.

(۲). به مستدرکات علم رجال الحدیث: ۴/ ۱۹۹ مراجعه شود، در آن آمده است که: «شیب»، از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۶۹

حضرت فرمود: «آنان را به پرستش خدا و اطاعت از او فرا می‌خوانم، اگر پذیرا نشدند، با آنان خواهم جنگید».

«ابو سلامه عرضه داشت: بنا بر این آن کس که مردم را به پرستش خدا فرا می‌خواند شکست نخواهد خورد».

ابن حجر در «إصابه» گفته است: عمّار، در سرزمین کربلا خدمت امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و در رکاب آن حضرت به درجه شهادت رسید (۱).

صاحب حدائق (۲) و سروی (۳) نقل کرده‌اند: وی (عمّار) در نخستین حمله‌ای که جمعی از یاران امام حسین علیه السلام در آن به شهادت رسیدند، به فیض شهادت نایل گشت.

### حبشی بن قیس نهمی

وی، حبشی بن قیس بن سلمه بن طریف بن ابان بن سلمه بن حارثه همدانی نهمی است و بنی نهم، تیره‌ای از قبیله همدانیان را تشکیل می‌دادند.

سلمه، جد حبشی از یاران رسول خدا علیه السلام به شمار می‌آمده و پسرش قیس اندکی، پیامبر را درک و مشاهده کرده بود و حبشی پسر قیس از جمله افرادی بوده که در سرزمین کربلا حضور یافته و در زمان آرامش قبل از جنگ، خدمت امام حسین علیه السلام شرفیاب شده است. به گفته ابن حجر: حبشی در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسید.

### ابو عمره، زیاد همدانی صائدی

وی، ابو عمره همدانی صائدی زیاد بن عریب بن حنظله بن دارم بن عبد الله بن

(۱). اصابه: ۵/ ۱۱۳.

(۲). در حدائق الوردیة: ۱۲۲ عمار بن ابو سلامه غلانی آمده است.

(۳). مناقب: ۴/ ۱۱۳.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۷۰

کعب، صائد بن شرحبیل بن شراحیل بن عمرو بن چشم بن حاشد بن خیرون بن عوف همدانی است.

بنی صائد تیره‌ای از همدانیان بوده‌اند.

به گفته طبقات نویسان: عریب پدر زیاد از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندش ابو عمره نیز اندکی حضرت را درک کرده بوده، وی دلاور مردی پارسا، و در عبادت و نیایش، شهره بوده است. صاحب «إصابة» می‌گوید: ابو عمره در کربلا حضور یافت و در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسید «۱».

ابن نما، از مهران کاهلی غلام آنان روایت کرده که گفت: من همراه امام حسین علیه السلام در کربلا حضور داشتم، مردی را دیدم که به شدت مبارزه می‌کرد و هرگاه بر عده‌ای یورش می‌برد، همه را پراکنده می‌ساخت و سپس نزد امام حسین علیه السلام بازمی‌گشت و بدان حضرت عرضه می‌داشت:

أبشر هدیة الرشد یا بن أحمدافی جنة الفردوس تعلوا صعدا یعنی: ای فرزند رسول خدا! تو را مژده باد که همه را به هدایت رهنمون گشتی و در بهشت برین در بهترین جایگاه قرار دادی.

راوی می‌گوید: پرسیدم: این فرد کیست؟ او را ابو عمره حنظلی «۲» معرفی کردند. عامر بن نهشل مردی از تیره تیم اللات بن «۳» ثعلبه، با او درگیر شد و وی را به شهادت رساند و سر او را از تن جدا ساخت. به گفته ابن نما: ابو عمره، اهل نیایش و شب‌زنده‌داری بوده است «۴».

(۱). مامقانی گفته است: وی در کربلا حضور یافت و مبارزه‌ای سخت انجام داد تا اینکه در رکاب حسین علیه السلام به شهادت رسید (تنقیح المقال: ۱/ ۴۵۶).

(۲). در نسخه اصلی، «نهشلی» آمده است.

(۳). در نسخه اصلی، «من» به جای «بن» وارد شده است.

(۴). مثیر الاحزان: ۵۷.

سلاحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۷۱

### سوار بن منعم بن حابس بن ابو عمیر بن نهم همدانی نهدی «۱»

او، از جمله کسانی بوده که قبل از آغاز نبرد، حضور امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و در نخستین حمله، به مبارزه پرداخت و زخمی شد و از اسب به زمین افتاد.

در حدائق الوردیه می‌گوید: سوار بن منعم، تا زمانی که از اسب به زیر افتاد، مبارزه نمود، او را اسیر کرده نزد عمر سعد بردند. وی خواست او را به قتل برساند، قبیله‌اش واسطه شدند، با همان جراحات نزد آنان باقی ماند و شش ماه بعد به شهادت رسید «۲».

به گفته برخی تاریخ‌نگاران: وی در اسارت ماند تا به شهادت نایل شد و وساطت نزدیکان او صرفاً برای رهایی او از کشتن صورت گرفت و عبارتی که از حضرت در زیارت ناحیه مقدسه آمده، حاکی از همین معناست؛ آنجا که فرمود:

«السلام علی الجریح المأسور، سوار بن اُبی عمیر النهمی» که می‌توان این عبارت را بر اسارت وی در همان آغاز نبرد، حمل نمود.

### عمرو بن عبد الله همدانی جندعی

بنی جندع تیره‌ای از همدانیان به شمار می‌آمدند. عمرو جندعی از جمله افرادی بود که قبل از آغاز جنگ در کربلا خدمت امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و در کنار آن حضرت ماند.

در حدائق گفته است: وی در رکاب ابا عبد الله علیه السلام مبارزه کرد و در اثر زخم کاری که از ناحیه سر بر او وارد شده بود، از

اسب به زمین افتاد و هنوز رمقی در بدن

(۱). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۱، شماره ۹۸۹، او را از یاران امام حسین علیه السلام شمرده است.

(۲). در حدائق: ۱۲۲ آمده که «سوار بن حمیر جابری» از قبیله همدان، شش ماه پس از زخمی شدن به شهادت رسید.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۷۲

داشت که مردان قبیله اش وی را از صحنه بیرون بردند و در اثر آن ضربت، یک سال تمام در بستر قرار داشت و سر انجام به شهادت رسید «۱» و عبارتی که در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده گواه بر همین معناست، آنجا که فرمود: «السَّلامُ عَلَی الْجَرِیحِ الْمَرْتِثِ عَمْرُو الْجَنْدَعِیِّ».

(۱). در همین منبع آمده است: «عمرو بن عبد الله جندعی» یک سال پس از زخم برداشتن به شهادت رسید.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۷۳

## بخش چهارم: شهدای مذحجی

### هانی بن عروه مرادی

وی، ابو یحیی مذحجی مرادی غطفی، هانی بن عروه بن نمران بن عمرو بن قعاس بن عبد یغوث بن مخدش بن حصر بن غنم بن مالک بن عوف بن متبه بن غطف بن مراد بن مذحج و مانند پدر خود عروه، یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پیری سالخورده بود. او و پدرش از شخصیت‌های بنام شیعه تلقی می‌شدند. هانی در جنگ‌های سه‌گانه امیر المؤمنین علیه السلام (جمل، صفین و نهروان) در رکاب آن حضرت حضور داشت و در روز جمل، این رجز را زمزمه می‌کرد:

یا لک حرباً حثَّها جمالها یقودها لنقصها ضلَّالها

هذا علیّ حوله أقیالها

یعنی: جنگی که سواران جمل [عایشه] آتش آن را دامن می‌زدند، و گمراهان، آن را هدایت می‌کردند و اکنون این علی است که قهرمانان جنگاور، پیرامونش را گرفته‌اند.

ابن سعد در طبقات می‌گوید: روزی که هانی به شهادت رسید، نود و چند سال از عمر شریف او می‌گذشت و برخی سن او را ۸۳ سال «۱» ذکر کرده‌اند. او با کمک

(۱). در تنقیح المقال: ۳/ ۲۸۸ به نقل از حیب السیر گفته است: هانی، روز شهادت، ۸۹ سال داشته است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۷۴

عصایی نوک فلزی راه می‌رفت و این همان عصایی بود که ابن زیاد وی را با آن کتک زد.

مسعودی در مروج الذهب روایت کرده که: هانی، بزرگ قبیله مراد و رئیس آن به شمار می‌آمد و هرگاه سوار بر مرکب می‌شد، چهار هزار تن سواره نظام زره‌پوش و هشت هزار تن پیاده در رکابش حاضر بودند و اگر هم پیمانان وی از قبیله کننده به او می‌پیوستند، تعدادشان به سی هزار سواره نظام زره‌پوش می‌رسید «۱».

مبّرد در کامل و دیگران در کتب دیگر آورده‌اند که: عروه، به اتفاق حجر بن عدی که معاویه در صدد کشتن او بود، از شهر خارج

شد و زیاد بن ابیه او را نزد معاویه وساطت کرد و هانی به کثیر بن شهاب مذحجی که در آمد خراسان را حیف و میل کرده و از آن سامان گریخته بود، پناه داد. معاویه به جستجوی وی پرداخت و او نزد هانی مخفی شد، از همین رو، معاویه با خود عهد کرد هانی را به قتل برساند.

روزی هانی وارد مجلس معاویه شد، معاویه او را نمی‌شناخت، زمانی که مردم برخاستند، هانی از جای خود حرکت نکرد، معاویه سبب قضیه را جویا شد، وی گفت: من هانی بن عروه هستم که در کنار تو قرار دارم. معاویه بدو گفت: امروز، روزی نیست که پدرت در آن، این اشعار را زمزمه می‌کرد:

ارجل جمّتی و أجزّ ذیلی و تحمی شکّتی أفق کمیت

أمشی «۲» فی سراه بنی غطیف اذا ما سامنی ضمیم آیت یعنی: موهای سرم را شانه می‌زنم و لباس بلندم را بر زمین می‌کشم و اگر کسی در مورد من قصد سوئی داشته باشد، افقی خونین مرا حمایت می‌کند. میان جنگاوران سر تا پا مسلح غطیف، گام بر می‌دارم و اگر جور و ستمی متوجه‌ام شود، زیر بار نخواهم رفت.

(۱). مروج الذهب: ۳ / ۵۹.

(۲). در نسخه اصلی همین گونه است ولی صحیح «و أمشی» است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۷۵.

هانی در پاسخ معاویه گفت: من اکنون از آن روز قدرتمندترم.

معاویه گفت: چگونه؟

هانی گفت: به واسطه اسلام.

معاویه گفت: کثیر کجاست؟

گفت: نزد من در اردوگاهت.

گفت: برخی از آنچه را حیف و میل کرده از او بستان و بخشی را به او ببخش.

طبری گفته است: وقتی معقل جاسوس ابن زیاد ماجرای شریک بن اعور و حضور مسلم را نزد هانی به عبید الله گزارش داد، ابن زیاد در پی هانی فرستاد. هانی نزد وی آمد و تصور نمی‌کرد عبید الله او را به قتل می‌رساند، بر او وارد شد و ابن زیاد [با یادآوری این ضرب المثل] بدو گفت:

«این احمق، با پای خود به استقبال مرگ آمده است».

هانی گفت: ای امیر! منظورت از این سخن چیست؟

عبید الله از ماجراهایی که در خانه وی رخ داده بود، جویا شد و او همه را انکار می‌کرد، معقل را نزدش حاضر کرد، تا چشم هانی به معقل افتاد، او را شناخت و دانست که وی جاسوس عبید الله بوده است، از این رو، به آن ماجراها اعتراف کرد و به ابن زیاد گفت: فرد مسلمانی بر من وارد شده، آیا او را از خانه‌ام بیرون کنم؟

ابن زیاد گفت: آیا در ارتباط با خدمتی که پدرم زیاد، در حق پدرت انجام داد و او را از شرّ معاویه حفظ کرد، من بر تو حقی ندارم؟

هانی گفت: چه می‌شود تو نیز بر من حقی داشته باشی و از میهمانی که بر من وارد شده در گذری؟ و من عهده‌دار می‌شوم او را از شهر بیرون کنم، ابن زیاد با تازیانه‌اش استخوان بینی هانی را شکست و فرمان داد او را به زندان بیفکنند «۱».

ابو مخنف روایت کرده: زمانی که معقل ماجرای هانی را به ابن زیاد اطلاع داد،



(۱). طبری، تاریخ: ۳ / ۲۷۵.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۷۶

وی محمد بن اشعث و اسماء بن خارجه را نزد هانی فرستاد و بدانان گفت: هانی را با آرامش خاطر نزد وی حاضر کنند. گفتند: مگر کاری انجام داده؟

گفت: خیر. این دو تن، روز جمعه، هانی را در حالی که گیسوانش را شانه زده بود، آورده و بر ابن زیاد وارد شد.

عبید الله رو به هانی کرد و گفت: آیا نمی‌دانی که پدرم همه شیعیان را بجز پدر تو، از دم تیغ گذراند و با تو نیک رفتار کرد و کتبا سفارش تو را به فرمانروای کوفه نمود؟ آیا پاداش من این است که دشمنانم را در خانه خود مخفی کنی؟! و بدین ترتیب، آنچه را شریک بن اعور از مسلم درخواست کرده و مسلم نپذیرفته بود، به هانی اطلاع داد.

هانی گفت: من چنین کاری نکرده‌ام. ابن زیاد، جاسوس خود را حاضر کرد.

وقتی هانی او را دید، ماجرا برایش روشن شد و گفت: ای امیر! قضیه همان گونه است که به تو رسیده است. حقی را که بر من داری ضایع نمی‌سازم، ما به تو و خانواده‌ات کاری نداریم و شما در امان هستید، هر کجا دوست داری برو. عبید الله روی زانو نشست و مهران بالای سر هانی ایستاده بود، عصایی با نوک فلزی در دست هانی قرار داشت که بر آن تکیه داده بود.

مهران به عبید الله گفت: چه ذلت و خواری؟ آیا این شخص (هانی) به تو و خانواده‌ات امان می‌دهد؟! عبید الله گفت: او را بگیر. مهران گیسوان دو طرف سر او را گرفت و سرش را پایین کشید. عبید الله با عصا بر صورت هانی کوبید، نوک فلزی عصا خارج شد و به دیوار بر خورد و ابن زیاد همچنان عصا را بر صورت هانی می‌زد تا بینی و پیشانی او را شکست. مردم صدای داد و فریاد آنها را شنیدند. مذحجیان دار الاماره را به

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۷۷

محاصره در آوردند. شریح قاضی نزد مردم رفت و گفت: حادثه‌ای برای هانی رخ نداده، امیر او را به زندان افکنده و وی زنده است.

مردم گفتند: اگر او را زندانی کرده باشد، مهم نیست. در این هنگام هواداران مسلم بن عقیل از راه رسیده و دار الاماره را محاصره کردند، ولی همان گونه که گذشت، عوامل عبید الله، آنها را پراکنده ساختند «۱».

هانی را تا زمان دستگیری مسلم، نزد عبید الله نگاه داشتند، سپس عبید الله هر دو را به شهادت رساند و فرمان داد جنازه‌های آنان را در بازارها روی زمین بکشند.

عبید الله بن زبیر اسدی در این باره می‌گوید:

إذا كنت لا تدرين ما الموت فانظري الي هانی بالسوق و ابن عقیل

الی بطل قد هشم السیف وجهه و آخر يهوى من طمار قتيل

تری جسدا قد غیر الموت لونه و نضح دم قد سال کلّ مسيل

أ یركب أسماء الهماليح آمناء قد طلبته مذحج بذحول

تطيف حوالیه مراد و کلهم علی رقبه من سائل و مسول یعنی: اگر نمی‌دانی مرگ چیست، به جسد هانی و مسلم بن عقیل در میان بازارها بنگر. به پهلوانی که شمشیر، چهره‌اش را در هم شکست و به آن دیگری که پیکرش از فراز قصر فرو افتاد.

پیکر بی‌سری را خواهی دید که مرگ، رنگ رخسارش را دگرگون ساخته و خون‌هایی که از بدنش چون سیل روان گشته است. آیا اسماء پسر خارجه آسوده خاطر و آزادانه بر زین اسب‌ها سوار شود با اینکه قبیله مذحج، خون‌هایی را از او خواهند. قبیله مراد،

به دور اسماء گردش کردند و مراقب و چشم به راه اویند و از یکدیگر پرسش می‌کنند و در جستجوی او هستند. هانی، روز ترویبه سال ۶۰ همراه با مسلم بن عقیل به شهادت رسید و آن‌گونه که

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۸۲.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۷۸

بیان شد، مسلم توسط بکیر بن حمران شربت شهادت نوشید و پیکر او را از بلندای دار الاماره به زیر افکند. و هانی را دست بسته به بازار گوسفندفروشان بردند که فریاد وا مدحجا! سر می‌داد و می‌گفت: امروز از مدحجیان یار و یاورى ندارم! مدحجیان کجایند به دادم برسند؟ هنگامی دید کسی او را یاری نمی‌کند، دست خود را محکم کشید و آن را گشود و گفت: آیا یک عصا و کارد و سنگی نیز وجود ندارد تا انسان از خود دفاع کند. مأموران از هر طرف بر سرش ریختند و دستهای او را محکم بستند، آن‌گاه بدو گفته شد: گردنت را دراز کن.

هانی در پاسخ گفت: در این خصوص اهل سخاوت نیستم و شما را بر کشتن خود یاری نخواهم کرد. رشید ترک غلام عبید الله، ضربه‌ای بر هانی وارد ساخت، ولی کارگر نیفتاد. هانی گفت: باز گشتگاه همه ما نزد خداست، پروردگارا! به سوی رحمت و رضوان تو روانه‌ام. غلام با ضربتی دیگری وی را به شهادت رساند و چنانکه یادآور شدیم، سپس عبید الله فرمان داد سرهای آن دو بزرگوار را توسط هانی و داعی و زبیر تمیمی، به دربار یزید ببرند.

به گفته سیره‌نویسان: زمانی که خبر شهادت هانی و مسلم به امام حسین علیه السلام رسید، حضرت مکرر می‌فرمود: «رحمة الله علیهما» و سپس اشک از دیدگان مبارکش جاری شد.

طبری گفته است: روز نبرد «خازر» «۱» که فرا رسید، عبد الرحمن بن حصین مرادی، نگاهی به «رشید ترک» انداخت و گفت: خدا مرا بکشد اگر دستم به او برسد و او را به قتل نرسانم و یا در این راه کشته شوم! لذا با نیزه بر او حمله‌ور شد و ضربه‌ای کاری بر او نواخت و او را به هلاکت رساند و به جایگاه خود بازگشت «۲».

(۱). نه‌ری است میان موصل و اربل، سال ۶۶ در زمان مختار در آنجا نبردی رخ داد که عبید الله بن زیاد توسط «ابراهیم بن مالک اشتر» به هلاکت رسید.

(۲). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۹۲، کامل: ۴/ ۳۶.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۷۹

### جناده بن حارث مدحجی مرادی سلمانی «۱» کوفی «۲»

وی، از شخصیت‌های معروف شیعه و از یاران امیر المؤمنین علیه السلام به شمار می‌آمد و نخست همراه مسلم دست به قیام زد ولی زمانی که پراکنده شدن مردم را ملاحظه کرد، به اتفاق عمرو بن خالد صیداوی و جمعی دیگر، به سوی امام حسین علیه السلام رهسپار گردید، اما حُرّ از پیوستن آنان به امام علیه السلام جلوگیری به عمل آورد و سپس امام علیه السلام آنان را به سوی خود آورد. با فرا رسیدن روز عاشورا، این افراد به میدان جنگ شتافتند و تا قلب سپاهیان کوفه پیش رفتند به گونه‌ای که سپاه دشمن آنان را به محاصره در آوردند. امام حسین علیه السلام برادرش عباس علیه السلام را به یاری آنان فرستاد، آن بزرگوار بدان‌ها رسید و آنان را از چنگ دشمن رهانید ولی حاضر نشدند سالم از میدان برگردند و نظاره‌گر حمله دشمن باشند. از این رو، بسان شیرانی خشمگین با دشمن به مبارزه پرداختند تا اینکه همگی در یک مکان به فیض شهادت نایل آمدند.

### واضح ترک؛ غلام حارث مدحجی سلمانی «۳»

وی، برده‌ای از نژاد ترک و فردی دلیر و قاری قرآن و غلام حارث سلمانی بود. آن گونه که صاحب حدائق «۴» الوردیه گفته است: او به اتفاق جناده بن حارث حضور امام حسین علیه السّلام شرفیاب شد، به گمانم واضح همان فردی است که به گفته مقاتل،

- (۱). منسوب به «سلمان»، تیره‌ای از قبیله مراد است که تیره‌ای از مدحج را تشکیل می‌داده است.
- (۲). شیخ طوسی در رجال: ۹۹، شماره ۹۶۸ وی را از یاران امام حسین علیه السّلام به شمار آورده است.
- (۳). به گفته خوارزمی، غلام ترک از غلامان امام حسین علیه السّلام و قاری قرآن و آشنای به زبان عربی بود.
- (۴). حدائق: ۱۲۲؛ مقتل الحسین: ۲/۲۴.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۸۰

روز عاشورا در حالی که این رجز را می‌خواند، شمشیر به دست و پیاده به جنگ با دشمن پرداخت:

البحر من ضربی و طعنی یصطلی و الجوّ من عثیر نعی یمتلی

إذا حسامی فی یمینی ینجلی ینشقّ قلب الحاسد المبجلی یعنی: دریا از ضربات شمشیر و نیزه‌ام متلاطم و فضا از تیر و پیکانم پر می‌شود. آن‌گاه که دست و شمشیرم به حرکت در آید، قلب حسود از بیم می‌شکافد.

گفته‌اند: واضح که در آستانه شهادت قرار گرفت، یاری و کمک خواست. امام حسین علیه السّلام خود را به سرعت بالین وی رساند و در آخرین لحظات، او را در آغوش گرفت، واضح عرضه داشت من کجا و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم کجا که صورت به صورتم بنهد و سپس روحش به آسمانها پر کشید، رضوان الله علیه «۱».

### مجمّع بن عبد الله عائذی «۲»

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین ۱۸۰ مجمّع بن عبد الله عائذی .... ص: ۱۸۰

، مجمّع بن عبد الله بن مجمّع بن مالک بن ایاس بن عبد مناه بن عبید الله بن سعد العشیره مدحجی عائذی است. به گفته نسب‌شناسان و طبقه‌دانان: عبد الله بن مجمّع عائذی، از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به شمار می‌آمد و فرزندش مجمّع از تابعین و یاران امیر المؤمنین علیه السّلام تلقی می‌شد.

مجمّع و فرزند یادشده‌اش به اتفاق عمرو بن خالد صیداوی، حضور امام حسین علیه السّلام شرفیاب شدند و حرّ از پیوستن آنان به حضرت جلوگیری کرد و همان‌گونه که قبلاً یادآور شدیم، امام علیه السّلام آنان را به سوی خود آورد.

بنا به نقل ابو مخنف: زمانی که حرّ از ورود مجمّع و فرزندش و عمرو و جناده

(۱). مناقب: ۴/۱۰۴؛ بحار: ۴/۱۰۴ و ۴۵/۳۰.

(۲). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۵، شماره ۱۰۴۴ وی را از یاران ابا عبد الله الحسین علیه السّلام شمرده است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۸۱

جلوگیری به عمل آورد، امام حسین علیه السّلام آنان را از دست حرّ، رها و به سوی خود آورد و از آنان حمایت نمود و وضعیت

مردم کوفه را از آنان جویا شد و فرمود:

«أخبرونی خبر الناس ورائکم؟؛ از مردم دیار خود چه خبر دارید؟».

مجموع بن عبد الله عرضه داشت: بزرگان و سران قبایل کوفه به عالی‌ترین و سنگین‌ترین رشوه‌ها از سوی ابن زیاد نایل گردیده و انبناهای خود را پر کرده‌اند و بر ضد شما یک‌دستند، ولی افراد دیگر دلشان با شما و شمشیرشان بر ضد شماست.

امام علیه السلام پرسید: «أخبرنی فهل لك علم برسولی إلیکم؟؛ آیا از فرستاده‌ام به سویتان اطلاعی نداری؟».

عرض کرد: فرستاده شما کیست؟ فرمود: «قیس بن مسهر» عرضه داشت:

آری، اطلاع دارم؛ حصین بن تمیم «۱» او را دستگیر کرد تا آخر ماجرای که در شرح حال قیس بیان شد.

سیره‌نگاران و مقاتل‌نویسان آورده‌اند: مجموع به همراه عمرو بن خالد و یارانشان همان‌گونه که قبلاً در حالات عمرو و جناده گذشت، در روز دهم محرم، یک جا به فیض شهادت نایل آمدند و در شرح حال عائد نیز، بدان خواهیم پرداخت.

### عائد بن مجموع بن عبد الله مذحجی عائدی

عائد بن مجموع، به اتفاق پدرش به سوی امام حسین علیه السلام حرکت کردند، بین راه به آن حضرت برخوردند، ولی حرّ، مانع پیوستن آنها به امام علیه السلام شد و همان‌گونه که گذشت، حضرت با حمایت از آنان، آنها را از دست حرّ رها ساخت.

سیره‌نویسان، این افراد را چهار تن به نامهای: عمرو بن خالد، جناده، مجموع و پسرش و واضح ترک؛ غلام حارث و سعد، غلام عمرو بن خالد دانسته‌اند، اما گویی

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۰۸.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۸۲

واضح و سعد و نیز طرمح بن عدی، راهنمای آنان را به شمار نیاورده‌اند.

صاحب حدائق الوردیه گفته است: عائد در نخستین حمله، به شهادت رسید «۱».

دیگران گفته‌اند: وی همراه پدرش، یک جا به شهادت رسیدند چنانکه گذشت ولی آن گونه که قبلاً یادآور شدیم، این حادثه قبل از حمله نخست، در آغاز جنگ، رخ داده است.

### نافع بن هلال جملی «۲»

وی، نافع بن هلال بن نافع بن جمل بن سعد العشریه بن مذحج مذحجی جملی و شخصیتی بنام، بزرگوار، محترم، دلیر، قاری قرآن و از کاتبان و حاملان روایت و از یاران امیر المؤمنین علیه السلام به شمار می‌رفت و در جنگ جمل، صفین و نهروان در رکاب آن بزرگوار، حضور داشت.

نافع به سوی امام حسین علیه السلام رهسپار گردید و بین راه با حضرت دیدار کرد. این رویداد پیش از شهادت حضرت مسلم اتفاق افتاد. نافع سفارش کرد اسب او را که «کامل» نامیده می‌شد، در پی او بیاورند و این کار توسط عمرو بن خالد و یارانش که از آنان نام بردیم، صورت گرفت.

ابن شهر آشوب گفته است: زمانی که حرّ، حسین علیه السلام را در تنگنا قرار داد، حضرت، یاران خود را با این سخنان مخاطب ساخت: «اما بعد: فقد نزل من الأمر ما قد ترون، و أنّ الدنيا قد تنکرت و أدبرت».

«اما بعد: پیشامد ما همین است که می‌بینید، برآستی اوضاع زمان دگرگون شده و...».

(۱). حدائق الوردیة: ۱۲۲.

(۲). در برخی کتب به اشتباه «هلال بن نافع» آمده است. شیخ طوسی در رجال: ۱۰۶، شماره ۱۱۰۵۱ او را از یاران امام حسین علیه السلام شمرده و «جملی» منسوب به «جمل» تیره‌ای از قبیله مذحج و در برخی کتب، به اشتباه «بجلی» آمده است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۸۳

زهیر بپاخاست و عرضه داشت: ای هدایت یافته الهی! پیامت را شنیدیم ...

و آن گاه نافع بپاخاست و عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا! شما به خوبی آگاهید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نتوانست دل‌های مردم را از محبت خویش آمیخته گرداند و آن گونه که حضرت دوست داشت، به دستورات وی تن در نمی‌دادند، منافقانی میان آنان وجود داشت که به او وعده همکاری می‌دادند ولی در نهان، به وی خیانت می‌ورزیدند، با گفتاری شیرین تر از عسل با او دیدار می‌کردند، ولی در غیاب، به گونه‌ای تلخ تر از حنظل عمل می‌کردند تا اینکه خداوند روح پاک او را به سوی خود بالا برد و پدر بزرگوارت علی علیه السلام نیز سرنوشتی این چنین داشت؛ گروهی به یاری او همداستان شدند و ناکثین، قاسطین و مارقین با او به نبرد برخاستند و جمعی با آن حضرت به مخالفت پرداختند تا اینکه به فیض شهادت نایل آمد و در جوار رحمت و رضوان حق قرار گرفت. امروز شما نیز دارای همان موقعیت هستید؛ هر کس پیمان شکنی کند و در نیت خود تغییری ایجاد کند، جز به زیان خود، کاری انجام نداده است، خداوند از او بی‌نیاز است، اکنون ما را به هر کجا که می‌خواهی، به شرق و غرب، رهسپار نما، به خدا سوگند! ما از قضا و قدر الهی لحظه‌ای به خود بیم راه نمی‌دهیم و از دیدار با پروردگار خویش ناخرسند نیستیم، ما بر تصمیم خود آگاهانه باقی هستیم، دوستداران شما را دوست و با دشمنان سر دشمنی داریم. «۱»

سپس بریر بپاخاست و سخن گفت که در بیان شرح حال وی، بدانها پرداختیم.

طبری می‌گوید: در کربلا، آب را به روی امام حسین علیه السلام بستند و تشنگی بر او و یارانش چیره شد، برادرش عباس را خواست و او را به اتفاق سی سواره و بیست پیاده که بیست مشک آب با خود داشتند، برای آوردن آب مأموریت داد.

آنان حرکت کرده تا شبانگاه به آب نزدیک شدند و پرچمدار آنان نافع بن هلال

(۱). بحار: ۴۴ / ۳۸۱.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۸۴

پیشاپیش آنها در حرکت بود. عمرو بن حجاج زبیدی - نگهبان آب - متوجه آنان شد و صدا زد: کیستید؟

نافع گفت: عموزاده‌هایم.

عمرو گفت: تو کیستی؟

گفت: نافع بن هلال.

گفت: برای چه بدین جا آمده‌ای؟

پاسخ داد: آمده‌ایم از آبی که ما را از آن محروم ساخته‌اید، بنوشیم.

عمرو گفت: گوارایت باد!

نافع گفت: نه، به خدا سوگند! تا حسین تشنه باشد قطره‌ای از آن نمی‌آشامم و اینان را که می‌بینی از یاران او هستند. تا عمرو آنها را دید گفت: اینان نباید آب بگیرند، ما را در اینجا گمارده‌اند که از بردن آب جلوگیری کنیم.

نافع به یاران خود که نزدیک شدند گفت: مشک‌های خود را پر از آب کنید. آنان پیاده شده و مشک‌های خود را پر از آب

نمودند. عمرو و نیروهایش به حرکت در آمدند. عباس بن علی علیه السلام و نافع بن هلال جمعی به آنها حمله ور شدند و آنان را پراکنده ساختند و یارانشان را نجات دادند و به خیمه‌ها بازگشتند و تعدادی از دشمن را به هلاکت رساندند (۱).  
 ابو جعفر طبری می‌گوید: زمانی که عمرو بن قرظه انصاری کشته شد، برادرش علی که در جمع سپاه عمر سعد بود، به خونخواهی برادر آمد و بر امام حسین بانگ زد- چنانکه در شرح حال عمرو خواهد آمد- نافع بن هلال بر او حمله کرد و با شمشیر بر او ضربتی وارد ساخت، ولی یارانش او را نجات دادند و بعدها (۲) مداوا شد و بهبودی یافت.

(۱). طبری، تاریخ: ۳/۳۱۲.

(۲). همان: ۳/۳۲۴.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۸۵

سپس سوارانی که از علی حمایت می‌کردند، جولان داده و به حرکت در آمدند، ولی نافع آنها را از یاران خویش دور ساخت. یحیی بن هانی بن عروه مرادی (۱) می‌گوید: پس از آنکه نافع، علی بن قرظه را مجروح ساخت، سواران به جولان پرداختند و نافع در حالی که این رجز را می‌خواند، بر آنها یورش برد و شمشیر میان آنان گذاشت:  
 إن تنکرونی فأنابن الجملی دینی علی دین حسین بن علی یعنی: اگر مرا نمی‌شناسید، من فرزند جملی‌ام، دین و آیینم همان دین حسین بن علی است.

مزاحم بن حرث به نافع گفت: من بر دین و آیین فلانی هستم. نافع در پاسخ گفت: تو بر آیین شیطانی و سپس با شمشیر بر او حمله کرد. مزاحم قصد فرار داشت ولی شمشیر نافع او را دریافت و به هلاکت رسید. عمرو بن حجاج بر سپاه خود فریاد زد: آیا می‌دانید با چه کسانی مبارزه می‌کنید؟! هیچ یک از شما به هم‌اوردی آنان بیرون نرود.  
 به گفته ابو مخنف: نافع، نام خود را بر نوک پیکان تیرهای مسمومش نوشته بود و آنها را به سمت دشمن شلیک می‌کرد و می‌گفت:

أرمی بها معلمة أفواقها مسمومة تجری بها أخفاها

لیملاً أرضها رشاقها والنفس لا ینفعاها إشفاقها یعنی: تیرهایی را پرتاب می‌کنم که نشانه‌دار است و زهر آگین و شتابان. این تیرهای سخت، زمین را پر خواهد کرد و نفس از ترسیدن سود نمی‌برد.

وی دوازده تن از سپاه عمر سعد را به غیر از زخمی‌ها به هلاکت رساند و با تمام شدن تیرهایش، شمشیر کشید و بر آنها حمله کرد و این رجز را می‌خواند:

أنا الهزبر الجملی أنا علی دین علی یعنی: من شیر جملی‌ام و بر دین و آیین علی هستم.

(۱). به شرح حال او در تهذیب الکمال: ۱۸/۳۲ با شماره ۶۹۳۶ مراجعه شود.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۸۶

دشمن از هر سو به طرف او یورش برده و او را احاطه کردند و چنان زیر باران سنگ و سر نیزه گرفتند که بازوانش را در هم شکستند و وی را به اسارت گرفتند.

شمر بن ذی الجوشن او را گرفت و هوادارانش وی را نزد عمر سعد آوردند.

عمر سعد به او گفت: نافع! وای بر تو! چه چیز تو را واداشت که خود را به چنین بلایی گرفتار سازی؟

پاسخ داد: خدا از قصدم آگاه است و در حالی که خون از محاسن نافع جاری بود، مردی به او گفت: نمی‌بینی چه به روزت آمده؟

نافع در پاسخ وی گفت: به خدا سوگند! غیر از افرادی که زخمی کرده‌ام، دوازده تن از شما را به هلاکت رسانده‌ام و خود را بر این کار نکوهش نمی‌کنم، اگر بازو و دستی برایم باقی مانده بود، نمی‌توانستید مرا به اسارت درآورید. شمر به ابن سعد گفت: خدا سلامتت بدارد! او را بکش.

عمر سعد گفت: تو او را آورده‌ای اگر می‌خواهی خودت او را بکش. شمر به قصد کشتن نافع شمشیر کشید، نافع به او گفت: به خدا سوگند! اگر مسلمان بودی برایت دشوار بود با دستهای آغشته به خون ما، خدای خود را ملاقات کنی، سپاس خدایی را که شهادت ما را به دست بدنهادترین آفریدگانش قرار داده و سپس شمر او را به شهادت رساند، «۱» رضوان الله علیه و لعنة الله علی قاتله.

الأربّ رام یکتب السهم نافعاً یعنی به نفعاً لآل محمد  
اذا ما أرنّت قوسه فاز سهمها بقلب عدو او جناجن معتد  
فلو ناضلوه ما أطافوا بغابه و لکن رموه بالحجار المحدّد  
فأضحی خضیب الشیب من دم رأسه کسیر ید ینقاد للأسر عن ید

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۸ (با اندک تفاوتی در نقل و حذف برخی عبارات).

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۸۷ و ما وجدوه واهنا بعد أسره و لکن بسیما ذی برائن ملئبد  
فان قتلوه بعد ما ارتث صابراً فلا فخر فی قتل الهزبر المخصّد

و لو بقیّت منه ید لم یقد لهم و لم یقتلوه لو نضا لهمّند یعنی: آگاه باشید! چه بسا تیراندازی که بر تیر، نام نافع را بنگارد و مقصودش از آن، سود رساندن به خاندان محمد باشد. آن گاه که زه کمانش را بکشد، تیر او بر قلب دشمن و یا پهلوی تجاوزگران وارد گردد. اگر با شمشیر با او جنگیده بودند قادر نبودند به جایگاه او نزدیک شوند، ولی سنگبارانش کردند. محاسن او از خون سرش رنگین شد و دستش شکست و وی را مانند اسیران کشتند. پس از اسارت نیز سستی به خود راه نداد و نه‌راسید، ولی چهره‌اش چون شیر ترس آور بود. اگر پس از زخمی شدنش او را به شهادت رساندند، نمی‌توان آن را افتخار دانست؛ زیرا کشتن شیری در حال اسارت، هنر نیست. اگر برایش دستی در بدن مانده بود و شمشیر کشیده بود، قادر بر کشتن او نبودند.

### حجاج بن مسروق «۱» بن جعفر «۲» بن سعد العشیره مذحجی جعفری

حجاج، شیعه و از یاران امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه به شمار می‌رفت، زمانی که امام حسین علیه السلام از مدینه رهسپار مکه گردید، وی برای دیدار با آن حضرت از کوفه راهی مکه شد و در آنجا ملازم رکاب آن بزرگوار و در اوقات برگزاری نماز، مؤذن امام علیه السلام بود.

صاحب خزانه الأدب کبری گفته است: هنگامی که امام حسین علیه السلام به کاخ بنی مقاتل رسید، خیمه‌ای را سرپا دید، پرسید این سرا پرده از کیست؟ گفته شد: از عبید الله بن حر جعفری.

(۱). در ارشاد: ۲/ ۷۸ «مسروق» به جای «مسروق» آمده است.

(۲). تیره‌ای از قبیله سعد العشیره.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۸۸

امام علیه السلام، حجاج بن مسروق جعفری و یزید بن مغفل «۱» جعفری را نزد وی فرستاد.



آن دو نزد عیب‌الله بن حرّ آمده و گفتند: ابا عبد الله الحسین علیه السلام شما را می‌خواهد.

عیب‌الله بدان‌ها گفت: به امام ابلاغ کنید من آن‌گاه که شنیدم شما آهنگ کوفه دارید، برای اینکه دستم به خون شما و خاندانت آغشته نشود، کوفه را ترک کردم تا دشمن را بر ضد تو یاری نکرده باشم، با خود گفتم: اگر با حسین بستیزم، بر من بسیار گران و در پیشگاه خداوند کاری بس بزرگ است و اگر در کنارش بجنگم ولی در رکابش کشته شوم، او را تباه ساخته‌ام و اگر به نبرد پردازم، مغرورتر از آنم که به دشمنم فرصت دهم تا مرا به آسانی بکشند، از سویی حسین علیه السلام در کوفه از یار و یاور و پیروی برخوردار نیست که در کنار او بجنگد.

حجاج و همراهانش سخنان عیب‌الله را به امام علیه السلام رساندند و بر حضرت گران آمد و کفش‌هایش را خواست و پیاده راه افتاد تا در سرا پرده عیب‌الله بن حرّ، بر او وارد شد. عیب‌الله در صدر مجلس برای حضرت جا باز کرد و با احترام از وی استقبال نمود و حضرت را همراهی کرد تا در جای خود نشاند.

یزید بن مرّه می‌گوید: عیب‌الله بن حرّ برایم نقل کرد و گفت: حسین علیه السلام بر من وارد شد و محاسن مبارکش چون پر کلاغ سیاه بود! من زیباتر و چشم‌پرن‌تر از چهره وی ندیده بودم و زمانی دیدم پیاده راه می‌رود و کودکش دور او را گرفته‌اند، بر هیچ کس مانند او دلم نسوخت.

حسین علیه السلام فرمود: فرزند حرّ! برای پیوستن به من چه مانعی بر سر راه تو است؟! عیب‌الله عرضه داشت: اگر قرار بود من با یکی از دو طرف باشم، قطعاً با شما بودم و از سر سخت‌ترین یارانت بر ضد دشمن تو، محسوب می‌شدم، دوست دارم مرا از همراهی خود معاف داری، ولی اسبانی آماده و راهنماییانی از یارانم در اختیار

(۱). در نسخه اصلی، «معقل» آمده است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۸۹

شماست و اسب تیزتک خویش (ملحقه) را در اختیارتان قرار می‌دهم، به خدا سوگند! من هرگاه سوار بر این اسب، دشمن را تعقیب کرده‌ام، به او دست یافته‌ام و هیچ دشمنی در تعقیب من به غبار اسبم نرسیده است، اکنون بر آن سوار شو و به جایگاه امنی برو و من متعهد می‌شوم خانواده‌ات را به تو برسانم یا خود و یارانم همه در راه دفاع از آنان کشته شویم و همان‌گونه که آگاهید هرگاه من دست به کاری بزنم کسی نمی‌تواند مرا از آن بازدارد.

امام علیه السلام فرمود: «أفهدہ نصیحۃ لنا منک یا بن الحرّ».

«فرزند حرّ! آیا با این سخنان ما را نصیحت می‌کنی؟»

عرض کرد: به خدایی که برتر از او چیزی نیست، آری! امام علیه السلام فرمود: «إنی سأنصح لک کما نصحت لی، ان استطعت أن لا تسمع صراخنا و لا تشهد و اعیتنا فافعل، فو الله لا یسمع و اعیتنا أحد ثم لا ینصرنا الا اکبه الله فی نار جهنم».

«همان‌گونه که مرا نصیحت کردی، من نیز تو را نصیحت می‌کنم؛ تا می‌توانی خود را به جای دور دستی برسان تا صدای یاری خواهی ما را نشنوی و جنگ ما را نبینی؛ زیرا به خدا سوگند! اگر صدای یاری خواهی ما به گوش کسی برسد و به یاری ما نشتابد، خداوند او را به صورت، در آتش جهنم خواهد افکند».

سپس حسین علیه السلام در حالی که ردا و عبایی از خزّ (حریر) بر تن و کلاه‌ی سرخ بر سر داشت به اتفاق یارانش حجاج و یزید و کودکش که دور او را گرفته بودند، از نزد «۱» او خارج شد.

عیب‌الله می‌گوید: حضرت را بدرقه کردم و یک بار دیگر به محاسن شریفش نگاهی کردم و عرضه داشتم: محاسنتان سیاه است یا آن را خضاب فرموده‌اید؟



حضرت فرمود: «یا بن الحرّ! عَجَل علیّ الشیب؛ فرزند حرّ! پیری من زودرس است».

(۱). در نسخه اصلی، «از نزد اوست»، ولی ظاهراً جمله «از نزد من»، صحیح است.

سَلْحَشُورَانِ طُف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۱۹۰

دانستم حضرت خضاب کرده و از آن بزرگوار، خداحافظی کردم «۱».

ابن شهر آشوب و دیگران گفته‌اند: روز دهم محرم که فرا رسید و جنگ در گرفت، حجاج بن مسروق جعفی خدمت امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و از او اجازه میدان خواست و حضرت بدو رخصت داد و به میدان شتافت و جنگید و با تنی آغشته به خون از میدان خدمت امام برگشت و در حق حضرت این اشعار را خواند:

فَدَتَكَ نَفْسِي هَادِيَا مَهْدِيَا لِيَوْمِ أَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَا

ثُمَّ أَبَاكَ ذِي النَّدَى عَلِيَا ذَاكَ الَّذِي نَعْرِفُهُ الْوَصِيَا يَعْنِي: جانم به قربانت که هدایت کننده و هدایت شده‌ای: امروز به دیدار جدت پیامبر خواهم شتافت. سپس پدرت علی؛ آن انسان بزرگواری که او را وصی پیامبر می‌دانم، ملاقات می‌کنم.

امام حسین علیه السلام فرمود: «نعم! و أنا ألقاهما على أثرك؛ آری! من نیز بعد از تو به دیدار آنان خواهم شتافت».

حجاج به میدان بازگشت و مبارزه کرد تا به فیض شهادت نایل آمد، رضوان الله علیه «۲».

### یزید بن مغفل «۳» بن جعف بن سعد العشیره مدحجی جعفی

وی، یکی از دلاور مردان شیعه و شعرای نامی و از یاران امیر المؤمنین علیه السلام به شمار می‌آمد که در جنگ صفین در رکاب آن حضرت جنگید.

حضرت، او را به نبرد «خریت» یکی از سران خوارج اعزام نمود. به گفته

(۱). خزانه الأدب: ۱۵۸/۲؛ اخبار الطوال: ۲۵۰؛ ارشاد: ۸۱/۲.

(۲). مناقب: ۱۰۳/۴ (با تفاوتی اندک).

(۳). لهوف: ۱۶۰.

سَلْحَشُورَانِ طُف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۱۹۱

طبری «۱»، زمانی که معقل بن قیس، موفق به کشتن «خریت» شد، یزید بن مغفل، در جناح راست سپاه وی حضور داشت.

مرزبانی در معجم الشعراء گفته است: یزید بن مغفل خود، از تابعین و پدرش از یاران رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بوده است. صاحب خزانه نقل کرده است: وی در مسیر آمدن امام حسین علیه السلام از مکه، حضرت را همراهی می‌کرد و امام علیه السلام او را به اتفاق حجاج جعفی نزد عبید الله بن حرّ «۲» فرستاد که در بیان حالات حجاج بدان پرداختیم.

به نقل مقاتل نگاران و سیره‌نویسان: روز دهم محرم که جنگ درگیر شد، یزید بن مغفل برای مبارزه با دشمن خدمت امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و از او اجازه میدان خواست. حضرت به او اجازه فرمود. وی در حالی که این رجز را می‌خواند به پیش تاخت:

أَنَا يَزِيدُ وَأَنَا ابْنُ مَغْفَلٍ وَفِي يَمِينِي نَصْلُ سَيْفِ مَنْجَلٍ

أَعْلُوهُ بِالْهَامَاتِ وَسَطُ الْقَسَطِ عَنِ الْحُسَيْنِ الْمَاجِدِ الْمَفْضَلِ يَعْنِي: منم یزید فرزند مغفل که تیغه شمشیری براق در کف راست دارم. در میان این گرد و غبار سرها را پرتاب می‌کنم و دشمن را از حسین والاتبار، دور می‌سازم.

و سپس به مبارزه ادامه داد تا شربت شهادت نوشید.

مرزبانی در معجم خویش آورده است: زمانی که جنگ به اوج خود رسید، یزید بن مغفل در حالی که این رجز را می‌خواند به میدان شتافت.

إن تنكروني فأنا بن مغفل شاك لدی الهیجاء غیر أعزل

و فی یمینی نصل سیف منصل أعلو به الفارس وسط القسطل

(۱). کامل: ۴/ ۲۹۲.

(۲). خزانه الأدب: ۲/ ۱۵۸.

سلمشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۱۹۲

یعنی: اگر مرا نمی‌شناسید، من پسر مغفلم و در هنگامه نبرد، غرق در سلاحم و دست بسته نیستم. در کف راستم قبضه شمشیری است با تیغ‌ای که میان این گرد و غبار آن را بر سر سواران فرود می‌آورم.

راوی می‌گوید: یزید، نبردی بی‌نظیر انجام داد و عده‌ای را به هلاکت رساند و سپس به شهادت رسید، رضوان الله علیه.

سلمشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۱۹۳

## بخش پنجم: شهدای انصاری

### عمرو بن قرظہ انصاری

وی، عمرو بن قرظہ بن کعب بن عمرو بن عائذ بن زید مائة بن ثعلبة بن کعب بن خزرج انصاری خزرجی کوفی و از صحابه «۱» و راویان حدیث تلقی می‌شد. او از یاران امیر المؤمنین علیه السلام بود و در کوفه اقامت گزید. در جنگ‌های آن حضرت در کنار آن بزرگوار جنگید. امیر المؤمنین علیه السلام او را به فرمانروایی فارس گماشت و در سال ۵۱ هجری به دیدار معبود شتافت.

وی، نخستین کسی بود که در کوفه برایش نوحه‌سرایی انجام گرفت، فرزندان پس از خود به یادگار نهاد که معروف‌ترین آنان عمرو و علی بودند. عمرو قبل از مانع تراشی دشمن برای امام حسین علیه السلام پیش از آغاز جنگ، در کربلا حضور ابا عبد الله الحسین علیه السلام شرفیاب شد، امام علیه السلام قبل از اینکه شمر بن ذی الجوشن، به کربلا اعزام شود، عمرو را برای گفتگویی که میان خود و عمر سعد صورت می‌گرفت، نزد ابن سعد می‌فرستاد و او پاسخ عمر را نزد امام می‌آورد که با ورود شمر، این ارتباط قطع شد.

(۱). به گفته ابن حجر: قرظہ بن کعب بن ثعلبة انصاری، از صحابه و شاهد فتوحات عراق بود. بنا به گفته صحیح: نزدیک به سال ۵۰ بدرود حیات گفت (ر. ک: تقریب التهذیب: ۲/ ۱۲۴، شماره ۱۹۸).

سلمشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۱۹۴

با فرا رسیدن روز دهم محرم، عمرو از امام حسین علیه السلام برای جنگ با دشمن اجازه میدان خواست و پس از اجازه در حالی که این رجز را می‌خواند، با دشمن رو به رو شد:

قد علمت کتائب الأنصار آتی سألحی حوزة الذمار

فعل غلام غیر نکس شاردون حسین مهجتي و داری «۱» یعنی: سپاه انصار به خوبی می‌دانند که من از این حریم دفاع خواهم کرد.

ضربه جوانی که سربلند و پیشاهنگ است، جان و مال و زندگی ام فدای حسین باد «۲».

ابن نما می گوید: عمرو با این سخن که «جان و مال و زندگی ام فدای حسین باد»، به عمر سعد کنایه و طعنه زد؛ چون زمانی که حسین علیه السلام از عمر سعد خواهان همراهی شد، عمر سعد در پاسخ امام گفته بود: نگران خانواده خود هستم.

امام علیه السلام فرمود: «أنا أَعُوْضُكَ عنها؛ من عوض آن را به تو خواهم داد».

عمر گفت: من نگران اموال خویشم!!

امام فرمود: «أنا أَعُوْضُكَ عنه من مالی بالحجاز؛ من از اموال خود در حجاز، عوض مالت را خواهم داد»، عمر سعد اظهار بی میلی کرد «۳».

سپس عمرو بن قرظه، لحظاتی به جنگ پرداخت و خدمت امام حسین علیه السلام بازگشت و پیشاپیش وی ایستاد تا وجود شریف او را از گزند دشمن، مراقبت نماید.

به گفته ابن نما: تیرهای دشمن به پیشانی عمرو اصابت می کرد و آسیبی به وجود مقدس امام حسین علیه السلام نرسید، تا اینکه عمرو در اثر جراحات زیاد از پای در آمد، رو به امام حسین علیه السلام کرد و عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا! آیا به عهد و پیمان خود وفا کردم؟

(۱). ر. ک: مناقب: ۴ / ۱۰۵.

(۲). همان.

(۳). مثير الاحزان: ۶۱.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۹۵

حضرت فرمود: «نعم! أنت أُمَامِي فِي الْجَنَّةِ فَأَقْرَأُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ السَّلَامَ وَأَعْلَمُهُ أَنِّي فِي الْأَثَرِ».

«آری! به عهد خود وفا کردی و در بهشت پیشاپیش من جای داری، سلام مرا به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برسان و بگو من نیز در پی تو خواهم آمد».

سپس بر زمین افتاد و به فیض شهادت نایل آمد، رضوان الله علیه «۱».

علی [برادر عمرو] در اردوگاه عمر سعد قرار گرفت، وقتی برادرش عمرو کشته شد، از صف لشکریان بیرون آمد و فریاد زد: حسین! ای دروغگو! برادرم را فریفتی و به کشتن دادی؟

امام حسین علیه السلام بدو فرمود: «إِنِّي لَمْ أَغْرَأْ أَخَاكَ وَ لَكِن هَدَاهُ اللَّهُ وَ أَضْلَكَ».

«من برادرت را فریب ندادم، بلکه خداوند او را هدایت و تو را گمراه ساخت».

علی در پاسخ امام گفت: خدا مرا زنده نگذارد اگر تو را نکشم و یا در این راه کشته شوم، سپس به امام حمله برد. نافع بن هلال راه را بر او بست و با نیزه ضربتی بر او زد و وی را از اسب به زیر انداخت، طرفدارانش با حمله به سمت وی او را نجات دادند و به مداوا پرداخت و بعدها بهبودی یافت «۲». در کتب مخالفان [اهل سنت] شرح حال علی بیان شده و با نقل روایت از او، وی را مدح و ستایش نموده‌اند ولی از برادر شهیدش نامی نبرده‌اند.

### عبد الرحمن بن عبد رب انصاری خزر جی «۳»

وی، صحابی به شمار می آمد. شرح زندگی او بیان و از وی روایت نقل شده و از یاران خالص امیر المؤمنین علیه السلام محسوب می شد.

(۱). لهوف: ۱۶۲.

(۲). طبری، تاریخ: ۳/۳۲۴.

(۳). شیخ طوسی در رجال: ۷۴، شماره ۶۹۸ وی را از راویان احادیث امیر المؤمنین علیه السلام قلمداد کرده است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۹۶

ابن عقده گفته است: محمد بن اسماعیل بن اسحاق راشدی، از محمد بن جعفر نمیری، از علی بن حسین عبدی، از اصیغ بن نباته روایت کرده که گفت:

علی علیه السّلام مردم را در «رحبه» سوگند داد و فرمود: «هر کس در روز غدیر خم سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شنیده است بپاخیزد و جز کسانی که آن سخنان را با گوش خود شنیده‌اند، کسی بپاخیزد».

«راوی می‌گوید: تعدادی بیش از ده تن از جمله: ابو ایوب انصاری، ابو عمره بن عمرو بن محسن، ابو زینب، سهل بن حنیف، خزیمه بن ثابت، عبد الله بن ثابت، حبشی بن جناده سلولی، عبید بن عازب، نعمان بن عجلان انصاری، ثابت بن ودیعه انصاری، ابو فضاله انصاری، عبد الرحمن بن عبد ربّ انصاری بپاخاستند و گفتند: ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم که می‌فرمود: «أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَلِيُّ وَاَنَا وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ، أَلَا فَمَنْ كُنْتُمْ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهَةِ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ وَ أَحَبَّ مِنْ أَحْبَبِهِ وَ أَبْغَضَ مِنْ أَبْغَضِهِ وَ أَعَنَ مِنْ أَعَانِهِ».

«آگاه باشید! خدای عزّ و جلّ ولی من است و من ولی مؤمنانم. آگاه باشید! کسانی که من مولا و سرپرست آنانم، علی مولای آنان است. خدایا! دوستدارانش را دوست و دشمنانش را دشمن دار، آنان را که به او محبت می‌ورزند، مورد محبت خویش و کسانی که بغض و کینه‌اش را به دل دارند، مورد خشم خود قرار ده و آنان که علی را یاری کرده‌اند، یاری نما».

این موضوع را در اسد الغابه «۱» یادآور شده و آن را در بیان حالات صحابه‌ای که در «رحبه» بپاخاستند، تکرار کرده است.

در حدائق گفته است: علی بن ابی طالب علیه السلام به عبد الرحمن، قرآن آموخت و او را تربیت نمود «۲».

عبد الرحمن در جمع همراهان امام حسین علیه السلام با آن بزرگوار از مکه به کربلا آمد و در نخستین حمله، در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

(۱). اسد الغابه: ۳/۳۰۷.

(۲). حدائق الوردیة: ۱۲۲.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۹۷

به گفته سروی: عبد الرحمن به مبارزه پرداخت و سپس به درجه رفیع شهادت نایل آمد، رضوان الله علیه «۱».

### نعیم بن عجلان انصاری خزر جی «۲»

نضر و نعمان و نعیم، سه برادر و از یاران امیر المؤمنین علیه السلام به شمار آمده و در جنگ صفین «۳» از خود رشادتها نشان دادند که در خور ذکر و معروف است. این سه برادر، افرادی شجاع و از قریحه شاعری برخوردار بودند. نضر و نعمان از دنیا رفتند و نعیم در کوفه باقی ماند. زمانی که امام حسین علیه السلام وارد عراق شد، رهسپار کوی آن حضرت شد و ملازم رکابش گردید و در روز دهم محرم به میدان جنگ شتافت و در نخستین حمله، به خیل شهیدان پیوست.

## جناده بن کعب بن حارث انصاری خزر جی

جناده از جمله کسانی بود که با خانواده خود، امام حسین علیه السلام را از مکه همراهی می کرد و با آن بزرگوار به کربلا آمد، روز عاشورا به صحنه کارزار شتافت و در نخستین حمله به شهادت رسید «۴».

## عمر بن جناده بن کعب بن حارث انصاری خزر جی

عمر، نوجوانی بود که به اتفاق پدر و مادرش به کربلا آمد، پس از شهادت پدر بزرگوارش به سفارش مادر خود، خدمت امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و از او اجازه میدان خواست، امام به او رخصت نداد، مجدداً از آن حضرت کسب اجازه نمود.

(۱). در مناقب: ۱۱۳/۴ «عبد الرحمن أرحبی» آمده است.

(۲). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۶، شماره ۱۱۰۵ او را از یاران امام حسین علیه السلام شمرده است.

(۳). نصر بن مزاحم، وقعه صفین: ۳۸۰ و ۵۰۷.

(۴). مناقب: ۱۰۴/۴.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۹۸

ابو مخنف می گوید: امام حسین علیه السلام فرمود: «إِنَّ هَذَا غَلام قَتَلَ أبوه فی المعركة و لعلَّ أمه تکره ذلك».

«او نوجوانی است که پدرش در میدان کارزار به شهادت رسیده، شاید مادرش از میدان رفتن او ناراضی باشد».

نوجوان در پاسخ امام عرضه داشت: اتفاقاً مادرم مرا به این کار فرمان داده است. حضرت بدو رخصت داد و او به میدان جنگ شتافت و به شهادت رسید.

دشمن سر او را از تن جدا کرده و به سمت امام پرتاب کرد.

مادرش سر را گرفت و آن را بر یکی از سپاه دشمن زد و او را به هلاکت رساند و سپس به خیمه بازگشت. عمودی بر گرفت تا با آنان بجنگد ولی، امام حسین علیه السلام او را بازگرداند «۱».

## سعد بن حارث انصاری عجلانی و برادرش ابو الحتوف

این دو برادر از محله محکمه کوفه بودند. به همراه عمر سعد به جنگ با حسین علیه السلام از کوفه بیرون رفتند. صاحب حدائق می گوید: با فرا رسیدن روز دهم محرم که یاران امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند و امام علیه السلام با صدای بلند می فرمود: «ألا ناصر فینصرنا؟؛ آیا کسی نیست ما را یاری کند؟» و زنان و کودکان آن حضرت با شنیدن این سخن، به شیون و زاری پرداختند. سعد و برادرش ابو الحتوف نیز صدای حسین علیه السلام و شیون و زاری زنان و کودکان را شنیدند، به طرفداری از امام علیه السلام بر دشمنان حضرت یورش بردند و چنان جانانه مبارزه کردند که گروهی را کشته و جمعی را زخمی نمودند و سپس با هم به فیض شهادت نایل آمدند «۲».

(۱). ر. ک: مقتل مقرر: ۲۵۳.

(۲). در حدائق الوردیه: ۱۲۲ آمده که آنان سه تن از طرفداران عمر سعد را به هلاکت رساندند.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۱۹۹

## بخش ششم: شهدای بجلی و ختمی

## زهیر بن قین بن قیس أنماری بجلی

زهیر، میان قبیله خویش شخصیتهی مورد احترام بود و در کوفه میان آنان می‌زیست. رشادتهای او در جنگ‌ها و نبردها مشهور و زیانزد و در ابتدا از هواداران عثمان به شمار می‌آمد. در سال ۶۰ هجری با خانواده‌اش حج بجا آورد و سپس در مسیر بازگشت خود، با حسین علیه السلام همراه شد و با هدایت الهی، به علویان پیوست.

ابو مخنف از برخی فزاریان روایت کرده و گفته است: در بازگشت از سفر مکه با زهیر همراه بودیم و به موازات مسیر کاروان امام حسین علیه السلام حرکت می‌کردیم، فوق العاده ناخرسند بودیم که با آن حضرت در یک منزل فرود آییم. هرگاه حسین علیه السلام حرکت می‌کرد، زهیر کاروان خود را عقب می‌کشید و هرگاه آن حضرت در منزلی فرود می‌آمد، زهیر پیشی می‌گرفت. تا اینکه ناگزیر در منزلی با هم فرود آمدیم؛ حسین در یک سو و ما در سویی دیگر منزل نمودیم. هنگامی که مشغول غذا خوردن بودیم، ناگهان پیک حسین علیه السلام از راه رسید و سلام کرد و وارد شد و گفت: ای زهیر بن قین! ابا عبد الله حسین بن علی علیهما السلام مرا نزدت فرستاده که خدمت او برسی. راوی می‌گوید: ما هر یک از ناراحتی، لقمه‌ای را که در دست داشتیم به

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۰۰

سویی افکندیم و سکوت مرگباری بر ما حاکم شد «۱».

ابو مخنف آورده است: دلهم دخت عمرو، همسر زهیر برایم نقل کرد و گفت:

من به زهیر گفتم: چگونه رواست که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را بخواند ولی تو از رفتن نزد او سرباز زنی؟ سبحان الله! چه می‌شود، نزدش بروی و سخنش را بشنوی و برگردی.

دلهم می‌گوید: زهیر خدمت امام شرفیاب شد و دیری نپایید که با چهره‌ای شاداب و پرنشاط بازگشت و دستور داد سرا پرده و اثاثیه و کالایش را به نزدیکی خیمه‌های امام حسین علیه السلام انتقال دهند و سپس به من گفت: تو را طلاق دادم، می‌توانی نزد خانواده‌ات برگردی؛ زیرا من دوست ندارم جز خیر و نیکی از ناحیه من به تو آسیبی برسد و آن‌گاه به همراهان خود اظهار داشت: هر کدام علاقه‌مندید می‌توانید با من بمانید، در غیر این صورت این آخرین دیدار ماست و فرصتی است که سرگذشتی را با شما در میان بگذارم، ما برای جنگ رهسپار منطقه «لنجر» «۲» شدیم، خداوند در آن جنگ پیروزی را نصیب ما کرد و به غنایمی دست یافتیم.

سلمان باهلی به ما گفت آیا از پیروزی که خداوند نصیبتان ساخته و غنایمی که به دست آورده‌اید، بسیار شادمانید؟

گفتیم: آری!

سلمان گفت: اگر [حضور در رکاب] جوانان خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم را درک کنید، بیش از پیروزی و غنایم به دست آمده خود، شادمان و مسرور خواهید شد و

(۱). طبری، تاریخ: ۳/۳۰۲.

(۲). شهری در خزر نزدیک باب الابواب است (معجم البلدان: ۱/۴۸۹). این شهر در زمان عثمان به دست سلمان بن ربیع باهلی و یا سلمان فارسی به گفته ابن اثیر در کامل ۲/۴۸۳ آزاد شد و سلمان بن ربیع پس از گشودن این شهر، کشته شد و عبد الرحمن باهلی درباره او گفته است:

و ان لنا قبرین قبر بلنجرو قبرا بأرض الصین یا لک من قبر «ما دو قبر داریم؛ یکی در لنجر و یکی در سرزمین چین، آن هم چه قبری».

منظور شاعر از اولی، قبر «سلمان باهلی» و از دومی، قبر «قتیبۀ بن مسلم باهلی» است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۰۱

اکنون من شما را به خدا می‌سپارم.

راوی گفت: به خدا سوگند! زهیر، همواره بر سپاه دشمن می‌تاخت تا اینکه در رکاب امام علیه السلام به شهادت رسید «۱».

به نقل ابو مخنف: زمانی که حرّ بن یزید، راه را بر امام بست و مانع حرکت آن حضرت شد و خواست او را در منطقه دلخواه خود فرود آورد، حضرت، خواسته او را نپذیرفت و سپاه حرّ به موازات سپاه امام به حرکت در آمده تا به منطقه ذی حسم رسیدند، حضرت در آنجا برای یارانش خطابه‌ای ایراد کرد که در آن آمده است: «اما بعد: فأنه نزل بنا من الأمر ما قد ترون...».

زهیر بپا خاست و به یاران خود گفت: شما سخن می‌گویید یا من سخن بگویم؟ گفتند: شما سخن بگو.

وی حمد و ثنای خدا را به جا آورد و سپس خطاب به امام علیه السلام عرضه داشت:

ای هدایت‌یافته الهی! ای فرزند رسول خدا! پیامت را شنیدم، به خدا سوگند! اگر دنیا ماندنی و نیز قرار بود ما در آن، جاودان به سر بریم و با یاری و همنوایی با شما از آن موهبتها جدا و محروم شویم، مبارزه در رکاب شما را بر ماندن در این دنیا ترجیح می‌دادیم و امام علیه السلام در حق وی دعای خیر فرمود «۲».

به روایت ابو مخنف: هنگامی که حرّ، امام حسین علیه السلام را برای فرود آمدن در آن منطقه در تنگنا قرار داد و از ناحیه ابن زیاد فرمانی به او رسید که امام حسین علیه السلام را در منطقه‌ای خشک و بی‌آب و علف و دور از آبادی فرود آورد، امام علیه السلام بدو فرمود:

«دعنا نزل فی هذه القرية؛ بگذار ما در این آبادی یعنی نینوا «۳»، یا غاضریه و یا شفیة [آبادی‌های نزدیک کربلا] فرود آییم».

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۰۲.

(۲). همان: ۳/ ۳۰۷.

(۳). محلی در نزدیکی کربلاست، «غاضریه» نیز در نزدیکی کربلا و منسوب به «غاضره» تیره‌ای از بنی اسد است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۰۲

حرّ گفت: به خدا سوگند! نمی‌توانم چنین اجازه‌ای بدهم؛ زیرا این مرد را به عنوان جاسوس بر من گمارده‌اند.

زهیر به امام حسین علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! نبرد با اینان آسان‌تر از جنگ با نیروهای بعدی آنهاست، به جانم سوگند! در پی این گروه، نیروهای دیگری وارد عمل می‌کنند که توان مقاومت در برابر آنها را نخواهیم داشت.

امام علیه السلام به او فرمود: «ما كنت لأبدأهم بقتال؛ من آغازگر جنگی با آنان نخواهم بود».

زهیر عرضه داشت: ما را بدین آبادی که از برج و بارویی محکم برخوردار است و در ساحل فرات قرار دارد ببر، اگر متعرض ما شدند با آنان خواهیم جنگید، نبرد اینان آسان‌تر از جنگ با نیروهای بعدی آنها خواهد بود.

امام علیه السلام پرسید: «و أیة قریة هی؟؛ نام این آبادی چیست؟».

عرض کرد: این آبادی «عقر» نام دارد.

فرمود: «اللهم إني أعوذ بك من العقر؛ خدایا! از عقر، به تو پناه می‌برم»، سپس در آن مکان که «کربلا» «۱» نامیده می‌شد، فرود آمد.

ابو مخنف می‌گوید: زمانی که عمر سعد تصمیم به جنگ گرفت، شمر بن ذی الجوشن بر لشکریان بانگ زد و گفت: ای سپاهیان سوار شوید، و مزده بهشت را دریابید. امام حسین علیه السلام در مقابل خیمه‌اش با تکیه بر شمشیر، سر بر زانو گذاشته و خواب خفیفی او را در ربوده بود. خواهرش زینب به وی نزدیک شد و عرضه داشت: برادر! دشمن به ما نزدیک شده است، این حادثه بعد



از ظهر روز پنجشنبه نهم محرم اتفاق افتاد.

عباس علیه السّلام نیز خدمت امام شرفیاب شد و عرض کرد: برادر! سپاه دشمن به سوی شما در حرکتند، حضرت بپاخاست و سپس فرمود: «یا عباس! اربک الیهم حتی تسألهم عما جاء بهم».

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۰.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۰۳

«عباس! سوار شو و به سوی آنان برو و از آنها بپرس برای چه بدین جا آمده‌اند».

عباس علیه السّلام سوار بر مرکب شد و به اتفاق بیست جنگجو از جمله حبیب بن مظهر و زهیر بن قین نزدیک سپاه دشمن آمد و علت آمدن آنان را بدان سامان جویا شد.

در پاسخ عباس علیه السلام گفتند: از امیر، دستور آمده که یا به اطاعت وی در آید و یا مهیای نبرد باشید.

عباس علیه السّلام بدان‌ها فرمود: شتابزده عمل نکنید تا نزد ابا عبد الله علیه السّلام بازگردم و تصمیم شما را به او اطلاع دهم. سپاه توقف کرد و به حضرت گفتند: نزد حسین برو و او را در جریان قرار ده و پاسخ وی را برایمان بیاور. عباس علیه السّلام نزد برادر برگشت و یارانش در همان جا توقف کردند. حبیب به زهیر گفت: اگر دوست داری با این مردم سخن بگو و گرنه من با آنان سخن بگویم.

زهیر گفت: شما نخست پیشنهاد کردی، بنا بر این، خود با آنان سخن بگو و بدین ترتیب، حبیب با آنان سخن گفت که در بیان شرح حال وی گذشت و عزرة بن قیس با این جمله که تو خودستایی می‌کنی، به حبیب اعتراض کرد.

زهیر گفت: خداوند ما را تزکیه و هدایت فرموده، ای عزره! تو را نصیحت می‌کنم از خدا بترسی. ای عزره! تو را به خدا سوگند می‌دهم در شمار افرادی که در قتل و کشتار انسان‌های پاک، گمراهان را یاری می‌کنند، قرار مگیر.

عزره گفت: ای زهیر! چه شد؟ تو که از نظر ما شیعه و پیرو اهل بیت نبودی و از عثمان هواداری می‌کردی. زهیر پاسخ داد: آیا اکنون از سخنانم در نمی‌یابی که من از دوستان آنانم؟! به خدا سوگند! من نه هیچ‌گاه نامه‌ای به او نوشتم و نه پیکی نزدش فرستادم و نه به او وعده همکاری دادم، ولی در مسیر راه با او هم‌نو گشتم، زمانی که او را دیدم به یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جایگاه آن حضرت افتادم و پی بردم که دشمنان وی و حزب شما درباره آن حضرت چه تصمیمی دارند، مصمم شدم به یاری او بشتابم و در جمع هوادارانش قرار گیرم و برای حفظ حق خدا و رسولش

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۰۴

جانم را در راهش نثار کنم.

راوی می‌گوید: در این لحظات، عباس علیه السّلام از راه رسید و آن شب را از دشمن مهلت خواست، آنان به تبادل نظر پرداخته و پذیرفتند و به جایگاه خود بازگشتند (۱).

ابو مخنف از ضحاک بن عبد الله مشرقی روایت کرده که گفت: شب دهم محرم که فرا رسید، حسین علیه السّلام برای یاران و خاندان خود، خطابه‌ای ایراد کرد و در سخنان خود فرمود:

«هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا، و لیاخذ کلّ رجل منکم بید رجل من أهل بیتی، فإن القوم إنما یطلبونی».

«اکنون تاریکی شب شما را فرا گرفته، از این فرصت مناسب، استفاده کنید و هر یک از مردانتان، دست مردی از خاندان مرا بگیرد و اینجا را ترک گوید؛ زیرا این مردم تنها در پی من هستند».

عباس علیه السّلام و سایر خاندانش آن گونه که در شرح حالشان گذشت، به حضرت پاسخ دادند و آن‌گاه «مسلم بن عوسجه و



سعید» سخن گفتند و سپس زهیر پیاخاست و عرضه داشت: «به خدا سوگند! دوست دارم کشته شوم، دوباره زنده گردم، مجدداً کشته شوم تا به همین ترتیب هزار بار کشته شوم و خداوند بدین وسیله خطر کشته شدن را از وجود مقدس شما و جوانان اهل بیت، دور نماید (۲)».

سیره‌نویسان گفته‌اند: آن‌گاه امام حسین علیه السلام سپاه خویش را که نزدیک به هفتاد تن بودند برای جنگ، صف‌آرایی و سازماندهی نمود. زهیر را بر جناح راست و حبیب را بر جناح چپ سپاه گمارد و خود در قلب سپاه قرار گرفت و پرچم را به

(۱). طبری، تاریخ: ۳/۳۱۴.

(۲). طبری، تاریخ ۳/۳۱۶؛ ارشاد ۲/۹۲.

سلاحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۰۵.

دست برادرش عباس سپرد (۱).

ابو مخنف از علی بن حنظله بن اسعد شبامی (۲)، از کثیر بن عبد الله شعبی بجلی (۳) روایت کرده که گفت: زمانی که ما به سمت حسین علیه السلام پیش رفتیم، زهیر بن قین سوار بر اسبی که دمی پر از مو داشت غرق در سلاح نزد ما آمد و دوباره گفت: «ای کوفیان! از عذاب الهی بیم داشته باشید! هر مسلمانی وظیفه دارد برادر مسلمان خویش را نصیحت و موعظه کند، ما اکنون تا زمانی که شمشیر به روی یکدیگر نکشیده‌ام با هم برادر و دارای یک کیش بوده و یک امت هستیم و هرگاه شمشیر میان ما گذاشته شد، این مصونیت برداشته می‌شود و هر کدام امتی جداگانه خواهیم بود. خداوند ما و شما را به وسیله فرزندان پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله مورد آزمون قرار داده تا بنگرد ما و شما با آنان چگونه رفتار می‌کنیم، ما شما را به یاری آنان و دست برداشتن از یاری عبید الله بن زیاد سرکش، فرا می‌خوانیم، چرا که شما در طول حکومت عبید الله و پدرش جز بیچارگی و نکبت و بدبختی چیزی نصیبتان نشده است؛ چشمانتان را با میله‌های تفتیده از حدقه بیرون آوردند، دست و پای شما را بریدند، بدن‌هایتان را مثله کردند و بر شاخه‌های نخل، به دارتان آویختند و برجستگان و قاریانتان چون حجر بن عدی و یارانش و هانی بن عروه و نظیر وی را به شهادت رساندند».

راوی می‌گوید: سپاهیان دشمن، زهیر را به ناسزا گرفتند و به ستایش عبید الله و پدرش پرداختند و گفتند: به خدا سوگند! از اینجا فاصله نمی‌گیریم تا یار تو و همراهانش را از دم تیغ بگذرانیم و یا آنان را نزد امیر ببریم. زهیر خطاب به آنان گفت: «بندگان خدا! فرزندان فاطمه به محبت و دوستی و

(۱). ارشاد: ۲/۹۵.

(۲). در نسخه اصلی، «شامی» است.

(۳). در نسخه اصلی، «بجلی» نیامده است.

سلاحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۰۶.

یاری سزاوارتر از فرزند سمیه هستند، اگر به یاری آنان نمی‌شتابید، شما را به خدا مبادا دستتان به خون آن‌ها آلوده شود، در امور بین او و یزید دخالت نکنید، به جانم سوگند! یزید بی‌آنکه حسین را بکشید، از فرمانبرداری شما راضی خواهد شد».

راوی می‌گوید: شمر، تیری به سوی زهیر پرتاب کرد و گفت: ساکت شو، خدا صدایت را خفه کند. از پرسخن گفتن، ما را خسته کردی!

زهیر خطاب به شمر گفت: ای پسر کسی که بر پاشنه‌هایش ادرار می‌کند! من که تو را خطاب نمی‌کنم، تو چهار پایی بیش نیستی،

به خدا سوگند! تصور نمی‌کنم تو حکم دو آیه از کتاب الهی را بدانی، تو را مژده باد به خواری و عذاب دردناک روز رستاخیز. شمر به زهیر گفت: خدا تو و یارت را به زودی خواهد کشت.

زهیر در پاسخ وی گفت: مرا از مرگ می‌ترسانی؟! به خدا سوگند! مرگ در راه حسین، برایم از زندگی جاودان در کنار شما، دوست‌داشتنی‌تر است.

راوی می‌گوید: سپس زهیر رو به مردم کرد و با صدای بلند اظهار داشت: بندگان خدا! این فرد [شمر] بی‌ادب و خشن و نظیر او شما را از دینتان منحرف‌ن سازند، به خدا سوگند! کسانی که خون فرزندان و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر زمین بریزند و به روی کسانی که به یاری آن‌ها شتافته و از حریم آنان دفاع کنند، تیغ بکشند، از شفاعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بی‌بهره خواهند ماند.

راوی می‌گوید: مردی از پشت سر صدا زد: ای زهیر! ابا عبد الله علیه السلام می‌فرماید:

«به سوی ما بازگرد، به جانم سوگند! همان گونه که مؤمن آل فرعون به بهترین وجه ممکن قوم خود را پند داد و به سوی خدا فرا خواند، تو نیز چنین کردی تا چه قبول افتد و چه در نظر آید، و بدین سان زهیر به سوی یاران امام حسین علیه السلام بازگشت «۱».

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۹-۳۲۰.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۰۷

ابو مخنف از حمید بن مسلم روایت کرده که گفت: شمر حمله کرد و با نیزه خیمه‌های امام علیه السلام را پاره کرد و فریاد زد: آتش بیاورید تا این خیمه‌ها را بر سر ساکنانش آتش بزنم.

زنان به شیون و زاری پرداخته و از خیمه بیرون دویدند. حسین علیه السلام با صدای بلند فرمود: «پسر ذی الجوشن! درخواست آتش می‌کنی که خیمه مرا بر سر خانواده‌ام بسوزانی؟ خدا تو را در آتش بسوزاند».

زهیر بن قین با ده تن از یارانش به شمر و هوادارانش حمله سختی را آغاز کرد و آنان را از خیمه‌ها بسیار دور ساخت و ابو عزه ضبابی یکی از هواداران و نزدیکان شمر را به هلاکت رساند و یاران زهیر بقیه را تعقیب کردند ولی سپاه دشمن آنان را به محاصره در آورد و تعداد زیادی از آن‌ها را به شهادت رساند و زهیر «۱» جان سالم به در برد.

ابو مخنف می‌گوید: پس از شهادت حبیب، آتش جنگ شعله‌ور شد، زهیر و حرّ، جنگ سختی را آغاز کردند، هرگاه یکی از آن دو یورش می‌برد و به محاصره در می‌آمد، دیگری حمله می‌کرد و او را نجات می‌داد، در این گیرودار، حرّ به شهادت رسید و سپس امام علیه السلام نماز خوف به جا آورد و پس از نماز، زهیر به میدان تاخت و چنان جانانه می‌جنگید که نظیر آن دیده و شنیده نشده بود. وی در حالی که این رجز را می‌خواند بر سپاه دشمن هجوم برد:

أنا زهیر و أنا ابن القین أذودکم بالسيف عن حسین یعنی: من زهیرم و فرزند قین و با شمشیر خود شما را از حسین دور می‌سازم.

سپس از میدان بازگشت و در برابر امام حسین علیه السلام ایستاد و عرضه داشت:

فدتک نفسی هادیا مهدیاً لیوم ألقى جدک النبیا

و حسنا و المرتضی علیا و ذا الجناحین الشهید الحیا

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۶.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۰۸

یعنی: جانم به فدایت که هدایت‌کننده و هدایت‌شده‌ای! امروز به دیدار جدت پیامبر. و حسن و علی مرتضی و جعفر طیار؛ آن شهید

همیشه جاوید، نایل خواهم آمد.

گویی زهیر با حسین علیه السّلام خداحافظی کرد و به میدان بازگشت و به مبارزه پرداخت. سرانجام کثیر بن عبد الله شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی بر او حمله ور شده و وی را به شهادت رساندند «۱».

سروی در مناقب می گوید: آن گاه که زهیر از اسب به زمین افتاد، امام علیه السّلام بالین او حاضر شد و فرمود: «لا یبعدنک الله یا زهیر! و لعن الله قاتلیک، لعن الذین مسخوا قرده و خنازیر».

«خداوند تو را از رحمت خویش دور نگرداند و قاتلان تو را مانند کسانی که با لعنت خدا به صورت میمون و خوک در آمدند، لعنت نماید» «۲».

و خود در این باره سروده‌ام:

لا یبعدنک الله من رجل وعظ العدی بالواحد الأحد

ثم اثنی نحو الخمیس فما بقی لدفع الضیم من أحد

یعنی: خداوند تو را از رحمت خویش دور نسازد! ای کسی که دشمنان را به پرستش خدای یگانه و یکتا پند دادی. سپس به سمت لشکریان برگشت و بر آنها حمله برد و در ردّ تجاوز، جایی برای انتقاد (باقی) نگذاشت.

### سلمان بن مضارب بن قیس أنماری بجلي

وی، پسر عموی حقیقی زهیر بود؛ زیرا قین برادر مضارب و هر دو پسران قیس بودند. سلمان در سال ۶۰ به اتفاق پسر عموی خود حج بجا آورد و زمانی که زهیر در مسیر راه به امام علیه السّلام پیوست و باروبنه خود را به کاروان حضرت منتقل ساخت،

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۸ (با تفاوتی اندک).

(۲). مناقب: ۴/ ۱۰۴.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۰۹

سلمان نیز از پسر عموی خود پیروی کرد.

صاحب حدائق می گوید: سلمان در جمع عده‌ای بعد از نماز ظهر و شاید قبل از زهیر به درجه رفیع شهادت نایل گشت «۱».

### سويد بن عمرو بن ابو المطاع انماری خنعمی «۲»

به گفته طبری و داوودی: سويد پیر مردی وارسته و نیایشگر و بسیار نماز گزار، دلیر و در جنگها شخصی کارآزموده بود.

به روایت ابو مخنف: ضحاک بن عبد الله مشرقی، حضور امام حسین علیه السّلام شرفیاب شد و به او سلام کرد، حضرت وی را به یاری طلبید، در پاسخ امام عرض کرد: من تا زمانی که شما از یار و یآوری برخوردار باشی، تو را کمک خواهم کرد.

امام علیه السّلام شرط او را پذیرفت تا این که عمر سعد به تیراندازان فرمان داد یاران امام حسین علیه السّلام را آماج تیر سازند و اسبهای آنان را پی کنند، ضحاک اسب خویش را در خیمه‌ای مخفی کرد، سپس به اطراف نگریست، دید جز سويد و بشر بن عمرو حضرمی کسی با حسین باقی نمانده است. از امام علیه السّلام رخصت رفتن خواست، حضرت بدو فرمود: «کیف لک بالنجاء؛ چگونه می توانی از دست دشمن نجات یابی؟».

عرض کرد: اسبم را در خیمه‌ای مخفی کرده‌ام و آسیبی به آن نرسیده بر آن سوار می شوم و نجات می یابم.

حضرت فرمود: خود دانی.

به گفته راوی «۳»، وی سوار بر مرکب شد و پس از درنگی کوتاه، توانست خود را نجات دهد.

(۱). حدائق الوردیه: ۱۲۲.

(۲). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۱، شماره ۹۸۷ وی را از یاران امام حسین علیه السلام به شمار آورده است.

(۳). طبری، تاریخ: ۳ / ۳۳۰.

سلاحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۱۰

سیره‌نویسان گفته‌اند: بشر حضرمی که به شهادت رسید، سوید به میدان رفت و به نبرد پرداخت تا زخمهای سنگینی برداشت و به صورت روی زمین افتاد، دشمن تصور کرد وی کشته شده، آن‌گاه که حسین علیه السلام به شهادت رسید، سوید شنید دشمن می‌گوید: حسین کشته شد، او در خود رمقی احساس کرد ولی شمشیرش را از او گرفته بودند، با کاردی که همراه داشت لحظاتی با دشمن مبارزه کرد و سپس او را محاصره کردند و عروه بن بکار تغلبی و زید بن ورقاء جهنی، وی را به شهادت رساندند «۱».

### عبد الله بن بشر خثعمی

وی، عبد الله بن بشر بن ربیع بن عمرو بن مناره بن قمیر بن عامر بن رائسه بن مالک بن واهب بن جلیحه بن کلب بن ربیع بن عفوس بن خلف بن اقبل بن انمار انماری خثعمی. و از دلاور مردان معروف و انسانی حقیقت‌جو بود، از رشادتهای خود و پدرش در جنگ و نبردها سخن به میان آمده است.

ابن کلبی گفته است: بشر بن ربیع خثعمی، دارای زمین و ملکی در کوفه بوده که بدان مقبره بشر گفته می‌شود. او در روز جنگ قادسیه گفت:

أُنخَت بَبَابِ الْقَادِسیَّةِ نَاقِتی و سعد بن وقاص علیّ امیر یعنی: شترم در دروازه قادسیه زانو به زمین زد، در حالی که سعد بن وقاص فرمانده من بود.

عبد الله فرزند بشر، در اردوگاه عمر سعد قرار گرفت ولی سپس به اتفاق کسانی.

که قبل از آغاز جنگ خدمت امام رسیدند، به آن حضرت پیوست.

صاحب حدائق و دیگران گفته‌اند: عبد الله بن بشر، در نخستین حمله‌ای که قبل از ظهر «۲» صورت گرفت، شربت شهادت نوشید.

(۱). لهوف: ۱۶۵؛ مناقب: ۴ / ۱۰۲.

(۲). حدائق الوردیه: ۱۲۲.

سلاحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۱۱

### بخش هفتم: شهدای کندی

#### یزید بن زیاد بن مهاصر، ابو شعاء کندی بهدلی «۱»

وی، مردی مورد احترام، دلیر و بی‌پروا بود و قبل از برخورد حرّ با امام حسین علیه السلام از کوفه خارج و به سوی امام رهسپار گردید.

ابو مخنف گفته است: زمانی که حرّ برای کسب تکلیف در مورد امام حسین علیه السلام نامه‌ای به ابن زیاد نوشت و در مسیر، امام

را همراهی می‌کرد، مالک بن نسر بدی‌کندی، پیک ابن زیاد نزد حَزَّ آمد و حَزَّ، او و نامه‌اش را نزد امام علیه السلام آورد و چنانکه در شرح حال حَزَّ یادآوری خواهد شد و قبلاً نیز بدان پرداختیم، مالک متوجه یزید بن زیاد شد.

یزید گفت: مالک بن نسر، تویی؟

گفت: آری!

یزید گفت: مادرت به عزایت بنشیند چه آورده‌ای؟

گفت: چه آورده‌ام؟ از پیشوایم فرمان برده‌ام و به بیعتم وفا کرده‌ام!

ابو شعثا به او گفت: خدای خود را نافرمانی نموده‌ای و از پیشوایت در راه نابودی خود، اطاعت کرده‌ای و با این کار، ننگ و عار نصیب خود ساختی، آیا

(۱). «بهدله» تیره‌ای از قبیله کنده است.

سلاحشوران طف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۲۱۲

فرموده خدای متعال را نشنیده‌ای که فرمود:

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ؛ (۱)

«آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش دوزخ فرا می‌خوانند و روز رستاخیز، یاری نخواهند شد».

مالک «۲» به وی پاسخی ابلهانه داد.

به روایت ابو مخنف: ابو شعثا، ابتدا سواره به کارزار پرداخت و زمانی که اسبش را پی کردند، در برابر دیدگان حسین علیه السلام بر سر زانو نشست و یکصد تیر به سوی دشمن شلیک کرد که پنج تیر از آن تعداد به خطا رفت. وی تیراندازی چیره دست و ماهر به شمار می‌رفت و هرگاه تیراندازی می‌کرد، می‌گفت:

انا ابن بهدله فرسان العرجلة «من از قبیله بهدله‌ام که میان پیادگان و سواره نظام، یکه سوارند».

امام حسین علیه السلام درباره او فرمود: «اللهم سدّد رميته و اجعل ثوابه الجنة».

«خدایا! تیرهای او را به هدف برسان و پاداش او را بهشت برین مقرر دار».

زمانی که تیرهایش تمام شد، پیاخاست و گفت: جز پنج تیر، سایر تیرهایم به هدف خورد. سپس در حالی که این رجز را می‌خواند، با شمشیر بر سپاه دشمن حمله برد:

أنا یزید و أبی مهاصر کأنتی لیث بغیل خادر

یا ربّ إنی للحسین ناصرو لا بن سعد تارک و هاجر (۳) یعنی: من یزیدم و پدرم مهاصر است. من از شیر جای گرفته در بیشه، شجاع‌ترم.

پروردگارا! من از یاوران حسینم و از ابن سعد، بریده و او را رها کرده‌ام.

(۱). قصص / ۴۱.

(۲). تاریخ طبری: ۳ / ۳۰۹ با اندک تفاوتی در نقل.

(۳). همان: ۳ / ۳۳۰ (با اندکی تفاوت).

سلاحشوران طف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۲۱۳

یزید همواره شمشیر می‌زد تا اینکه به درجه رفیع شهادت نایل شد.

کمیت اسدی در این خصوص گفته است:

و مال ابو الشعثاء أشعث دامیاء أن أبا حجل قتیل مجحل یعنی: ابو شعثا به خاک و خون کشیده شد و ابو جحل آغشته به خون گردید.

### حارث بن امرئ القیس کندی

حارث، از دلاور مردان بسیار نیایشگر به شمار می‌آمد و در تاریخ جنگ‌ها از او یاد شده است. وی ابتدا در اردوگاه عمر سعد قرار گرفت ولی آن زمان که سپاهیان عمر سعد، سخنان امام حسین علیه السلام را پذیرا نشدند، او به امام پیوست و در رکاب آن حضرت مبارزه کرد تا به فیض شهادت نایل گشت.

صاحب حدائق گفته است: حارث، در نخستین حمله به شهادت رسید «۱».

### زاهر بن عمرو کندی

وی، دلیر مردی کارآزموده و معروف به شجاعت و علاقه‌مندی‌اش به اهل بیت، مشهور بود. سیره‌نویسان گفته‌اند: هنگامی که عمرو بن حمق، بر ضد زیاد شورید، زاهر نیز او را همراهی می‌کرد و در گفتار و کردار، یار و همدم او بود و آن‌گاه که معاویه به جستجوی عمرو پرداخت، زاهر را نیز تحت پیگرد قرار داد، عمرو را کشت و زاهر موفق به فرار شد. او در سال ۶۰ هجری، حج بجا آورد و در مسیر راه با حسین علیه السلام دیدار کرد و به ملازمت رکاب او در آمد و در کربلا در کنار آن حضرت، حضور یافت. سروی گفته است: زاهر، در نخستین حمله به شهادت رسید «۲».

(۱). حدائق الوردیة: ۱۲۲.

(۲). مناقب: ۴/ ۱۱۳؛ ر. ک: ۴۵/ ۷۲ و مستدرکات علم رجال الحدیث: ۳/ ۴۱۶.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۱۴

شیخ طوسی و دیگران گفته‌اند: محمد بن سنان زاهری که از امام رضا و امام جواد علیهما السلام روایت نقل کرده، از نوادگان زاهر است که در سال ۲۲۰ بدرود حیات گفت «۱».

### بشر بن عمرو بن احدوث حضر می کندی

بشر، از اهالی حضرموت و از قبیله کنده و از تابعین به شمار می‌آمد. فرزندان او در تاریخ جنگ‌ها معروف بوده‌اند. وی از جمله کسانی بوده که قبل از آغاز جنگ، حضور ابا عبد الله الحسین علیه السلام شرفیاب شد. داوودی می‌گوید: روز دهم محرم که فرا رسید و جنگ در گرفت، به بشر که در حال جنگ بود، گفته شد: پسرت عمرو، در مرزهای ری، به اسارت در آمده است.

وی در پاسخ گفت: او، و خود را نزد خدا به ذخیره می‌نهم، دوست ندارم او اسیر شود و من پس از او زنده بمانم. امام حسین علیه السلام سخنان وی را شنید و بدو فرمود:

«رحمک الله أنت فی حلّ من بیعتی، فاذهب و اعمل فی فکاک ابنک».

«خداوند تو را مشمول رحمت خویش گرداند، من بیعتم را از تو برداشتم، اکنون می‌توانی بروی و برای آزادی فرزندت اقدام نمایی».

عرض کرد: ای ابا عبد الله! درندگان مرا زنده زنده طعمه خویش سازند اگر از تو جدا شوم. حضرت فرمود: «فأعط ابنك محمدا- و كان معه- هذه الأثواب البرود يستعين بها في فكاك أخيه». «بنا بر این، این پارچه‌های برد را به پسر محمد- که همراه پدر بود- بسپار تا به وسیله آن‌ها

- (۱). نجاشی، رجال: ۳۲۸، شماره ۸۸۸؛ ر. ک: رجال شیخ طوسی: ۱۰۱ و معجم رجال الحديث ۱۶/ ۱۵۱. سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۱۵  
در آزادی برادرش بکوشد» و حضرت پنج قطعه لباس گرانبها به ارزش یک هزار دینار بدو بخشید «۱».  
سروی می‌گوید: بشر، در نخستین حمله دشمن، به فیض شهادت نایل شد «۲».

### جندب بن حجیر کندی خولانی «۳»

وی، از بزرگان شیعه و از یاران امیر المؤمنین علیه السلام تلقی می‌شد که به سوی امام حسین علیه السلام رهسپار گردید و قبل از برخورد حرّ با حضرت، با امام دیدار کرد و همراه آن بزرگوار به کربلا آمد.  
سیره‌نویسان گفته‌اند: جندب با دشمن مبارزه کرد و در آغاز جنگ به درجه رفیع شهادت نایل آمد.  
صاحب حدائق گفته است: جندب و فرزندش حجیر، در آغاز جنگ، به شهادت رسیدند «۴».  
کشته شدن فرزندش همراه وی از نظر این جانب مقرون به صحت نیست، چنانکه در زیارت ناحیه مقدسه نیز از فرزند او یاد نشده، به همین دلیل از شرح حال او همراه با پدرش، خودداری کردم.

- (۱). ر. ک: تنقیح المقال: ۱/ ۱۷۳.  
(۲). ر. ک: مناقب: ۴/ ۱۳.  
(۳). در کتاب تسمیه من قتل: ۱۵۵ «حجیر بن جندب» آمده است.  
(۴). حدائق الوردیة: ۱۲۲.  
سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۱۷

### بخش هشتم: شهدای غفاری

#### عبد الله بن عروه بن حراق غفاری و برادرش عبد الرحمن «۱»

این دو برادر، از بزرگان سرشناس کوفه و از دلاور مردان آنان و از صاحبان ولایت امیر المؤمنین علیه السلام بوده‌اند. جدّ آنها حراق، از یاران امیر المؤمنین علیه السلام و از جمله کسانی بوده که در جنگهای جمل، صفین و نهروان شرکت داشته است. عبد الله و عبد الرحمن، در کربلا به امام حسین علیه السلام پیوستند.  
به گفته ابو مخنف: زمانی که یاران حسین علیه السلام فرونی سپاه دشمن را مشاهده کردند و دانستند قادر بر حفظ جان امام علیه السلام و خود نیستند، برای کشته شدن در رکاب آن حضرت، بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند. عبد الله و عبد الرحمن غفاری حضور امام علیه السلام شرفیاب شدند و عرضه داشتند: یا ابا عبد الله! السلام علیک! دشمن ما را تا نزدیکی شما عقب رانده است، دوست داریم در برابر دیدگانت به شهادت برسیم و از وجود مقدست حمایت و دفاع نماییم.

حضرت فرمود: «مرحبا بکما أدنوا منی؛ خوش آمدید! به من نزدیک شوید». آن دو به حضرت نزدیک شدند و در نزدیکی آن بزرگوار با دشمن درگیر شدند؛

(۱). شیخ طوسی در رجال خود: ۱۰۳ آن دو را به عنوان «عبد الله و عبد الرحمن» فرزندان عرزه آورده است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۱۸

یکی از آن دو رجز می‌خواند و دیگری آن را تکمیل می‌کرد و می‌گفتند:

قد علمت حقاً بنو غفّار و خندف بعد بنی نزار

لنضربنّ معشر الفجّار بكلّ غضب صارم بتّار

یا قوم ذودوا عن بنی الأطهار (۱) بالمشرفی و القنا الخطّار (۲) یعنی: قبیله غفّار و تیره خندف و نزار به خوبی می‌دانند. که ما با شمشیر

بزان بر گروه فجّار و کافر، ضرباتمان را وارد می‌سازیم. مردم! با شمشیر و نیزه از فرزندان پاک پیامبر دفاع کنید.

این دو برادر همچنان به پیکار ادامه دادند تا به فیض شهادت نایل شدند.

بنا به نقل سروی: عبد الله، در نخستین حمله و عبد الرحمن هنگام نبرد تن به تن به شهادت رسید (۳).

دیگری گفته است: آن دو در جنگ تن به تن به شهادت رسیدند و از مفهوم کلمه «مراجله» (پیادگان) نیز همین معنا برداشت

می‌شود.

### جون بن حوی، غلام آزاد شده ابو ذر غفاری (۴)

جون، پس از شهادت ابو ذر، به اهل بیت علیه السّلام پیوست. ابتدا در خدمت گزاری امام حسن و پس از او در خدمت امام حسین

علیهما السّلام، انجام وظیفه نمود و در سفر امام علیه السّلام از مدینه به مکه و از آنجا به عراق، حضرت را همراهی می‌کرد.

به گفته رضی الدّین داوودی: آن‌گاه که آتش جنگ برافروخته شد، مقابل امام حسین علیه السّلام آمد و از او اجازه میدان خواست،

امام علیه السّلام به او فرمود:

«یا جون! أنت فی إذن منی، فأنما تبعنا طلباً للعافیة فلا تبتل بطریقنا».

(۱). در نسخه اصلی، «بنی الاحرار» آمده است.

(۲). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۸.

(۳). مناقب: ۴/ ۱۱۳.

(۴). شیخ طوسی در رجال: ۹۹، شماره ۹۶۶ او را از یاران امام حسین علیه السّلام به شمار آورده است؛ ارشاد:

۹۳/۲.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۱۹

«ای جون! من بیعتم را از تو برداشتم، تو به امید عافیت و آسایش تا اینجا همراه ما آمده‌ای، در راه ما خود را به ناراحتی و مصیبت

مبتلا مکن».

جون، خود را به پاهای امام حسین انداخت و آنها را می‌بوسید و عرضه داشت:

«ای فرزند رسول خدا! من در زمان رفاه و آسایش، کاسه لیس شما باشم، ولی در شدت و ناراحتی و در مقابل دشمن، دست از

یاری شما بردارم؟ [اماما!] درست است که بدنم بدبو و خاندانم ناشناخته و رنگم سیاه است، ولی با بهشت برین بر من منت بگذار تا



بدنم خوشبو و رنگم سفید و خاندانم به عزت و سر بلندی نایل گردد، نه به خدا سوگند! هرگز از شما جدا نخواهم شد تا خون سیاهم با خون شما آمیخته گردد.

امام علیه السلام به او رخصت داد و در حالی که این رجز را می‌خواند به میدان کارزار شتافت:

کیف تری الفجار ضرب الأسود بالمشرقی و القنا المسدد  
یذب عن آل النبی أحمد

یعنی: نابکاران، ضربت این برده سیاه را چگونه خواهند دید؟ ضربتی با شمشیر مشرفی و نیزه‌هایی که به هدف می‌خورند و از خاندان پیامبر احمد، حمایت می‌کنند.

سپس به مبارزه پرداخت تا فرشته شهادت را در آغوش کشید «۱».

محمد بن ابو طالب می‌گوید: امام حسین علیه السلام بر بالین جون قرار گرفت و فرمود:

«اللهم ینض وجهه و طیب ریحہ و احشره مع الأبرار و عزّف بینه و بین محمد و آل محمد «۲»».

«خدایا! چهره‌اش را سفید، بدنش را خوشبو و او را با خوبان و نیکان محشور گردان و میان او و محمد و خاندانش آشنایی بیشتر مقرر فرما».

(۱). ر. ک: بحار: ۴۵/۲۳؛ لهوف: ۱۶۳.

(۲). حلیة المجالس: ۲/۲۹۲-۲۹۳.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۲۰

دانشمندان ما از امام باقر علیه السلام، از پدر بزرگوارش امام زین العابدین علیهما السلام روایت کرده‌اند فرمود: زمانی که قبیله اسد پس از چند روز برای خاکسپاری پیکرهای شهدا در میدان نبرد، حضور یافتند، از بدن جون، بوی مشک به مشامشان رسید «۱». و خود، در این خصوص سروده‌ام:

خلیلی ما ذا فی ثری الطف فانظراً جونه طیب تبعث المسک أم جون  
و من ذا الذی یدعو الحسین لأجله أ ذلک جون أم قرابته عون

لئن کان عبدا قبلها فلقد زکا النجار و طاب الریح و ازدهر اللون یعنی: ای دوست! در خاک کربلا بنگر چه می‌بینی؟ آیا عطر دانی است که از آن بوی مشک می‌تراود، یا بدن جون است؟ کیست آن کس که حسین در حق او دعا کرد؟ آیا جون است یا عون که از نزدیکان اوست. هر چند جون قبلا- برده بود، ولی اکنون نسب او پیراسته گشت و بدنش خوشبو و رنگ چهره‌اش درخشان گردید.

(۱). ر. ک: بحار ۴۵/۲۳؛ نفس المهموم: ۲۶۴.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۲۱

### بخش نهم: شهادای کلبی

#### عبد الله بن عمیر کلبی «۱»

وی، ابو وهب عبد الله بن عمیر بن عباس بن عبد قیس بن علیم «۲» بن جناب کلبی علیمی است.

او فردی دلاور و شجاع و مورد احترام بود. پس از وارد شدن به کوفه، در منطقه «چاه جعده» قبیله همدان مسکنی تدارک دید و خود و همسرش امّ و هب دخت عبد، از تیره بنی نمر بن قاسط، در آن اقامت گزیدند.

به گفته ابو مخنف: عبد الله در منطقه نخيله گروهی را مهیای رفتن به سوی امام حسین علیه السلام مشاهده کرد، جریان را از آن‌ها جویا گشت، بدو گفته شد: این افراد، به یاری حسین پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌روند.

گفت: به خدا سوگند! من برای مبارزه با مشرکان، علاقه شدیدی داشتم ولی معتقدم پاداش نبرد با کسانی که با فرزند دخت پیامبر خود می‌جنگند در پیشگاه خدا کمتر از پاداش جهاد و مبارزه با مشرکان نیست، از این رو، نزد همسرش آمد و او را در جریان آنچه شنیده بود قرار داد و از تصمیم خود وی را آگاه ساخت.

(۱). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۴، شماره ۱۰۲۴ وی را از یاران امام حسین علیه السلام تلقی کرده است.

(۲). تیره‌ای از قبیله جناب و «جناب» تیره‌ای از قبیله کلب و در برخی کتب به اشتباه «جاب» آمده است.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۲۲

همسرش به او گفت: حق را دریافته‌ای، خداوند تو را به حق رهنمون گردد و توفیق او فرا رهاست، تصمیم خود را عملی ساز و مرا نیز با خود ببر.

راوی می‌گوید: عبد الله شبانه همسرش را از شهر بیرون برد تا خدمت امام علیه السلام شرفیاب شد و در جوار آن بزرگوار اقامت گزید.

همین که عمر سعد به سپاه امام نزدیک شد و تیری به سوی یاران امام پرتاب کرد، تیراندازی دشمن آغاز شد و یسار غلام زیاد و سالم برده عبید الله از صف لشکر بیرون آمده و با تکرار این جمله که: آیا هم‌اوردی وجود دارد؟ مبارز طلبیدند.

حیب و بریر برای مبارزه از جای خود جستند. ابا عبد الله علیه السلام بدان‌ها دستور نشستن داد.

عبد الله بن عمیر بپاخاست و عرضه داشت: یا ابا عبد الله! خداوند شما را مشمول رحمت خویش گرداند! اجازه فرمایید به مصاف این دو بروم. امام علیه السلام که مردی را با قامت بلند و بازوانی ستبر و چهار شانه در برابر خود می‌دید، فرمود:

«إِنِّي لِأَحْسِبُهُ لِلْأَقْرَانِ قِتَالًا؛ تصور می‌کنم این مرد، بسیاری از حریفانش را به هلاکت برساند»، سپس فرمود: «اگر بخواهی می‌توانی به میدان روی».

عبد الله به میدان تاخت. یسار و سالم بدو گفتند: کیستی؟ خود را معرفی کرد.

گفتند: ما تو را نمی‌شناسیم، باید زهیر، حیب و یا بریر به جنگ ما بیایند.

عبد الله به یسار که پیشاپیش سالم در حرکت بود، گفت: روسپی زاده! تو از مبارزه با هر کسی سرباز می‌زنی؟! هر که به جنگ تو بیاید از تو بهتر است و سپس بر او حمله برد و با شمشیر بر او ضربتی زد و او را از توان انداخت و همچنان با شمشیر بر او می‌نواخت

که سالم بر او حمله کرد. یاران عبد الله فریاد زدند، مراقب باش این برده به تو نزدیک می‌شود. عبد الله توجهی نکرد و سالم به او رسید و با پیش دستی خواست با شمشیر ضربه‌ای بر او وارد سازد که عبد الله دست چپ خویش را سپر قرار داد انگشتانش قطع شد،

آن‌گاه بر او هجوم برد و وی را به هلاکت رساند و نزد امام حسین علیه السلام شتافت و پس از کشتن دو رقیب، در مقابل آن بزرگوار قرار گرفت و

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۲۳

این گونه رجز می‌خواند.

ان تنکرونی فأنا ابن کلب حسبی ببیتی فی علیم حسبی

إِنِّي امرؤ ذو مَرَّةٍ و عصب و لست بالخَوَّارِ عند النكب

إِنِّي زعيم لك ام وهب بالطنن فيهم مقدا و الضرب يعني: اگر مرا نمی‌شناسید بدانید من فرزند (قبیله) کلبم، افتخارم همین بس که از خاندان علیم هستم. منم مردی قدرتمند و سر سخت که به هنگام سختی‌ها ناتوان نخواهم بود. ای ام وهب! در برابر متعهد می‌شوم که با نیزه و شمشیر بر آنان ضربه وارد سازم.

راوی می‌گوید: ام وهب همسر عبد الله، عمود خیمه‌ای بر گرفت و به سمت شوهر شتافت و صدا می‌زد: پدر و مادرم فدایت! در راه فرزندان پاک محمد صلی الله علیه و آله و سلم مبارزه نما.

عبد الله به سوی همسر آمد تا او را نزد زنان بازگرداند، ولی ام وهب دامان لباس وی را گرفت و می‌گفت: تا در کنار تو جان ندهم هرگز از تو دست بر نخواهم داشت، ولی چون قبضه شمشیر خون‌آلود، از دست راست عبد الله جدا نمی‌شد و انگشتان دست چپش قطع شده بود، قادر نبود همسرش را بازگرداند، از این رو، امام حسین علیه السلام به سمت ام وهب آمد و فرمود:

«جزیت من أهل بیت (بیتی) خیرا، ارجعی رحمک الله إلى النساء فاجلسی معهنّ فإنّه لیس علی النساء قتال».

«در راه حمایت از اهل بیت من به پاداش نیک نایل شوید، خدا تو را مشمول رحمت خویش قرار دهد، به سوی زنان در خیمه‌ها بازگرد و در کنار آنان بیاسا؛ زیرا جهاد از زنان برداشته شده است».

ام وهب به خیمه‌ها نزد زنان بازگشت «۱».

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۱ (با تفاوتی اندک و کاستی در برخی کلمات)؛ ارشاد: ۲/ ۱۰۱.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۲۴

ابو جعفر طبری می‌گوید: عمرو بن حجاج زبیدی بر جناح راست سپاه امام یورش برد، یاران حضرت از خود استقامت به خرج داده و بر زانو نشستند و نیزه‌ها را به سمت دشمن نشانه رفتند، از این رو، سوارانشان پیش نیامدند و شمر بر جناح چپ سپاه حضرت حمله کرد. یاران امام علیه السلام در مقابل این حمله نیز استقامت و پایداری نموده و آنان را آماج تیر ساختند.

عبد الله کلبی - که در جناح راست سپاه قرار داشت - کارزار سختی را آغاز نمود و تعدادی از سپاه دشمن را به هلاکت رساند و سپس هانی بن ثبیت حضرمی و بکیر بن حیّ تیمی، از تیره تیم الله بن ثعلبه، وی را به شهادت رساندند «۱».

به گفته ابو مخنف: آن‌گاه که جناح راست و چپ سواره نظام و پیاده نظام سپاه دشمن، بر یاران امام حسین علیه السلام یورش بردند و جنگ بسیار سختی میان آنان در گرفت و بیشتر یاران ابا عبد الله علیه السلام از پا درآمدند و اندک بودن سپاه حضرت نمودار شد و گرد و غبار میدان فرو نشست، همسر عبد الله کلبی از خیمه خارج و به سوی شوهر روانه شد و بالین سر او نشست و خاک و خون از چهره‌اش پاک کرد و می‌گفت: بهشت گوارایت باد! از خدایی که بهشت را روزی تو گردانده مسئلت دارم مرا نیز در کنار تو قرار دهد. در این اثنا شمر به غلامش رستم فرمان داد با همان عمود بر سر آن زن بکوبد، او نیز چوب را محکم بر سر او فرود آورد و سرش را شکافت و در همان مکان جان داد «۲».

### عبد الأعلی بن یزید کلبی علیمی

وی، جنگجویی شجاع از شیعیان کوفه و از جمله افرادی بود که همراه با مسلم بن عقیل دست به قیام زد ولی آن‌گاه که مردم دست از یاری مسلم برداشتند، کثیر

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۵.

(۲). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۶ (با اندک تفاوتی در نقل).

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۲۵

بن شهاب، عبد الأعلى را دستگیر و نزد عبید الله بن زیاد فرستاد و عبید الله او را به زندان افکند.

بنا به نقل ابو مخنف: زمانی که مسلم به شهادت رسید، عبید الله زیاد، عبد الأعلى را احضار کرد و به بازجویی او پرداخت. وی گفت: من برای تماشا بیرون آمده بودم، از او درخواست کرد سوگند بخورد ولی او خودداری کرد، به همین دلیل وی را به مقبره «سیع» فرستاد و در آنجا او را به شهادت رساندند، رحمه الله علیه «۱».

### سالم بن عمرو، غلام بنی مدینه کلبی

او مردی کوفی و شیعه و برده بنی مدینه بود که تیره‌ای از قبیله کلب را تشکیل می‌داد، قبل از آغاز جنگ، خدمت امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و به یاران آن بزرگوار پیوست.

در حدائق گفته است: سالم همواره با امام حسین علیه السلام بود تا به درجه رفیع شهادت رسید «۲».

به گفته سروی: وی (سالم) با جمعی از یاران امام حسین علیه السلام که در نخستین حمله دشمن به شهادت رسیدند، شربت شهادت نوشید و در زیارت ناحیه مقدسه، از او یاد و درود، نثارش شده است «۳».

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۲۹۲.

(۲). حدائق الوردیة: ۱۲۱.

(۳). ر. ک: بحار: ۴۵/ ۷۲.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۲۷

### بخش دهم: شهدای اُزدی

#### مسلم بن کثیر اعرج اُزدی از دشنوئه کوفی «۱»

وی، از تابعین ساکن کوفه و در رکاب امیر المؤمنین حضور داشته و در یکی از جنگ‌های آن حضرت از ناحیه پا زخمی شد.

سیره‌نویسان گفته‌اند: مسلم از کوفه خارج و رهسپار کوی حسین علیه السلام شد و هنگام فرود آمدن آن حضرت در کربلا به آن بزرگوار رسید.

بنا به نقل سروی: مسلم بن کثیر، در نخستین حمله به درجه شهادت نایل آمد.

#### رافع بن عبد الله، غلام مسلم اُزدی

رافع، به اتفاق مولای خود مسلم یاد شده، به سوی امام حسین علیه السلام رهسپار گردید و در میدان نبرد، حضور یافت و به شهادت رسید «۲».

#### قاسم بن حبیب بن ابو بشر اُزدی «۳»

قاسم، دلاور مردی شیعی و اهل کوفه بود و با سپاه ابن سعد از کوفه بیرون

- (۱). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۵، شماره ۱۰۴۵ وی را در شمار یاران امام حسین علیه السلام آورده است.
- (۲). به تنقیح المقال: ۱/ ۴۲۲ مراجعه شود، در آنجا آمده که وی بعد از مسلم در جنگ تن به تن بعد از نماز ظهر، به شهادت رسید.
- (۳). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۴، شماره ۱۰۳۰ او را از یاران امام حسین علیه السلام دانسته است.
- سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۲۸
- رفت، وقتی به کربلا رسید قبل از شروع جنگ به امام حسین علیه السلام پیوست و همواره ملازم رکاب آن حضرت بود تا اینکه در نخستین «۱» حمله دشمن، در مقابل حضرت به فیض شهادت نایل گشت.

### زهیر بن سلیم ازدی

وی از جمله کسانی بود که در شب دهم محرم هنگامی که دشمن را مصمم بر جنگ با ابا عبد الله الحسین علیه السلام دید، به یاران آن حضرت پیوست و در نخستین حمله دشمن، به شهادت رسید «۲».

فضل بن عباس بن ربیع بن حارث بن عبد المطلب، آن گاه که در اشعار خود اعمال بنی امیه را مورد نکوهش قرار می‌دهد، از زهیر یاد می‌کند:

أرجعوا عامرا و ردّوا زهیرا ثم عثمان فارجعوا غارمینا  
و أرجعوا الحرّ و ابن قین و قومقتلوا حین جاوروا صفینا

این عمرو و ابن بشر و قتلی منهم بالعراء ما یدفنوننا یعنی: عامر و زهیر و آن گاه عثمان را غرامت زده باز گردانید. حرّ و زهیر بن قین و کسانی را که در نبرد صفین شرکت داشته و به شهادت رسیدند نیز برگردانید. عمرو و بشر و شهدایی که در بیابان مانده و به خاک سپرده نشدند، کجایند؟

منظورش از عامر، زهیر، عثمان، حرّ، ابن قین، عمرو، بشر، عامر عبدی، زهیر بن سلیم، عثمان برادر حسین علیه السلام، حرّ ریاحی، زهیر بن قین، عمرو صیداوی و بشر حضرمی است.

(۱). ر. ک: بحار الانوار: ۷۳ / ۴۵.

(۲). بحار الانوار: ۶۴ / ۴۵؛ مستدرکات علم رجال الحدیث: ۳ / ۴۴۰؛ مناقب: ۴ / ۱۱۳.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۲۹

### نعمان بن عمرو ازدی راسبی «۱» و برادرش حلاس

این دو برادر، فرزندان عمرو راسبی و اهل کوفه و از یاران امیر المؤمنین علیه السلام به شمار می‌آمده‌اند و حلاس مسئولیت نگاهبانان حضرت را در کوفه بر عهده داشته است.

صاحب حدائق می‌گوید: نعمان و حلاس، با سپاهیان عمر سعد از کوفه بیرون رفتند، ولی زمانی که ابن سعد شرطهای امام حسین علیه السلام را نپذیرفت، در جمع کسانی که شبانه نزد امام می‌آمدند، به آن حضرت پیوستند.

آنان همواره ملازم رکاب وی بودند تا در برابر حضرت، به درجه رفیع شهادت نایل آمدند «۲».

به گفته سروی: این دو برادر، در نخستین حمله به شهادت رسیدند «۳».

## عمارۀ بن صلخب ازدی

وی، از جمله شیعیانی بود که در کوفه با مسلم بن عقیل بیعت کرد و همراه او دست به قیام زد، زمانی که مسلم دستگیر و به شهادت رسید، ابن زیاد، عماره را احضار کرد و از او پرسید: از کدام قبیله‌ای؟ گفت: از قبیله ازد. گفت: او را نزد قبیله‌اش برده و گردن بزیند.

ابو جعفر طبری می‌گوید: وی را نزد قبیله‌اش ازد بردند و میان آنها گردن زدند «۴».

(۱). شیخ طوسی در رجال: ۶۱ و ۱۰۰، یک جا وی را از یاران امیر المؤمنین و جایی از یاران امام حسین علیهما السلام شمرده و با عنوان «الهجری» آمده است و راسبی، منسوب به «راسب» تیره‌ای از قبیله ازد بوده است.

(۲). در حدائق الوردیة: ۱۲۲ «حلاس بن عمرو راسبی» وارد شده است.

(۳). مناقب: ۱۱۳/۴.

(۴). طبری، تاریخ: ۲۹۲/۳.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۳۱

## بخش یازدهم: شهدای عبدی

### یزید بن نَیْبُطِ عبدی، عبد قیس بصری و پسرانش عبد الله و عبید الله

یزید، از شیعیان و از یاران ابو الأسود و میان قبیله خود، شخصیتی مورد احترام بود:

ابو جعفر طبری می‌گوید: ماریه دخت منقذ عبدی، اظهار تشیع می‌کرد و خانه او مرکز تجمع و گردهمایی شیعیان بود که در آن به بحث و گفتگو می‌پرداختند. خبر آمدن امام حسین علیه السلام به سمت عراق و نامه‌نگاری مردم آن سامان با آن حضرت، به ابن زیاد رسید، از این رو، به فرمانروای خود فرمان داد بر کلیه راه‌ها دیده‌بان بگمارد و گذرگاه‌ها را ببندد.

یزید بن نَیْبُطِ «۱»- که دارای ده فرزند پسر بود- تصمیم گرفت به سوی امام حسین علیه السلام بشتابد و پسرانش را برای این کار فرا خواند و بدان‌ها گفت: کدامیک از شما حاضر است قبل از دیگران با من می‌آید؟ دو تن از پسرانش به نام‌های عبد الله و عبید الله داوطلب شدند. یزید در خانه ماریه در جمع یاران خود گفت: من تصمیم گرفته‌ام از شهر بیرون روم و اینک راهی هستم، چه کسی با من می‌آید؟ یارانش به او گفتند: ما از مأموران ابن زیاد بیم و هراس داریم.

(۱). در نسخه اصلی، «نَیْبُطِ» آمده است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۳۲

یزید گفت: به خدا سوگند! اگر سم اسبانم به زمین‌های سخت برسد، از تعقیب کسی پروا ندارم و سپس خود و پسرانش رهسپار گردیدند و عامر و غلامش و سیف بن مالک و ادهم بن امیه وی را همراهی کردند و در بیابان خشک و بی‌آب و علف راه پیمودند تا در منطقه ابطح مکه، به امام علیه السلام رسیدند، در محل اتراق خود استراحت کرده، سپس یزید به سراپرده حسین علیه السلام رفت. خبر آمدن وی به امام حسین علیه السلام رسید، حضرت به دیدار وی آمد تا به محل اقامت او رسید، به امام عرض شد:

یزید برای دیدار شما به خیمه‌های شما آمده است. حضرت در محل اقامت یزید به انتظار وی نشست، از سویی یزید به منزلگاه امام که رسید، حضرت را در سراپرده ندید، شنید آن بزرگوار به محل اقامت او آمده، به سرعت در پی او بازگشت، وقتی امام را در

محل اقامت خود مشاهده کرد، این آیه شریفه را تلاوت کرد: **قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا** (۱).

«بگو به فضل و رحمت الهی باید خوش حال شوند».

سپس عرض کرد: السلام علیک یا بن رسول الله! و آن گاه بر او درود فرستاد و نزدش نشست و آن بزرگوار را از تصمیم خود آگاه ساخت. امام علیه السلام در حق او دعای خیر فرمود و سپس یزید منزلگاه خود را به نزدیکی سرپرده امام علیه السلام منتقل ساخت و همواره ملازم رکابش بود تا اینکه در کربلا و در جنگ تن به تن در برابر دیدگان حسین علیه السلام به فیض شهادت نایل آمد و به گفته سروی: پسرانش در نخستین حمله به شهادت رسیدند (۲).

عامر بن یزید در مصیبت پدر و برادران خود اشعاری سروده که ابو العباس

(۱). یونس / ۵۷.

(۲). طبری، تاریخ: ۲۷۸ / ۳؛ مناقب: ۱۱۳ / ۴ به کتاب تسمیة من قتل مع الحسین: ۱۵۳ مراجعه شود.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۳۳

حمیری و دیگر تاریخ‌نگاران نیز آن‌ها را یادآور شده‌اند:

یا فرو قومی فاندبى خیر البریة فی القبور

و أبكى الشهيد بعبرة من فیض دمع ذی درور

و إرث «۱» الحسین مع التفجع والتأوه و الزفیر

قتلوا الحرام من الأئمة فی الحرام من الشهور

و أبكى یزید مجدلاً و ابنیه فی حرّ الهجیر

مترملین دماؤهم تجری علی لبب النحور

یا لهف نفسی لم تفرمهم بجنات و حور یعنی: ای فرو! پیاخیز و برای آن بهترین آفریده‌ها [حسین] که در قبر آرمیده، آه و ناله آغاز کن. برای آن شهید گریه کن؛ گریه‌ای که اشکش از سر چشمه دیدگان چون سیلاب از رخسار جاری شود. بر حسین مرثیه‌سرایی کن، مرثیه‌ای همراه با آه و فغان. چرا که این امام محترم را در ماه محترم به شهادت رساندند. بر ابن ثبیط عبدی به خون آغشته و برای دو پسرش که در گرمای سوزان آفتاب به روی خاک افتادند، گریه کن. بر آغشته‌گانی که با جامه خون، خویشتن را پوشانیده‌اند، از بدن آن‌ها خون حمایل وار بر سینه و گردن جاری است. دریغا بر خودم! که به همراه آنان به بهشت و حوریان دست نیافتم.

### عامر بن مسلم عبدی بصری و غلامش سالم

عامر، از شیعیان بصره بود و به اتفاق غلامش سالم، برای دیدار با حسین علیه السلام به یزید بن ثبیط پیوستند، زمانی که کربلا رسیدند که جنگ درگیر شده بود، آن دو به مبارزه پرداختند و در رکاب امام حسین علیه السلام به شرف شهادت نایل آمدند و در اشعار

(۱). نسخه اصلی چنین است ولی صحیح: و إرثی است.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۳۴

فضل بن عباس بن ربیع که به تازگی گذشت، از وی یاد شده است.

بنا به نقل مناقب و حدائق، این دو بزرگوار در نخستین حمله دشمن به شهادت رسیدند «۱».

### سیف بن مالک عبدی بصری «۲»

وی از شیعیان و همان گونه که یادآور شدیم از جمله کسانی بود که در کربلا در گردهمایی‌های خانه ماریه دختر منقذ تجمع می‌کردند. او همراه یزید بن ثبیط به دیدار امام حسین علیه السّلام شتافت و به آن حضرت پیوست و همواره ملازم رکاب آن بزرگوار بود تا اینکه در کربلا و جنگ تن به تن که بعد از نماز ظهر رخ داد، به فیض شهادت نایل گشت.

### ادهم بن امیه عبدی بصری

وی، از شیعیان بصره بود که در گردهمایی‌های خانه ماریه حضور می‌یافت. او به همراه یزید بن ثبیط، به دیدار امام شتافت. صاحب حدائق تنها گفته است: ادهم در رکاب امام حسین علیه السّلام به شهادت رسید «۳»، و مطلب دیگری را یادآور نشده است. بنا بر نقل دیگران، وی در نخستین حمله‌ای که عده‌ای از یاران امام علیه السّلام در آن به شهادت رسیدند، به فیض شهادت نایل آمد.

(۱). مناقب: ۴/۱۱۳؛ حدائق الوردیة: ۱۲۱.

(۲). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۱، شماره ۹۸۷، او را از یاران امام حسین علیه السّلام به شمار آورده است.

(۳). حدائق الوردیة: ۱۲۱

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۳۵

### بخش دوازدهم: شهدای تیمی

#### جابر بن حجاج، غلام عامر بن نهشل تیمی نیم الله بن ثعلبه

جابر، جنگاوری دلیر بود، صاحب حدائق گفته است: وی همراه با امام حسین علیه السّلام در کربلا حضور یافت و در رکاب آن بزرگوار به شهادت رسید «۱»، شهادت او در نخستین حمله، قبل از ظهر [روز عاشورا] اتفاق افتاد.

#### مسعود بن حجاج تیمی نیم الله بن ثعلبه و پسرش عبد الرحمن «۲»

وی و فرزندانش از شیعیان سرشناس به شمار می‌آمدند و در تاریخ جنگ و نبردها از مسعود یاد شده است، این دو بزرگوار در شجاعت زبانزد بودند. هر دو، با سپاهیان ابن سعد از شهر خارج شدند تا اینکه قبل از آغاز درگیری برایشان فرصتی پیش آمد و حضور امام حسین علیه السّلام شرفیات شده و بر او سلام و درود فرستادند و نزد آن بزرگوار ماندند و بنا به نقل سروی: این پدر و پسر در نخستین حمله دشمن، به شهادت رسیدند «۳».

(۱). حدائق الوردیة: ۱۲۲.

(۲). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۵، شماره ۱۰۴۳، وی را از یاران امام حسین علیه السّلام به شمار آورده است.

(۳). در مناقب: ۴/۱۱۳ «مسعود بن حجاج» آمده است.



سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۳۶

### بکر بن حی بن تیم الله بن ثعلبه تیمی

به گفته صاحب حدائق «۱» و دیگران: وی از جمله کسانی بود که به قصد جنگ با امام حسین علیه السّلام در سپاه عمر سعد قرار گرفت، پس از شعله‌ور شدن آتش جنگ، به امام علیه السّلام پیوست و با سپاهیان ابن سعد به مبارزه پرداخت و در نخستین حمله دشمن، در برابر امام حسین علیه السّلام به خیل شهیدان پیوست.

### جوین بن مالک بن قیس بن ثعلبه تیمی

وی، بر قبيله تیم وارد شده بود و در جمع آن‌ها اقامت داشت و به اتفاق آنان به قصد نبرد با امام حسین علیه السّلام از شهر خارج شد، زمانی که شرطهای امام علیه السّلام از ناحیه دشمن پذیرفته نشد، به جمع کسانی که به امام علیه السّلام علاقه‌مند شدند، پیوست و شبانه خدمت آن حضرت شرفیاب شد و در رکاب آن بزرگوار شربت شهادت نوشید. به گفته سروی: جوین «۲» در نخستین حمله به شهادت رسید و به اشتباه، نام او را «سیف» و نسبتش را «نمری» گفته‌اند.

### عمر بن ضبیعه بن قیس بن ثعلبه ضبعی تیمی

او جنگاوری بی پروا بود، ابتدا با سپاه ابن سعد و سپس با جمعی دیگر در زمره یاران امام حسین علیه السّلام در آمد. به گفته سروی: وی در نخستین حمله به شهادت رسید «۳».

(۱). در حدائق الوردیة: ۱۲۲، آمده است که «بکر بن حی تیمی از بنی تیم الله بن ثعلبه» به شهادت رسید.

(۲). در مناقب: ۱۱۳/۴ «سیف بن مالک نمیری» وارد شده است.

(۳). در مناقب: ۱۲۲/۴ به عنوان «عمرو بن مشیعه آمده است، ولی در کتاب تسمیة من قتل مع الحسین:

۱۵۳ «عمرو بن ضبیعه» وارد شده است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۳۷

### حَبَاب بن عامر بن کعب بن تیم اللات بن ثعلبه تیمی «۱»

وی، از شیعیان کوفه و از جمله کسانی بود که با مسلم بیعت کرد و پس از آنکه مردم دست از یاری مسلم برداشتند، رهسپار کوی حسین علیه السّلام شد و در مسیر راه به آن بزرگوار برخورد و ملازم او شد تا اینکه در رکاب آن حضرت به درجه رفیع شهادت رسید.

بنا به نقل سروی: وی در نخستین حمله، شربت شهادت نوشید «۲».

(۱). در کتاب تسمیة من قتل: ۱۵۴ «حَبَاب بن عامر» وارد شده.

(۲). در مناقب: ۱۱۳/۴ «حَبَاب بن حارث» آمده.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۳۹

**بخش سیزدهم: شهدای طایبی****عمار بن حسان طایبی «۱»**

او، عمار بن حسان بن شریح بن سعد بن حارثه بن لام بن عمرو بن ظریف بن عمرو بن ثمامه بن ذهل بن جذعان بن سعد بن طی طایبی است.

عمار، از شیعیان مخلص ولایت اهل بیت و به شجاعت و دلآوری معروف بود.

حسان پدر بزرگوار عمار، از یاران امیر المؤمنین علیه السّلام به شمار می‌آمد و در جنگ جمل در کنار حضرت حضور داشت و در جنگ صفین به شهادت رسید. عمار از مکه امام حسین علیه السّلام را همراهی کرد و ملازم آن حضرت بود تا در رکاب آن بزرگوار به درجه رفیع شهادت نایل گشت.

به گفته سروی: وی در نخستین حمله به شهادت رسید «۲».

عبد الله بن احمد بن عامر بن سلیمان بن صالح بن وهب بن عمار، صاحب کتاب «قضایا امیر المؤمنین علیه السّلام» یکی از علما و راویان ماست که از نوادگان عمار تلقی می‌شود. وی این کتاب را از پدرش، از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است «۳».

(۱). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۳، شماره ۱۰۱۳ وی را از یاران ابا عبد الله الحسین علیه السّلام به شمار آورده است. سلحشوران

طف، ترجمه إِبصار العین ۲۳۹ عمار بن حسان طایبی ..... ص: ۲۳۹

(۲). مناقب: ۱۱۳/۴.

(۳). رجال نجاشی: ۲۲۹، شماره ۶۰۶.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۴۰

**امیه بن سعد طایبی**

وی از یاران امیر المؤمنین علیه السّلام و یکی از تابعین مقیم کوفه بود. از آمدن امام حسین علیه السّلام به کربلا که اطلاع حاصل کرد قبل از آغاز جنگ، نزد آن حضرت شتافت و در رکابش به فیض شهادت نایل آمد. صاحب حدائق گفته است: امیه در آغاز جنگ؛ یعنی در نخستین حمله به شهادت رسید «۱».

(۱) حدائق الوردیة: ۱۲۲.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۴۱

**بخش چهاردهم: شهدای تغلبی****ضرغامه بن مالک تغلبی**

همچون نامش شیر مردی دلاور و شیعه و از جمله کسانی بود که با حضرت مسلم علیه السّلام بیعت کرد و زمانی که مسلم تنها ماند، با سپاهیان ابن سعد از شهر خارج و سپس به امام علیه السّلام پیوست و در کنار آن حضرت جنگید و پس از نماز ظهر در جنگ تن به تن، به جمع خیل شهیدان در آمد، رضوان الله علیه.

**کنانه بن عتیق تغلبی «۱»**

وی، یکی از دلیر مردان و نیایشگران و قاریان کوفه به شمار می‌رفت. در کربلا حضور امام حسین علیه السّلام شرفیاب شد و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

سروی گفته است: کنانه، در نخستین «۲» حمله به فیض شهادت نایل گشت و به گفته دیگران: در جنگ تن به تنی که در حد فاصل نخستین حمله و ظهر رخ داد، به درجه رفیع شهادت نایل شد.

(۱). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۴، شماره ۱۰۳۱، وی را از یاران امام حسین علیه السّلام شمرده است.

(۲). مناقب: ۱۱۳/۴.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۴۲

**قاسط بن زهیر بن حارث تغلبی و برادرانش کردوس و مقسط**

این سه بزرگوار از یاران امیر المؤمنین علیه السّلام و از جمله کسانی بودند که در جنگهای حضرت در رکاب وی مبارزه کرده بودند. آنان در آغاز از همراهان امیر المؤمنین علیه السّلام، سپس در شمار یاران امام حسن علیه السّلام در آمدند و در کوفه رحل اقامت گزیدند و در جنگها بویژه صفین از آنان یاد شده است و زمانی که امام حسین علیه السّلام به کربلا وارد شد، به سوی او رهسپار گشتند و شبانه خدمت آن حضرت شرفیاب شدند و در رکاب او به فیض شهادت نایل شدند. و به گفته سروی: این راد مردان در نخستین حمله به شهادت رسیدند.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۴۳

**بخش پانزدهم: شهدای جهنی****مجتمع بن زیاد بن عمرو جهنی**

وی، در منطقه جهینه، اطراف مدینه می‌زیست، هنگامی که امام حسین علیه السّلام از آن سامان عبور کرد، در جمع سایر اعراب به امام علیه السّلام پیوست و زمانی که آنان از پیرامون حضرت پراکنده شدند، در کنار آن بزرگوار ماند و به گفته صاحب حدائق «۱» و دیگران: مجتمع در رکاب آن حضرت به فیض شهادت نایل آمد.

**عباد بن مهاجر بن ابو مهاجر جهنی**

وی نیز از جمله کسانی بود که از منطقه جهینه، به امام حسین علیه السّلام ملحق گردید.

صاحب حدائق الوردیة گفته است: او در رکاب امام حسین علیه السّلام در کربلا به شهادت رسید، رضوان الله علیه «۲».

**عقبه بن صلت جهنی**

او از جمله کسانی بود که امام حسین علیه السّلام را از منطقه جهینه، همراهی می‌کرد و

(۱). حدائق الوردیة: ۱۲۲.

(۲). همان.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۴۴  
 ملازم رکاب آن حضرت بود و با وجود پراکندگی مردم، امام را تنها نگذاشت.  
 صاحب حدائق می گوید: عقبه، همراه امام حسین علیه السلام در کربلا به شهادت رسید «۱».

(۱). حدائق الوردیة؛ تسمیة من قتل: ۱۵۵.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۴۵

### بخش شانزدهم: شهدای تمیمی

#### حز بن یزید ریاحی

وی، حز بن یزید بن ناجیه بن قعب بن عتّاب [الردف «۱»] بن هرمی بن ریاح بن یربوع بن حنظله بن مالک بن زید مناه بن تمیم تمیمی یربوعی ریاحی است.

حز از خاندانی بود که در عصر جاهلیت و در اسلام، انسانهایی شایسته به شمار می آمدند؛ زیرا جدّ او عتّاب، در پایه‌ای بود که پشت سر نعمان [پادشاه حیره] سوار می شد. پس از درگذشت عتّاب، دو فرزند به نامهای «قیس و قعب» از او به یادگار ماند.  
 قیس نیز پشت سر نعمان سوار می شد و شیانی‌ها با وی درگیر شدند، از این رو جنگ «طخفه» رخ داد، حز، پسر عموی اُخوص، زید بن عمرو بن قیس بن عتّاب صحابی شاعر، محسوب می شد و در کوفه از ریاست برخوردار بود. ابن زیاد وی را با یک هزار نیرو برای مقابله با امام حسین علیه السلام اعزام کرد.  
 به گفته ابن نما: هنگامی که ابن زیاد، حز را به سوی حسین علیه السلام اعزام نمود و حز از دار الاماره بیرون رفت، از پشت سر، ندایی شنید که: ای حز! به تو مژده بهشت

(۱). در جمهره انساب العرب: ۲۷۷ «عتّاب الردف» آمده و ابن کلبی آن را در جمهره النسب: ۳۰۷/۱ آورده است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۴۶

می‌دهم. راوی گفت: حز به پشت سر نگاهی کرد ولی کسی را نیافت، با خود گفت:

خدایا! من که درگیر جنگ با حسینم، پس این مژده چیست؟ او باور نمی کرد اهل بهشت باشد. زمانی که به امام حسین علیه السلام پیوست، ماجرا را با امام در میان گذاشت.

حضرت فرمود: «لقد أصبت أجرا و خیرا؛ تو در حقیقت به پاداش، خیر و سعادت دست یافته‌ای».

ابو مخنف از عبد الله بن سلیم و مذری بن مشعل اسدی روایت کرده که گفتند:

با حسین علیه السلام همراه بودیم، حضرت در منزل شراف، اتراق فرمود و به یاران خویش دستور داد بیش از حد متعارف، تدارک آب ببینند، سپس بامدادان حرکت کرد و تا نیمروز راه پیمودند. ناگهان یکی از سپاهیان تکبیر گفت. امام علیه السلام فرمود: «الله اکبر! لم کبرت؟ خدا بزرگتر از آن است که وصف شود، چرا تکبیر گفتی؟».

عرضه داشت: چشمم به درختان خرما افتاد. عبد الله و مذری گفتند: ما در این منطقه هرگز درخت خرما ندیده‌ایم.

امام علیه السلام فرمود: «فما تریانه رأی؟؛ به نظر شما او چه دیده است؟».

عرض کردیم: احتمالاً گردن‌های اسبان به نظرش آمده است.

حضرت فرمود: «و انا و الله أرى ذلك؛ به خدا! من نیز آن‌ها را مشاهده می‌کنم».

سپس فرمود: «أما لنا ملجأ نجعله في ظهورنا و نستقبل القوم من وجه واحد».

«آیا در این نزدیکی‌ها محل ایمنی وجود دارد، آن را پشت سر خود قرار دهیم و تنها از یک جبهه با دشمن رو به رو شویم».

عرض کردیم: آری؛ هست. منطقه ذو حسم سمت چپ شما قرار دارد، می‌توانید بدان جا تغییر مسیر دهید و اگر موفق شوید برای رسیدن به آنجا بر دشمن پیشی بگیرید، به هدف خود، رسیده‌اید. از این رو، حضرت به سمت چپ تغییر مسیر داد. دیری نپایید که گردن‌های اسب‌ها به خوبی پدیدار شد و آن‌ها را مشاهده می‌کردیم. مسیر خود را از آن‌ها تغییر دادیم و آنان نیز به سمت ما تغییر سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۴۷

مسیر دادند. سر نیزه‌های آنان از دور به شاخک‌های زنبور عسل و پرچم‌هایشان به بال‌های پرندگان می‌ماند.

به هر حال، ما قبل از آنان به «ذو حسم» رسیدیم و سرپرده حسین علیه السّلام بر افراشته شد و سپاهیان دشمن با یک هزار تن به فرماندهی حرّ از راه رسیدند. وی در گرمای سوزان ظهر در برابر امام علیه السّلام قرار گرفت. امام و یارانش عمامه به سر و شمشیر حمایل داشتند، حضرت به یاران خود فرمود: «اسقوا القوم و رشفوا الخيل؛ این جمعیت و اسبان‌شان را سیراب کنید».

زمانی که نفرات و اسبان آن‌ها را سیراب نمودند، وقت نماز فرا رسید، امام حسین علیه السّلام به حجاج بن مسروق جعفی - که حضرت را همراهی می‌کرد- دستور داد اذان بگوید، وقت اقامه نماز رسید، امام که عبا و ردا و کفش‌های خود را پوشیده بود، از خیمه بیرون آمد و خدا را حمد و سپاس گفت، سپس فرمود: «أيها الناس! انها معذرة الى الله و إليك إني لم آتكم حتى أتتني كتبكم».

«مردم! سخنان من اتمام حجت بر شما و انجام وظیفه در پیشگاه خداست، من آن‌گاه که نامه‌هایتان به سویم سرازیر شد، به سوی شما آمدم...».

جمعیت در پاسخ سکوت کردند. حضرت به مؤذن فرمود: «أقم؛ اقامه بگو».

وی اقامه گفت و امام علیه السّلام به حرّ فرمود: «أ تريد أن تصلّي بأصحابك؛ آیا نماز را با سپاهیان بجای می‌آوری؟».

عرض کرد: خیر؛ به شما اقتدا می‌کنیم و امام علیه السّلام نماز را با آنان به جماعت بجای آورد و سپس داخل سرپرده خود شد و یارانش اطراف او را گرفتند و حرّ نیز داخل خیمه خود شد و سپاهش پیرامون او گرد آمدند و آن‌گاه به جای خود بازگشتند و هر یک عنان مرکب خویش را در دست، و در سایه آن نشستند.

با فرا رسیدن وقت نماز عصر، امام علیه السّلام به یاران دستور داد آماده حرکت باشند.

نماز عصر را با آنان بجای آورد و پس از فراغت از نماز، رو به سپاهیان دشمن کرد و

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۴۸

فرمود: «أيها الناس! إنکم إن تتقوا... مردم! اگر از خدا می‌ترسید...».

حرّ در پاسخ گفت: به خدا سوگند! ما نمی‌دانیم منظورت از نامه‌هایی که می‌گویی چیست؟

امام علیه السّلام فرمود: «يا عقبه بن سمعان أخرج الخرجين اللذين فيهما كتبهم إلی».

«ای عقبه بن سمعان! خورجین‌های حاوی نامه‌هایشان را برای آنان باز کن».

عقبه خورجین‌های پر از نامه را گشود و آن‌ها را مقابل آنان ریخت.

حرّ گفت: ما از کسانی که نامه برای شما نوشته‌اند نیستیم، به ما فرمان داده‌اند هر گاه به شما بر خوردیم تا شما را نزد عبید الله نبریم، از شما جدا نگردیم.

امام فرمود: «الموت أدنی إلیک من ذلک؛ مرگ از این کار برایت نزدیکتر است». آن گاه حضرت رو به یاران کرد و فرمود: «ارکبوا؛ سوار شوید».

آنان سوار شدند و تا سوار شدن زنها منتظر ماندند. حضرت فرمود: «انصرفوا؛ راه بیفتید». به مجرد این که خواستند حرکت کنند، سپاه دشمن از رفتن آنان جلوگیری به عمل آورد. امام علیه السّلام به حرّ فرمود: «ثکلتک امّک ما ترید؟ مادرت به عزایت بنشیند، چه تصمیمی داری؟».

حرّ در پاسخ امام گفت: به خدا سوگند! اگر کسی غیر از شما از عرب در موقعیتی که شما در آن به سر می‌بری، چنین سخنی به من گفته بود، به همان نحو او را پاسخ می‌دادم، ولی به خدا سوگند! نمی‌توانم از مادرت جز به نیکوترین وجه یاد کنم. امام علیه السّلام فرمود: «فما ترید؟ پس چه قصد داری؟».

حرّ گفت: می‌خواهم شما را نزد عبید الله ببرم.

امام علیه السّلام فرمود: «إذا لا أتبعک؛ از تو اطاعت نخواهم کرد». حرّ گفت: من نیز دست از شما بر نمی‌دارم و این سخنان سه بار میان آنان رد و بدل شد.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۴۹

سپس حرّ گفت: من فرمان جنگ با تو ندارم، تنها مأموریتم این است که تا وارد کردن شما به کوفه از شما جدا نگردم، اگر تصمیم به حرکت داری، مسیری را انتخاب کن که نه به کوفه وارد شوی و نه به مدینه بازگردی، تا منصفانه عمل شده باشد و من از فرصت استفاده کنم و نامه‌ای به ابن زیاد بنویسم، اگر شما نیز بخواهی می‌توانی نامه‌ای به یزید یا ابن زیاد بنگاری، شاید خداوند مرا از درگیری با تو معاف دارد.

راوی می‌گوید: امام علیه السّلام از راه عذیب و قادیسیه که تا منطقه عذیب ۳۸ میل فاصله داشت، به سمت چپ تغییر مسیر داد و حرّ نیز او را همراهی می‌کرد تا به منطقه «بیضه» (۱) رسیدند، حضرت در آنجا برای یارانش خطابه‌هایی ایراد فرمود که قبلاً گذشت و پاسخ‌هایی دادند که در شرح حال هر یک، بدان‌ها اشاره کردیم.

سپس حضرت سوار بر مرکب شد و به راه خویش ادامه داد و حرّ همچنان به موازات آن‌ها در حرکت بود.

حرّ به امام گفت: ای ابا عبد الله! به تو هشدار داده و شهادت می‌دهم که اگر دست به شمشیر ببری، قطعاً کشته خواهی شد و اگر مورد تعرض قرار گیری نیز به نظر من سرانجامی جز کشته شدن نخواهی داشت.

امام علیه السّلام بدو فرمود: «أبالموت تخوّفنی و هل یعدو بکم الخطب أن تقتلونی؟! ما أدری ما أقول لک و لکنی أقول کما قال أخو الأوس لابن عمّه حین لقیه و هو یرید نصره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال له: این تذهب؟ فإنک مقتول».

«آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ و آیا بیش از کشتن من نیز کاری از شما ساخته است؟ نمی‌دانم در پاسخ تو چه بگویم! ولی برایت اشعاری را می‌خوانم که برادر مؤمن «اوسی» آن گاه که می‌خواست به یاری پیامبر بشتابد و در جنگ شرکت کند، به پسر عمویش که مخالف حرکت او بود، عنوان کرد:

(۱). به گفته ابو محمد اعرابی اسود، منطقه‌ای است میان واقصه یا عذیب. (معجم البلدان: ۱/ ۵۳۲).

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۵۰ سأمضی فما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوى حقا و جاهد مسلما

و آسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مثنورا و باعد مجرما

فان عشت لم اندم و إن متّ لم الم کفی بک عارا أن تلام و تندما یعنی: من به سوی مرگ خواهم رفت و مرگ برای جوانمرد آن گاه که معتقد به اسلام بوده و هدفش حق باشد، ننگ و عار نیست. آن که بخواهد با نثار جان خود، از نیک مردان حمایت و از

جنایتکاران فاصله بگیرد و از تبهکاران دوری جوید. اگر زنده ماندم، پشیمانی ندارم و اگر در این راه جان دادم، نگران نیستم، ولی برای تو همین بس که چنین زندگی ذلت بار و ننگینی را سپری کنی.

حزّ با شنیدن سخنان امام علیه السلام از او فاصله گرفت تا به منطقه «عذیب الهجانات» (۱) رسیدند، در آنجا به چهار تن برخوردند که اسب نافع بن هلال را یدک می کشیدند و طرمّاح بن عدی آنان را راهنمایی می کرد تا حضور امام علیه السلام شرفیاب شدند و بر او سلام کردند.

حزّ، جلو آمد و گفت: این افراد که از کوفه آمده‌اند از همراهان تو نبوده‌اند، من آن‌ها را یا در اینجا نگاه می دارم و یا بر می گردانم. امام علیه السلام فرمود: «لأمنعهم مما أمتع منه نفسی، إنّما هؤلاء أنصاری و أعوانی، و قد كنت أعطيتنی ان لا تعرّض لی بشیء حتّی یأتیک جواب عبید الله».

«من همان گونه که از خویش دفاع می کنم با تمام توان. از این افراد حمایت خواهم کرد، اینان یاران و حامیان من هستند، تو به من تعهد دادی تا زمانی که پاسخ نامه عبید الله را دریافت نکنی، حق هیچ گونه تعرضی نسبت به من نداشته باشی».

حزّ گفت: آری، صحیح است، ولی اینان با شما نیامده‌اند.

حضرت فرمود: «هم أصحابی و هم بمنزلّه من جاء معی، فان تمّت علیّ ما کان

(۱). محلی در عراق، نزدیک قادسیه (معجم البلدان: ۹۲ / ۲).

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۵۱

بینی و بینک و الّا ناجز تک».

«اینان یاران من هستند و به منزله کسانی‌اند که همراه من آمده‌اند، اگر به تعهدی که به من سپردی عمل نکنی، با تو خواهم جنگید».

راوی می گوید: حزّ دست «۱» از آن‌ها برداشت. سپس امام حسین علیه السلام از منطقه کاخ بنی مقاتل کوس رحیل زد و آن گاه که خواست به سمت چپ تغییر مسیر دهد، حزّ از حرکت وی جلوگیری کرد. ناگهان دیدند اسب سواری مسلّح، کمان بر دوش از کوفه می رسد. همگی درنگ کرده و در انتظار او ماندند. وقتی از راه رسید، بر حزّ سلام نمود و به امام حسین علیه السلام اعتنایی نکرد. وی مالک بن نسر «۲» بدی کنندی بود و نامه‌ای بدین مضمون از عبید الله به حزّ داد؛ اما بعد! به مجرّد رسیدن نامه و فرستاده‌ام، حسین را نگاه‌دار و در منطقه خشک و بی آب و علفی او را فرود آور، به پیک خود فرمان داده‌ام همواره با تو باشد و جدا نشود تا دستورم را به اجرا درآوری. و السلام.

وقتی حزّ نامه را خواند، نامه و پیک را نزد امام علیه السلام آورد و گفت: این نامه امیر است که در آن به من فرمان داده تا شما را در همان محلی که نامه‌اش به دستم رسید، نگاه دارم و این شخص، پیک اوست که دستور داده تا اجرای فرمان وی، از من جدا نشود، بدین ترتیب، امام و یارانش را به فرود آمدن در آن مکان واداشت.

امام علیه السلام بدو فرمود: «دعنا ننزل فی هذه القرية او هذه، او هذه».

«بنا بر این، ما را به خود واگذار تا در یکی از این آبادی‌ها نینوا، غاضریه شفیّه، اقامت گزینیم».

حزّ گفت: به خدا سوگند! قادر بر چنین کاری نیستم، این مرد به عنوان جاسوس بر من گمارد شده، از این رو، در همان مکان فرود آمدند «۳».

(۱). طبری، تاریخ: ۳۰۷ / ۳؛ ارشاد ۸۰ / ۲.

(۲). در تاریخ طبری «نسیر» آمده است.

(۳). طبری، تاریخ: ۳۰۹ / ۲.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۵۲

بنا به روایت ابو مخنف، آن‌گاه که سپاهیان دشمن برای نبرد با امام حسین علیه السلام گرد آمدند، عمر سعد، عبد الله بن زهیر بن سلیم ازدی را بر تیره مدینه، اسد بن عبد الرحمن بن ابو سبره جعفی را بر تیره مذحج، کنده بن قیس بن اشعث را بر تیره ربیع و کنده، حرّ بن یزید را بر تیره تمیم و همدان فرماندهی داد و عمرو بن حجاج را بر جناح راست سپاه و شمر بن ذی الجوشن را بر جناح چپ آن گمارد و عزّره بن قیس را به فرماندهی سواره نظام و شبت بن ربیع را به فرماندهی پیاده نظام تعیین کرد و درفش را به غلامش «۱» «درید» یا «ذوید» سپرد. همه این افراد در جنگ با امام حسین علیه السلام شرکت جستند، غیر از حرّ که به امام پیوست و در رکاب آن بزرگوار به فیض شهادت نایل گشت.

به گفته ابو مخنف: زمانی که عمر سعد سپاه خود را به پیش راند، حرّ خطاب به او گفت: خداوند تو را به سلامت بدارد! آیا واقعا می‌خواهی با این مرد بجنگی؟

ابن سعد گفت: آری، به خدا سوگند! جنگی که دست کم، سرها پرتاب شود و دست‌ها از بدن بیفتد.

حرّ گفت: آیا به پذیرفتن هیچ یک از پیشنهادات وی راضی نشدید؟

گفت: به خدا سوگند! اگر من کاره‌ای بودم، آن‌ها را می‌پذیرفتم، ولی امیر شما حاضر به انجام چنین کاری نیست.

حرّ جلو آمد تا خود را از جمعیت به کناری کشید، قره بن قیس ریاحی نیز او را همراهی می‌کرد.

حرّ به قره گفت: امروز اسب را آب داده‌ای؟

قره گفت: خیر.

حرّ گفت: نمی‌خواهی آن را آب بدهی؟

قره می‌گوید: به خدا سوگند! من تصور کردم حرّ تصمیم دارد از سپاه فاصله

(۱). در تاریخ طبری، «ذوید» وارد شده.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۵۳

بگیرد و در جنگ شرکت نکند به همین دلیل دوست ندارد من متوجه کار او بشوم تا مبادا به کسی اطلاع دهم، از این رو، گفتم: می‌روم اسبم را آب می‌دهم.

قره گفت: از محلی که حرّ قرار داشت فاصله گرفتیم. به خدا سوگند! اگر او مرا در جریان کار خود قرار داده بود، قطعاً او را همراهی می‌کردم.

راوی می‌گوید: حرّ، رفته رفته خود را به حسین نزدیک ساخت. مهاجر بن اوس ریاحی به او گفت: فرزند یزید! چه تصمیمی داری؟ آیا قصد حمله داری؟

حرّ، سکوت کرد و گویی تب لرز بر او عارض گردیده بود. مهاجر به او گفت:

فرزند یزید! کارهایت مشکوک به نظر می‌رسد، هیچ‌گاه تو را در چنین وضعیتی ندیده بودم، اگر از من می‌خواستند دلیرترین مرد کوفه را معرفی کنم، انگشت روی تو می‌نهادم، این چه حالتی است که در تو می‌بینم!؟

حرّ گفت: به خدا سوگند! خویشتن را بین بهشت و دوزخ، مخیر می‌بینم، به خدا سوگند! اگر قطعه‌قطعه شوم و در آتش بسوزم، بهشت را بر همه چیز ترجیح می‌دهم و سپس بر اسب خود تازیانه زد و به حسین علیه السلام پیوست. نزدیک یاران حسین علیه



السلام که رسید سپر خود را وارونه کرد. سپاهیان گفتند: فردی است که امان می‌خواهد، تا نزدیک شد، او را شناختند، بر حسین سلام کرد و عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جانم فدایت! من همان فردی هستم که تو را همراهی کردم تا از برگشتنت جلوگیری به عمل آوردم و در مسیر راه به موازات تو حرکت می‌کردم و تو را در این مکان ناگزیر به فرود کردم، به خدایی که معبودی جز او نیست، تصور نمی‌کردم این مردم پیشنهادات تو را اصلاً نپذیرند و تا این پایه در مورد شما گستاخی به خرج دهند. با خود گفتم: اگر در برخی امور با این مردم همکاری کنم مانعی ندارد تا گمان نکنند من از اطاعت آنان دست برداشته‌ام و آن‌ها پیشنهاداتی را که امام بر آنان عرضه می‌کند حتما خواهند پذیرفت. به خدا سوگند! حتی اگر تصور این را داشتم که پیشنهادات شما را نمی‌پذیرند، چنین کاری را مرتکب نمی‌شدم و اکنون نزد شما آمده‌ام تا از کارهایی که انجام داده‌ام به پیشگاه خداوند

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۵۴

توبه کنم و با شما اظهار همدردی نمایم تا در رکابت جان دهم. آیا توبه‌ام پذیرفته می‌شود؟  
امام علیه السلام فرمود: «نعم؛ یتوب الله علیک و یغفر لک، فانزل».

«آری، خداوند توبه‌ات را می‌پذیرد و تو را می‌بخشد اکنون از اسب فرود آی».

حزّ عرضه داشت: من در رکاب شما سواره باشم بهتر از پیاده است، ساعتی بر پشت اسب با آنان مبارزه خواهم کرد و سرانجام کارم به پیاده شدن خواهد انجامید.

امام فرمود: «فاصنع ما بدا لک؛ هر چه صلاح می‌دانی انجام بده».

حزّ در برابر سپاه عمر سعد قرار گرفت و اظهار داشت: مردم! آیا واقعا حاضر نیستید پیشنهاداتی را که حسین بر شما عرضه کرد، پذیرا شوید تا خداوند شما را از جنگ با او معاف دارد؟

حزّ رو به سپاهیان کرد و گفت: مردم کوفه! مادرانتان گریان و چشمانتان اشکبار باد! شما فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دعوت کردید و آن‌گاه که نزد شما آمد، او را تسلیم دشمن نمودید؟ شما مدعی بودید که در راه او جان خود را فدا خواهید کرد ولی به دشمنی با او برخاستید تا خونش را بریزید، به جانش چنگ انداختید و گلوی او را گرفتید و از هر سو وی را در تنگنا قرار دادید، نگذاشتید در زمین پهناور خدا جایی بیابد تا خود و خاندانش در آسایش و امنیت به سر برند، چون اسیری در دست شما قرار گرفت، نه توانست برای خود سودی بجوید و نه زبانی را از خویش دور گرداند، آب فرات را که مورد استفاده یهود و نصاری بود و سگ و خوک این دیار در آن می‌غلتیدند، به روی آن بزرگوار و زنان و کودکان و یارانش بستید.

هان! ببینید که تشنگی آن‌ها را از پا درآورده است، شما پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با فرزندان او چه بدرفتار کردید! اگر از کار خود توبه نکنید و از عملی که امروز و در این ساعت مرتکب می‌شوید، دست برندارید، خداوند در روز تشنگی رستاخیز، شما را سیراب نخواهد ساخت [با گفتن این سخن] وی را تیرباران کردند و نزد امام

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۵۵

بازگشت و در برابر آن حضرت ایستاد «۱».

بنا به روایت ابو مخنف: یزید بن ابو سفیان ثغری از تیره بنی حارث بن تمیم گفت:

به خدا سوگند! اگر حزّ را زمانی که از صفوف لشکر خارج شد دیده بودم، با نیزه دنبال می‌کردم.

راوی می‌گوید: در همین اثنا که سپاهیان جولان می‌دادند و به جنگ و گریز می‌پرداختند، حزّ با پیش دستی یورش می‌برد و شعر عترة را زمزمه می‌کرد:

ما زلت أرمیهم بثغرة نحره و لبانه حتی تسربل بالدم یعنی: همواره گودی زیر گلو و سینه‌اش را با تیر نشانه می‌روم، تا بدنش را خون

فراگیرد.

اسب حَزّ از ناحیه دو گوش و پیشانی زخمی، و خونش بر زمین جاری بود، حصین بن تمیم تمیمی به یزید بن سفیان گفت: این فرد همان حَزّ است که آرزوی کشتن او را داشتی.

گفت: آری و برای نبرد با او به میدان شتافت و گفت: ای حَزّ! آیا هم‌آورد می‌خواهی؟  
حَزّ گفت: آری، می‌خواهم و در برابر او قرار گرفتم.

حصین بن تمیم می‌گوید: من نظاره‌گر او بودم، به خدا سوگند! گویی جان یزید در دست حَزّ بود، به مجرد این که به جنگ او شتافت، حَزّ وی را مهلت نداد و به هلاکت رساند «۲».

ابو مخنف از اُیوب بن مشرح خیوانی روایت کرده که می‌گفت: حَزّ اسبش را به جولان در آورد، من تیری به سوی او شلیک کردم و شکم اسبش را نشانه رفتم، دیری نپایید، اسب به خود لرزید و تعادل خود را از دست داد و بر زمین افتاد، حَزّ از اسب به زمین پرید و چون شیری شمشیری به دست، این رجز را می‌خواند:

ان تعقروا بی فأننا بن الحزّ أشجع من ذی لبد هزبر

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۲۰ (با اندکی تفاوت).

(۲). همان: ۳/ ۳۲۴

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۵۶

یعنی: هر چند اسبم را پی کنی ولی من فرزند حَزّ و شجاع‌تر از شیر بیشه‌ام.

راوی می‌گوید: هرگز کسی را به جنگاوری و چالاکی او ندیده بودم «۱».

ابو مخنف گفته است: زمانی که حبیب به شهادت رسید، حَزّ پیاده نبرد می‌کرد و این رجز را زمزمه می‌نمود:

آلیت لا اقتل حتّی اقتلاو لن اصاب الیوم الا مقبلا

أضربهم بالسيف ضربا مفضلا لا کلا- عنهم ولا مهلا یعنی: سوگند خورده‌ام تا نکشم، کشته نشوم، امروز جز از پیش رو ضربه نخورم. با شمشیر بر آن‌ها ضربه‌های کاری وارد خواهم ساخت، نه از رویا رویی طرفه می‌روم و نه گریزانم.

و شمشیر میان دشمن گذاشته بود و چنین می‌گفت:

إنی أنا الحزّ و مأوی الضیف أضرب فی أعراضکم بالسيف

عن خیر من حلّ بأرض الخیف «۲»

یعنی: این منم حَزّ؛ پناهگاه میهمانم، با شمشیر بر گردن‌هایتان ضربه خواهم زد، در راه بهترین کسی که در سرزمین خیف فرود آمده است.

سپس به اتفاق زهیر، کارزار سختی را آغاز کردند، هر گاه یکی از آن دو یورش می‌برد و در محاصره قرار می‌گرفت، دیگری حمله می‌کرد و او را نجات می‌داد، ساعتی چنین پیکار نمودند و سرانجام گروهی بر حَزّ حمله‌ور شده و او را به شهادت رساندند «۳».

زمانی که حَزّ از اسب به زمین افتاد، حسین علیه السلام بر بالین وی حاضر شد و فرمود:

«أنت کما سمّتك أمک الحزّ، حَزّ فی الدنيا و سعید فی الآخرة».

(۱). تاریخ طبری: ۳/ ۳۲۴.

(۲). در تاریخ طبری: ۳/ ۳۲۷ چنین آمده است:

اضرب فی أعراضهم بالسیف عن خیر من کلّ منی و الخیف (۳). همان.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۵۷

«همان گونه که مادرت تو را حرّ (آزاد مرد) نام نهاد، در دنیا آزاد مرد و در آخرت سعادت‌مند خواهی بود».

عبید الله بن عمرو کندی بدی درباره او می گوید:

سعید بن عبد الله لا- تنسینه و لا- الحرّ اذ آسی زهیرا علی قسر یعنی: مبادا سعید بن عبد الله را فراموش کنی و نه حرّ را که در دشواری‌ها با زهیر همکاری داشت.

### حجاج بن بدر تمیمی سعدی

وی اهل بصره و از تیره بنی سعد بن تمیم و حامل نامه مسعود بن عمرو به امام حسین علیه السلام بود که نزد حضرت ماند و در رکاب آن بزرگوار به شهادت رسید.

داوودی گفته است: حسین علیه السلام طی نامه‌ای به منذر بن جارود عبدی، یزید بن مسعود نهشلی، احنف بن قیس و دیگر سران قبایل پنج گانه و اشراف بصره [از آنان یاری خواست].

احنف در نامه‌ای به امام علیه السلام وی را به صبر و شکیبایی و امید، سفارش کرد، منذر پیک حضرت را به ابن زیاد سپرد و وی او را به قتل رساند، ولی مسعود «۱»، هواداران خود از قبایل تمیم، حنظله، سعد و عامر را گرد آورد و برایشان خطابه‌ای ایراد کرد و گفت: ای بنی تمیم! موقعیت و جایگاه خاندان مرا میان خود چگونه می‌پندارید؟.

گفتند: بسیار برجسته. به خدا سوگند! شما ستون فقرات هستی ما و برترین افتخارمان به شمار می‌آیی، به اوج سربلندی رسیده و از دیگران گوی سبقت ربوده‌ای.

مسعود گفت: هدف من از گردآوری شما این است که برای انجام کاری با شما مشورت کنم و از شما یاری بجویم.

(۱). در نسخه اصلی چنین است ولی صحیح «ابن مسعود» می‌باشد.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۵۸

در پاسخ وی گفتند: به خدا سوگند! ما نیز از پند و نصیحت دریغ نداریم و نظر خویش را در اختیار شما قرار خواهیم داد. اکنون مهیای شنیدن سخنان شما هستیم.

مسعود اظهار داشت: معاویه از دنیا رفت و از رفتن او هیچ گونه خسارتی نیز به بار نیامد. آگاه باشید! دروازه جور و گناه در هم شکست و پایه‌های ظلم و ستم فرو ریخت، وی با بدعت‌گذاری بیعتی، وضعیتی را به وجود آورد که به تصور خود، آن را تحکیم بخشیده ولی هیئات به چیزی که می‌خواست دست نیافت. به خدا سوگند! وی تلاش کرد ولی شکست خورد، آن کار را به مشورت گذاشت، ناموفق شد؛ اکنون یزید باده نوش و جرثومه فسق و فجور بپاخاست و ادعای خلافت بر مسلمانان نمود و با وجود کم بهره بودن از حلم و بردباری و علم و دانش، بدون رضایت مسلمانان بر آنان حاکمیت یافته است و اندکی به حق، آشنایی ندارد. به خدا سوگند! مبارزه با چنین عنصری از جهاد با مشرکین برتر است.

اکنون، این حسین بن علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و فرزند رسول خداست که از مجد و عظمتی ریشه‌دار و اندیشه‌ای بزرگ و والا برخوردار است، فضایلش وصف ناشدنی و دارای علم و دانشی بی‌پایان است. این بزرگوار به سبب سابقه‌اش در اسلام و سنّ و مقدم بودن و نزدیکی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دیگران به خلافت سزاوارتر است. با کودکان مهربان و بر

سالخوردگان دلسوز است برجسته‌ترین زمامدار و پیشوایی است که با وجودش حجت الهی تمام و پند و موعظه رسانده شده است، از نور حق رو بر نتایید و در ورطه باطل، سرگردان نشوید، صخر بن قیس (احنف) در روز جنگ جمل شما را از نبرد بازداشت، اینک با یاری فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن لکه ننگ و عار را شستشو دهید.

به خدا سوگند! هر کس در یاری وی کوتاهی به خرج دهد، خداوند خواری و ذلت را در فرزندانش به میراث نهد و او را بی‌یار و یاور می‌سازد و اکنون این منم که لباس رزم به تن کرده و زره کارزار پوشیده‌ام، آن کس که کشته نشود، خواه ناخواه از سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۵۹

دنیا خواهد رفت و کسی که از مرگ بگریزد، جان سالم به در نخواهد برد، خدا شما را مشمول رحمت خویش گرداند، نیک پاسخ دهید.

بنی حنظله اظهار داشتند: ای ابو خالد! ما به سان تیرهای ترکش تو و رزم‌جویان قبیله‌ات هستیم، اگر با ما تیراندازی کنی، هدف را نشانه رفته و اگر به کارزار واداری، به فتح و گشایش دست خواهی یافت. در هر گونه حوادث تلخ و دشوار با تو خواهیم بود. به خدا سوگند! در هر سختی که با آن رو به رو شوی، با آن دست و پنجه نرم خواهیم کرد. با شمشیرهای خود، یاری‌ات می‌کنیم و اگر بخواهی با بدن‌هایمان از تو محافظت می‌نماییم.

بنی اسد گفتند: ای ابو خالد! منفورترین چیزها نزد ما مخالفت با تو و بیرون رفتن از فرمان تو است. صخر بن قیس که ما را از ورود به جنگ بازداشت، آن را کاری پسندیده تلقی کردیم، عزت و سر بلندی ما باقی ماند، اکنون به ما مهلتی ده تا پس از مشورت، نظر نهایی خود را به شما ابلاغ کنیم!

قبیله بنی عامر عنوان کردند: ما نزدیکان و هم‌بیمانان توایم، از خشم تو خرسند نمی‌گردیم و بر خلاف نظر شما تصمیمی نخواهیم گرفت. هر گاه ما را فرا بخوانی، به تو پاسخ مثبت خواهیم داد و هر زمان به ما فرمان دهی، از شما اطاعت خواهیم کرد، هر گونه بخواهی، تصمیم با شماست.

سپس رو به قبیله سعد کرد و گفت: ای بنی سعد! به خدا سوگند! اگر به روی حسین تیغ بکشید، خداوند هیچ‌گاه شمشیر را از میان شما بر نخواهد داشت و هم‌چنان با یکدیگر در جنگ و ستیزید.

آن‌گاه نامه‌ای به امام حسین علیه السلام نوشت و به گفته برخی مقاتل‌نویسان، آن را توسط حجاج بن بدر سعدی، خدمت آن بزرگوار فرستاد و در آن آمده بود:

«اما بعد: مرقومات به دستم رسید، آن چه مرا بدان فرا خوانده و دعوت نموده بودی که از در اطاعت درآیم و یاری‌ات کنم، درک نمودم. خدای متعال، زمین را از وجود کسی که در آن به خیر و نیکی عمل کند و مردم را به راه نجات رهنمون گردد، سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۶۰

خالی نمی‌نهد. شما حجت خدا بر آفریدگان او و امانت‌های وی، روی زمین او هستید. شما شاخسار درخت احمدی به شمار می‌آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنه آن و شما شاخه‌هایش تلقی می‌شوید. در اوج کامیابی به نزدمان بیا، بنی تمیم را فرمانبردار تو ساخته‌ام به گونه‌ای که در اطاعت از فرمان تو و دیدارت چنان تشنه‌اند که گویی شتر تشنه‌ای در روز تشنگی به آب برسد و بنی اسد را نیز تسلیم شما نموده و آلودگی‌های دل‌هایشان را با آب باران شدید، شستشو داده‌ام و صیقلی گشته‌اند».

سپس نامه خود را توسط حجاج - که پس از حرکت عده‌ای از عبدیان، مهیای سفر به کوی حسین علیه السلام بودند - نزد آن حضرت فرستاد و در کربلا حضورش شرفیاب شدند. زمانی که آن بزرگوار نامه را خواند، فرمود: «ما لک؟ آمنک الله من الخوف و أعزک و أرواک یوم العطش الأكبر».

«تو را چه شده؟ خداوند تو را از بیم و هراس، مصونیت بخشد و عزت و سر بلندی عنایت کند و در تشنگی بزرگ روز قیامت، تو را

سیراب گرداند».

حجاج در کنار حضرت ماند تا این که در رکابش به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

صاحب حدائق گفته است: وی بعد از ظهر «۱» [روز عاشورا]، در جنگ تن به تن به شهادت رسید و دیگران، شهادت او را در نخستین حمله‌ای که قبل از ظهر رخ داد، دانسته‌اند.

به گفته مؤلف، آن گونه که سیره‌نویسان آورده‌اند: امام حسین علیه السلام به مسعود بن عمرو ازدی نامه‌ای مرقوم فرمود و این روایت ایجاب می‌کند که آن حضرت به یزید بن مسعود تمیمی نهشلی نامه نوشته باشد و من از او شناختی ندارم، شاید وی از بزرگان و اشراف بنی تمیم بعد از احنف بوده است که قبلا در این خصوص گفتگو شد.

(۱). حدائق الوردیة: ۱۲۲.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۶۱

### بخش هفدهم: یاران متفرقه ابا عبد الله الحسین علیه السلام

#### جبله بن علی شیبانی

وی، یکی از دلاور مردان کوفی بود که نخست با مسلم علیه السلام دست به قیام زد و سپس به امام حسین علیه السلام پیوست و همه سیره‌نویسان از او یاد کرده‌اند.

صاحب حدائق «۱» می‌گوید: جبله در کربلا در رکاب امام حسین علیه السلام به فیض شهادت نایل گشت. و سروی، شهادت وی را در نخستین «۲» حمله دانسته است.

#### قعب بن عمر نمری

او از شیعیان مقیم بصره بود و به اتفاق حجاج سعدی نزد امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و بدان حضرت پیوست و در کربلا در رکاب آن بزرگوار مبارزه کرد تا به فیض شهادت نایل آمد. صاحب حدائق «۳» از او یاد کرده است و در زیارت ناحیه مقدسه از او ذکری به میان آمده و به روان او درود فرستاده شده است.

(۱). حدائق الوردیة: ۱۲۲.

(۲). مناقب: ۴ / ۱۱۳.

(۳). حدائق: ۱۲۲.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۶۲

#### سعید بن عبد الله حنفی «۱»

وی، از بزرگان و دلاور مردان و نیایشگران شیعه در کوفه به شمار می‌رفت.

سیره‌نویسان گفته‌اند: زمانی که خبر هلاکت معاویه به کوفه رسید، شیعیان گرد هم آمده خدمت امام حسین علیه السلام نامه‌نگاری می‌کردند و آن نامه‌ها را نخست توسط عبد الله بن وال و عبد الله بن سبع و نامه‌های بعدی را توسط قیس بن مسهر و عبد الرحمن

بن عبد الله و مرحله سوم با سعید بن عبد الله حنفی و هانی بن هانی، خدمت امام علیه السلام ارسال نمودند. نامه‌ای که توسط سعید بن عبد الله فرستاده شد، از ناحیه شبت بن ربیع، حجار بن ابجر، یزید بن حارث، یزید بن رویم، عرزه بن قیس، عمرو، بن حجاج و محمد بن عمیر و مضمون آن چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم «اما بعد: باغ و بستان‌های ما سر سبز، میوه‌ها رسیده و نهرها لبریز گشته است. اگر تمایل دارید به لشکریان سازمان یافته خویش پیوند «۲»».

امام علیه السلام، هانی و سعید را با نامه‌ای که بدین مضمون در پاسخ افراد یاد شده مرقوم فرموده بود، از مکه به کوفه بازگرداند. بسم الله الرحمن الرحيم «اما بعد: فان سعیدا و هانیا قدما علی بکتبکم، و کانا آخر من قدم علی من رسلکم، و قد فهمت کل الذی اقتضصتم و ذکرتم، و مقاله جلتکم انه لیس علینا امام، فأقبل لعل الله أن یجمعنا بک علی الهدی و الحق.

(۱). شیخ طوسی در رجال: ۱۰۱، شماره ۹۹۰، وی را از یاران امام حسین علیه السلام قلمداد کرده است.

(۲). شیخ مفید آن را در ارشاد: ۳۸/۲ آورده است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۶۳

و قد بعثت الیکم أخی و ابن عمی و ثقتی من أهل بیتی، مسلم بن عقیل و أمرته أن یکتب إلی بحالکم و امرکم و رأیکم، فان بعث إلی أنه قد أجمع رأی ملتکم و ذوی الفضل و الحجی منکم، علی مثل ما قدمت به علی رسلکم، و قرأت فی کتبکم، اقدم و شیکا إن شاء الله. فلعمری ما الإمام ألاً العامل بالکتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات الله، و السلام «۱»».

«اما بعد: آخرین نامه شما توسط هانی و سعید به دستم رسید و من به آن چه شما در نامه‌های خود تذکر و توضیح داده بودید، پی بردم و درخواست بیشتر شما در این نامه‌ها این بود که ما امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیله تو ما را به سوی حق رهنمون گردد.

اکنون، من برادر و پسر عمو و فرد مورد اعتماد خاندانم را به سوی شما گسیل داشتم و به او دستور دادم که با افکار شما از نزدیک آشنا شده و نتیجه را به من اطلاع دهد- اگر خواسته اکثریت مردم و نظر افراد آگاه کوفه همان باشد که در نامه‌های شما منعکس گردیده و فرستادگان شما حضوراً بازگو نموده‌اند، من نیز این شاء الله به زودی به سوی شما حرکت خواهم کرد و السلام».

سپس این دو تن (سعید و هانی) را قبل از مسلم و همان گونه که قبلاً یاد آور شدیم، مسلم را به اتفاق قیس و عبد الرحمن پس از این دو، اعزام نمود.

ابو جعفر طبری می‌گوید: زمانی که مسلم وارد کوفه شد و در منزل مختار فرود آمد، عابس و حیب- چنانچه قبلاً گذشت- «۲» با مردم سخن گفتند و پس از آن دو، سعید بن عبد الله حنفی پیاخت و سوگند خورد که تصمیم گرفته به یاری حسین علیه السلام برخیزد و در راه آن بزرگوار، جان نثاری کند. آن‌گاه مسلم علیه السلام نامه‌ای را توسط وی خدمت امام حسین علیه السلام ارسال کرد و سعید در ملازمت امام باقی ماند، تا

(۱). ر. ک: ارشاد: ۳۹/۲.

(۲). طبری، تاریخ: ۲۷۹/۳.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۶۴

این که در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

به گفته ابو مخنف: امام حسین علیه السلام در شب دهم محرم برای یاران خود خطابه‌ای ایراد کرد و فرمود: «و هذا اللیل قد غشیکم

«... نخست اعضای خاندان او پیاخاستند و سخن گفتند که قبلا یادآوری شد. سپس سعید بن عبد الله برخاست و گفت: به خدا سوگند! ما دست از یاری تو بر نخواهیم داشت تا در پیشگاه خداوند ثابت کنیم که حق پیامبر را درباره تو مراعات کرده‌ایم. به خدا! اگر بدانم هفتاد بار کشته می‌شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را بر باد می‌دهند، باز هم هرگز دست از یاری تو بر نخواهم داشت و پس از هر بار زنده شدن به یاری‌ات می‌شتابم، در صورتی که می‌دانم تنها یک بار کشته می‌شوم و پس از آن، نعمت بی‌پایان خدا نصیبم خواهد شد» (۱).

پس از سعید، زهیر پیاخاست و آن گونه که گذشت، به ایراد سخن پرداخت.

ابو مخنف روایت کرده: هنگامی که امام حسین علیه السلام ظهر روز عاشورا نماز خوف بجا آورد، نبرد تا بعد از ظهر ادامه یافته و شدت گرفت، زمانی که امام در جایگاه خود ایستاده بود و سپاهیان دشمن به آن حضرت نزدیک شدند، سعید بن عبد الله حنفی مقابل حضرت ایستاد و باران تیرها را از چپ و راست به جان خرید. وی که پیش روی حضرت قرار داشت، با صورت و سینه و دست و پهلوها، تیرها را از وجود مقدس امام حسین علیه السلام به گونه‌ای دفع می‌کرد که هیچ یک از آن تیرها به وجود نازنین ابا عبد الله اصابت نکرد و حنفی نقش بر زمین شد (۲) و می‌گفت: خدایا! همان گونه که قوم عاد و ثمود را لعنت کردی، اینان (سپاه دشمن) را مورد لعن خویش قرار ده، خدایا! سلام و درود مرا به پیامبرت برسان و درد و رنجی را که در

(۱). طبری، تاریخ: ۳/ ۳۱۵.

(۲). در تاریخ طبری: ۳/ ۳۲۸ آن را با اندکی تفاوت و حذف برخی کلمات تا «نقش بر زمین شد» آورده است؛ لهوف: ۱۶۵.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۶۵

اثر زخم‌های بدنم تحمل نمودم به آن حضرت ابلاغ فرما؛ زیرا من در یاری پیامبرت خواستار دست یابی به پاداش توأم. سپس رو به امام حسین علیه السلام کرد و عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا! آیا به پیمان خود وفا کردم؟ حضرت فرمود: «نعم، أنت أمامی فی الجَنَّةِ؛ آری؛ تو در بهشت، پیشاپیش من قرار داری» و سپس روح پاکش به آسمان‌ها پر کشید.

عبید الله بن عمرو کندی بدی، درباره او گفته است:

سعید بن عبد الله لا تنسینہ و لا الحرّ اذ آسی زهیرا علی قسر

فلو وقفت صمّ الجبال مکانهم لمارت علی سهل و دکت علی و عر

فمن قائم يستعرض النبل وجهه و من مقدم یلقى الأسنه بالصدر یعنی: سعید بن عبد الله و نیز حرّ را که در سختی‌ها با زهیر همکاری کرد فراموش مکن. اگر کوه‌های سخت به جای اینان قرار داشتند، بر پهن‌دستان فرو می‌ریختند و در درّه‌ها سقوط می‌کردند. او ایستاده بود و تیرها صورتش را نشانه می‌رفت و نیزه‌ها سینه‌اش را می‌شکافت».

### فرازهایی سودمند، در مورد یاران حسین علیه السلام

الف- شیخ مفید در ارشاد گفته است: زمانی که ابن سعد، سرهای مقدس و اسرا را حرکت داد و پیکرهای پاک شهدا را روی زمین به حال خود رها ساخت، جمعی از قبیله بنی اسد که در غاضریه سکونت داشتند، خود را به پیکرهای پاک حسین علیه السلام و یارانش رساندند، بر آن‌ها نماز خوانده و آن‌ها را به خاک سپردند.

پیکر امام مطهر؛ امام حسین علیه السلام را در محلی که هم اکنون مرقد شریف آن بزرگوار است و فرزندش علی اکبر را پایین پای پدر، به خاک سپردند و با جمع‌آوری پیکر شهدای خاندان حسین علیه السلام و یارانی که در رکاب آن حضرت به فیض شهادت نایل آمده بودند، آنان را در یک قبر سمت پایین پای امام علیه السلام مدفون ساختند.



سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۶۶

بدن مطهر عباس بن علی علیه السلام را در محل شهادت وی، در مسیر غاضریه که اکنون «۱» قبر شریف آن بزرگوار واقع است، به خاک سپردند.

دسته‌ای دیگر گفته‌اند: به دلیل این که پیکر مطهر عباس علیه السلام قطعه‌قطعه شده بود، قادر به حمل آن نشدند، از این رو، در محل شهادتش به خاک سپرده شد؛ چنان که امام حسین علیه السلام نیز به همین دلیل بدن شریف وی را مانند پیکر سایر شهدا به خیمه حمل نکرد.

بنی اسد، پیکر حبیب را با توجه به مقام و منزلتش، بالای سر حسین علیه السلام در محلی که اکنون قبر شریف اوست، دفن کردند. بنی تمیم بدن حرّ بن یزید ریاحی را نیز با عنایت به مقام و رتبه وی در فاصله یک میلی مرقد ابا عبد الله الحسین علیه السلام جایی که اکنون قبر اوست، مدفون نمودند.

شنیده‌ام این قضیه، موجب شگفتی یکی از پادشاهان شیعه شد و قبر حبیب و حرّ را نبش کردند، بدن حبیب را با همان مشخصاتی که در کتب، از آن یاد شده بود، یافتند. و حرّ را نیز با همان اوصاف مشاهده کردند سر مقدس وی از پیکر جدا نشده بود و دستمالی بر آن بسته شده بود که پادشاه آن را باز کرد تا جهت تبرک نگاه دارد، ناگهان خون از پیشانی مبارک حرّ جاری گشت. وی دستمال را به همان صورت، بست و دستور دارد دو ضریح بر قبر آنان ساختند. اگر این خبر مقرون به صحت باشد، احتمالاً بنی تمیم با توجه به موقعیت حرّ و قدرت و توان خود، از جدا کردن سر مقدس حرّ جلوگیری به عمل آورده‌اند.

ب- سرهای مطهر همه دلدادگان و یاران حسین علیه السلام پس از شهادت آنان در کربلا از پیکر جدا و همراه با اسیران [به کوفه و شام] حمل شد، به جز سر مقدس عبد الله بن حسین؛ کودک شیر خوار آن حضرت که امام علیه السلام پس از شهادت او، با نوک

(۱). ارشاد: ۱۱۴/۲ (با اندکی تفاوت).

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۶۷

شمشیر خود برایش قبری حفر کرد و بدن عزیزش را به خاک سپرد. و نیز سر سرافراز حرّ ریاحی که بنی تمیم از جدا کردن آن جلوگیری کردند و جسم شریفش را از سایر شهدا دور ساختند و همان گونه که ملاحظه کردید، یکی از پادشاهان، به نبش قبر وی پرداخت و سرش را با دستمال، بسته مشاهده کرد.

در غیر سرزمین کربلا سر مقدس حضرت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه که در کوفه به شهادت رسیدند، از پیکرشان جدا و همان گونه که پی بردید، قبل از ماجرای کربلا، به شام فرستاده شدند.

ج- غیر از افراد خاندان ابو طالب، یارانی که ابا عبد الله الحسین علیه السلام را همراهی می‌کردند و یا رهسپار کوی آن بزرگوار شده بودند، خانواده‌های خود را همراه نداشتند؛ زیرا کسانی که از مدینه با حضرت آمده بودند به جهت بیم از دشمن، برای خانواده خود احساس امنیت نمی‌کردند و آنان که در مسیر راه و در کربلا حضور آن بزرگوار شرفیاب شدند، از ترس دشمن، به طور پنهانی خود را به حضرت رسانده بودند. تنها سه تن از یاران امام علیه السلام به اتفاق خانواده‌های خود خدمت حضرت رسیده بودند:

۱- جناده بن حرث سلمانی: وی با خانواده خویش حضور یافت و خود به امام پیوست و خانواده‌اش را به خانواده امام علیه السلام ملحق گرداند. پس از شهادت جناده همسرش به فرزند او عمر فرمان داد به یاری امام حسین علیه السلام بشتابد. عمر نزد امام آمد و از آن حضرت اجازه میدان خواست. امام بدو رخصت نداد و فرمود:

«وی نوجوانی است که پدرش در میدان کارزار به شهادت رسیده، شاید مادرش از میدان رفتن او نگران باشد».

نوجوان عرضه داشت: اتفاقاً مادرم به من چنین دستور داده است.



از این رو، امام علیه السلام به او اجازه میدان داد.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۶۸

۲- عبد الله بن عمیر کلبی: او از منطقه «چاه جعد» به سوی امام علیه السلام شتافت و همسرش وی را سوگند داد تا او را با خود ببرد. عبد الله، زن و همه فرزندان خویش را با خود همراه ساخت و خدمت امام حسین علیه السلام رسید. خود به آن حضرت پیوست و خانواده خویش را به خانواده امام علیه السلام ملحق نمود. و آن گاه که به میدان کارزار شتافت، مادرش وی را به نبرد تشویق می کرد و زمانی که به شهادت رسید، همسرش از خیمه بیرون آمد و نظاره گر او بود و خود را به بالین وی رساند و همان جا به شهادت رسید.

۳- مسلم بن عوسجه: وی خانواده خویش را نزد حسین علیه السلام آورد و خود به آن حضرت پیوست و خانواده اش را به خانواده امام ملحق گرداند. زمانی که مسلم بن عوسجه به شهادت رسید- همان گونه که در بیان شرح حال او پی بردید- کنیزش فریاد و سیداه! و مسلم بن عوسجته! سر داد و سپاهیان دشمن بدین طریق از کشته شدن مسلم اطلاع یافتند.

د- در کربلا پنج تن از اصحاب و یاران رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در رکاب ابا عبد الله الحسین علیه السلام به فیض شهادت نایل آمدند که عبارت بودند از:

- ۱- انس بن حرث کاهلی: که همه تاریخ نگاران از او یاد کرده اند.
- ۲- حیب بن مظهر أسدی؛ که ابن حجر «۱» از او نام برده است.
- ۳- مسلم بن عوسجه؛ که ابن سعد در طبقات، از وی یاد کرده است.
- ۴- هانی بن عروه مرادی؛ در کوفه که کلیه تاریخ نگاران سن او را بیش از هشتاد سال ذکر کرده اند.
- ۵- عبد الله بن یقظر حمیری؛ که به گفته ابن حجر «۲»، هم سن امام حسین علیه السلام بوده است.

(۱). تبصیر المنتبه: ۱۲۹۶/۴.

(۲). در اصحابه: ۵۹/۴ «عبد الله بن یقظه» آمده که ظاهراً اشتباه است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۶۹

ه- در سرزمین کربلا پانزده تن از بردگان در رکاب ابا عبد الله علیه السلام به فیض شهادت نایل گشتند که عبارت بودند از:

- ۱ و ۲- نصر و سعد؛ بردگان امام علی علیه السلام.
- ۳- منجج؛ برده امام حسن علیه السلام.
- ۴ و ۵- أسلم و قارب؛ بردگان امام حسین علیه السلام.
- ۶- حرث؛ برده حضرت حمزه علیه السلام.
- ۷- جون؛ برده ابو ذر.
- ۸- رافع؛ برده مسلم ازدی.
- ۹- سعد؛ برده عمر صیداوی.
- ۱۰- سالم؛ برده بنی مدینه.
- ۱۱- سالم؛ برده عامر عبدی.
- ۱۲- شوذب؛ برده شاکر.
- ۱۳- شیبب؛ برده حرث جابری.

۱۴- واضح؛ برده حرث سلمانی.

۱۵- و در بصره، سلمان؛ برده امام حسین علیه السلام.

و- پس از شهادت ابا عبد الله الحسین علیه السلام چهار تن از یارانش در کربلا به شهادت رسیدند که عبارت بودند از:

۱- سوید بن ابو المطاع: وی در اثر جراحات زیاد از هوش رفت و با صدا و داد و فریاد کسانی که کشته شدن امام را مزده می‌دادند و داد و فغان خاندان حسین علیه السلام به هوش آمد و با کاردی که در کفش خویش پنهان ساخته بود، با دشمن به نبرد پرداخت و بعد از شهادت امام علیه السلام، به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۷۰

۲ و ۳- سعد بن حرث و برادرش ابو الحتوف: این دو تن ابتدا از مخالفان امام علیه السلام بودند، ولی آن‌گاه که امام علیه السلام به شهادت رسید و ضجّه و ناله زنان و کودکان آن حضرت بلند شد، این دو برادر، عنان مرکب خویش را به سوی قاتلان حسین برگردانده و با شمشیر به جان آنان افتادند تا این که بعد از امام، به فیض شهادت نایل گشتند.

۴- محمد بن ابو سعید بن عقیل: آن‌گاه که ابا عبد الله علیه السلام به شهادت رسید و صدای ناله و فغان زنان و کودکان بلند شد، محمد وحشت زده از خیمه بیرون دوید و عمود خیمه را به دست گرفته و این سو و آن سو می‌نگریست و گوشواره‌هایش تکان می‌خورد که فردی به نام «لقیط یا هانی»، وی را به شهادت رساند و بدین ترتیب، او پس از امام حسین علیه السلام شربت شهادت نوشید.

ز- دو تن از یاران حسین علیه السلام در اثر زخم‌های وارده پس از آن بزرگوار به شهادت رسیدند که عبارت بودند از:

۱- سوار بن منعم نهمی: وی به اسارت در آمد و شش ماه بعد در اثر جراحات وارده به شهادت رسید.

۲- موقع بن ثمامه صیداوی: او نیز اسیر دشمن و به «زاره» تبعید شد، یک سال بعد در اثر جراحات وارده به خیل شهیدان پیوست.

ح- در کربلا هفت تن پدر و پسر در رکاب ابا عبد الله الحسین علیه السلام شربت شهادت نوشیدند که عبارت بودند از:

۱ و ۲- علی بن حسین (علی اکبر) و عبد الله بن حسین (کودک شیرخوار).

۳- عمرو بن جناده.

۴ و ۵- عبد الله و عبید الله بن یزید بن ثبیط عبدی.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۷۱

۶- مجّمع بن عائذ.

۷- عبد الرحمن بن مسعود.

در کربلا دو تن در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند که پدرشان در کوفه به شهادت رسیده بود یعنی:

محمد و عبد الله، فرزندان مسلم که پدر بزرگوارشان مسلم بن عقیل در کوفه به فیض شهادت نایل گشت.

در رکاب امام حسین علیه السلام یک تن به شهادت رسید که پدر بزرگوارش در جنگ صفین در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام به شهادت رسیده بود و او عبارت بود از:

عمار بن حسان طایی: عمار در کربلا به همراه امام حسین علیه السلام شهد شهادت نوشید و حسان در جنگ صفین در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام به شهادت رسیده بود.

### شهادت پنج برادر

ط- در سرزمین کربلا پنج برادر از خاندان بنی هاشم به شهادت رسیدند که عبارت بودند از:

۱- عباس. ۲- عثمان. ۳- جعفر. ۴- ابو بکر. ۵- عبد الله، از فرزندان امیر المؤمنین که امام حسین علیهما السلام ششمین فرد آنان به شمار می‌آمد.

در کربلا سه برادر از فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام به فیض شهادت نایل شدند:

۱- ابو بکر. ۲- قاسم. ۳- عبد الله.

سه برادر دیگر از فرزندان عقیل علیه السلام در سرزمین کربلا شربت شهادت نوشیدند که عبارت بودند از: ۱- مسلم. ۲- عبد الرحمن. ۳- جعفر.

سه برادر، از غیر بنی هاشم و از فرزندان زهیر ثعلبی در کربلا با هم به شهادت رسیدند که عبارت بودند از: ۱- قاسط. ۲- کردوس. ۳- مقسط.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۷۲

شهادی دو برادری:

دو برادر از بنی هاشم و از فرزندان امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند که عبارت بودند از: ۱- علی اکبر. ۲- عبد الله (شیرخوار).

دو برادر دیگر از بنی هاشم و از فرزندان مسلم به فیض شهادت نایل گشتند که عبارت بودند از: ۱- عبد الله ۲- محمد.

دو برادر از بنی هاشم و از فرزندان عبد الله جعفر به خیل شهدا پیوستند که عبارت بودند از: ۱- عون ۲- جعفر.

دو برادر دیگر از غیر بنی هاشم، از فرزندان یزید عبدی به شهادت رسیدند که عبارت بودند از: ۱- عبد الله ۲- عبید الله.

دو برادر از غیر بنی هاشم، از فرزندان عروه غفاری شربت شهادت نوشیدند که عبارت بودند از: ۱- عبد الله ۲- عبد الرحمن.

دو برادر از فرزندان عمرو راسبی به فیض شهادت نایل آمدند که عبارت بودند از: ۱- نعمان ۲- حلاس.

دو برادر دیگر، از فرزندان حرث انصاری به شهادت رسیدند که عبارت بودند از: ۱- سعد ۲- ابو الحتوف.

و دو برادر ناتنی از جابریان به خیل شهیدان پیوستند که عبارت بودند از: ۱- مالک ۲- سیف.

ی- در سرزمین کربلا، نه تن به شهادت رسیدند که مادرانشان در خیمه نظاره گر آنان بودند که عبارت بودند از:

۱- عبد الله بن حسین (کودک شیرخوار): رباب مادرش هنگام شهادت فرزند به او می‌نگریست.

۲- عون بن عبد الله بن جعفر: مادرش حضرت زینب، عقیده بنی هاشم، نظاره گر

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۷۳

شهادت او بود.

۳- قاسم بن حسن: مادرش رمله، ناظر شهادت وی بود.

۴- عبد الله بن حسن: مادرش دختر شلیل بجلی، شهادت فرزند را نظاره گر بود.

۵- عبد الله بن مسلم: مادرش رقیه دختر علی علیه السلام نظاره گر شهادت فرزند بود.

۶- محمد بن ابو سعید بن عقیل: مادرش بدو می‌نگریست که وحشت زده عمود خیمه را گرفته بود و فردی به نام لقیط یا هانی او را پیش چشمان مادر، به شهادت رساند.

۷- عمرو بن جناده: مادر وی او را به جنگ فرمان داد و شهادتش را به چشم خود دید و بدو می‌نگریست.

۸- عبد الله کلبی: بنا بر نقل طاووسی، «۱» مادرش وی را به نبرد تشویق می‌کرد و نظاره گر او بود.

۹- علی بن حسین علیه السلام: آن گونه که در بعضی روایات آمده، مادر او لیلی «۲» در خیمه برای فرزندش دعا می‌کرد و پاره پاره شدن پیکر نازنین او را با چشم خود نظاره گر بود.

ک- در سرزمین کربلا، پنج نوجوان نابالغ در رکاب ابا عبد الله الحسین علیه السلام شربت شهادت نوشیدند که عبارت بودند از:  
 ۱- عبد الله بن حسین (علی اصغر): وی کودکی شیرخوار بود که او را به پدر بزرگوارش سپردند و پدر، او را در آغوش گرفت و حمله با پرتاب تیری به گلولی نازینش، او را به شهادت رساند.

(۱). لهوف: ۱۶۱.

(۲). وی لیلی دختر ابو مرّه بن عروه بن مسعود ثقفی است. در زمینه حضور این بانو در حادثه کربلا- میان تاریخ‌نگاران و مقاتل نویسان اختلاف است. ظاهر این است که وی در آن عرصه حضور نداشته است.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۷۴

۲- عبد الله بن حسن: او در میدان کارزار از خیمه بیرون آمد و به سرعت به سوی عمویش حسین دوید و عمه‌اش زینب نتوانست از رفتن او جلوگیری کند تا به عمویش رسید. وقتی عموی خود را در خاک و خون غلطان دید، کنار او ایستاد، دید بحر بن کلب قصد ضربت زدن بر عمویش دارد، عبد الله بر سر بحر فریاد زد و گفت: ای فرزند زن بد کاره می‌خواهی عمویم را به شهادت برسانی؟ بحر متوجه کودک شد و او را به شهادت رساند.

۳- محمد بن ابو سعید: زمانی که امام حسین علیه السلام روی زمین قرار گرفته بود و صدای شیون و زاری زنان بلند شد وحشت زده در خیمه آمد و عمود آن را به دست گرفت، فردی به نام لقیط یا هانی با شمشیر بر او حمله‌ور شد و وی را به شهادت رساند.

۴- قاسم بن حسن: او با سنّ اندک خویش به قصد جنگ وارد میدان کارزار گردید، بند کفشش پاره شد، وی برای بستن آن توقف کرد که «عمر بن سعد آزدی با شمشیر بر او حمله برد و وی را به شهادت رساند.

۵- عمرو بن جناده انصاری: او به فرمان مادر خود از حسین علیه السلام اجازه میدان خواست و به میدان تاخت، یکی از سپاهیان دشمن با شمشیر بر او یورش برده و او را به شهادت رساند.

ل: امام حسین علیه السلام در سوک ده تن از افراد مورد علاقه و یاران خویش که با حزن و اندوه سخن گفت، عبارت بودند از:

۱- علی بن الحسین (علی اکبر): زمانی که وی به شهادت رسید، حضرت، بالین او آمد و فرمود:

«قتل الله قوما قتلوك ما أجزأهم على الرحمن و على انتهاك حرمة الرسول، على الدنيا بعدك العفا».

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۷۵

«خدا بکشد مردم ستمگری که تو را کشتند، اینان تا چه اندازه بر خدا و به هتک حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بی‌پروا شده‌اند، پس از تو، اف بر این دنیا!».

۲- عباس بن علی علیه السلام: وقتی عباس علیه السلام به فیض شهادت نایل گشت، امام حسین علیه السلام بالین او حاضر شد و فرمود:

«الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي و شمت بي عدوي».

«اکنون پشتم شکست، چاره‌اندیشی‌ام اندک و زبان شماتت دشمن برویم باز شد».

۳- قاسم بن حسن علیه السلام: آن‌گاه که وی به شهادت رسید، امام علیه السلام بالین او حضور یافت و فرمود:

«بعدا لقوم قتلوك و خصمهم فيك رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم».

«دور باد از رحمت خدا! گروهی که تو را به شهادت رساندند، جدّت رسول خدا در روز رستاخیز در این زمینه با آنان دشمنی کند».

سپس فرمود: «عزّ علی عمّک أن تدعوه فلا يجيبک».

«بر عمویت بس دشوار است که او را به یاری خود فرا خوانی، ولی نتواند به تو پاسخ مثبت دهد».

۴- عبد الله بن حسن علیه السلام: هنگامی که عبد الله به شهادت رسید، امام حسین علیه السلام او را در آغوش گرفت و فرمود:

«یا بن أخی! اصبر علی ما نزل بک، و احتسب فی ذلک الخیر، فان الله یلحقک بأبائک الصالحین».

«فرزند برادر! صبر و شکیبایی ورز و از آن امید خیر داشته باش که خداوند تو را به نیای پاک و شایسته‌ات ملحق خواهد ساخت ...».

۵- عبد الله بن حسین علیه السلام: زمانی که او به شهادت رسید، امام حسین علیه السلام خون گلایش را به آسمان پاشید و عرضه

داشت:

«اللهم لا یکن أهون علیک من دم فصیل».

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۷۶

«خدایا! ارزش خون او که از خون بچه ناقه صالح در نزد تو کمتر نیست».

۶- مسلم بن عوسجه: هنگامی که مسلم به شهادت رسید، امام علیه السلام بالین وی حاضر شد و فرمود: «رحمک الله یا مسلم؛ ای

مسلم! خداوند تو را مشمول رحمت خویش گرداند» و این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا».

۷- حبیب بن مظهر: آن‌گاه که وی به فیض شهادت نایل گشت، امام حسین علیه السلام بالین سر او آمد و فرمود: «عند الله أحسب

نفسی و حماة أصحابی».

«بذل جان خود و شهادت یارانم را در پیشگاه خدا ذخیره می‌نهم».

۸- حرّ بن یزید ریاحی: هنگامی که وی به شهادت رسید، حضرت بر بالین او قرار گرفت و فرود: «أنت کما سمّتك أمک حرّ فی

الدنیا و سعید فی الآخرة».

«همان‌گونه که مادرت تو را نام نهاده، در دنیا آزاد مرد و در آخرت، سعادت‌مندی».

۹- زهیر بن قین: آن‌گاه که زهیر شربت شهادت نوشید، حضرت بالین او آمد و فرمود:

«لا یبعدنک یا زهیر من رحمته و لعن الله قاتلیک، لعن الذین مسخوا قرده و خنازیر».

«زهیر! خداوند تو را از رحمت خویش دور ندارد و قاتلان را لعنت کند به سان کسانی که به صورت میمون و خوک در آمدند».

۱۰- جون برده ابو ذر: زمانی که جون به شهادت رسید، حضرت بالین او حاضر شد و فرمود:

«اللهم بیض وجهه و طیب ریحہ و عزّف بینه و بین محمد و آله».

«خدایا! چهره‌اش را سفید، بدنش را خوشبو و میان او و محمد و خاندانش، آشنایی بیشتر قرار ده».

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۷۷

امام علیه السلام در سوک دو تن دیگر که در غیر سرزمین کربلا به شهادت رسیده بودند با اندوه سخن گفت، عبارت بودند از:

۱- مسلم بن عقیل. ۲- هانی بن عروه.

این دو بزرگوار، در کوفه به شهادت رسیدند و خبر شهادت آنان در منزل ثعلبیه به امام علیه السلام رسید، حضرت چند بار فرمود:

«رحمة الله علیهما».

م- امام حسین علیه السلام روز عاشورا پیاده بر بالین هفت تن از افراد مورد علاقه و یاران شهیدش حضور یافت که عبارت بودند از:

۱- مسلم بن عوسجه: زمانی که مسلم به شهادت رسید، حضرت به اتفاق حبیب بن مظهر پیاده بر بالین او حاضر شد و بدو فرمود:

«رحمک الله یا مسلم! ...».

۲- حرّ بن یزید ریاحی: آن‌گاه که وی به فیض شهادت نایل گشت، امام حسین علیه السلام بر بالین او حضور یافت و فرمود: «أنت

حَزَّ كَمَا سَمْتِكَ اَمَّكَ ...».

۳- واضح رومی یا اسلم ترک: وقتی او به درجه شهادت نایل آمد، امام علیه السلام پیاده بالین او آمد و او را در آغوش گرفت و گونه بر گونه اش نهاد.

۴- جون بن حوی: زمانی که وی به شهادت رسید، امام حسین علیه السلام بر بالین او حاضر شد و فرمود: «اللهم بیض وجهه ...».

۵- عباس بن علی علیه السلام: هنگامی که آن بزرگوار به درجه رفیع شهادت نایل گشت ابا عبد الله الحسین علیه السلام پیاده بالین سرش حضور یافت و کنارش نشست و بدو فرمود: «الآن انکسر ظهري ...».

۶- علی بن الحسین علیهما السلام: آن گاه که وی شربت شهادت نوشید، امام علیه السلام پیاده بالینش حاضر شد و فرمود: «... علی الدنیا بعدک العفا».

۷- قاسم بن حسن: آن گاه که وی به درجه رفیع شهادت نایل گشت، امام علیه السلام پیاده بالین او قرار گرفت و فرمود: «بعدا لقوم قتلوک ...».

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۷۸

ن- اعضای بدن سه تن از افراد مورد علاقه و یاران ابا عبد الله الحسین علیه السلام در نبرد روز عاشورا، از بدن جدا شد که عبارت بودند از:

۱- عباس بن علی علیهما السلام: نخست دست راست و سپس دست چپ و آن گاه سر مقدسش از پیکر جدا شد.

۲- علی بن حسین علیهما السلام: ضربتی بر سر مبارک او فرود آمد و سپس بدن نازنینش با شمشیر پاره پاره شد.

۳- عبد الرحمن بن عمیر: در جنگ تن به تن وی با سالم و یسار، نخست دست و سپس ساق پا و آن گاه سر او از بدن جدا و به سمت امام حسین علیه السلام پرتاب شد.

س- سرهای سه تن از یاران شهید ابا عبد الله الحسین علیه السلام در کربلا به سوی آن بزرگوار پرتاب شد که عبارت بودند از:

۱- سر مبارک «عبد الله بن عمیر کلبی» که به سمت امام حسین علیه السلام پرتاب شد و مادرش آن را گرفت.

۲- سر مقدس «عمر بن جناده» که به سوی حضرت پرتاب شد و مادرش آن را ستاند و بر مردی از دشمن کوبید و آن گونه که نقل شده، وی را به هلاکت رساند و سپس عمود خیمه را بر گرفت و آهنگ میدان کرد، ولی امام حسین علیه السلام او را از این کار بازداشت.

۳- سر مبارک «عابس بن ابو شیب شاکری»، آنگاه که او به شهادت رسید، سرش را از بدن جدا کردند و گروهی بر سر آن با یکدیگر به نزاع پرداختند عمر سعد به مشاجره آنان پایان داد و گفت: این فرد توسط یک تن کشته نشده و آن را به سمت امام علیه السلام پرتاب کرد.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۷۹

ع- در رکاب امام حسین علیه السلام در کربلا، یک بانو به شهادت رسید که عبارت بود از: «امّ وهب نمری قاسطی»، همسر عبد الله بن عمیر کلبی، این بانو بالین سر شهید خود قرار گرفت و گفت: از خدایی که بهشت را روزی تو گردانده مسئلت دارم مرا نیز در جوار تو قرار دهد در این هنگام رستم غلام شمر با ضربت گریزی، وی را به شهادت رساند.

ف- روز عاشورا، دو بانو در رکاب امام حسین علیه السلام جنگیدند که عبارت بودند از:

۱- مادر عبد الله بن عمیر: این بانو پس از شهادت فرزند خود، عمود خیمه‌ای را بر گرفت و به وسیله آن به میدان نبرد با دشمن شتافت، امام حسین علیه السلام او را بازگرداند و بدو فرمود:

«ارجعی رحمک الله، فقد وضع الله عنک الجهاد».

«به خیمه بازگرد، خداوند تو را مشمول رحمت خویش قرار دهد، خداوند جهاد را از تو برداشته است».

۲- مادر عمر بن جناده: آن گونه که روایت شده، وی پس از شهادت فرزندش، سر او را از دشمن گرفت و بر مردی از آنان زد و او را به هلاکت رساند، سپس شمشیر کشید و به خواندن این رجز پرداخت:

أنا عجوز فی النساء ضعیفه بالیه خاویه نحیفه

أضربکم بضربه عنیفه دون بنی فاطمه الشریفه یعنی: من در میان زنان، زنی ضعیف هستم، زنی پیر و فرتوت و لاغر. بر شما ضربه محکمی وارد خواهم ساخت، در دفاع و حمایت از فرزندان فاطمه عزیز، چنین می‌کنم. بنا به نقل برخی ارباب مقاتل: امام علیه السلام نزد او آمد و وی را به خیمه بازگرداند.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۸۰

ص- روز عاشورا پنج بانو از خیمه گاه امام حسین بیرون آمده و در برابر دشمن قرار گرفتند که عبارت بودند از:

۱- کنیزک مسلم بن عوسجه: زمانی که مسلم به شهادت رسید، وی با سر دادن فریاد و سیداه! از خیمه بیرون آمد.

۲- ام وهب همسر عبد الله کلبی: وی به اتفاق شوهر، برای نبرد با دشمن از خیمه خارج گردید و پس از شهادت همسر، خود نیز به شهادت رسید.

۳- مادر عبد الله کلبی: وی برای تشویق عبد الله از خیمه بیرون آمد و پس از شهادت فرزند، او را ستوده و خود به مبارزه پرداخت.

۴- مادر عمر بن جناده: او پس از شهادت فرزند برای مبارزه از خیمه خارج شد.

۵- زینب کبری علیها السلام: آن مخدّره پس از شهادت علی اکبر علیه السلام با فریاد: یا حبیباه! یا بن اختیاه! از خیمه بیرون آمد و به سمت میدان دوید و خود را روی بدن علی اکبر افکند و امام حسین علیه السلام نزدش آمد و او را به خیمه بازگرداند.

ق- خانواده‌های آن دسته از یاران ابا عبد الله الحسین علیه السلام که از خاندان ابو طالب نبودند در کوفه باقی ماندند؛ زیرا وقتی آن‌ها به کوفه رسیدند، نزدیکان قبیله آنان نزد این زیاد وساطت کرده و آن‌ها را از اسیران جدا کردند ولی اسرای خاندان ابو طالب به شام برده شدند.

ر- بنا به روایت جمعی، از جمله شیخ صدوق در امالی «۱»، پس از شهادت ابا عبد الله الحسین علیه السلام دو کودک به نام‌های «ابراهیم و محمد» از فرزندان عقیل یا جعفر در کوفه به شهادت رسیدند، بدین سان که وقتی زنان و فرزندان اسیر را وارد

(۱). امالی صدوق: ۷۶، ح ۲؛ بحار: ۱۰۰/۴۵ ح ۱.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۸۱

کوفه نمودند، این دو تن از بیم و وحشت پا به فرار گذاشتند و به خانه مردی طایبی پناه جستند، صاحبخانه وضعیّت آن‌ها را جویا شد، کودکان او را در جریان امر قرار دادند و گفتند: ما از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، از بند اسارت گریخته و به تو پناه آورده‌ایم، هوای نفس پلید او وی را وسوسه کرد که اگر آن دو کودک را به قتل برساند و سرهای آن‌ها را نزد ابن زیاد ببرد، بدو جایزه خواهد داد، از این رو؛ کودکان را به شهادت رساند و سرهای آنان را نزد عبید الله آورد و بر او وارد شد و آن‌ها را مقابل وی گذاشت.

ابن زیاد او را مورد اعتراض قرار داد و گفت: کار بسیار ناپسندی انجام داده‌ای، به دو پسر بچه که به تو پناه آورده بودند ستم روا داشته و آن‌ها را به قتل رساندی و در امانت، خیانت ورزیدی و سپس فرمان به کشتن او داد و در دم او را کشتند «۱».

در کتاب حاضر «إِبصار العین»، به بیان سرگذشت یکصد و دوازده تن از یاران حسین علیه السلام پرداختم، دست یابی به بیان شرح حالات این بزرگواران، جز با کوشش و تلاش و عرق جبین و نیاسودن و دل‌مشغولی، میسر نبود و این رنج و دشواری‌ها بر این دلیل

بر من آسان بود! زیرا:

خدمت به سبط النبی مترجمالأنصاره المستشهدین علی الطف  
فان كان مقبولاً و ظنّی هكذافیا سعد حظّی بالكرامة و اللطف

و الّا فأنّی واقف و سینهمی علی واقف تحت الحیاصیب الوطف یعنی: با بیان شرح حال یاران شهید ابا عبد الله الحسین علیه السلام در کربلا، خواستم به پیشگاه آن فرزند پیامبر خدمتی انجام داده باشم. اگر خدمت ناچیزم، مقبول افتد و تصورم نیز همین است، بنا بر این، خرسندم که به لطف و کرامت، دست یافته‌ام. و اگر مقبول نیفتاد، در انتظار خواهم ماند و کسی که چنین در انتظار بماند، با باران رحمت آنان تطهیر خواهد شد.

(۱). همان.

سلمشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۲۸۲

اکنون، آخرین مطالبی را که بر این قلم جاری، و بازو و دستم آن را به حرکت در می‌آورد، تقدیم می‌دارم.

با سپاس به درگاه پروردگار جهانیان و درود بر محمد و خاندان و الامقامش، این کتاب را در تاریخ ۲۲ شعبان سال ۱۳۴۱ هجری در نجف کوفه به پایان بردم

سلمشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۲۸۳

## فهرست‌ها

### اشاره

فهرست اسامی معصومین علیهم السلام

فهرست احادیث

فهرست اشعار

فهرست اعلام و روایات

فهرست اسامی کتابهایی که در متن وارد شده

فهرست اماکن و بقاع

فهرست فرقه‌ها و جمعیت‌ها

فهرست قبایل

فهرست تیره‌ها

فهرست مناطق

فهرست لباس‌ها و ادوات زینت

فهرست حیوانات

فهرست منابع و مآخذ

سلمشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۲۸۵

## فهرست آیات قرآن



سوره آل عمران (۳) آیه صفحه وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرًا لَّأَنفُسِهِمْ ... ۱۷۸- ۱۷۹ ۱۵۳  
 فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ ... ۵۵ ۷۱  
 قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا ۵۷ ۲۳۲  
 سوره هود (۱۱) إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا ... ۵۵ ۵۵  
 سوره طه (۲۰) فَيَسْجِدْكُمْ بِعَذَابٍ وَ قَدْ خَابَ مِنْ أَفْتَرِي ... ۱۶۴ ۶۱  
 سوره قصص (۲۸) فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي ... ۳۴ ۲۱  
 وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ ... ۲۱۲ ۴۱  
 وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ ... ۳۴ ۲۳

سَلْحَشُورَانِ طِف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۲۸۶ سوره احزاب (۳۳) آیه صفحه فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا ... ۲۳  
 ۱۳۹، ۱۴۴،

۲۷۶

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ ... ۱۱ ۲۳، ۱۲  
 سوره غافر (۴۰) يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ... ۳۰- ۳۳ ۱۶۴  
 سوره انسان (۷۶) وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ \* ۲۹ ۱۳۰  
 سَلْحَشُورَانِ طِف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۲۸۷

### فهرست اسامی معصومین علیهم السلام

رسول اکرم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: ۱۹، ۲۰ (۲)، ۲۱، ۳۲، ۳۳ (۲)، ۴۲، ۵۰، ۵۳ (۲)، ۵۵، ۵۷، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۷ (۳)،  
 ۸۵ (۳)، ۸۶ (۳)، ۹۰، ۹۱، ۹۳ (۲)، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۸ (۲)، ۱۲۱، ۱۲۲ (۲)، ۱۲۳ (۲)، ۱۲۵ (۲)، ۱۲۹ (۲)، ۱۳۲، ۱۳۶ (۲)، ۱۴۱، ۱۴۳،  
 ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۸ (۲)، ۱۶۹، ۱۷۰ (۲)، ۱۷۳، ۱۸۰ (۲)، ۱۸۳ (۲)، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶ (۲)، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶ (۲)، ۲۱۹،  
 ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۵۳، ۲۵۴ (۲)، ۲۵۸ (۳)، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۵ (۲)، ۲۸۱.

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: ۱۱ (۳)، ۱۲، ۱۹، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۵۰ (۴)، ۵۲ (۲)، ۸۶، ۹۵، ۹۶، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۹۰،  
 (۲)، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۴۹، ۳۶۴.

احمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: ۲۱۹.

محمد بن عبد الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: ۱۷، ۵۰، ۱۲۰، ۱۵۵ (۲)، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۷۶، ۲۸۲.

امام امیر المؤمنین علیه السَّلَام: ۱۱، ۱۸، ۲۱، ۳۶، ۳۷، ۴۰ (۲)، ۷۷، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۳، ۱۱۴ (۲)، ۱۲۲ (۲)، ۱۲۳ (۳)، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۴۱،  
 ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۹ (۲)، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۸ (۲)، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۳ (۲)، ۱۹۵ (۲)، ۱۹۷، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۲۹،  
 (۲)، ۲۳۹ (۲)، ۲۴۰، ۲۴۲ (۲)، ۲۵۸ (۳)، ۲۷۱ (۳).

علی بن ابی طالب علیه السَّلَام: ۱۸ (۲)، ۱۹، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۴۶، ۸۴، ۸۵، ۸۶ (۳)، ۸۷ (۲)،

سَلْحَشُورَانِ طِف، ترجمه إِبْصَارِ الْعَيْنِ، ص: ۲۸۸

۸۸ (۲)، ۸۹ (۳)، ۹۱ (۲)، ۹۵، ۱۱۸، ۱۲۱ (۳)، ۱۲۲ (۳)، ۱۲۳ (۳)، ۱۲۴ (۳)، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۱ (۲)، ۱۴۵ (۲)، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۸۵،  
 (۲)، ۱۹۰، ۱۹۶ (۳)، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۵۸، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸.

مرتضی علیه السَّلَام: ۲۰۸.

- حیدر علیه السلام: ۸۳.
- زهرا علیها السلام: ۱۱۸.
- فاطمه علیها السلام: ۳۳ (۲)، ۹۳، ۱۱۸ (۲)، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۵۷، ۲۰۵، ۲۲۱، ۲۷۹.
- امام حسن مجتبی علیه السلام: ۳۳ (۳)، ۳۴ (۳)، ۸۵، ۸۶، ۹۱ (۳)، ۱۲۲ (۵)، ۱۲۴ (۳)، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۴۲، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳ (۲)، ۲۷۴ (۲)، ۲۷۵ (۲)، ۲۷۷.
- امام زین العابدین علیه السلام: ۲۲۰.
- امام باقر علیه السلام: ۱۸، ۱۲۷، ۲۲۰.
- امام صادق علیه السلام: ۱۹، ۲۳۹.
- امام رضا علیه السلام: ۲۱۴.
- امام جواد علیه السلام: ۲۱۴.
- عزیر علیه السلام: ۵۷.
- مسیح علیه السلام: ۵۷.
- یوسف علیه السلام: ۴۲، ۵۶.
- یعقوب علیه السلام: ۴۲.
- فاطمه معصومه علیها السلام: ۱۵.
- سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۸۹.

### فهرست احادیث

- حدیث / معصوم علیه السلام / صفحه
- (آ) الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي و شمت بي عدوي / امام حسين عليه السلام / ۲۷۷، ۲۷۵
- آمين آمين / امام حسين عليه السلام / ۱۶۵
- (الف) أ تريد ان تصلّي باصحابك؟ / امام حسين عليه السلام / ۲۴۷
- اثني على الله احسن الثناء احمده على السراء / امام حسين عليه السلام / ۱۷، ۴۷
- احبسيه يا اخيه! / امام حسين عليه السلام / ۹۲
- الحسن و الحسين امامان قاما أو قعدا / رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم / ۳۴
- الحق يا بنى بفرطنا عثمان بن مظعون / رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم / ۸۶
- الحقى بسلفنا الخير عثمان بن مظعون / رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم / ۸۶
- الحمد لله و ما شاء الله و لا قوة الا بالله ... / امام حسين عليه السلام / ۴۱
- اخبرني فهل لك علم برسولي اليكم؟ / امام حسين عليه السلام / ۱۸۱
- اخبروني خبر الناس ورائكم / امام حسين عليه السلام / ۱۸۱
- اخبروني خبر الناس ورائكم / امام حسين عليه السلام / ۱۸۱
- اذا لا اتبعك / امام حسين عليه السلام / ۲۴۸
- ارجعى رحمك الله فقد وضع الله عنك الجهاد / امام حسين عليه السلام / ۲۷۹

- ارکبوا/ امام حسین علیه السلام/ ۲۴۸
- سلمشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۲۹۰
- حدیث/ معصوم علیه السلام/ صفحه
- اسقوا القوم و رشفوا الخیل/ امام حسین علیه السلام/ ۲۴۷
- السلام علی الجریح المأسور، سوار بن ابی عمیر النهمی/ زیارت ناحیه مقدسه/ ۱۷۱
- السلام علی الجریح المرتث عمرو الجندعی/ زیارت ناحیه مقدسه/ ۱۷۲
- اشتد غضب الله علی اليهود اذ قالوا.../ امام حسین علیه السلام/ ۵۷
- اصبحت یوما ام سلمة تبکی فقیل لها مم بکاؤک؟/ امام صادق علیه السلام/ ۱۹
- أفالموت تخوفنی و هل یعدو بکم الخطب ان تقتلونی/ امام حسین علیه السلام/ ۲۴۹
- أ فهذه نصیحة لنا منک یا بن الحرّ/ امام حسین علیه السلام/ ۱۸۹
- اقم (خطاب امام علیه السلام به مؤذن)/ امام حسین علیه السلام/ ۲۴۷
- كان عمنا العباس بن علی نافذ البصیره.../ امام صادق علیه السلام/ ۷۱
- الا ان الله عزّ و جل ولیی و انا ولیّ المؤمنین/ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم/ ۱۹۶
- الا ناصر فینصرنا/ امام حسین علیه السلام/ ۱۹۸
- الموت ادنی الیک من ذلک/ امام حسین علیه السلام/ ۲۴۸
- الله اکبر! لم کبرت؟/ امام حسین علیه السلام/ ۲۴۶
- اللهم انت ثقتی فی کلّ کرب و انت رجائی فی کلّ شدّة/ امام حسین علیه السلام/ ۴۹
- اللهم انی اشکوا الیک ممّا یفعل باین بنت نبیک/ امام حسین علیه السلام/ ۵۸
- اللهم اشهد انه قد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا/ امام حسین علیه السلام/ ۶۴
- اللهم لا یکن اهون علیک من دم فصیل/ امام حسین علیه السلام/ ۶۸
- اللهم امسک علیهم قطر السماء و امنعهم برکات الارض/ امام حسین علیه السلام/ ۹۲
- اللهم احکم بیننا و بین قوم غرّونا و کذبونا و اذلّونا/ حضرت مسلم علیه السلام/ ۱۰۹
- اللهم ائی اعوذ بک من العقر/ امام حسین علیه السلام/ ۲۰۲
- اللهم سدّد رمیته و اجعل ثوابه الجنة/ امام حسین علیه السلام/ ۲۱۲
- اللهم بیض وجهه و طیب ریحہ و احشره مع الأبرار/ امام حسین علیه السلام/ ۲۱۸
- سلمشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۲۹۱
- حدیث/ معصوم علیه السلام/ صفحه
- اللهم لا یکن اهون علیک من دم فصیل/ امام حسین علیه السلام/ ۲۷۵
- اللهم بیض وجهه و طیب ریحہ و عرّف بینہ و.../ امام حسین علیه السلام/ ۲۷۶
- اللهم بیض وجهه/ امام حسین علیه السلام/ ۲۷۷
- اما بعد فانّی لا اعلم اصحابا أوفی و لا خیرا.../ امام حسین علیه السلام/ ۳۷
- اما بعد فانّ هانیا و سعیدا قدما علی بکتبکم و کانا آخر.../ امام حسین علیه السلام/ ۳۷
- اما بعد فانّ الله اصطفی محمدا صلی الله علیه و آله و سلم علی خلقه و اکرمه بنبوته/ امام حسین علیه السلام/ ۳۹

- اما بعد فانه قد نزل بنا من الامر ما قد ترون/ امام حسين عليه السلام/ ۴۵
- اما بعد فانسونى من انا؟ ثم ارجعوا الى انفسكم.../ امام حسين عليه السلام/ ۵۰
- اما بعد فأتى لا اعلم اهل بيت.../ امام حسين عليه السلام/ ۷۶
- اما بعد... فإنك غررت غلاما من بنى هاشم فابتعت منه ارضا/ امام حسين عليه السلام/ ۹۷
- اما بعد فقد ارسلت اليكم اخى و ابن عمى و ثقتى/ امام حسين عليه السلام/ ۹۸
- من اهل بيتى مسلم بن عقيل اما بعد فقد خشيت ان يكون حملك على هذا غير/ امام حسين عليه السلام/ ۹۹
- ما تذكر اما بعد فقد اتانا خبر فظيع انه قتل مسلم و هانى و.../ امام حسين عليه السلام/ ۱۱۱
- اما بعد فان الله اصطفى محمدا صلى الله عليه و آله و سلم على خلقه/ امام حسين عليه السلام/ ۱۲۰
- و اكرمه بنبوته
- اما بعد فانسونى من انا و انظروا/ امام حسين عليه السلام/ ۱۳۱
- اما بعد فان الدنيا قد تغيرت/ امام حسين عليه السلام/ ۱۵۲
- اما بعد فقد نزل من الامر ما قد ترون/ امام حسين عليه السلام/ ۱۸۲
- سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العين، ص: ۲۹۲
- حديث/ معصوم عليه السلام/ صفحه
- اما بعد فانه نزل بنا من الأمر ما قد ترون/ امام حسين عليه السلام/ ۲۰۱
- ام و الله انى لأرجو ان يكون خيرا ما اراد الله بنا/ امام حسين عليه السلام/ ۱۴۶
- قتلنا او ظفرنا اما و الله لا تلبثون بعدها الا كريث ما يركب الفرس/ امام حسين عليه السلام/ ۵۵
- اما لنا ملجأ نجعله فى ظهورنا و نستقبل القوم من/ امام حسين عليه السلام/ ۲۴۶
- وجه واحد ان عندى جارية لطيفة الخدمة لمرضك/ امام على عليه السلام/ ۳۷
- ان عزمت فاستسق لنا ماء/ امام حسين عليه السلام/ ۷۹
- ان ابنى هذا يقتل بارض من ارض العراق الا فمن.../ رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم/ ۱۲۵ سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العين ۲۹۲ فهرست احاديث ..... ص : ۲۸۹
- القوم يطلبوننى و لو اصابونى لذهلوا عن.../ امام حسين عليه السلام/ ۱۳۸
- ان هذا غلام قتل ابوه فى المعركة و لعل امه تكره ذلك/ ۱۹۸
- انا لله و انا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين/ امام حسين عليه السلام/ ۶۳ (۲)
- انا لله و انا لله راجعون/ حضرت مسلم عليه السلام/ ۱۰۴
- انا لله و انا اليه راجعون/ امام حسين عليه السلام/ ۱۱۱
- انا اعوضك عنها/ امام حسين عليه السلام/ ۱۹۴
- انا اعوضك عنه من مالى بالحجاز/ امام حسين عليه السلام/ ۱۹۴
- انت اخو اخيك أ تريد ان تطالب باكثر من دم مسلم/ امام حسين عليه السلام/ ۵۲
- انت كما سمّتك امك الحرّ حرّ فى الدنيا و سعيد/ امام حسين عليه السلام/ ۲۵۶
- فى الآخرة انت كما سمّتك امك حرّ فى الدنيا و سعيد فى الآخرة/ امام حسين عليه السلام/ ۲۷۶
- انت حرّ كما سمّتك امك/ امام حسين عليه السلام/ ۲۷۷

- انت صاحب لوائی / امام حسین علیه السلام / ۷۹
- سَلْحَشُورَانِ طُفِّ، تَرْجَمَهُ إِبْصَارَ الْعَيْنِ، ص: ۲۹۳
- حدیث / معصوم علیه السلام / صفحه
- انشدکم اللّٰه هل تعرفونی / امام حسین علیه السلام / ۱۵۵
- انصرفوا / امام حسین علیه السلام / ۲۴۸
- أَمَّا سَمِيَّتُهُ عَثْمَانَ بَعْثْمَانَ بْنِ مِطْعُونِ أَخِي / امام علي عليه السلام / ۸۵
- انِي اقَاتَلَكُم وَ تَقَاتَلُونِي وَ النِّسَاءَ لَيْسَ عَلَيَّهِنَّ جَنَاحٌ فَامْنَعُوا / امام حسین علیه السلام / ۵۸
- انِي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي مَنَامِي فَامْرُنِي بِالْمَسِيرِ / امام حسین علیه السلام / ۹۳
- أَنِّي سَأَنْصَحُ لَكَ كَمَا نَصَحْتُ لِي / امام حسین علیه السلام / ۱۸۹
- أَنِّي لَمْ اغْزِ إِخَاكَ وَ لَكِنْ هَدَاهُ اللَّهُ وَ اضْلَلَّكَ / امام حسین علیه السلام / ۱۹۵
- أَنِّي لَا حِسْبَةَ لِلْأَقْرَانِ قِتَالًا / امام حسین علیه السلام / ۲۲۲
- أَنَّهُ لَمْ تَقَعْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ / امام باقر علیه السلام / ۶۸
- أَيُّ ابْنِي أَخَوِي مَا يَبْكِيكَمَا؟ فَوَ اللَّهُ أَنِّي لَأَرْجُو / امام حسین علیه السلام / ۱۶۷
- أَنْ تَكُونَا بَعْدَ سَاعَةٍ أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهَا مَعْذَرَةٌ إِلَى اللَّهِ وَ الْيَكْمُ أَنِّي لَمْ آتِكُمْ حَتَّى ... / امام حسین علیه السلام / ۲۴۷
- أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا لَمْ آتِكُمْ حَتَّى اتَّيْنِي كِتَابِكُمْ وَ قَدِمْتُ عَلَيَّ / امام حسین علیه السلام / ۴۳
- أَيُّهَا النَّاسُ! أَنْتُمْ أَنْ تَتَّقُوا اللَّهَ وَ تَعْرِفُوا أَنَّ الْحَقَّ / امام حسین علیه السلام / ۴۴
- أَيُّهَا النَّاسُ! اسْمَعُوا قَوْلِي وَ لَا تَعْجَلُونِي / امام حسین علیه السلام / ۷۷
- (ب) بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ / امام حسین علیه السلام / ۵۹
- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَمَّا بَعْدُ فَأَنْ سَعِيدًا وَ هَانِيًا / امام حسین علیه السلام / ۲۶۲
- قَدَمَا عَلَيَّ ...
- بَعْدًا لِقَوْمِ قَتْلُوكَ وَ خِصْمِهِمْ فَيَكُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ / امام حسین علیه السلام / ۹۰
- رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ
- سَلْحَشُورَانِ طُفِّ، تَرْجَمَهُ إِبْصَارَ الْعَيْنِ، ص: ۲۹۴
- حدیث / معصوم علیه السلام / صفحه
- بَعْدًا لِقَوْمِ قَتْلُوكَ وَ خِصْمِهِمْ فَيَكُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ / امام حسین علیه السلام / ۲۷۵
- بَعْدًا لِقَوْمِ قَتْلُوكَ / امام حسین علیه السلام / ۲۷۷
- بَلِي وَ الَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ / امام حسین علیه السلام / ۶۳
- (ت) تَبَا لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحُّوا حِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَ الْهَيْنِ ... / امام حسین علیه السلام / ۵۳
- تَقَدَّمَ فَأَنَا لَأَحْقُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ / امام حسین علیه السلام / ۱۵۱
- (ث) ثَكَلْتِكَ أَمَّكَ مَا تَرِيدُ / امام حسین علیه السلام / ۲۴۸
- (ج) جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ خَيْرٍ مَا جَزَى وَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ / امام حسین علیه السلام / ۶۳
- جَزَاكَمَا اللَّهُ يَا ابْنِي أَخَوِي عَنْ وَجْدِكَمَا مِنْ ذَلِكَ / امام حسین علیه السلام / ۱۶۷
- جَزَيْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ (بَيْتِي) خَيْرًا أَرْجِعِي رَحْمَتَكَ اللَّهُ / امام حسین علیه السلام / ۲۲۳

الى النساء

- (خ) خرج على يسير بالناس حتى اذا كان بكرىلاء / امام باقر عليه السلام / ۱۸
- (د) دعنا نزل في هذه القرية / امام حسين عليه السلام / ۲۰۱
- دعنا نزل في هذه القرية او هذه او هذه / امام حسين عليه السلام / ۲۵۱
- سليحشوران طف، ترجمه إِبصار العين، ص: ۲۹۵
- حديث / معصوم عليه السلام / صفحه
- (ذ) ذكرت الصلاة جعلك الله من المصلين الذاكرين / امام حسين عليه السلام / ۱۵۱
- (ر) رح الى خير من الدنيا و ما فيها و الى ملك لا يبلى / امام حسين عليه السلام / ۱۶۵
- رحم الله العباس فلقد آثر و ابلى / امام سجاد عليه السلام / ۷۲
- رحمك الله يا ابا سائب / امام حسين عليه السلام / ۸۶
- رحمك الله يا مسلم (فمنهم من قضى نجبه و منهم) / امام حسين عليه السلام / ۱۳۹
- من ينتظر) رحمه الله عليهما / امام حسين عليه السلام / ۱۷۸
- رحمك الله انت في حل من بيعتي فاذهب و اعمل / امام حسين عليه السلام / ۲۱۴
- في فكاك ابنك رحمك الله يا مسلم / امام حسين عليه السلام / ۲۷۶
- رحمة الله عليهما / امام حسين عليه السلام / ۲۷۷
- رحمك الله يا مسلم / امام حسين عليه السلام / ۲۷۷
- (س) سلوهم ان يكفوا عنا حتى نصلى / امام حسين عليه السلام / ۱۵۱
- (ع) عزّ (و الله) على عمك ان تدعوه فلا يجيبك / امام حسين عليه السلام / ۹۰
- عزّ على عمك ان تدعوه فلا يجيبك / امام حسين عليه السلام / ۲۷۵
- سليحشوران طف، ترجمه إِبصار العين، ص: ۲۹۶
- حديث / معصوم عليه السلام / صفحه
- عند الله احتسب نفسى و حماة اصحابى / امام حسين عليه السلام / ۱۳۴، ۲۷۶
- على الدنيا بعد العفا / امام حسين عليه السلام / ۲۷۷
- عليك بالصيام فانه مجفرة / پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله و سلم / ۸۵
- (ف) فان كنتم في شك من هذا ا فتشكون انى ابن بنت نبيكم؟ / امام حسين عليه السلام / ۵۱
- فاصنع ما بدا لك / امام حسين عليه السلام / ۲۵۴
- فاعط ابنك محمدا- و كان معه- هذه الاثواب البرود / امام حسين عليه السلام / ۲۱۴
- فما تريانه رأى / امام حسين عليه السلام / ۲۴۶
- فما تريد؟ / امام حسين عليه السلام / ۲۴۸
- (ق) قتل الله قوما قتلوك يا بنى / امام حسين عليه السلام / ۶۵
- قتل الله قوما قتلوك ما اجرأهم على الرحمن / امام حسين عليه السلام / ۲۷۶
- (ك) كيف لك بالنجاة / امام حسين عليه السلام / ۲۰۹
- (ل) لقد اصبت اجرا و خيرا / امام حسين عليه السلام / ۲۴۶

- لا اعلم اصحابا أو فی و لا خیرا من اصحابی / امام حسین علیه السلام / ۱۹
- لا ترمه فأتی اکره ان أبدأهم فی القتال / امام حسین علیه السلام / ۱۳۸
- سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۹۷
- حدیث / معصوم علیه السلام / صفحہ
- لأمنعهم مما امنع منه نفسی أنما هؤلاء انصاری و اعوانی / امام حسین علیه السلام / ۱۴۶، ۲۵۰
- لا حول و لا قوة الا بالله / امام حسین علیه السلام / ۱۳۰
- لا خیر فی عیش بعد هؤلاء / امام حسین علیه السلام / ۱۱۱
- لا و الله لا افارقه حتى يقضى الله ما هو قاض / امام حسین علیه السلام / ۳۴
- لا، هذا لباس من ضربت عليه الذلّة / امام حسین علیه السلام / ۵۸
- لا يبعدنك الله يا زهير و لعن الله قاتليك / امام حسین علیه السلام / ۲۰۸
- لا يبعدنك يا زهير من رحمته و لعن الله قاتليك / امام حسین علیه السلام / ۲۷۶
- لو تمت عدتهم الف لعبد الله حق عبادته / امام حسین علیه السلام / ۱۶۰
- (م) ما كنت لابدأهم بقتال / امام حسین علیه السلام / ۲۰۲
- ما من يوم اشدّ على رسول الله من يوم احد / امام زين العابدين علیه السلام / ۷۱
- مالک؟ آمنک الله من الخوف و اعزک و ارواک / امام حسین علیه السلام / ۲۶۰
- مرحبا بکما ادنوا منی / امام حسین علیه السلام / ۲۱۷
- من الحسين بن علی الى اخوانه من المؤمنین و المسلمین / امام حسین علیه السلام / ۱۴۲
- (ن) نعم انت امامی فی الجنة فاقرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم السلام / امام حسین علیه السلام / ۱۹۵
- نعم انت امامی فی الجنة / امام حسین علیه السلام / ۲۶۵
- نعم و انا القاهما على اثرک / امام حسین علیه السلام / ۱۹۰
- نعم يتوب الله عليك و يغفر لك فانزل / امام حسین علیه السلام / ۲۵۴
- سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۲۹۸
- حدیث / معصوم علیه السلام / صفحہ
- (و) و الله لا اعطيکم بيدي اعطاء الذليل و لا افتر فرار العبيد / امام حسین علیه السلام / ۵۲
- وا غوثاه! انی لى الماء قاتل يا بنى قليلا و اصبر / امام حسین علیه السلام / ۶۴
- و آية قريئة هي؟ / امام حسین علیه السلام / ۲۰۲
- و انا و الله ارى ذلك / امام حسین علیه السلام / ۲۴۶
- و عليكم السلام و رحمة الله و بركاته / امام حسین علیه السلام / ۱۶۸
- و هذا الليل قد غشيكم / امام حسین علیه السلام / ۲۶۴
- ويلکم يا شيعه آل ابى سفيان ان لم يكن لكم دين / امام حسین علیه السلام / ۵۸
- (ه) هذا ما تصدق به عبد الله على امير المؤمنين / امام حسین علیه السلام / ۱۲۳
- هذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملا و ليأخذ كل / امام حسین علیه السلام / ۲۰۴
- رجل منكم هكذالقى الله مخضبا بدمى مغضوبا على حقى / امام حسین علیه السلام / ۵۹

- هل من ذاب يذب عن حرم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ / امام حسين عليه السلام / ۵۷
- هم اصحابي و هم بمنزلة من جاء معي / امام حسين عليه السلام / ۱۴۶، ۲۵۰
- هون على ما نزل بي انه بعين الله / امام حسين عليه السلام / ۵۷
- (ي) يا ابت لا اراك الله سوءا ا لسنا على الحق / حضرت على اكبر عليه السلام / ۶۳
- يا ابت اذن لا نبالي نموت محقين / حضرت على اكبر عليه السلام / ۶۳
- يا ابت العطش قد قتلتني و ثقل الحديد قد اجهدني / حضرت على اكبر عليه السلام / ۶۴
- سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العين، ص: ۲۹۹
- حديث / معصوم عليه السلام / صفحه
- يا اخي! ان استطعت ان تؤخرهم هذه العشيّة الى غدوة / امام حسين عليه السلام / ۷۵
- يا اهل العراق! - و جلهم يسمع - اسمعوا قولي و لا تعجلوا / امام حسين عليه السلام / ۴۹
- يا بن اخي! اصبر على ما نزل بك و احتسب في / امام حسين عليه السلام / ۹۲، ۲۷۵
- ذلك الخير يا بن اسعد انهم قد استوجبوا العذاب حين ردوا عليك / امام حسين عليه السلام / ۱۶۵
- يا بن الحر! عجل على الشيب / امام حسين عليه السلام / ۱۸۹
- يا بن سعد! قطع الله رحمك كما قطعت رحمي / امام حسين عليه السلام / ۶۴
- يا بن راعية المعزى! انت اولي بها صليتا / امام حسين عليه السلام / ۱۳۸
- يا بنى ائني خفقت برأسي خفقة فعن لي فارس على فرس / امام حسين عليه السلام / ۶۳
- يا جون! انت في اذن مني فانما تبعتنا طلبا للعافية / امام حسين عليه السلام / ۲۱۸
- يا شيب بن ربعي و يا حجار بن ابجر و يا قيس بن الاشعث / امام حسين عليه السلام / ۵۲
- يا عباس! اركب بنفسي انت حتى تلقاهم / امام حسين عليه السلام / ۷۴
- يا عباس! اركب اليهم حتى تسألهم عما جاء / امام حسين عليه السلام / ۲۰۲
- يا عقبه بن سمعان! اخرج الخرجين اللذين فيهما / امام حسين عليه السلام / ۲۴۸
- كتبهم الي يقتل في هذا الموضع شهداء ليس مثلهم شهداء / امام على عليه السلام / ۱۹
- سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العين، ص: ۳۰۰

### فهرست اشعار (نخستين ابيات اشعار)

صفحه

آليت لا اقتل حتى اقتلا

۲۵۶

ابشر هديت الرشد يا بن احمد

۱۷۰

ابن عقيل فاعرفوا مكاني

۱۱۶

أ تراه حين أقام يصلح نعله



۹۱

اِذَا كُنْتَ لَا تَدْرِيْنَ مَا الْمَوْتُ فَاَنْظُرِيْ

۱۷۷

اِرْجِعُوْا عَامِرًا وَّرُدُّوْا زَهِيْرًا

۲۲۸

اِرْجُلُ جَمَّتِيْ وَاَجْرٌ ذِيْلِيْ

۱۷۴

اِرْمِيْ بِهَا مَعْلَمَةَ اَفْوَاقِهَا

۱۸۵

اَضْرِبْ فِيْ اِعْرَاضِهِمْ بِالسِّيْفِ

۲۵۶

اَشْكُوْا اِلَى اللّٰهِ مِنَ الْعَدُوْانِ

۹۶

اِقْسَمْ لَوْ كُنَّا لَكُمْ اَعْدَادًا

۱۳۲

اِقْسَمْتَ لَا اَقْتُلُ اِلَّا حَرًا

۱۰۳

اِلَّا تَرَوْنَ مَعْشَرَ الْفَجَّارِ

۸۰

اِلَّا رَبَّ رَامٍ يَكْتُبُ السَّهْمَ نَافِعًا

۱۸۶

الْبَحْرُ مِنْ ضَرْبِيْ وَطَعْنِيْ يَصْطَلِيْ

۱۸۰

الْيَوْمَ اَلْقَى مَسْلَمًا وَّهُوَ اَبِيْ

۱۱۴

اُ مَسْنَدُ ذَلِكِ اللُّوَاءِ صَدْرَهْ

۸۱

اَمِيْرِيْ حَسِيْنٍ وَّنَعْمَ الْاَمِيْرُ

۱۲۱

سَلْحَشُورَانِ طُفِّ، تَرْجَمَهْ اِبْصَارِ الْعِيْنِ، ص: ۳۰۱ اِنْ اَمْرًا يَمْشِيْ لِمَصْرَعَهْ

۱۴۰

اِنْ تَسْأَلُوْا عَنِّيْ فَانِّيْ ذُوْ لَبْدٍ

۱۳۹

ان تنکرونی فأننا ابن کلب

۲۲۳

ان تنکرونی فأننا ابن مغفل

۱۹۱

ان تنکرونی فأننا ابن الجملی

۱۸۵

ان تنکرونی فأننا ابن جعفر

۹۴

ان تعقروا بی فأننا ابن الحرّ

۲۵۵

ان یهدّ الحسین قتل حبیب

۱۳۵

انا ابن شداد علی دین علی

۳۶

انا ابن ذی النجدۃ و الافضال

۸۵

انا ابن بهدله

۲۱۲

انا الغلام الابطحی الطالبی

۱۱۷

انا الهزبر الجملی

۱۸۵

انا بریر و ابی خضیر

۱۵۶

انا حبیب و ابی مظہر

۱۳۳

انا زهیر و أنا ابن القین

۲۰۷

انا عجوز فی النساء ضعیفۃ

۲۷۹

انا علی بن الحسین بن علی

۶۴

انا یزید و أنا ابن مغفل

۱۹۱

انا یزید و اَبی مهاصر

۲۱۲

انخت بباب القادسیه ناقتی

۲۱۰

انی انا جعفر ذو المعانی

۸۷

اَنّی انا الحرّ و مأوی الضیف ۲۵۶ سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۰۲ انی انا عثمان ذو المفاخر

۸۶

انی لأذكر العباس موقفه

۸۱

بابی اشبه الوری برسول

۶۶

جزی اللّٰه ربّ العالمین مباحلا

۱۵۹

خدمت به سبط النبی مترجما

۲۸۱

خلیلی ما ذا فی ثری الطف فانظرا

۲۲۰

سأَمْضی فما بالموت عار علی الفتی

۲۵۰

ستّه کلهم لصلب علیّ

۸۸

سعيد بن عبد الله لا تنسینه

۲۶۵، ۲۵۷

سقتک دما یا بن عمّ الحسین

۱۱۲

سلی تخبری عنّی و انت ذمیمه

۱۵۷

سمیّ النبیّ غودر فیهم

۹۶

سوی عصبه فیهم حبیب معفر

۱۲۶

شیخی علیّ ذو الفخار الأطول

۸۸

صبرا علیّ الأسیاف و الأسنه

۱۶۶

عینی جودی بعبره و عویل

۹۵

فان نهزم فهزامون قدما

۵۵

فدتک نفسی هادیا مهدیا

۱۹۰، ۲۰۷

فلو شاء ربّی ما شهدت قتالهم

۱۵۸

قد علمت حقاً بنو غفّار

۲۱۸

قد علمت کاهلها و دودان

۱۲۶

قد علمت کتائب الانصار

۱۹۴

کیف ترى الفجار ضرب الأسود

۲۱۹

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۰۳ لئن کان حجار بن ابجر مسلما

۳۶

لا ارهب الموت اذ الموت زقاً

۷۹

لا تدعوننی ویک امّ البنین

۸۳

لا یبعدنک الله من رجل

۲۰۸

لعمرك اننی لا حب دارا

۶۷

لم تر عین نظرت مثله

۶۲

نحن بنو امّ البنین الاربعه

۷۰

نزفت دموعی ثم اسلمنی الجوی

۱۱۳

و الله ان قطعتم یمینی

۸۰

و ابو الفضل ان ذکرهم الحلو

۸۱

و عند غنی قطرة من دمائنا

۸۹

و مال ابو الشعثاء اشعث دامیا

۲۱۳

یا فرو قومی فاندبی

۲۳۳

یا لر ضیع اتاه سهم ردی

۶۹

یا لك حربا حثها جمالها

۱۷۳

یا من رأی العباس کّر

۸۲

یا ناقتی لا تدعری من زجری

۱۴۵

یا نسیم القبول بالله بالشوق

۳۲

یا نفس من بعد الحسین هونی؟

۷۹

یسود اقوام و لیسوا بساده

۸۸

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۰۴

**فهرست اعلام و روایات**

(آ) آستانه مقدّسه: ۱۶.

آغاز بزرگ تهرانی: ۲۵.

آقا رضا همدانی: ۲۲.

- آمنه بنت وهب: ۶۹.
- (الف) ابان بن دارم: ۸۰، ۸۳، ۸۶.
- ابان بن سلمه: ۱۶۹.
- ابجر بن کعب: ۹۲.
- ابجر (حجار بن ابجر): ۳۶ (۳)، ۵۲.
- ابراهیم (فرزند عقیل): ۲۸۰.
- ابراهیم بن مالک اشتر: ۱۷۸.
- ابن اثیر: ۷۸.
- ابن اشعث: ۱۰۵.
- ابن بکیر: ۱۰۵.
- ابن حجر: ۱۰۲، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۶۸، ۱۶۹ (۲)، ۱۹۳، ۲۶۸ (۲).
- ابن سعد (عمر سعد): ۶۴، ۷۷، ۱۳۹، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۳۶.
- سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۰۵.
- (۲)، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۶۵.
- ابن سعد (صاحب کتاب طبقات الکبری): ۱۳۵، ۱۷۳، ۲۶۸.
- ابن شهر آشوب: ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۹۰.
- ابن عباس: ۲۰، ۴۲.
- ابن عقده: ۱۹۶.
- ابن قتیبه: ۱۱۹.
- ابن نما: ۱۹، ۱۷۰ (۲)، ۱۹۴ (۲)، ۲۴۵.
- ابن مسعود: ۲۵۷.
- ابن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم: ۳۳.
- ابن زبیر: ۳۴، ۳۵، ۴۲.
- ابن ملجم: ۳۶.
- ابن زیاد: ۴۰ (۳)، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۶ (۴)، ۴۷، ۷۳ (۲)، ۷۶، ۱۰۲ (۲)، ۱۰۵، ۱۰۷ (۴)، ۱۰۸ (۳)، ۱۰۹ (۴)، ۱۱۲، ۱۴۴ (۴)، ۱۴۶، ۱۴۸.
- ۱۷۴، ۱۷۵ (۵)، ۱۷۶ (۳)، ۱۸۱، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۵ (۲)، ۲۸۰، ۲۸۱ (۲).
- ابن عقبه: ۴۱.
- ابن ادريس: ۶۱.
- ابن نفیل: ۹۰.
- ابن قین: ۲۲۸.
- ابن ثبیط: ۲۳۳.
- ابن منظور: ۱۱۴.
- ابن مسکویه: ۱۱۹.

ابن کلبی: ۱۲۶، ۲۱۰.

ابن ابی طالب (راوی): ۱۲۸.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۳۰۶.

ابن عوسجه: ۱۴۰.

ابن جابر: ۱۵۸.

ابو اسحاق همدانی سبعی: ۱۵۲.

ابو ثمامه صائدی: ۱۰۱، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۹ (۳)، ۱۵۰ (۴)، ۱۵۱ (۲)، ۱۵۲.

ابو حریث: ۱۵۴.

ابو الحسن اخفش: ۸۲.

ابو ذر: ۱۱، ۳۶ (۲)، ۲۱۸، ۲۶۹، ۲۷۶.

ابو سعید خدری: ۵۱.

ابو الحتوف: ۲۷۰، ۲۷۲.

ابو سعید بن عقیل: ۲۷۰، ۲۷۳.

ابو مرّة بن عروّة بن مسعود ثقفی: ۲۷۳.

ابو شعناء: ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳.

ابو الفرج: ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۸۷، ۸۹ (۲)، ۹۳، ۱۱۵، ۱۱۷.

ابو مخنف: ۶۲، ۶۶، ۶۸، ۷۲ (۲)، ۷۳، ۷۷، ۸۷، ۹۲، ۹۸، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱.

۱۵۳ (۲)، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲ (۲)، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱ (۲)، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷ (۲)،

۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۶، ۲۵۲ (۲)، ۲۵۵ (۲)، ۲۵۶، ۲۶۴ (۲).

ابو ایوب انصاری: ۱۹۶.

ابو سلاس (ابو لسلاس): ۹۴ (۳).

ابو الاسود: ۲۳۱.

ابو محمد اعرابی اسود: ۲۴۹.

ابو سفیان ثغری: ۲۵۵.

سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۳۰۷.

ابو خالد (کنیه یزید بن مسعود نهشلی): ۳۹، ۲۵۹ (۲).

ابو سفیان: ۳۴، ۵۸، ۶۱.

ابو هندی: ۳۶.

ابو عمیره: ۳۷.

ابو جعفر علیه السلام: ۳۷.

ابو عبیده ثقفی: ۳۸.

ابو قیس (کنیه مسعود بن عمرو): ۳۹.

ابو خالد: ۳۹.

- ابو قتیبه بن مسلم: ۴۱.
- ابو حفص عمر بن سعد: ۴۶.
- ابو وقاص: ۴۶ (۲).
- ابو مرّه بن عروه: ۶۱.
- ابو الحسن (کنیه حضرت علی اکبر علیه السلام): ۶۲.
- ابو براء: ۷۰.
- ابو الفضل علیه السلام: ۷۰، ۷۲، ۸۱، ۱۶۲.
- ابو قربه (لقب حضرت عباس علیه السلام): ۷۲، ۸۷.
- ابو المحل (عبد الله بن ابو المحل): ۷۳.
- ابو طالب: ۸۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۴.
- ابو سائب عثمان بن مظعون: ۸۵، ۸۶.
- ابو بکر: ۸۹ (۲).
- ابو یزید (لقب عقیل بن ابی طالب): ۹۷.
- ابو عییده (مختار بن ابو عییده): ۹۹.
- ابو محمد اشعث بن قیس: ۱۰۲.
- سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۰۸.
- ابو عمره همدانی صائدی: ۱۶۹، ۱۷۰ (۴).
- ابو عمره بن عمرو بن محصن: ۱۹۶.
- ابو زینب: ۱۹۶.
- ابو فضاله انصاری: ۱۹۶.
- ابو الحتوف: ۱۹۸.
- ابو عزّه ضبابی: ۲۰۷.
- ابو المطاع انماری خثعمی: ۲۰۹.
- ابو جمل: ۲۱۳.
- ابو وهب عبد الله بن عمیر: ۲۲۱.
- ابو العباس حمیری: ۲۳۲.
- ابو مهاجر جهنی: ۲۴۳.
- ابو جعفر: ۱۱۵.
- ابو مرهم ازدی: ۱۱۵.
- ابو سعید (محمد بن ابو سعید): ۱۱۵.
- ابو بکر بن کلاب عامری: ۱۱۷.
- ابو بکر (عبد بن ابو بکر): ۱۱۷ (۲).
- ابو جعفر محمد بن علی بن حسین: ۱۱۷.



- ابو نیرز: ۱۲۲، ۱۲۳ (۳)، ۱۲۴.
- ابو القاسم اسدی: ۱۲۶.
- ابو شور (کنیه حبیب پسر عموی ربیعۀ بن حوط بن رثاب): ۱۲۷.
- ابو القاسم (کنیه حبیب بن مظاهر): ۱۲۹.
- ابو حجل (مسلم بن عوسجه): ۱۳۵، ۱۴۰.
- ابو خالد عمرو بن خالد اسدی صیداوی: ۱۴۵ (۲).
- سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۰۹.
- ابو خشکاره بجلی: ۱۳۹.
- ابو موسی موقع بن تمامه اسدی صیداوی: ۱۴۸ (۲).
- ابو جرب: ۱۵۴.
- ابو منقذ: ۱۵۸.
- ابو جعفر طبری: ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۸۴، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۱.
- ابو سلامه همدانی: ۱۷۳.
- ابو یحیی مذحجی: ۱۷۳.
- ابو طالب موسوی: ۲۰.
- ابی طالب (علی بن ابی طالب علیه السلام): ۶۱ (۲)، ۶۶، ۶۹، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۹ (۲)، ۹۱، ۱۱۹، ۱۲۲ (۲)، ۱۲۴، ۱۵۶.
- ابی عاصم بن سمح بن فزارة: ۶۹.
- ابی طالب (جعفر بن ابی طالب): ۷۱، ۷۲، ۹۳، ۹۵.
- ابی طالب (عقیل بن ابی طالب): ۹۶ (۲)، ۱۱۴، ۱۱۷ (۲).
- ابی سبره جعفی: ۷۷.
- ابی شیبب شاکری: ۱۰۰، ۱۶۲، ۲۷۸.
- ابی حیه (هانی بن ابی حیه): ۱۱۲.
- احنف بن قیس: ۳۹.
- احنف: ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰.
- احمد بغدادی: ۲۲.
- احمد بن عامر بن سلیمان: ۲۳۹.
- احنف بن قیس تمیمی: ۱۲۰.
- ادهم بن امیه: ۲۳۲، ۲۳۴ (۲).
- اخوص: ۲۴۵.
- سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۱۰.
- ارحبی (عبد الرحمن بن عبد الله): ۳۵.
- ارحبی (مالک بن نصر ارحبی): ۷۶.
- ارقم (زید بن ارقم): ۵۱.

- اروح (زبیر بن اروح): ۱۱۲.
- اسلم ترك: ۲۷۷.
- اسعد شبامی: ۱۶۴ (۳)، ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۰۵.
- اسعد بن حاشد: ۱۶۴.
- اسد بن عبد الرحمن بن ابو سبره جعفی: ۲۵۲.
- اسماء بن صلت سلمی: ۳۹.
- اسدی (حرملة بن كاهن اسدی): ۶۹.
- اسد بن خزیمه: ۶۹، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۴۱.
- اسماعیل بن اسحاق راشدی: ۱۹۶.
- اسد بن مالك: ۱۱۴.
- اسلم بن عمرو: ۱۲۱ (۲).
- اسدی (كمیت): ۱۲۶.
- اسید حضرمی: ۱۰۲ (۲).
- اشعث بن قیس: ۷۷، ۱۰۲.
- اشعث (قیس بن اشعث): ۵۲ (۲)، ۷۶.
- اشیم جهنی: ۱۱۶.
- اشتر بن جخوان: ۱۲۶.
- اصیغ بن نباته: ۸۳، ۱۹۶.
- اصبحی (خولی بن یزید اصبحی): ۶۰ (۳)، ۸۶، ۸۷.
- اصفهاننی (مورخ): ۶۷.
- سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۳۱۱
- اصغر (محمد اصغر یا عبد الله): ۸۷.
- اطرف (عمر اطرف): ۱۱۴.
- اعبد بن اسعد بن منقر: ۸۸.
- اعور (حارث اعور): ۴۰.
- اعور (شراحیل بن اعور): ۵۸.
- اقبل بن انمار انماری خثعمی: ۲۱۰.
- اکبر (حضرت علی اکبر علیه السلام): ۶۲ (۲)، ۶۳، ۶۴ (۴)، ۶۵ (۳)، ۶۶ (۳)، ۷۷، ۱۱۵ (۲).
- ام البنین: ۶۹ (۲)، ۷۰ (۲)، ۷۳، ۸۲ (۲)، ۸۳ (۳)، ۸۴، ۸۵، ۸۶.
- ام البنین بنت معاویة بن خالد: ۱۱۷ (۲).
- ام سلمه: ۱۹، ۲۰.
- ام الثغر: ۱۱۷.
- ام الخشف (دختر ابو معاویه): ۶۹.

- ام حبیب دخت عباد بن ربیعہ: ۱۱۴.
- ام وهب (همسر عبد الله کلبی): ۲۸۰.
- ام وهب بنت عبد: ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۸۰.
- ام وهب نمری قاسطی: ۲۷۹.
- امرؤ القیس (بن عدی): ۶۷ (۲).
- امیه بن عبد شمس: ۴۶.
- امیه بن سعد طایبی: ۲۴۰ (۲).
- امیه (حرب بن امیه): ۶۱.
- امیه (ابو العاص بن امیه): ۶۱.
- انتشارات زائر: ۱۵، ۱۶.
- انتشارات بصیرتی (قم): ۲۶.
- سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۱۲
- انتشارات سید رضی: ۲۶.
- انس (مالک بن انس): ۵۱.
- انس بن حارث بن نبیه: ۱۲۵ (۲)، ۱۲۶.
- اوس بن جابر بن کعب: ۶۷.
- اوس بن حارثه: ۶۷.
- اوده بنت حنظله بن خالد: ۱۱۷.
- اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: ۱۳ (۲)، ۱۸ (۲)، ۴۴، ۴۱ (۳)، ۵۶، ۷۶، ۷۷، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۵، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۳۹.
- ایاس بن عبد مناة: ۱۸۰.
- ایاس بن عتل طایبی: ۱۰۵ (۲).
- ایاس جهنی: ۱۱۵ (۲).
- ایوب بن مشرح خیوانی: ۷۶، ۲۵۵.
- (ب) سید باقر بن سید محمد هندی: ۱۱۲.
- شیخ باقر: ۲۲.
- باهله: ۱۰۶.
- بتول (حضرت زهرا علیها السلام): ۳۲.
- بجلی: ۲۰۵ (۲).
- بحریه: ۳۹، ۱۲۱.
- بحر بن کعب: ۹۲ (۲).
- بحر بن کلب: ۲۷۴ (۲).
- بدر تمیمی سعدی: ۲۵۷، ۲۵۹.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۱۳

بدی کندی: ۲۱۱، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۶۵.

بدیل بن صریم: ۱۳۳.

بردبار تمیمی: ۳۹.

برنوطی (خرمای برنوطی): ۲۴.

بریر بن خضیر: ۱۳۱، ۱۵۲ (۳)، ۱۵۴ (۷)، ۱۵۵ (۶)، ۱۵۶ (۱۲)، ۱۵۷ (۲)، ۱۵۸، ۱۵۹ (۳)، ۱۸۳، ۲۲۲ (۲).

(آغا) بزرگ تهرانی: ۲۵.

بشر: ۲۲۸ (۲).

بشر بن حوط همدانی قابضی: ۱۱۶ (۲)، ۱۱۷.

بشر بن ربیعہ: ۲۱۰.

بشر بن عمرو حضرمی: ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۸.

بشر بن عمرو بن حارث: ۹۶.

بشر بن سوط همدانی: ۱۱۷.

بشر بن عمرو بن احدوث حضرمی کندی: ۲۱۴ (۳)، ۲۱۵.

بکار تغلبی: ۲۱۰.

بکر بن وائل: ۶۹، ۹۶.

بکر بن حی بن تیم الله: ۲۳۶ (۲).

بکیر: ۱۰۵.

بکیر بن حمران: ۱۰۳ (۲)، ۱۰۹ (۳)، ۱۷۸.

بکیر بن حی تیمی: ۲۲۴.

بکیر بن مثنبه اسدی: ۱۱۰.

بکیر همدانی ارحبی: ۱۶۵.

بقیة الله الاعظم (عج): ۱۷.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۱۴

بلال: ۱۰۲ (۳).

بنی دارم: ۵۷.

(پ) پل بغداد: ۳۶.

(ت) ترک (نژاد ترک): ۱۲۱، ۱۷۹.

(ث) ثابت بن ودیعہ انصاری: ۱۹۶.

ثعلبه انصاری: ۱۹۳.

ثعلبة بن ذودان: ۱۳۵.

ثعلبة بن حصین: ۹۶.

ثعلبة بن عکابه: ۹۵.

- ثعلبہ بن کعب: ۱۹۳.
- ثغر بن عامر بن هسان: ۱۱۷ (۲).
- ثقیف بن ربیعہ: ۹۵.
- ثمامہ: ۶۹ (۲).
- ثمود (قوم): ۱۶۴.
- (ج) جابر: ۱۵۷.
- سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۱۵
- جابر بن حجاج (غلام عامر بن نهشل): ۲۳۵ (۲).
- جابر بن عبد الله انصاری: ۵۱.
- جابر بن کعب: ۶۷.
- جاحظ: ۲۴.
- جارود عبدی: ۲۵۷.
- جبله بن علی شیبانی: ۲۶۱ (۲).
- جخوان بن قفعمس: ۱۲۶.
- جریر بن عبد الله: ۹۱.
- جشم بن حاشد بن جشم: ۱۴۹.
- جشم بن حاشد همدانی: ۱۵۹، ۱۷۰.
- جعف بن سعد: ۱۸۷.
- جعفر بن ابی طالب: ۷۱، ۷۲، ۹۳، ۹۵.
- جعفر: ۹۳، ۹۴، ۲۸۰.
- جعفر (فرزند عبد الله جعفر): ۲۷۲.
- جعفر بن حذیفه طایی: ۱۰۵.
- جعفر بن عقیل بن ابی طالب: ۱۱۷ (۴).
- جعفر بن علی بن ابی طالب: ۸۶ (۲)، ۸۷ (۲).
- جعفر طیار: ۸۰، ۸۲، ۹۴، ۲۰۸.
- جعفر نقدی: ۲۳، ۲۴.
- جمع بن عمرو: ۸۵.
- جمع قرشی جمحی: ۸۵.
- جمل بن سعد: ۱۸۲.
- جناب کلبی علیمی: ۲۲۱ (۳).
- سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۱۶
- جناده بن کعب بن حرث انصاری خزرجی: ۱۹۷ (۳).
- جناده: ۱۸۱ (۲).

جناده سلولی: ۱۹۶.

جناده بن حرث سلمانی: ۲۶۷ (۲).

جندب بن حجیر کندی خولانی: ۲۱۵ (۳).

جندب بن منقذ: ۱۴۱.

جندل بن نهشل: ۸۷.

جون بن حوی (غلام ابو ذر غفاری): ۲۱۸ (۲)، ۲۱۹ (۳)، ۲۲۰ (۴)، ۲۶۹، ۲۷۶ (۲)، ۲۷۷.

جوین بن مالک بن قیس بن ثعلبه تمیمی: ۲۳۶.

جهنی: ۲۴۳ (۳).

(چ) چاپخانه آداب نجف اشرف: ۲۶.

چاپخانه حیدریّه نجف اشرف: ۲۵.

(ح)

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین ۳۱۶ فهرست اعلام و روات ..... ص: ۳۰۴

جب بن زراره تمیمی: ۳۷ (۲).

حارث بن امرئ القیس کندی: ۲۱۳ (۳).

حارث خزاعی: ۱۲۲.

حارث بن ثعلبه: ۱۲۶، ۱۴۱.

حارث بن ذهل: ۹۶.

حارث بن نبیه: ۱۲۵.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۱۷

حارث بن نبهان: ۱۲۴ (۳).

حارث مذحجی: ۱۷۹ (۲).

حارثه بن لام طائی: ۶۷، ۲۳۹.

حاشد بن خیرون: ۱۷۰.

حاشد بن همدان: ۱۵۹، ۱۶۴.

حباب: ۲۲۱.

حباب بن عامر بن کعب بن تیم: ۲۳۷.

حباب بن حارث: ۲۳۷.

حبشی بن جناده سلولی: ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۹۶.

حبشی بن قیس نهیمی: ۱۶۹ (۵).

حیب اسدی: ۹۹.

حیب بن حسین بن محسن (سماوی): ۱۴، ۲۲.

حیب بنت عباد بن ربیعہ: ۱۱۴.

حیب بن مظہر (مظاہر): ۱۲، ۳۶، ۴۸، ۵۱، ۷۴، ۷۷، ۱۲۶ (۴)، ۱۲۷ (۵)، ۱۲۸ (۶)، ۱۲۹ (۲)، ۱۳۰ (۴)، ۱۳۱ (۴)، ۱۳۲ (۱۰)، ۱۳۳

(۳)، ۱۳۴ (۲)، ۱۳۵ (۲)، ۱۴۰، ۱۴۱ (۲)، ۱۵۱، ۱۶۰، ۲۰۷، ۲۲۲ (۲)، ۲۶۳، ۲۶۶ (۲)، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۷۷.

حیب بن وهیب: ۸۵ (۲).

حیب بن وهب: ۸۵.

حیب السید: ۱۷۳.

حجاج بن بدر تمیمی سعدی: ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰ (۲)، ۲۶۱.

حجاج بن مسروق: ۱۸۸ (۲)، ۱۸۹ (۲)، ۱۹۰ (۲)، ۲۴۷.

حجاج جعفی ۱۹۱ (۲).

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۱۸.

حجار بن ابجر: ۳۶ (۳)، ۵۲، ۱۰۱، ۲۶۲.

حجاج زبیدی: ۷۷.

حجر بن عدی: ۱۷۴، ۲۰۵.

حجدر بن ضیعه الأعز: ۶۹.

حجیر (فرزند جندب): ۲۱۵ (۲).

حذافه بن جمع قرشی: ۸۵ (۲).

حرّ (فرزند عبید الله): ۱۸۸، ۱۸۹.

حراق غفاری: ۲۱۷ (۲).

حرّ بن یزید ریاحی: ۲۸، ۴۳، ۴۴، ۴۵ (۵)، ۴۶، ۵۶، ۷۷، ۱۴۴، ۱۴۶ (۴)، ۱۵۲ (۲)، ۱۷۹، ۱۸۰ (۲)، ۱۸۱ (۳)، ۱۸۲، ۲۰۱ (۲)، ۲۰۲،

۲۰۳ (۴)، ۲۰۷ (۲)، ۲۱۱ (۴)، ۲۱۵، ۲۸۸ (۳)، ۲۴۵ (۷)، ۲۴۶، ۲۴۷ (۳)، ۲۴۸ (۶)، ۲۴۹ (۴)، ۲۵۰ (۳)، ۲۵۱ (۵)، ۲۵۲ (۷)، ۲۵۳ (۴)،

۲۵۴ (۳)، ۲۵۵ (۱۰)، ۲۵۶ (۵)، ۲۵۷ (۲)، ۲۶۵، ۲۶۶ (۶)، ۲۶۷، ۲۷۶.

حرب بن امیه: ۶۱.

حرث (غلام حضرت حمزه علیه السلام): ۲۶۹.

حرث جابری: ۲۶۹.

حرث سلمانی: ۲۶۹.

حرمله: ۵۷.

حرمله بن کاهن اسدی: ۶۸، ۹۳.

حزام بن خالد بن ربیع: ۶۹.

حزام بن خالد کلابی: ۷۰.

حسان (پدر عمار): ۲۳۹.

حسان طایی: ۲۷۱ (۲).

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۱۹.

حصین بن نمیر سکونی: ۴۱، ۱۱۸.

حفصه بن ثقیف: ۹۵.

حکیم بن طفیل سنسی: ۸۰.

حلاس بن عمرو راسبی: ۲۲۹ (۴)، ۲۷۲.

حلبه: ۹۶.

حلبه: ۹۶.

حمزه سید الشهداء: ۵۱، ۷۱، ۱۲۴.

حمنه بنت سفیان: ۴۶.

حمیده بنت عتبه: ۱۱۷.

حمیر: ۶۰.

حمید بن مسلم: ۲۷، ۶۵، ۶۶، ۸۹ (۲)، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۸۱، ۲۰۷.

حموی: ۱۱۴.

حنظله بن اسعد شبامی: ۱۶۴ (۲)، ۱۶۵ (۲)، ۱۶۷، ۲۰۵.

حنظله بن خالد: ۱۱۷.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۲۰

حنظله بن دارم: ۱۶۹.

حنظله بن زید: ۸۷.

حنظله بن مالک: ۲۴۵.

حور العین: ۱۵۳.

حوریان: ۲۳۳.

حوصاء بنت عمرو: ۱۱۷ (۲).

حی بن تیم الله: ۲۳۶.

(خ) خالد اسدی صیداوی: ۱۴۵، ۱۴۷ (۲)، ۱۷۹، ۱۸۰.

خالد بن اشیم جهنی: ۱۱۶.

خالد بن جنذب: ۱۴۱.

خالد بن ربیعہ: ۶۹، ۱۱۷.

خالد بن مالک: ۸۷.

خالد بن منقر: ۸۷.

خاندان ابو طالب: ۶۱، ۱۱۶، ۱۲۴، ۲۶۷، ۲۸۰ (۲).

خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: ۹۵.

خاندان پیامبر احمد صلی الله علیه و آله و سلم: ۲۱۹.

خاندان علیم: ۲۲۳.

خاندان محمد: ۱۸۷، ۲۰۰.

خاندان معصوم: ۱۷.

خریت: ۱۹۰، ۱۹۱.

خزیمه اسدی صیداوی: ۱۴۱.



سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۲۱

خزیمه بن ثابت: ۱۹۶.

خشین بن ابی عاصم: ۶۹.

خلف بن اقبل: ۲۱۰.

خندف: ۱۲۶.

خوصاء بنت حفصه: ۹۵ (۲).

خولی: ۶۰.

خولی بن یزید اصبحی: ۶۰، ۸۶، ۸۷.

خیام حرم: ۵۹.

(د) دارقطنی: ۳۶.

دارم بن عبد الله: ۱۶۹.

داوودی: ۷۰، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۵۷.

درید (غلام عمر بن سعد): ۴۹، ۲۵۲.

دلهم بنت عمرو: ۲۰۰ (۲).

دودان بن اسد: ۱۳۵، ۱۴۱.

دینوری: ۱۱۵.

(ذ) ذبیان بن بغیض: ۷۰.

دودان بن اسد: ۶۹.

ذو الراسین خشین بن ابی عاصم: ۶۹.

ذهل بن جذعان: ۲۳۹.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۲۲

ذهل بن شیبان: ۹۶.

ذی اصبح: ۶۰.

ذوید: ۲۵۲ (۲).

ذی الجوشن کلابی: ۱۰۲.

ذی کلاع: ۱۳۶.

(ر) رثاب بن اشتر: ۱۲۶.

رافع بن عبد الله (غلام مسلم ازدی): ۲۲۷ (۲)، ۲۶۹.

رباب بنت امرئ القیس: ۲۴، ۶۷ (۲)، ۲۷۲.

رباب بنت اوس: ۶۷.

ربیع بن تمیم همدانی: ۱۶۲.

ربعی بن سلمی: ۸۷.

ربیعہ بن حارث: ۲۲۸.

- ربیعہ بن حوط: ۱۲۷.
- ربیعہ بن عامر: ۶۹ (۲)، ۷۳، ۱۱۷.
- ربیعہ بن عائذ: ۹۵.
- ربیعہ بن مالک: ۱۵۹.
- ربیعہ بن نزار: ۶۹.
- ربیعہ بن یحیی: ۱۱۴.
- رستاخیز: ۲۱۲، ۲۵۴، ۲۷۵.
- رستم (غلام شمر): ۲۷۹.
- رشید ترک: ۱۷۸ (۲).
- سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۲۳
- رشید هجری: ۱۲۷ (۲).
- شیخ آقا رضا اصفهانی: ۲۲.
- شیخ آقا رضا همدانی: ۲۲.
- سید رضی: ۲۶.
- رضی بن منقذ عبدی: ۱۵۶ (۲)، ۱۵۷ (۲).
- رضی الدین داوودی: ۲۱۸.
- رفاعه بن شداد: ۳۶.
- رقیه بنت امیر المؤمنین علیه السلام: ۱۱۴ (۲)، ۲۷۳.
- رقیه بنت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ۸۶.
- رمله: ۸۹، ۲۷۳.
- روز ترویه: ۱۴۳، ۱۷۷.
- ریاح بن یربوع: ۲۴۵.
- ریث بن عطفان: ۷۰.
- ریطه بنت عبد بن ابی بکر: ۱۱۷.
- (ز) زاهر: ۲۱۳ (۵)، ۲۱۴.
- زاهر بن عمرو کندی: ۲۱۳ (۵)، ۲۱۴.
- زبیر بن ارواح تمیمی: ۱۱۲.
- زجر بن بدر جحفی: ۸۸.
- زجر بن بدر نخعی: ۸۸.
- زرعه بن شریک: ۵۹.
- زهیر بن ابو الأخنس: ۱۵۵.
- سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۲۴
- زهیر بن حارث تغلبی: ۲۴۲.

زهیر بن سلیم ازدی: ۷۷، ۲۲۸ (۴)، ۲۵۲.

زهیر بن قین کندی: ۴۸، ۷۴، ۷۷، ۱۳۰، ۱۳۱ (۲)، ۱۳۹، ۱۸۳، ۱۹۹ (۶)، ۲۰۰ (۳)، ۳۰۱ (۲)، ۲۰۳ (۶)، ۲۰۴ (۲)، ۲۰۵ (۳)، ۲۰۶ (۷)، ۲۰۷ (۵)، ۲۰۸ (۴)، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۲۸ (۳)، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۴ (۲)، ۲۷۶ (۳).

زهیر ثعلبی: ۲۷۱.

زیاد بن أبیه: ۱۷۴.

زیاد بن عریب: ۱۶۹.

زیاد همدانی: ۱۶۹.

زید بن ارقم: ۵۱.

زید مناه بن تمیم: ۸۷، ۲۴۵.

زینب (کبری علیها السلام): ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۴ (۲)، ۹۲ (۲)، ۹۳ (۲)، ۲۰۲، ۲۷۴، ۲۸۰.

زینب دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: ۸۶.

(س) سالم: ۵۶.

سالم (غلام زیاد): ۱۳۱ (۲).

سالم (غلام عبید الله): ۲۵۵ (۵).

سالم (غلام عامر بن مسلم عبدی): ۲۳۳ (۲)، ۲۶۹.

سالم بن عبد العزیز: ۹۵.

سالم بن عبد الله بن عبد الله: ۹۵.

سیره: ۷۷.

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی: ۱۵.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۲۵.

سجاح: ۳۶.

سروی: ۱۵۲، ۱۶۹، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۶۱.

سریع بن جابر: ۱۶۷.

سریع همدانی: ۱۶۸ (۲).

سعد: ۱۸۱، ۱۸۲.

سعد بن حرث انصاری عجلانی: ۱۹۷ (۲)، ۲۷۰، ۲۷۲.

سعد (غلام عمر صیداوی): ۲۶۹.

سعد (غلام عمر بن خالد): ۷۸، ۱۴۷.

سعد (غلام امام علی علیه السلام): ۲۶۹.

سعد بن ثعلبه: ۱۳۵.

سعد (غلام ابو خالد): ۱۴۵.

سعد بن ابی وقاص: ۴۶.

سعد بن وقاص: ۲۱۰.

- سعد بن حارث بن لام: ۲۳۹.
- سعد العشیره بن مذحج: ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۰.
- سعد بن ذبیان: ۷۰.
- سعد بن منات: ۸۸.
- سعد بن حارث (غلام امام علی علیه السلام): ۱۲۲ (۳).
- سعد بن عبد الله حنفی: ۳۵.
- سعید: ۳۸، ۲۰۴، ۲۶۲، ۲۶۳ (۳).
- سعید بن عاص: ۹۳.
- سعید عبیدیه: ۳۷.
- سلحشوران طف، ترجمه إبصار العین، ص: ۳۲۶.
- سعید بن عبد الله حنفی: ۱۴۱، ۱۶۶، ۲۶۲ (۳)، ۲۶۳، ۲۶۴ (۲)، ۲۶۵.
- سعید بن قیس همدانی: ۱۵۴.
- سقیان بن امیه: ۴۶.
- سقیان بن خالد: ۸۸.
- سقّا (لقب قمر بن هاشم ابو الفضل العباس علیه السلام): ۷۲، ۷۷.
- سکینه ۶۷ (۲).
- سلمان (غلام امام حسین علیه السلام): ۲۶۹.
- سلمان بن مضارب: ۲۰۸ (۲)، ۲۰۹ (۲).
- سلمان باهلی: ۲۰۰ (۲).
- سلمان بن ربیع باهلی: ۲۰۰ (۵).
- سلمان فارسی: ۱۱، ۲۰۰.
- سلمه بن حارثه: ۱۶۹ (۳).
- سلمه بن طریف: ۱۶۹.
- سلمه بن عمرو: ۷۷.
- سلمی بن جندل: ۸۷، ۸۸.
- سلیمان (غلام امام حسین علیه السلام): ۱۰۰، ۱۲۱.
- سلیمان (غلام عمرو بن حرث): ۱۰۶.
- سلیمان بن رزین: ۱۱۹ (۲).
- سلیمان بن صرد خزاعی: ۳۵ (۲)، ۳۶، ۱۴۱.
- سلیمان بن صالح: ۲۳۹.
- سلیمان بن قتبه: ۸۸، ۸۹، ۹۵ (۲)، ۹۶.
- سماوی: ۱۴، ۲۲ (۳)، ۲۳ (۲).
- سمح بن فزاره: ۶۹.

- سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۲۷  
 سمیه (مادر عبید الله): ۷۳، ۱۱۸، ۲۰۶.  
 سمره بن عتبه: ۱۱۷.  
 سنان: ۵۹، ۶۰.  
 سنان بن خالد: ۸۷، ۸۸.  
 سنان بن مولد: ۹۵.  
 سنگ آسیاب: ۵۵.  
 سوار بن حمیر جابری: ۱۷۱.  
 سوار بن منعم: ۱۷۱ (۲)، ۲۷۰.  
 سوید بن عمرو بن ابی مطاع انماری خثعمی: ۲۰۹ (۳)، ۲۱۰ (۲)، ۲۶۹.  
 سهل بن سعد: ۵۱.  
 سهل بن حنیف: ۱۹۶.  
 سهل بن سهل ساعدی: ۵۱.  
 سهیل بن عامر: ۶۹.  
 سیف: ۲۷۲.  
 سیف بن مالک: ۲۳۲، ۲۳۴.  
 سیف بن مالک نمیری: ۲۳۶.  
 سیف بن حارث: ۱۶۷ (۳)، ۱۶۸.  
 سید بن طاووس: ۶۸.  
 (ش) شاکری: ۱۶۰.  
 شاکر بن ربیع: ۱۵۹، ۱۶۳.  
 شبام: ۱۶۴.  
 سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۲۸  
 شبام بن عبد الله: ۱۶۴.  
 شبث: ۱۳۶.  
 شبث بن ربیع: ۳۶، ۴۹، ۵۲، ۷۷، ۱۴۰، ۱۶۷، ۲۵۲، ۲۶۲.  
 شیب (غلام حرث جابری): ۲۶۹.  
 شیب (غلام حارث بن سریع): ۱۶۸ (۳).  
 شراحیل بن اعور: ۵۸.  
 شرحیل بن شراحیل: ۱۴۹، ۱۷۰.  
 شریک بن اعور: ۴۰، ۴۱، ۱۰۰ (۴)، ۱۰۱ (۵)، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۷۵، ۱۷۶.  
 شریح بن سعد: ۲۳۹.  
 شریح قاضی: ۱۷۶.

شعبی: ۱۳۶.

شقیه: ۲۰۱.

(شیخ) شکر بن احمد بغدادی: ۲۲.

شلیل بجلی: ۲۷۳.

شلیل بن عبد الله بجلی: ۹۱.

شمر بن ذی الجوشن: ۱۳، ۴۹، ۵۱ (۲)، ۵۸ (۴)، ۵۹ (۲)، ۶۰، ۷۳ (۵)، ۷۵ (۲)، ۷۷، ۱۰۱، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۸۶ (۴)، ۱۹۳ (۲)، ۲۰۲، ۲۰۶

(۴)، ۲۰۷ (۳)، ۲۲۴ (۲)، ۲۵۲.

شمس (پسر عموی هاشم مرقال): ۴۶.

شوذب: ۱۴۲، ۱۶۱ (۴)، ۱۶۲، ۱۶۳ (۴)، ۲۶۹.

شهاب بن حصین: ۱۰۲.

شیبان بن ثعلبه: ۹۶.

شیبان بن مخرم عثمانی: ۱۸، ۱۹.

سلاحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۲۹

شیخ الشریعه اصفهانی (شیخ فتح الله): ۲۲.

شیطان: ۵۴.

(ص) صائد بن شرحبیل: ۱۴۹، ۱۷۰.

صالح بن عبد القدوس: ۳۶.

صالح بن وهب مزنی: ۵۹، ۲۳۹.

صخر بن قیس: ۲۵۸، ۲۵۹.

(شیخ) صدوق: ۲۸۰.

صرمۀ بن عوف: ۷۰.

صعب بن اسد بن خزیمه: ۱۲۵.

صعب بن رومان: ۱۶۵.

صعب بن علی بن بکر: ۶۹، ۹۵، ۹۶.

صعب بن معاویه: ۱۵۹.

صهباء (ام حبیب): ۱۱۴ (۲).

صهیونیزم بین الملل: ۱۳.

(ض) ضباب بن عامر: ۲۳۷.

ضیعۀ الأغر بن قیس: ۶۹.

ضبیعۀ بن قیس: ۲۳۶.

ضحاک بن عبد الله همدانی: ۱۳۷، ۲۰۴، ۲۰۹ (۲).

سلاحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۳۰

ضحاک بن قیس مشرفی: ۷۶ (۵)، ۷۷، ۱۵۳، ۱۵۴.

ضرغامه بن مالک تغلیبی: ۲۴۱.

(ط) طاووسی: ۲۷۳.

طاهر بن حبیب: ۲۲.

طاهر سماوی: ۲۵.

طبرانی: ۱۸.

طبری: ۳۹، ۶۷، ۱۱۹، ۱۳۰ (۲)، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۰۹.

طبری (ابو جعفر): ۱۶، ۱۶۸، ۱۸۴، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۶۳.

طخفه (جنگ): ۲۴۵.

طرماع بن عدی: ۱۴۴، ۱۴۵ (۳)، ۱۸۲، ۲۵۰.

طریف بن ابان: ۱۶۹.

طریف بن عمرو: ۱۲۶.

طفیل: ۶۹، ۷۰.

(شیخ) طوسی: ۱۹، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۷ (۲)، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۶۲.

طوعه: ۱۰۲.

(ظ) ظریف بن عمرو بن تمامه: ۲۳۹.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۳۱ (ع) عائذ بن ثعلبه: ۹۵.

عائذ بن مجمع بن عبد الله مذحجی عائذی: ۱۸۱ (۳)، ۱۸۲.

عابس: ۲۶۳.

عابس بن ابی شیب شاکری: ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۸ (۲)، ۱۴۲، ۱۵۹ (۲)، ۱۶۰ (۴)، ۱۶۱ (۳)، ۱۶۲ (۴)، ۱۶۳ (۲)، ۲۷۸.

عاد (قوم): ۱۶۴.

عاتکه بنت عبد شمس: ۶۹ (۲).

عاصم بن سنان: ۸۷.

عامر: ۱۱۷، ۲۲۸ (۲)، ۲۳۲.

عامر بن نهشل: ۹۶، ۱۷۰، ۲۳۵.

عامر عبدی: ۲۲۸، ۲۶۹.

عامر بن یزید: ۲۳۲.

عامر بن مسلم عبدی بصری: ۲۳۳ (۲).

عامر بن هسان: ۱۱۷.

عامر بن ربیع: ۶۹.

عامر بن صعصعه: ۶۹ (۲)، ۷۰، ۱۱۷.

عامر بن مالک: ۶۹، ۹۵.

عامر بن رائسه: ۲۱۰.

- عامر بن کعب بن تیمم اللات: ۲۳۷.
- عامر بن سلیمان: ۲۳۹.
- عباد بن ربیعہ: ۱۱۴.
- سَلْحَشُورَانِ طِف، ترجمه ابصار العین، ص: ۳۳۲.
- عَبَادِ بنِ مَهَاجِرِ بنِ اَبُو مَهَاجِرِ جَهْنِي: ۲۴۳.
- عبادۃ بن عقیل: ۶۹.
- عباس بن جعدہ جدلی: ۱۰۱.
- عباس بن ربیعہ: ۲۲۸، ۲۳۴.
- عباس بن علی علیه السّلام: ۴۷ (۲)، ۴۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱ (۲)، ۷۲ (۴)، ۷۳ (۵)، ۷۴ (۳)، ۷۴ (۲)، ۷۵ (۵)، ۷۶، ۷۷، ۷۸ (۷)، ۷۹ (۳)، ۸۰ (۴)، ۸۱ (۲)، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۳۰ (۳)، ۱۳۱ (۲)، ۱۴۷ (۴)، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۲، ۲۰۳ (۵)، ۲۰۴ (۲)، ۲۰۵، ۲۶۶ (۲)، ۲۷۱، ۲۷۵ (۲)، ۲۷۷، ۲۷۸.
- عَبَّاسِ جَلَالِي: ۱۵، ۲۹.
- عبد الأعلى بن یزید کلبی علیمی: ۲۲۴، ۲۲۵ (۲).
- عبد الرحمن بن ابی سبره جعفی: ۷۷، ۲۵۲.
- عبد الرحمن باهلی: ۲۰۰.
- عبد الرحمن بن عبد الله ارجبی: ۳۵، ۳۸، ۱۴۱، ۱۶۵ (۳)، ۱۶۶ (۶)، ۱۹۷، ۲۶۲.
- عبد الرحمن بن خشکاره بجلی: ۱۳۹.
- عبد الرحمن بن عبد ربّ انصاری خزرچی: ۱۵۳ (۳)، ۱۹۵، ۱۹۶ (۳)، ۱۹۷.
- عبد الرحمن بن حصین مرادی: ۱۷۸.
- عبد الرحمن بن عروۃ: ۲۱۷ (۴)، ۲۱۸، ۲۷۲.
- عبد الرحمن بن مسعود بن حجاج: ۲۳۵، ۲۷۱.
- عبد الرحمن بن عقیل بن ابی طالب: ۱۱۶ (۲)، ۱۱۷، ۲۷۱.
- عبد الرحمن بن عمیر: ۲۷۸ (۲).
- عبد الرحمن بن ملجم: ۳۶.
- عبد الرحمن (عزیر): ۷۷.
- سَلْحَشُورَانِ طِف، ترجمه ابصار العین، ص: ۳۳۳.
- عبد الرحمن ارجبی: ۱۴۲.
- عبد الرحمن: ۲۶۳.
- عبد بن ابو بکر: ۱۱۷ (۳).
- عبد الدین معتوق قطیفی: ۲۲.
- عبد المطلب بن هاشم: ۳۳.
- عبد الکریم دجیلی: ۲۳.
- عبد قیس بصری: ۲۳۱.



- عبد الله (پسر امام حسین علیه السلام): ۶۲، ۷۰.
- عبد الله (پسر عبد قیس بصری): ۲۳۱ (۲).
- عبد الله بن اسعد: ۱۶۴.
- عبد الله بن زبیر: ۳۴.
- عبد الله بن سبع: ۱۴۱، ۱۶۶، ۲۶۲.
- عبد الله بن سلیم اسدی: ۱۱۰، ۲۴۶ (۲).
- عبد الله بن شهر سیعی: ۱۵۴.
- عبد الله بن عروه: ۲۱۷ (۴)، ۲۱۸، ۲۷۲.
- عبد الله بن عمر: ۳۴، ۴۲.
- عبد الله بن قطنه طائی: ۹۵.
- عبد الله بن مسلم بن سعید حضرمی: ۹۹.
- عبد الله بن مسلم بن عقیل: ۱۱۴ (۴)، ۱۱۵ (۳)، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳.
- عبد الله بن مسمع: ۳۵.
- عبد الله بن مجمع عائذی: ۱۸۰ (۵).
- عبد الله بن احمد بن عامر بن سلیمان: ۲۳۸.
- عبد الله بن ابی محل: ۷۳ (۲).
- سالمشوران طف، ترجمه ابصار العین، ص: ۳۳۴.
- عبد الله بن بشیر اسدی: ۱۲۹ (۲).
- عبد الله بن بشر: ۲۱۰ (۲).
- عبد الله بن ثابت: ۱۹۶.
- عبد الله بن جعفر: ۴۲، ۹۳ (۴)، ۹۴ (۲)، ۲۷۲.
- عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب: ۹۱ (۲)، ۹۲ (۴)، ۹۳، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴ (۲)، ۲۷۵ (۲).
- عبد الله بن زهیر بن سلیم ازدی: ۷۷، ۲۵۲.
- عبد الله بن سمیر: ۱۵۴.
- عبد الله بن ذویب: ۷۷.
- عبد الله بن علی بن ابی طالب: ۸۴ (۳)، ۸۵ (۲)، ۲۷۱.
- عبد الله بن وال: ۳۵، ۱۴۱، ۱۶۶، ۲۶۲.
- عبد الله بن یقطر: ۴۳، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸ (۴)، ۱۱۹ (۳)، ۱۲۴، ۲۶۸.
- عبد الله بن کعب: ۱۶۹.
- عبد الله بن علی علیه السلام: ۸۶ (۲)، ۸۷ (۲).
- عبد الله بن عقبه غنوی: ۸۹.
- عبد الله بن عبد الله بن مخزوم: ۹۵.
- عبد الله بن یقطر: ۱۱۸، ۲۶۸.

عبد الله بن عمران: ۱۶۸.

عبد الله بن عمیر کلبی: ۲۲۱ (۳)، ۱۳۱، ۲۲۲ (۷)، ۲۲۳ (۳)، ۲۲۴، ۲۶۸ (۲)، ۲۷۹ (۲).

عبد الله بن حسین علیه السلام (علی اصغر علیه السلام): ۶۷، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۲ (۲)، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۳۱.

عبد الله بن یزید بن ثبیط عبدی: ۲۷۰، ۲۷۲.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۳۵.

عبد القدوس: ۳۶.

عبد العزیز بن مخزوم: ۹۵.

عبد الملک بن عمیر لخمی: ۱۱۹.

عبد الله دثلی: ۱۲۱.

عبد مناة بن عبید الله: ۱۸۰.

عبد یغوث بن مخدوش: ۱۷۳.

عبد الملک مروان: ۱۳۴.

عبد الله کلبی: ۲۷۳، ۲۸۰.

عبید الله (پسر حضرت ابو الفضل علیه السلام): ۷۱، ۸۲.

عبید الله: ۱۳۱.

عبید الله (پسر عبد قیس بصری): ۲۳۱ (۲).

عبید الله بن زبیر اسدی: ۱۷۷.

عبید الله بن عباس: ۸۱.

عبید الله بن حر جعفی: ۱۸۷، ۱۸۸ (۲)، ۱۸۹، ۱۹۱.

عبید الله بن زیاد: ۱۲، ۳۹ (۲)، ۴۱ (۳)، ۴۵ (۲)، ۴۶، ۴۷ (۲)، ۷۳ (۲)، ۷۴، ۱۰۰ (۸)، ۱۰۱ (۶)، ۱۰۲ (۲)، ۱۰۵ (۳)، ۱۰۶ (۲)، ۱۰۸

(۴)، ۱۱۸ (۳)، ۱۱۹، ۱۲۰ (۳)، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۶ (۵)، ۱۳۷، ۱۴۳ (۶)، ۱۴۹ (۲)، ۱۵۰ (۲)، ۱۵۸، ۱۷۵ (۴)، ۱۷۶ (۵)، ۱۷۷ (۲)، ۱۷۸

(۳)، ۲۰۵ (۳)، ۲۲۲، ۲۲۵ (۳)، ۲۴۸ (۲)، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۸۱.

عبید الله بن عمرو بن عزیز کندی: ۱۳۶، ۲۵۷، ۲۶۵.

عبید الله بن معمر: ۱۲۰.

عبید الله بن یزید بن ثبیط عبدی: ۲۷۰، ۲۷۲.

عبید بن حارث: ۸۷.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۳۶.

عبید بن مقاعس: ۸۸.

عبید بن عازب: ۱۹۶.

عقاب بن هرمی: ۲۴۵ (۴).

عتبة بن جعفر: ۶۹.

عتبة بن سمرة بن عتبة بن عامر: ۱۱۷.

عترت: ۱۱، ۱۳۱.

- عثمان (برادر عیید الله): ۱۰۰.
- عثمان: ۳۷، ۴۰، ۶۱، ۱۵۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۸ (۳).
- عثمان (برادر امام حسین علیه السلام): ۲۲۸.
- عثمان بن علی بن ابی طالب: ۸۵ (۲)، ۲۷۱.
- عثمان بن مظعون (ابو سائب): ۸۵ (۲)، ۸۶ (۴).
- عثمان بن خالد بن اشیم: ۱۱۶.
- عثمان بن عیید الله: ۴۰.
- عثمان بن علی علیه السلام: ۷۰، ۸۶ (۳)، ۸۷.
- عدی بن حاتم طائی: ۱۴۵.
- عدی الطرفات: ۱۴۵ (۲).
- عروه بن بکار تغلبی: ۲۱۰.
- عروه بن قیس: ۴۹.
- عروه بن مسعود: ۶۱.
- عروه بن نمران: ۱۷۳.
- عروه بن مسعود ثقفی: ۲۷۳.
- عرب بن حنظله: ۱۶۹، ۱۷۰.
- عروه مرادی: ۱۷۳ (۲)، ۱۷۴.
- سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۳۷.
- عروه غفاری: ۲۷۲.
- عزرة بن قیس: ۴۹، ۷۷، ۱۳۱ (۲)، ۲۰۳ (۳)، ۲۵۲.
- عزیز: ۵۷.
- عزیز (عبد الرحمن): ۷۷.
- عصام بن سنان: ۸۷.
- عضیف بن زهیر: ۱۵۵.
- عقبه: ۵۷، ۸۸.
- عقبه بن بشر غنوی: ۶۹، ۸۸، ۸۹.
- عقبه بن سمعان: ۴۴، ۵۳، ۶۲، ۲۴۸ (۲).
- عقبه بن صلت جهنی: ۲۴۳ (۲).
- عقیل: ۷۰، ۸۹، ۹۵، ۹۶ (۲)، ۹۷ (۴)، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۵ (۲)، ۱۱۶ (۲)، ۱۱۷ (۲)، ۲۷۱، ۲۸۰.
- عقیله بنی هاشم (حضرت زینب علیها السلام): ۲۷۲ (۲).
- عکابه بن صعب: ۶۹، ۹۵، ۹۶.
- علقمه بن تغلبی: ۱۱۴.
- علی (پسر حنظله بن اسعد شبامی): ۱۶۴.

- علی (برادر عمرو بن قرظه انصاری): ۱۸۴، ۱۸۵.
- علی (برادر عمرو): ۱۹۵ (۳).
- علی اکبر علیه السلام: ۷۷، ۹۱، ۱۱۵، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۸۰ (۲).
- علی بن قرظه انصاری: ۱۸۴، ۱۸۵ (۲)، ۱۹۵ (۳).
- علی بن عمرو بن قرظه انصاری: ۱۹۳.
- علی بن حسین عبدی: ۱۹۶.
- علی بن حسن عبدی: ۱۹۶.
- سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۳۸
- علی بن الحسین (حضرت علی اکبر علیه السلام): ۶۱ (۳)، ۶۲ (۲)، ۶۳ (۲)، ۶۴ (۴)، ۶۵ (۴)، ۶۶ (۳)، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸.
- علی بن حنظله بن اسعد شبامی: ۲۰۵.
- علی بن شیخ باقر: ۲۲ (۲).
- علی بن بکر وائل: ۶۹، ۹۵.
- علی بن حسین علیهما السلام: ۲۷۳.
- علم الهدی: ۲۴.
- علویان: ۱۹۹.
- عیلان: ۱۲۶.
- علیم بن جناب کلبی: ۶۷، ۲۲۱.
- علیه (مادر مسلم بن عقیل): ۹۶.
- عمارة بن عبد الله: ۳۸.
- عمّار بن ابو سلامه غالانی: ۱۶۹.
- عمّار بن حسان طائی: ۲۳۶ (۶)، ۲۷۱ (۲).
- عمّار بن ابی سلامه دالانی: ۱۶۸ (۴).
- عمارة بن عقبه: ۹۹.
- عمارة بن عقبه بن ابی معیط: ۱۰۵.
- عمارة بن عبید سلولی: ۱۶۶.
- عمّاره: ۱۰۶.
- عمارة بن صلخب ازدی: ۲۲۹ (۲).
- عمر اطرف: ۱۱۴.
- عمر بن جناده: ۲۷۳، ۲۷۴.
- عمر بن ضبیعه بن قیس بن ثعلبه ضبعی تیمی: ۲۳۶ (۲).
- سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۳۹
- عمر بن خالد: ۷۸.
- عمره: ۶۹.

عمر بن سعد: ۱۲، ۱۳، ۴۶ (۳)، ۴۷ (۳)، ۴۹، ۵۶، ۷۲، ۷۳، ۷۵ (۲)، ۷۶، ۹۰، ۱۶۰ (۳)، ۱۰۷، ۱۳۰ (۲)، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۱ (۲)، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶ (۳)، ۱۹۳، ۱۹۴ (۴)، ۱۹۵، ۱۹۸ (۲)، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳ (۲)، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۵۲ (۲)، ۲۷۸، ۲۵۴.

عمر بن سعد بن نفیل ازدی: ۸۹، ۹۰.

عمر بن جناده بن کعب: ۱۹۷ (۲).

عمر (پدر دلهم): ۲۰۰.

عمر بن سعد ازدی: ۲۷۴.

عمرو بن صرمه: ۷۰.

عمرو بن قیس: ۱۲۶.

عمرو بن چشم: ۱۴۹، ۱۷۰.

عمرو بن حارث: ۹۶.

عمرو: ۱۱۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۲۸ (۲).

عمرو صائدی: ۱۴۹.

عمرو بن عبد الله انصاری: ۱۴۹.

عمرو بن خالد صیداوی: ۱۴۵، ۱۴۷ (۲)، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱ (۳)، ۱۸۲.

عمرو بن عائذ: ۱۹۳.

عمرو بن محسن: ۱۹۶.

عمرو بن حجاج: ۴۹، ۵۶ (۲)، ۷۲، ۷۵، ۷۷، ۱۳۹، ۱۸۴ (۵)، ۱۸۵، ۲۲۴، ۲۵۲، ۲۶۲.

عمرو بن معاویه: ۵۸.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۴۰.

عمرو بن مشیعه: ۲۳۶.

عمرو بن ثعلبه: ۶۷.

عمرو بن ذهل: ۷۷.

عمرو بن هصیص: ۸۵.

عمرو بن کعب: ۸۸.

عمرو بن سعید: ۸۹، ۹۳ (۲).

عمرو بن صبیح: ۱۱۴.

عمرو بن قعاس: ۱۷۳.

عمرو بن عامر: ۱۱۷.

عمرو بن صعب: ۱۲۵.

عمرو بن قعین: ۱۴۱.

عمرو بن ابو المطاع انماری: ۲۰۹.

عمرو بن مناره: ۲۱۰.

- عمرو بن حمق: ۲۱۳ (۳).
- عمرو بن احدوث: ۲۱۴ (۲).
- عمرو بن ظریف: ۲۳۹.
- عمرو بن ثمامه: ۲۳۹.
- عمرو بن قیس بن عتاب: ۲۴۵.
- عمرو (پسر جناده بن حرث سلمانی) ۲۶۷ (۲)، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰.
- عمرو بن جناده: ۲۷۰. سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین ۳۴۰ فهرست اعلام و روات ..... ص: ۳۰۴
- رو بن حرث: ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۸.
- عمرو بن صبیح صدائی: ۱۱۴ (۴).
- عمرو بن عبید الله بن عباس سلمی: ۱۰۲، ۱۰۴ (۲).
- سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۴۱
- عمرو بن عبید الله: ۳۹.
- عمرو بن عبید الله بن معمر: ۳۹.
- عمرو بن عبد الله همدانی جندعی: ۱۷۱ (۲)، ۱۷۲.
- عمرو بن عبد الله بن کعب: ۱۴۹.
- عمرو بن قرظه انصاری: ۱۸۴ (۲)، ۱۹۳ (۵)، ۱۹۴ (۶)، ۱۹۵.
- عمرو بن عزیز کنندی: ۱۰۱.
- عمرو صیداوی: ۲۲۸، ۲۶۹.
- عمرو راسبی: ۲۲۸، ۲۷۲.
- عناق: ۸۸.
- عنتره: ۲۵۵.
- عوف بن سعد: ۷۰.
- عوف بن همدان: ۱۴۹.
- عون بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب: ۹۳ (۲).
- عون بن عبد الله: ۹۳، ۹۴ (۲)، ۹۵ (۳)، ۹۶.
- عوف بن منبه: ۱۷۳.
- عون بن عبد الله جعفر: ۲۷۲ (۲).
- عمیر بن نصر: ۶۹.
- عمیره بنت قیس: ۸۷ (۲).
- (غ) غطیف بن مراد: ۱۷۳، ۱۷۴.
- غنم بن مالک: ۱۷۳.
- غیاث بن ابراهیم: ۱۹.
- سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۴۲ (ف) فاطمه: ۱۲۳.

- فاطمه امّ البنین: ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶.
- فاطمه بنت حزام: ۷۰.
- فاطمه بنت جعفر بن کلاب: ۶۹ (۲).
- فاطمه معصومه علیها السلام: ۱۵.
- (شیخ) فتح الله (معروف به شیخ الشریعه اصفهانی): ۲۲.
- فتیان الصباح (لقب تیره بنی شاکر): ۱۶۰ (۲).
- فروه بن مسیل مرادی: ۵۵.
- فضل بن حسن بن عبید الله: ۸۱.
- فضل بن زبیر: ۱۲۷ (۲)، ۱۲۸.
- فضل بن عباس: ۱۱۸، ۲۲۸، ۲۳۴.
- فضل بن محمد: ۸۱.
- ققعس بن طریف: ۱۲۶.
- (ق) قارب بن عبد الله دثلی: ۱۲۱.
- قاسم بن حبیب: ۱۳۴ (۳).
- قاسم بن اصبع بن نباته: ۸۳.
- قاسم بن حبیب بن ابو بشر ازدی: ۲۲۷ (۲).
- قاسم بن حسن بن علی علیه السلام: ۸۹، ۹۰، ۹۱ (۲)، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷.
- قاسط بن زهیر بن حرث تغلیبی: ۲۷۱.
- سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۴۳.
- قاسطین: ۱۸۳.
- قالی: ۲۴.
- قتیبّه بن مسلم باهلی: ۲۰۰.
- قره بن قیس حنظلی: ۱۵۱.
- قره بن قیس ریاحی: ۲۵۲.
- قرزل بن مالک: ۶۹، ۷۰.
- قرط بن عمرو: ۵۸.
- قرظه بن کعب: ۱۹۳.
- قریشان: ۱۱۳.
- قعاس بن عبد: ۱۷۳.
- قعقاع بن شور ذهلی: ۱۰۱ (۵).
- قعنب بن عمر نمری: ۲۶۱.
- قعنب بن عتاب: ۲۴۵ (۲).
- قعین بن حارث: ۶۹، ۱۴۱.

قمر بن هاشم علیه السلام: ۷۰، ۷۹، ۸۲، ۱۳۸، ۱۴۷.

قمیر بن عامر: ۲۱۰.

قیس: ۸۹ (۲)، ۱۱۷، ۱۲۶، ۲۰۸، ۲۶۳.

قیس بن اشعث: ۵۲ (۲)، ۷۶، ۲۵۲.

قیس بن هیثم: ۳۹، ۱۲۰.

قیس بن سلمه: ۱۶۹ (۳).

قیس بن عبد الله صائدی: ۷۶، ۱۵۲.

قیس (غلام عماره): ۱۰۶.

قیس بن مسهر صیداوی: ۳۵، ۳۸ (۳)، ۳۹، ۴۳ (۳)، ۹۸، ۱۱۹، ۱۴۱ (۴)، ۱۴۲

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۴۴

(۸)، ۱۴۳ (۵)، ۱۴۴ (۴)، ۱۶۶ (۳)، ۱۸۱ (۲)، ۲۶۲.

قیس بن ثعلبه: ۶۹ (۲)، ۲۳۶ (۲).

قیس بن اشعث بن قیس: ۷۷.

قیس بن عاصم: ۸۷.

قیس بن معدی کرب کندی: ۱۰۲.

قیس بن حارث: ۱۲۶.

قیس بن عتاب: ۲۴۵ (۳).

قیس تمیمی: ۱۲۰.

قیصر: ۱۰۷.

قین: ۲۰۷.

قین بن قیس انماری: ۱۹۹، ۲۰۸.

(ک) کاهل: ۹۳.

کاهلی: ۱۲۶.

کاهل بن عمرو بن صعب: ۱۲۵.

کبشه بنت عروه: ۶۹.

کثیر اعرج ازدی: ۲۲۷.

کثیر بن شهاب بن حصین حارثی: ۱۰۲.

کثیر بن شهاب مذحجی: ۱۷۴، ۱۷۵.

کثیر بن شهاب: ۱۰۵.

کثیر بن عبد الله شعبی: ۷۶، ۱۳۰، ۱۵۰ (۲)، ۲۰۵، ۲۰۸.

کثیر بن مالک بن جشم بن حاشد: ۱۵۹.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۴۵

کدن بن ارحب بن دعام: ۱۶۵.



- کردوس بن زهیر بن حرث تغلبی: ۲۴۲، ۲۷۱.
- کرمان: ۷۳.
- کسری: ۱۰۷.
- کشّی: ۱۲۷.
- کعب بن تیم اللات: ۲۳۷.
- کعب بن جابر عبدی: ۱۵۸، ۱۵۹.
- کعب بن خزرج انصاری خزرجی کوفی: ۱۹۳.
- کعب بن ثعلبه انصاری: ۱۹۳.
- کعب بن حارث انصاری خزرجی: ۱۹۷ (۲).
- کعب بن عبد بن ابو بکر بن کلاب عامری: ۱۱۷ (۳).
- کعب بن عمرو بن عائذ: ۱۹۳.
- کعب بن عبد الله: ۱۱۷.
- کعب بن جابر بن عمرو ازدی: ۱۵۶ (۲)، ۱۵۷ (۳)، ۱۵۸.
- کلاب بن ربیعہ: ۶۹.
- کلاب بن عامر: ۶۹.
- کلاب بن مرّه: ۴۶.
- کلاب کلابی ضیابی: ۵۸.
- کلب بن ربیعہ بن عفوس: ۲۱۰.
- کلبی (عبد الله بن عمیر): ۱۶۸.
- کلبی علیمی: ۲۲۱، ۲۲۴.
- کمیت بن زید اسدی: ۸۱، ۱۲۶، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۸، ۲۱۳.
- کنانه بن عتیق تغلبی: ۲۴۱.
- سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۴۶.
- کنیزک مسلم بن عوسجه: ۲۸۰.
- (ل) لام بن عمرو: ۲۳۹.
- لبابه: ۱۱۸.
- لیید: ۷۰.
- لطیفه: ۳۷ (۲).
- لقیط بن ایاس جهنی: ۱۱۵ (۲)، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴.
- لیلی بنت ابو مرّه: ۶۱، ۶۲، ۲۷۳ (۲).
- لیلی بنت مسعود: ۸۷ (۲).
- (م) مالک اخزم: ۶۹.
- مالک بن انس: ۵۱.

- مالک بن اشتر: ۳۶.
- مالک بن اهیب: ۴۶.
- مالک بن حنظله: ۸۷.
- مالک بن تیم: ۹۵.
- مالک بن چشم: ۱۵۹.
- مالک بن جعفر بن کلاب: ۶۹.
- مالک بن زید مناة: ۲۴۵.
- مالک بن عبد الله بن سریع: ۱۶۷.
- مالک بن قیس: ۶۹، ۲۳۶.
- سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۴۷.
- مالک بن مسمع بکری: ۳۹، ۱۲۰.
- مالک بن نسر بدی کندی: ۶۰، ۹۱، ۲۱۱ (۳)، ۲۱۲، ۲۵۱.
- مالک بن نصر ارحبی: ۷۶.
- مالک بن عبد الله بن ذویب: ۷۷.
- مالک بن عمرو بن ثمامه: ۱۰۵.
- مالک بن ربعی: ۸۷.
- مالک بن صعب: ۱۵۹.
- مالک بن معاویه: ۱۶۵.
- مالک بن واهب: ۲۱۰.
- مالک بن جابر: ۲۷۲.
- مالک جابری: ۱۶۷ (۲)، ۱۶۸.
- مالک تغلبی: ۲۴۱.
- مارقین: ۱۸۳.
- مالک نمیری: ۲۳۶.
- ماریه بنت منقذ عبدی: ۳۷ (۲)، ۲۳۱ (۳)، ۲۳۴ (۲).
- مامقانی: ۳۷.
- مبّر د: ۲۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۷۴.
- مجمع عائذی: ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۷۱.
- مجمع بن زیاد بن عمرو جهنی: ۲۴۳ (۲).
- مجمع بن عبد الله عائذی: ۷۸، ۱۸۰ (۴)، ۱۸۱ (۴).
- مجمع بن مالک: ۱۸۰.
- محمد اصغر (فرزند علی علیه السلام): ۸۷.
- محمد بن ابو سعید: ۲۷۴.

- سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۴۸
- محمد بن ابو طالب: ۲۱۴.
- محمد بن بشر حضر می: ۲۱۴.
- محمد بن جعفر: ۲۸۰.
- محمد بن عقیل: ۲۸۰.
- محمد بن عمیر: ۲۶۲.
- محمد بن اسماعیل بن اسحاق راشدی: ۱۹۶.
- محمد بن جعفر نمیری: ۱۹۶.
- محمد بن طاهر بن حبیب بن حسین بن محسن بن ترکی فضلی: ۱۴، ۲۲.
- محمد بن طاهر سماوی: ۲۴، ۲۵.
- محمد بن حنفیه: ۲۰، ۳۴.
- محمد بن سنان زاهری: ۲۱۴.
- محمد بن ابو سعید بن عقیل بن ابی طالب: ۱۱۵ (۲)، ۲۷۰ (۲)، ۲۷۳.
- (سید) محمد بن ابو طالب موسوی: ۲۰.
- محمد بن اشعث: ۵۲، ۱۰۲ (۴)، ۱۰۳ (۲)، ۱۰۴ (۶)، ۱۰۵ (۴)، ۱۰۹ (۲)، ۱۷۶.
- محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب: ۹۳، ۹۵.
- محمد بن ابو عمیر: ۳۷.
- محمد بن مسلم بن عقیل: ۱۱۵ (۲)، ۲۷۱، ۲۷۲.
- محمد (فرزند عبد الله بن جعفر): ۹۳، ۹۶.
- محمد (فرزند امام حسین علیه السلام): ۶۲.
- (ابو جعفر) محمد بن علی بن حسین: ۶۲.
- (شیخ) محمد سماوی: ۲۱، ۲۸.
- (سید) محمد صدر: ۲۳.
- (شیخ) محمد طه نجف: ۲۲.
- سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۴۹
- (سید) محمد هندی: ۲۲ (۲).
- محمد جعفر طبسی: ۱۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹.
- (ماه) محرم: ۲۴، ۴۶، ۴۷ (۳)، ۷۳، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۶۴.
- مختار بن ابو عبیده ثقفی: ۳۸، ۹۹، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۶۰ (۲)، ۲۶۳.
- مخزوم بن سنان: ۹۵.
- مدائنی: ۹۶، ۱۱۵.
- مذحج: ۱۷۹.
- مذحجیان: ۱۷۶، ۱۷۸ (۲).

مذری بن مشعل اسدی: ۱۱۰، ۲۴۶ (۲).

مرزبان‌ی: ۱۹۱ (۲).

مره بن منقذ عبدی: ۶۵ (۳).

مروان بن حکم: ۳۴، ۸۲.

مران بن جعفی: ۷۷.

مراد بن مذحج: ۱۷۳.

مزاحم بن حریث: ۱۸۵ (۲).

مسجد: ۱۵۶.

مسرور: ۱۸۷.

مسروق: ۱۸۷.

مسروق بن جعف: ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰.

مسروق جعفی: ۲۴۷.

مسعود: ۳۹.

مسعود بن عمرو ازدی: ۳۹، ۱۲۰، ۲۵۷ (۳)، ۲۵۸، ۲۶۰.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۵۰.

مسعودی: ۶۷، ۱۷۴.

مسعود بن خالد: ۸۷.

مسعود بن حجاج تیمی: ۲۳۵ (۳).

مسعود بن عمرو: ۳۹.

مسعود ثقفی: ۲۷۳.

مسعود تمیمی نهشلی: ۲۶۰.

مسعود نهشلی: ۲۵۷.

مسلم (پیک یزید): ۴۱.

مسلم ازدی: ۲۶۹.

مسلم بن سعید حضرمی: ۹۹.

مسلم بن عبد الله ضبابی: ۱۳۹.

مسلم بن عقبه: ۴۱.

مسلم بن عقیل علیه السلام: ۲۵، ۳۷، ۳۸ (۵)، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳ (۳)، ۵۲، ۹۶، ۹۷ (۵)، ۹۸ (۶)، ۹۹ (۳)، ۱۰۰ (۳)، ۱۰۱ (۱۰)، ۱۰۲.

(۷)، ۱۰۳ (۶)، ۱۰۴ (۶)، ۱۰۵ (۵)، ۱۰۶ (۵)، ۱۰۷ (۶)، ۱۰۸ (۷)، ۱۰۹ (۸)، ۱۱۰ (۲)، ۱۱۱، ۱۱۲ (۳)، ۱۱۳، ۱۱۴ (۲)، ۱۱۸ (۲)، ۱۱۹.

(۵)، ۱۲۸ (۵)، ۱۳۶ (۶)، ۱۳۷ (۲)، ۱۳۸، ۱۴۰ (۳)، ۱۴۲ (۶)، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۹ (۴)، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۰ (۳)، ۱۶۳ (۲)، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۶.

۱۷۷ (۴)، ۱۷۸ (۲)، ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۲۴ (۲)، ۲۲۹ (۲)، ۲۳۷ (۲)، ۲۶۱، ۲۶۳ (۴)، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱ (۳)، ۲۷۷.

مسلم بن عوسج: ۱۲، ۳۶، ۱۰۱، ۱۲۸، ۱۳۲ (۵)، ۱۳۵ (۴)، ۱۳۶ (۳)، ۱۳۷ (۳)، ۱۳۸ (۲)، ۱۳۹ (۲)، ۱۴۰ (۳)، ۲۰۴، ۲۶۸ (۴)، ۲۷۶.

(۳)، ۲۷۷ (۲)، ۲۸۰ (۲).

- مسلم بن عمرو کاهلی: ۴۱.
- سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۵۱.
- مسلم بن عمرو باهلی: ۱۰۰ (۲)، ۱۰۵ (۲)، ۱۰۶.
- مسلم بن کثیر اعرج ازدی کوفی: ۲۲۷ (۵).
- مسیب بن نجبه: ۳۶.
- مسیح: ۵۷.
- مصاد بن حصن بن کعب: ۶۷.
- مصعب بن زبیر: ۳۷، ۱۳۴ (۲).
- مضارب بن قیس انماری: ۲۰۸ (۲).
- مظهر: ۱۳۳.
- مظعون بن حبيب ۸۵ (۲).
- مظهر اسدی: ۲۶۸.
- مظهر بن رثاب: ۱۲۶.
- معاویه: ۱۲، ۳۴ (۳)، ۳۵ (۲)، ۶۱ (۲)، ۹۶، ۹۷ (۱)، ۹۸، ۱۰۰ (۲)، ۱۰۱ (۲)، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۷۴ (۸)، ۱۷۵ (۴)، ۲۱۳، ۲۵۸، ۲۶۲.
- معاویة بن کلاب کلابی: ۵۸.
- معاویة بن خالد: ۱۱۷.
- معاویة بن کثیر: ۱۵۹.
- معقل: ۱۳۶ (۲)، ۱۷۵ (۴)، ۱۸۸.
- معقل بن قیس: ۱۹۱.
- مغفل بن جعف: ۱۹۰، ۱۹۱.
- (شیخ) مفید: ۲۱، ۳۸، ۶۱، ۷۶، ۹۱، ۱۳۸، ۲۶۲، ۲۶۵.
- مقاعس: ۸۷.
- مقاعس بن عمرو: ۸۸.
- مقبره بشر: ۲۱۰.
- سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۵۲.
- مقبره سبیع: ۲۲۵.
- مقسط: ۲۴۲، ۲۷۱.
- مناء بن تمیم: ۸۷، ۸۸.
- مناء بن ثعلبه: ۱۹۳.
- مناء بن عبید الله: ۱۸۰.
- منارة بن قمیر: ۲۱۰.
- منبه بن غطیف: ۱۷۳.
- منجج بن سهم (غلام امام حسن علیه السلام): ۱۲۲، ۲۶۹.

منذر: ۴۰.

منذر بن جارود عبدی: ۳۹، ۴۰، ۱۲۰ (۲)، ۲۵۷ (۲).

منعم بن حابس: ۱۷۱.

منقذ بن عمرو: ۱۴۱.

منقذ عبدی: ۳۷ (۲)، ۲۳۱، ۲۳۴.

مؤمن آل فرعون: ۲۰۶.

موته (جنگ) ۸۰.

موقع بن ثمامه اسدی: ۲۷۰.

مهدی عباسی: ۳۶.

مهاجر بن ابو مهاجر جهنی: ۲۴۳.

مهاجر بن اوس تمیمی: ۲۰۸.

مهاجر بن اوس ریاحی: ۲۵۳.

مهاصر: ۲۱۲.

مهران کاهلی: ۱۷۰، ۱۷۶ (۳).

میثم تمار: ۱۳۷ (۳)، ۱۲۸.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۵۳

میسون بنت عمرو بن ثعلبه: ۶۷ (۲).

میمون بن شیبان مخرم: ۱۹.

میمونه بنت ابی سفیان: ۶۱.

میمونه بنت بشر: ۹۶.

(ن) نافع بجلی: ۱۴۵.

نافع بن هلال جملی: ۷۲، ۱۸۲ (۴)، ۱۸۳ (۲)، ۱۸۴ (۵)، ۱۸۵ (۷)، ۱۸۶ (۵)، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۵۰.

نافع مرادی: ۱۴۴.

ناکثین: ۱۸۳.

نهبان: ۱۲۴ (۲).

نییط: ۲۳۱.

نیبه بن کاهل: ۱۲۵.

نجاشی: ۱۲۲.

نسیر: ۶۰، ۲۵۱.

نسل هاشم: ۸۸.

نصاری: ۵۷، ۲۵۴.

نصر (غلام علی علیه السلام): ۲۶۹.

نصر بن ابی نیرز: ۱۲۲، ۱۲۴.

نضر بن عجلان: ۱۹۷ (۲).

نعمان: ۴۱، ۴۳، ۱۰۰ (۳)، ۲۴۵.

نعمان بن بشیر انصاری: ۴۰ (۳)، ۹۹ (۲).

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۵۴

نعمان بن عجلان انصاری: ۱۹۷.

نعمان بن عمرو ازدی راسبی: ۲۲۹ (۲)، ۲۷۲.

نعمان بن منذر: ۷۰، ۱۴۴ (۲).

نعیم بن عجلان: ۱۹۷ (۳).

نفیل ازدی: ۸۹.

نمری: ۲۳۶.

نمری قاسطی: ۲۷۹.

نوار بنت جابر: ۱۵۷.

نوح (قوم): ۱۶۴.

نهشلی: ۱۷۰.

(و) وائل بن ربیعہ: ۶۹.

واضح: ۱۷۹، ۱۸۰ (۲)، ۱۸۲، ۲۶۹.

واضح ترک (غلام حارث): ۱۷۹، ۱۸۰ (۲)، ۱۸۱.

واضح رومی: ۲۷۷.

واهب بن جلیحه: ۲۱۰.

وبر بن عبید بن حارث: ۸۷.

وحید بن کلاب: ۶۹.

ورقاء جهنی: ۲۱۰.

ولید بن عتبّه بن ابی سفیان: ۳۴ (۲).

وهب بن حذافه: ۸۵.

وهب بن عمار: ۲۳۹.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۵۵

وهب بن عمیر: ۶۹.

وهیب بن حذافه: ۸۵.

(ه) الهجری: ۲۲۹.

هاشم: ۸۸ (۲)، ۱۱۷.

هاشم مرقال: ۴۶.

هاشمیان: ۱۱۶.

هانی: ۳۸، ۴۳، ۱۷۳ (۲)، ۱۷۴ (۴)، ۱۷۵ (۸)، ۱۷۶ (۱۲)، ۱۷۷ (۳)، ۱۷۸ (۵)، ۲۶۲، ۲۶۳ (۲)، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴.

هانی بن ابی حیه وادعی: ۱۱۲، ۱۷۸.

هانی بن ثبیت حضرمی: ۸۵، ۸۷، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۲۴.

هانی بن عروه: ۲۵، ۱۰۱ (۴)، ۱۰۹ (۲)، ۱۱۰ (۲)، ۱۱۲ (۲)، ۱۱۹ (۲)، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۵، ۲۰۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۷.

هانی بن عروه بن نمران: ۱۷۳.

هانی بن هانی سبعی: ۳۵، ۱۴۱، ۱۶۶، ۲۶۲.

هشام کلبی: ۱۱۵، ۱۱۶.

هصان بن کعب بن عبد الله: ۱۱۷.

هصان عامری: ۱۱۷.

هلال بن نافع: ۱۸۲ (۲).

همدان: ۱۵۹.

همدان همدانی شبامی: ۱۶۴.

همدانی (سعید بن قیس): ۱۵۴.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۵۶.

همدانی (عوف): ۱۷۰.

همدانی ارحبی: ۱۶۵.

همدانی جابری: ۱۶۷، ۱۶۸.

همدانی جندعی: ۱۷۱.

همدانی شاکری: ۱۵۹، ۱۶۳.

همدانی سبعی: ۱۵۲.

همدانی صائدی: ۱۶۹ (۲).

همدانی نهمی: ۱۶۹، ۱۷۱.

هند بنت سالم: ۹۵ (۲).

هند الهنود بنت ربیع: ۶۷.

هوازن: ۶۹ (۲).

(ی) یحیی: ۹۳ (۲).

یحیی بن زکریا: ۳۳.

یحیی بن هانی بن عروه مرادی: ۱۸۵.

یحیی العبد بن علقمه: ۱۱۴.

یزید: ۱۸۹.

یزید (پدر حرّ): ۲۵۳.

یزید (فرزند لطیفه): ۳۷.

یزید بن ابو سفیان ثغری: ۲۲۵ (۲).

یزید بن ثبیط عبدی: ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۷۰.



یزید بن حارث: ۲۶۲.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۵۷.

یزید بن حرث بن رویم ۵۲ (۲)، ۲۳۲ (۶)، ۲۳۳، ۲۳۴ (۲).

یزید بن رویم: ۲۶۲.

یزید بن زیاد بن مهاصر (ابو شعشاء کندی): ۲۱۱ (۴)، ۲۱۲، ۲۱۳.

یزید بن سفیان: ۲۵۵.

یزید بن عذره: ۱۵۴.

یزید بن مالک: ۷۷.

یزید بن مرّه: ۱۸۸.

یزید بن مسعود نهشلی: ۲۵۷، ۲۶۰.

یزید بن معاویه: ۳۴ (۲)، ۳۵ (۳)، ۳۹، ۴۰ (۳)، ۴۱ (۲)، ۹۹، ۱۰۰ (۳)، ۱۰۸، ۲۰۶، ۲۴۹، ۲۵۸.

یزید بن معقل: ۱۵۵، ۱۵۶ (۲).

یزید بن مغفل جعفی: ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱ (۵)، ۱۹۲.

یزید بن ناجیه: ۲۴۵.

یزید ریاحی: ۲۴۵، ۲۶۶، ۲۷۶، ۲۷۷.

یزید عبدی: ۲۷۲.

یزیدیان: ۵۴.

یسار: ۵۶، ۱۳۱، ۲۲۲ (۳)، ۲۷۸.

یعقوب: ۴۲.

یمانیان (جنگ): ۳۶.

یوسف: ۴۲، ۵۶.

یهودیان: ۵۷.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۵۸.

**فهرست اسامی کتابهایی که در متن وارد شده**

إِبصار العین فی انصار الحسین علیه السلام: ۱۴، ۱۵، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۲۸۱.

ارشاد: ۲۶۵.

اسد الغابه: ۱۲۵، ۱۹۶.

الاصابه: ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۶۹، ۱۷۰.

امالی: ۲۴، ۲۸۰.

بیان و تبیین: ۲۴.

حدائق الوردیه: ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۴ (۲)، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۶۱ (۲).

حدیقۀ الوردیه: ۱۲۲.

- الحسین سماته و سیرته: ۲۱.
- خزانه الادب: ۱۸۷، ۱۹۱.
- ذریعه: ۲۵.
- سلحشوران طف: ۱۵، ۲۸.
- شجره الرياض فی مدح النبی الفیاض: ۲۴.
- شرح کامل: ۸۲.
- طبقات (الکبری): ۱۳۵، ۱۷۳، ۲۶۸.
- ظرفه الاحلام فیما نظم فی المنام: ۲۴.
- الطلیعه فی شعراء الشیعه: ۲۴.
- سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۵۹.
- کامل: ۲۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۷۴.
- الکواکب السماویة فی شرح القصیده الفرزدقیه: ۲۴.
- مثیر الاحزان: ۱۹.
- مجالس: ۲۴.
- مروج الذهب: ۱۷۴.
- معجم الشعر و الشعراء: ۱۹۱.
- مناقب: ۲۳۴.
- الیقظه (روزنامه): ۲۳.
- سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۶۰.
- فهرست اماکن و بقاع
- آذربایجان: ۱۲۲، ۱۴۰.
- ابطح: ۳۵، ۲۳۲.
- اربل: ۱۷۸.
- اردبیل: ۱۴۰.
- انبار: ۱۱۴.
- ایران: ۱۵.
- باجمیرا: ۱۳۴.
- بدر: ۱۸، ۱۹.
- بصره: ۲۵، ۲۸، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹.
- بطن خبت: ۳۸، ۹۸، ۱۴۲.
- بطن الرمه: ۴۳، ۱۴۲.
- بطن عقبه: ۴۳.

بغداد: ۲۳ (۲)، ۲۴، ۳۶.

بقیع: ۸۲، ۸۶.

بیضه: ۲۴۹.

تنعیم: ۴۲.

تهامه: ۴۲، ۹۳.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۶۱

ثعلبیه: ۴۳ (۲)، ۱۱۰ (۲)، ۱۱۲، ۲۷۷.

جهینه: ۲۴۳ (۳).

چاه جعده: ۲۲۱، ۲۶۸.

چین: ۲۰۰.

حاجر: ۴۳، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵.

حجاز: ۳۶، ۱۱۴، ۱۹۴.

حزه: ۴۱.

حرون: ۴۱.

حضر موت: ۲۱۴.

حیره: ۷۰، ۱۴۴، ۲۴۵.

خازر: ۱۷۸.

خراسان: ۴۱ (۲)، ۱۷۴.

خزر: ۲۰۰.

خزیمیه: ۴۳، ۱۱۰.

خفان: ۱۴۲.

دار الاماره: ۱۰۱ (۳)، ۱۰۲، ۱۰۵ (۳)، ۱۰۶، ۱۰۹ (۳)، ۱۱۲، ۱۱۸ (۳)، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۴ (۲)، ۱۴۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۴۵.

دار الرزق: ۱۲۷.

ديلم: ۷۵.

ذات عرق: ۳۶، ۹۳.

ذو حسم: ۴۳، ۲۰۱، ۲۴۶، ۲۴۷.

ذی قار: ۱۶۸.

ربذه: ۳۶ (۲).

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۶۲

رجبه: ۱۹۶ (۲).

ری: ۳۷.

زاره: ۱۴۸، ۲۷۰.

زباله: ۴۳، ۱۱۱، ۱۱۹.

زرود: ۴۳، ۱۱۰، ۱۱۳.

سماوه: ۲۲ (۲)، ۲۴.

شام: ۴۶، ۶۰، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۶۴، ۲۶۶، ۲۸۰.

شراف: ۴۳، ۲۴۶.

شریعه: ۴۷، ۷۲، ۷۹.

شقیه: ۲۰۱، ۲۵۱.

صفین: ۳۶، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۷۱ (۲).

طخفه: ۲۴۵.

طف ۲۷، ۱۴۸.

عذیب القوادس: ۱۴۴.

عذیب الهجانات: ۴۶، ۱۴۴ (۳)، ۱۴۶، ۲۴۹ (۳)، ۲۵۰.

عراق: ۲۴، ۳۸، ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۱۸، ۲۳۱، ۲۵۰.

عقبه: ۴۳.

عقر: ۲۰۲ (۲).

عین التمر: ۱۴۲.

عین الوردہ: ۳۵، ۳۶ (۲)، ۴۱.

غاضریه: ۲۰۱ (۲)، ۲۵۱.

غدیر خم: ۱۹۶.

سلحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۶۳.

غطیف: ۱۷۴.

فارس: ۱۹۳.

فرات: ۱۳۹، ۱۵۵، ۲۰۲، ۲۵۴.

فید: ۳۶.

قادیسیه: ۴۱، ۴۳، ۴۶، ۱۴۲ (۳)، ۱۴۴، ۲۱۰ (۲)، ۲۵۰.

قطقطانه: ۱۴۲.

قم: ۲۶ (۲)، ۲۹.

قنات: ۱۲۳ (۴).

کاخ بنی مقاتل: ۴۶، ۶۳ (۲)، ۱۸۷، ۲۵۱.

کربلا: ۱۱ (۳)، ۱۳، ۱۴ (۳)، ۱۸ (۳)، ۱۹ (۳)، ۲۱ (۲)، ۲۳، ۲۵، ۲۷ (۲)، ۲۸ (۵)، ۳۱، ۳۶، ۴۲، ۴۶، ۶۳، ۸۱، ۸۴ (۳)، ۹۵ (۲)، ۱۲۱،

۱۲۲ (۳)، ۱۲۴ (۳)، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰ (۲)، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۹۳ (۲)، ۱۹۶، ۱۹۷ (۲)، ۲۰۱،

(۲)، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۷ (۳)، ۲۶۸، ۲۶۹،

۲۷۰، ۲۷۱ (۵)، ۲۷۲، ۲۷۳ (۲)، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱.

کعبه: ۶۳، ۱۳۲، ۱۵۴.

کوفه: ۲۱، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، (۲)، ۴۰، (۳)، ۴۱، (۶)، ۴۲، ۴۳، (۲)، ۴۴، ۴۵، ۴۶، (۲)، ۵۲، ۶۰، ۹۸، (۲)، ۹۹، (۲)، ۱۰۰، (۵)، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، (۳)، ۱۰۷، ۱۱۰، (۵)، ۱۱۱، (۵)، ۱۱۳، (۲)، ۱۱۴، (۲)، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، (۲)، ۱۲۴، ۱۲۷، (۲)، ۱۲۸، (۳)، ۱۳۶، (۳)، ۱۳۷، (۲)، ۱۴۲، (۵)، ۱۴۴، (۲)، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، (۳)، ۱۵۲، (۲)، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، (۳)، ۱۶۶، (۲)، ۱۸۱، (۲)، ۱۸۷، (۲)، ۱۸۸، (۳)، ۱۹۳، (۲)، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۱

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۶۴

۲۲۴، ۲۲۷، (۴)، ۲۲۹، (۴)، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۹، (۲)، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۲، (۳)، ۲۶۳، (۲)، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۱، (۲)، ۲۷۷، ۲۸۰، (۳)، ۲۸۱، ۲۸۲

لعلع: ۱۴۲

لنجر: ۲۰۰ (۲)

محلله محکمه کوفه: ۱۹۸

مدینه: ۳۴، ۳۶، ۳۸، (۳)، ۴۱، (۲)، ۴۲، ۴۳، (۳)، ۶۰، ۶۷، ۸۲، ۸۵، ۹۳، (۲)، ۹۴، ۹۸، (۲)، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۲، (۳)، ۱۲۴، (۲)، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۶۷

مسجد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ۹۸

مضیق: ۳۸، ۹۸، ۱۴۲

مقدفان: ۱۸

مکه: ۳۴، ۳۵، (۴)، ۳۶، ۳۸، (۳)، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، (۲)، ۴۶، ۹۳، (۲)، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، (۲)، ۱۲۱، ۱۲۲، (۲)، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، (۲)، ۱۵۲، (۲)، ۱۶۳، ۱۶۶، (۲)، ۱۸۷، (۲)، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۸، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۶۲

موته (جنگ): ۷۱، ۸۰

موصل: ۱۳۴، ۱۷۸

نجد: ۴۲، ۹۳

نجد اشرف: ۱۵، ۲۲، (۳)، ۲۳، (۲)، ۲۴، (۲)، ۲۵، (۳)، ۲۸۲

نخيله: ۲۲۱

نهروان: ۳۳، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۲، ۲۱۷

نهرین: ۸۸

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۶۵

نواویس: ۴۲

نینوا: ۲۰۱، ۲۵۱

وادی عتیق: ۴۲، ۹۳

واقصه: ۴۳، ۲۴۹

یمامه: ۱۱۴

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۶۶

- بنو ارحب: ۱۶۵.
- بنو جندع: ۱۷۱.
- بنو شاکر: ۱۶۰.
- بنو صاعد: ۱۷۰.
- بنو نهم: ۱۶۹.
- بنی الاحرار: ۲۱۸.
- بنی أسد: ۱۲۵، ۱۲۶ (۲)، ۱۲۷، ۱۲۹ (۲)، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۸، ۲۰۱، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۶.
- بنی امیّه: ۴۴، ۷۷، ۹۹، ۲۲۸.
- بنی تمیم: ۱۳۳، ۲۵۷، ۲۶۰ (۲)، ۲۶۶ (۲)، ۲۶۷.
- بنی جابر: ۱۶۷. سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، فهرست فرقه‌ها و جمعیت‌ها ..... ص: ۳۶۶
- ی حارث: ۲۵۵.
- بنی حنظله: ۲۵۹.
- بنی دارم: ۵۷.
- بنی دالان: ۱۶۸.
- بنی دودان: ۱۵۵.
- بنی سعد: ۲۵۷، ۲۵۹.
- بنی شبام: ۱۶۴.
- سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۶۷
- بنی عامر: ۲۵۹.
- بنی عمیره: ۱۵۵.
- بنی مدینه: ۲۵۵، ۲۶۹.
- بنی النمر: ۲۲۱.
- بنی وادعه: ۱۶۰.
- بنی هاشم: ۲۱، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۷۰، ۷۹، ۸۲، ۹۷، ۱۴۷، ۲۷۱ (۲)، ۲۷۲ (۶).
- تمیمی: ۳۹، ۱۱۲، ۱۳۳ (۲)، ۱۳۴، ۲۴۵.
- تیم: ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۷۷، ۹۲، ۲۳۴، ۲۳۶ (۲)، ۲۵۲.
- ثقیف: ۶۲.
- خوارج: ۳۶، ۳۷، ۵۸، ۱۹۰.
- همدان: ۳۵، ۷۶، ۷۷، ۸۸، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۳۶، ۱۴۹ (۲)، ۱۵۹، ۱۶۴ (۲)، ۱۷۱، ۲۲۱، ۲۵۲.
- همدانیان: ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱.
- سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۶۸.

ازد: ۲۲۹ (۳).

اسد: ۴۳، ۱۱۰، ۱۱۳، ۲۲۰.

بنی اسد: ۱۲۹، ۱۳۹، ۲۶۵.

بنی عامر: ۲۵۹.

بهدله: ۲۱۲.

تمیم: ۱۱۳ (۲)، ۱۴۹، ۲۵۷.

تیم: ۲۳۶.

تیم بن ثعلبه: ۹۲.

جناب: ۲۲۱ (۲).

حنظله: ۲۵۷.

خزاعه: ۱۳۳.

ربیعہ: ۱۰۱، ۱۱۳.

سعد: ۲۵۷، ۲۵۹.

صیدا: ۱۴۴.

طی: ۸۰، ۹۵، ۹۹.

عامر: ۲۵۷.

عبس: ۴۳.

غفار: ۲۱۸.

سلاحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۶۹

غنی (طایفه): ۸۹.

فتیان الصباح: ۱۶۰.

قیس: ۹۸، ۱۰۲.

کلاب: ۴۳، ۱۱۷.

کلب: ۹۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵.

کنده: ۶۰، ۱۰۱، ۱۱۳ (۲)، ۱۷۴، ۲۱۱، ۲۱۴.

مالک بن عمرو بن ثمامه: ۱۰۵.

مدینه: ۱۱۳.

مذحج: ۱۱۳ (۲)، ۱۷۷، ۱۸۲.

مراد: ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۹.

همدان: ۳۵، ۷۶، ۱۱۳، ۱۴۹، ۱۶۴، ۱۷۱، ۲۲۱.

همدانیان: ۱۶۵.

سلاحشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۷۰

ازد: ۳۹ (۲).

اسد: ۷۷، ۱۰۱، ۱۳۶.

نبهان: ۹۵.

بکر بن وائل: ۳۹ (۲).

بنی ارحب: ۱۶۵.

بنی اسد: ۲۰۱.

بنی اسد بن خزیمه: ۱۲۵، ۱۲۶ (۲).

بنی تمیم: ۱۳۳.

بنی جابر: ۱۶۷.

بنی جندع: ۱۷۱.

بنی حارث بن تمیم: ۲۵۵.

بنی دالان: ۱۶۸.

بنی سعد بن تمیم: ۲۵۷.

بنی شاکر: ۱۶۰.

بنی شبام: ۱۶۴.

بنی صاعد: ۱۷۰.

بنی عز بن قاسط: ۲۲۱.

بنی عمیره بن ربیعہ: ۱۵۵.

بنی نهم: ۱۶۹.

بهدله: ۲۱۱.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۷۱

تمیم: ۳۹ (۲)، ۷۷، ۱۰۱، ۱۳۶، ۲۵۲.

تیم بن بکر بن وائل: ۳۵.

تیم اللات بن ثعلبه: ۱۷۰.

تیم الله بن ثعلبه: ۲۲۴.

جملی: ۱۸۲.

حنظله: ۱۳۰.

خندف: ۲۱۸.

ذودان: ۱۲۶.

راسب: ۲۲۹.

ربیعہ: ۷۷، ۱۳۶، ۲۵۲.

رویم شیبانی: ۳۷.



سعد العشره: ۱۸۷.

سنبس: ۸۰.

عالیه: ۳۹ (۲).

عبد قیس: ۳۹ (۲).

غاضره: ۲۰۱.

کاهل: ۱۲۶.

کنده: ۷۷، ۱۳۶، ۲۱۱، ۲۵۲.

مذحج: ۷۷، ۱۰۱، ۱۳۶، ۱۷۹، ۲۵۲.

مدینه: ۷۷، ۱۰۱، ۱۳۶، ۲۵۲.

نزار: ۲۱۸.

همدان: ۷۷، ۱۰۱، ۱۳۶، ۲۵۲.

همدانیان: ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱.

وادعه: ۱۶۰.

سلمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۷۲

### فهرست مناطق

ابطح: ۳۵، ۲۳۲.

بیضه: ۲۴۹.

ثعلبیه: ۱۱۲.

جهینه: ۲۴۳ (۳).

چاه جعده: ۲۲۱، ۲۶۸.

حاجر: ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵.

خبت (حومه): ۹۸.

دار الرزق: ۱۲۷.

ذات عرق: ۳۶.

ذی حسم: ۲۰۱، ۲۴۶، ۲۴۷.

ری: ۳۷.

زباله: ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۹.

زراره: ۱۴۸.

زرود: ۱۱۰، ۱۱۳.

طف: ۱۰۵.

عذیب: ۲۴۹.

عذیب الهجانات: ۱۴۶، ۲۵۰.

عین الوردہ: ۳۵.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۷۳  
فید: ۳۶.

کاخ بنی مقاتل: ۲۵۱.

لنجر: ۲۰۰.

مضیق: ۳۸، ۹۸، ۱۴۲.

نخیلہ: ۲۲۱.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۷۴

### فہرست لباس‌ها و ادوات زینت

برد یمانی: ۵۸.

پارچہ: ۹۱ (۲).

پارچہ‌های برد: ۲۱۴.

پیراہن: ۵۸، ۸۹.

خَرّ (حریر، پارچہ ابریشمی): ۱۸۹.

ردا: ۱۱۶، ۱۸۹، ۲۴۷.

زرہ: ۵۳ (۲)، ۱۶۲، ۲۵۸.

زرہ پوش: ۱۷۴ (۲).

عبا: ۲۴۷.

عمامہ: ۵۳ (۲)، ۹۱، ۲۴۷.

کفش: ۶۲، ۸۹ (۴)، ۹۴، ۲۴۷، ۲۶۹.

کلاہ: ۹۱ (۳).

کلاہ خود: ۱۵۶، ۱۶۲.

لباس رزم: ۵۳، ۲۵۸.

سالمشوران طف، ترجمه إِبصار العین، ص: ۳۷۵

### فہرست حیوانات

اسب: ۵۳ (۲)، ۵۹، ۶۳ (۲)، ۶۵ (۲)، ۷۴، ۷۶، ۸۰، ۹۰، ۱۱۶ (۳)، ۱۲۴، ۱۳۲ (۲)، ۱۳۳ (۳)، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۱ (۳)، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۹،

۱۹۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۵۳، ۲۵۴ (۲)، ۲۵۵ (۲)، ۲۵۶.

الاغ: ۱۳۲.

باز شکاری: ۹۰.

بز: ۱۳۸.

بزغالہ: ۲۷، ۸۰.

پروانه: ۵۴.

جمل (جنگ): ۳۳، ۱۶۸، ۱۷۳ (۳)، ۱۸۲، ۲۱۷، ۲۳۹، ۲۵۸.

خفّاش: ۱۱.

خوک: ۲۰۸، ۲۵۴.

دیو: ۱۲.

ذو الجناح: ۶۴.

روبه (روباه): ۲۴۷.

زنبوران عسل: ۴۷.

ستوران: ۶۰، ۹۰.

سگ: ۲۵۴.

شتر: ۱۵۳ (۲)، ۱۲۳، ۱۴۵، ۲۶۰.

سلحشوران طف، ترجمه إِبْصَار الْعَيْن، ص: ۳۷۶

شیر: ۵۸، ۱۶۲، ۲۵۶.

شیران: ۱۳.

کامل (نام اسب): ۱۴۵، ۱۸۲.

کلاغ سیاه: ۱۸۸.

گرگ: ۲۷، ۸۰.

گرگان: ۱۳.

گوسفند: ۱۷۸.

گوسفندان: ۸۳.

مرتجز (اسب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): ۵۳.

ملخ: ۵۴.

ملحقه (نام اسب): ۱۸۹.

میمون: ۲۰۸.

ناقه صالح: ۶۸، ۲۷۶.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۲۳۳۳۰۴۵) (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۹ IR  
۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید  
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بپدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

